الخصال

شیخ صدوق

ترجمه و توضیح:
یعقوب جعفری

جلد دوم



الخصال

بسم الله الرحمن الرحیم

الخصال

نویسنده:

محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق

ناشر چاپی:

اندیشه هادی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

الخصال جلد۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن بابویه، محمد بن علی ، ۳۱۱- ۳۸۱ق.

عنوان قراردادی : الخصال . فارسی - عربی

عنوان و نام پدیدآور : الخصال/ تالیف شیخ صدوق (ابن بابویه)؛ ترجمه و توضیحات یعقوب جعفری.

مشخصات نشر : تهران : اندیشه هادی ، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۲ج.

شابک : دوره : ۹۶۴-۸۸۵۰-۱۰-۰ ؛ ۱۰۰۰۰۰ریال : ج. ۱ : ۹۶۴-۸۸۵۰-۰۸-۹ ؛ ۸۰۰۰۰ریال: ج. ۲ : ۹۶۴-۸۸۵۰-۰۹-۷

یادداشت : فارسی -- عربی.

یادداشت : چاپ دوم.

موضوع : احادیث اخلاقی -- قرن ۴ ق.

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۴ق.

موضوع : اخلاق اسلامی

شناسه افزوده : جعفری، یعقوب، ۱۳۲۵ - ، مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۴۸/الف ۲خ ۶۰۴۱ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۱

شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۹۷۰۳۰

اشاره

به نام خداوند بخشایشگر مهربان

سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است و خدا بر محمد و خاندان پاک او درود بفرستد.

باب خصلت های هفتگانه

به دفن کردن هفت چیز فرمان داده شده

شیخ جلیل ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی فقیه مصنف این کتاب- که خدا او را بر طاعت خود کمک کند و به چیزهایی که باعث خوشنودی او می شود موفق بدارد- می گوید:

۱- هشام بن عروه از پدرش از عائشه نقل می کند که پیامبر خدا (ص) به دفن کردن هفت چیز از انسان دستور می داد: مو و ناخن و خون و حیض و جفت نوزاد و دندان و علقه (خون بسته شده که از رحم بیرون می آید).

پیامبر خدا (ص) از هفت چیز نهی و به هفت چیز امر می کرد

۲- براء بن عازب می گوید: پیامبر خدا (ص) از هفت چیز نهی و به هفت چیز امر فرمود، ما را نهی کرد از این که انگشتر طلا به دست کنیم و از خوردن از ظرف های طلا و نقره و فرمود: هر کس در دنیا از آنها بخورد در آخرت از آنها نخواهد خورد، و از سوار شدن بر زین ابریشمی و از پوشیدن لباس مخلوط به ابریشم و از پوشیدن لباس از ابریشم و دیبا و اطلس، و ما را دستور داد به تشییع جنازه و عیادت مریض و دعا کردن به کسی که عطسه می کند و کمک کردن به مظلوم و شایع کردن سلام و اجابت کسی که ما را دعوت می کند و راست بودن سوگند (خلیل بن احمد می گوید: شاید درست تر عمل کردن به سوگند باشد).

هفت چیز از گوسفند، حرام است

۳- حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی بن ابی طالب (ع) نقل

می کند که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به ایشان فرمود: یا علی، هفت چیز از گوسفند حرام است: خون و آلت نری و مثانه و مغز حرام (که در ستون فقرات قرار دارد) و غده ها و سپرز و زهره دان.

۴- ابو یحیی واسطی با سند خود نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) به قصاب ها گذر کرد و آنها را از فروختن هفت چیز از گوسفند نهی کرد: خون و غده ها و گوشه های دل و سپرز و مغز حرام و بیضه و آلت نری. مردی از قصاب ها به آن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین، جگر سیاه و سپرز یکی هستند، فرمود: دروغ گفتی ای فرومایه!

دو ظرف آب بیاور تا تفاوت آن دو را به تو نشان دهم، پس یک جگر سیاه و یک سپرز و ظرفی از آب آوردند، فرمود هر کدام از آنها را در ظرفی جداگانه فشار بده و او این کار را کرد پس جگر سیاه منقبض گردید و چیزی از آن بیرون نیامد ولی سپرز منقبض نشد و هر چه در آن بود بیرون آمد و همه اش خون بود فقط پوست و رگهای آن باقی ماند، فرمود: این است تفاوت میان آن دو، این (جگر سیاه) گوشت است و این (سپرز) خون است.

در باره علی (ع) به پیامبر خدا (ص) هفت خصلت داده شد

۵- حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب (ع) از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که در وصیتی به او فرمود: یا علی خداوند در باره تو به من هفت خصلت داد: تو نخستین کسی هستی که (در قیامت) قبر تو با من شکافته می شود و تو نخستین کسی هستی که با من بر صراط می ایستد، و تو نخستین کسی هستی که وقتی من لباس پوشیدم تو هم می پوشی و چون زنده شوم زنده می شوی، و تو نخستین کسی هستی که با من در جایگاه های بلند ساکن می شوی و تو نخستین کسی هستی که با من از باده سر به مهر بهشتی می خوری همان که پایان آن مشکین است.

سخن پیامبر (ص) که فرمود خوشا و خوشا- تا هفت مرتبه- به حال کسی که مرا ندیده و به من ایمان آورده است

۶- قتاده از ام ایمن و او از ابو امامه نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: خوشا به حال کسی که مرا دیده و به من ایمان آورده و خوشا خوشا- تا هفت مرتبه- به حال

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۹

کسی که مرا ندیده، به من ایمان آورده است.

هفت کس در قیامت در سایه عرش خداست

۷- ابو سعید خدری از ابو هریره نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند هفت کس را در روزی که سایه ای جز سایه او نیست در سایه خود قرار می دهد:

پیشوای عادل و جوانی که در عبادت خداوند بزرگ شود و مردی که وقتی از مسجد بیرون می شود دلش در مسجد باشد تا وقتی که برگردد، و دو مردی که بر اساس طاعت خداوند با هم گرد آمدند و از هم جدا شدند، و مردی که در خلوت به یاد خدا باشد و از ترس خدا اشک بریزد، و مردی که زنی دارای حسب و زیبایی او را به خود بخواند و او بگوید: من از خدا می ترسم، و مردی که پنهانی صدقه بدهد بگونه ای که دست چپ او نداند که دست راست او چه صدقه ای داده است.

۸- سلمه بن کهیل مرفوعا از ابن عباس نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

هفت نفر در سایه خدا قرار می گیرند روزی که سایه ای جز سایه او نیست: پیشوای عادل و جوانی که در عبادت خداوند بزرگ شود، و کسی که با دست راست صدقه دهد و آن را از دست چپش پنهان کند، و کسی که در خلوت به یاد خدا باشد

و اشک از چشمانش سرازیر گردد، و مردی که با برادر دینی خود ملاقات

کنـد و بگویـد: من تو را به خاطر خـدا دوست دارم، و مردی که از مسـجد بیرون شود و در نیّت او باشـد که دوباره برگردد، و مردی که زن زیبایی او را به سوی خود بخواند و او بگوید: من از پروردگار جهانیان می ترسم.

کشمش هفت خصلت دارد

۹- عبـد الله بن احمـد طائی از پـدرش از امام رضا (ع) و او از پـدرانش از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: بر شمـا باد کشـمش که آن صـفرا را باز می کنـد و بلغم را از بین می برد و رگ را محکم می کنـد و خسـتگی ها را برطرف می سازد و اخلاق را نیکو می کند و نفس را پاک می کند و غصه را از بین می برد.

هفت کوه در «روز موسی» از جا کنده شدند

۱۰- عطاء بن ابی ریاح از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: در «روز

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۱

موسـی» هفت کوه از جا کنده شدند و به حجاز و یمن ملحق گردیدند. از آنهاست در مدینه احد و ورقان و در مکه ثور و ثبیر و حرا، و در یمن صبر و حضور. (منظور از «روز موسـی» احتمالاـ همـان روزی است که قوم او از او خواسـتند که خـدا را نشان بدهد و به درخواست او خداوند در کوه تجلّی کرد.)

نام های آسمان های هفتگانه و رنگ های آن

۱۱- احمـد بن عـامر طائی از پـدرش و او از امام رضا (ع) و او از پـدرانش نقل می کنـد که علی بن ابی طالب (ع) در مسـجد جامع کوفه بود که مردی از شام برخاست و از وی مسائلی را پرسید که از جمله آنها این بود که گفت: یا امیر المؤمنین، به من خبر بـده از رنـگ هـا و نـام های آسـمان ها؟ فرمود: نام آسـمان پایین «رفیع» است و آن از آب و رود است و نام آسـمان دوم «قیـدوم» است و آن به رنگ مس است و نام آسـمان سوم «ماروم» است و آن به رنگ برنز است و نام آسـمان چهارم «ارقلون» است و آن به رنـگ نقره است و نام آسـمان پنجم «هیفون» است و آن به رنگ طلا است و نام آسـمان شـشم «عروس» است و آن به رنگ یاقوت سبز است و نام آسمان هفتم «عجما» است و آن به رنگ درّ سفید است.

حدیث طولانی بود و ما مورد احتیاج را از آن آوردیم.

پیامبر خدا (ص) ابو ذر را به هفت چیز وصیت کرد

۱۲- عبـد الله بن صامت از ابو ذر نقل می کنـد که گفت: پیامبر خـدا (ص) مرا به هفت چیز وصـیت فرمود: اینکه به پایین تر از خود نگـاه کنم و به بالاـتر از خود نگـاه نکنم، و مرا به دوست داشـتن تهی دسـتان و نزدیـک شـدن به آنان وصـیت کرد و مرا وصـیت کرد که جز حق نگویم اگر چه تلخ باشد و مرا وصـیت کرد که صـله ارحام کنم اگر چه آنان پشت کرده باشـند و مرا وصیت کرد که در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نترسم و مرا وصیت کرد که این جمله را بسیار بگویم

«حول و قوه ای جز از خداوند

بزرگ و والا نيست.» كه آن از گنجينه هاى بهشت است.

اين حديث با سند ديگر از عبد الله بن صامت از ابو ذر به ما رسيده كه ابو ذر گفت:

پيامبر خدا (ص) مرا به هفت چيز امر فرمود ... تا آخر حديث كه مانند حديث پيشين است.

هفت چيز است كه هر كس داشته باشد حقيقت ايمان او كامل مى شود

۱۳- انس بن محمد ابو مالك از پدرش از امام صادق (ع) و او از پدرانش از على بن ابى طالب (ع) نقل مى كند كه پيامبر خدا (ص) در وصيت خود به او، فرمود: يا على، هفت چيز است كه هر كس آنها را داشته باشد حقيقت ايمان او كامل مى گردد و درهاى بهشت به روى او باز مى شود: كسى كه وضوى كامل بگيرد و نمازش را نيكو بخواند و زكات مالش را بدهد و خشم خود را فرو برد و زبانش را زندانى كند و از گناهانش طلب آمرزش كند و در باره اهل بيت پيامبرش حق خيرخواهى را ادا كند.

هر كس ماه رمضان را روزه بگيرد هفت پاداش به او داده مى شود

۱۴- حسن بن عبد الله از پدرانش از جدش حسن بن على (ع) در يك حديث طولانى از على بن ابى طالب (ع) نقل مى كند كه پيامبر خدا (ص) فرمود: هيچ مؤمنى نيست كه براى خدا ماه رمضان را روزه بگيرد مگر اينكه خداوند به او هفت چيز مقرر مى دارد: اول اينكه حرام از بدن او ذوب مى شود، دوم اينكه به رحمت خدا نزديك مى گردد، سوم اينكه خطاى پدرش آدم را (كه از آن درخت ممنوعه خورد) جبران مى كند، چهارم اينكه خداوند رنج هاى مرگ را بر او آسان مى سازد، پنجم اينكه در قيامت از گرسنگى و عطش در امان مى ماند، ششم اينكه خداوند از غذاهاى پاك بهشتى او را اطعام مى كند، هفتم اينكه خداوند به او برائت از آتش جهنم مى دهد، گفت: راست گفتى يا محمد.

روز قيامت هفت نفر از مردم سخت ترين عذاب را دارند

۱۵- حنان بن سدير از يكى از اصحاب امام صادق (ع) نقل مى كند كه شنيدم آن

حضرت فرمود: سخت ترين مردم از نظر عذاب در روز قيامت هفت نفرند: پسر آدم كه برادرش را كشت، و نمرود كه با ابراهيم در باره پروردگارش ستيز كرد، و دو نفر از بنى اسرائيل كه قوم خود را يهودى يا نصرانى كردند، و فرعون كه گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم، و دو نفر هم از اين امّت.

تکبیرهای آغازین نماز، هفت تاست

۱۶- ابو علی بن الحسن بن راشـد می گوید: از امام رضا (ع) در باره تکبیرهای آغاز نماز پرسیدم، فرمود: هفت تاست، گفتم: از پیـامبر (ص) نقـل شـده که او فقـط یک تکبیر می گفت، فرمود: پیامبر یک تکبیر را بلنـد و شـش تکبیر دیگر را آهسـته می گفت.

۱۷- زراره می گوید: دیدم و شنیدم که امام صادق (ع) نماز را با هفت تکبیر پشت سر هم شروع می کرد.

۱۸- حلبی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: اگر امام جماعت باشی، کافی است که یک تکبیر را بلند و شش تکبیر را آهسته بگویی.

۱۹- زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: کمترین چیزی که در تکبیر در شروع نماز کفایت می کند یک تکبیر است و سه تکبیر و یا پنج تکبیر و یا هفت تکبیر با فضیلت تر است.

(شیخ صدوق (ره) می گوید:) من علت هفت تکبیر را در کتاب «علل الشرائع و الاحکام و الاسباب» آورده ام.

سوره قل هو الله و سوره قل یا ایها الکافرون در هفت مورد خوانده می شود

۲۰- معـاذ بن مسـلم از امـام صـادق (ع) نقل می کنـد که فرمود: خوانـدن قل هو الله احـد و قل یا ایها الکافرون را در هفت جا ترک مکـن: در دو رکعت پیش از طلـوع فجر، و دو رکعت نمـاز ظهر، و دو رکعت بعـد از نمـاز مغرب و دو رکعت اول نمـاز شب و دو رکعت نماز احرام و دو رکعت نماز صبح هر گاه که صبح کردی، و دو رکعت

نماز طواف.

مصنف این کتاب می گوید: امر به خواندن این دو سوره در این هفت مورد، حمل بر استحباب می شود نه وجوب.

حکیمی به خاطر هفت کلمه صد فرسخ به دنبال حکیمی دیگر بود

۲۱- معـاویه بن وهب از امـام صـادق (ع) نقـل می کنـد که فرمود: به خاطر هفت کلمه، حکیمی صـد فرسـخ به دنبال حکیمی دیگر بـود و چون به او رسـید از وی پرسـید: ای شـخص، آن چیست که از آسـمان بلنـدتر و از زمین گسترده تر و از دریـا بی نیازتر و از سـنگ سـخت تر و از آتش سوزاننده تر و از سـرمای سخت سردتر و از کوه های استوار سنگین تر است؟ گفت: ای شخص، حق از آسـمان بلندتر و عدالت از زمین گسترده تر و بی نیازی نفس از دریا بی نیازتر و قلب کافر از سنگ سخت تر و حریص پر طمع از آتش سوزاننده تر و نومیدی از رحمت خدا از سرمای سخت سردتر و بهتان به یک فرد بی گناه از کوه های استوار سنگین تر است.

هفت گروه اعمال خود را تباه می کنند

۲۲- یحیی بـن عمران حلبی می گویـد: از امـام صـادق (ع) شـنیدم که فرمـود: هفت گروه اعمـال خـود را تبـاه می کننـد: مرد بردباری که دارای دانش فراوان است ولی مشـهور نیست و یاد نمی شود (علم خود را نشـر نمی کند)، و مرد حکیمی که آنچه را که دارد در اختیار کسـی می گـذارد که دروغگوست و منکر چیزی است که به او داده می شود (حکمت خود را در اختیار نااهلان می گـذارد)، و مردی که به صاحبان حیله و خیانت اطمینان می کنـد و بزرگی که خشونت می کنـد و عاطفه ندارد، و مادری که راز فرزندش را پوشیده نمی کند و آن را فاش می سازد، و کسی که در سرزنش کردن دوستانش شتاب می کند، و کسی که همواره با دوستش مجادله و ستیز می کند.

سجده بر هفت استخوان است

۲۳- زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: سـجده بر هفت اسـتخوان است (که باید آنها را بر زمین گذاشت) پیشانی و دو کـف دسـت هـا و زانـو و دو انگشت ابهـام (پاهـا) و بینی خـود را نیز بر زمین بگـذاری، آن هفت تـا واجب و بینی به زمین گذاشتن مستحب است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۹

پیامبر خدا (ص) بر هفت گروه لعنت کرد

۲۴- عبد المؤمن انصاری از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

من به هفت گروه لعنت کردم و خـدا و هر پیامبر مسـتجاب الـدعوه ای آنان را لعنت کرد، گفته شـد: آنان چه کسانی هسـتند؟ فرمود: کسـی که به کتاب خدا چیزی را بیفزاید، و کسـی که قضا و قدر الهی را تکذیب کند، و کسی که با سنت من مخالفت کنـد، و کسـی که حرمتی را که خـدا بر خاندان من قرار داده حلال کند، و کسـی به زور مسلط شود، تا آنکه را که خدا ذلیل کرده، عزیز کنـد و آنکه را که خـدا عزیز کرده، ذلیـل کنـد، و کسـی که بیت المـال مسـلمین را بخورد و آن را بر خود حلال بداند، و کسی که آنچه را که خدا حلال کرده، حرام کند.

۲۵- عبـد الله بن زیـاد از زیـد بن علی و او از پـدرانش نقل می کنـد که پیامبر خـدا (ص) فرمود: هفت تن است که خـدا و هر پیامبر مسـتجاب الـدعوه ای آنان را لعنت کرده است: تغییر دهنـده کتاب خـدا و تکذیب کننده قضا و قدر الهی و تبدیل کننده سنت پیامبر خدا، و حرام کننده حرمتی که خدا بر خاندان من گذاشته و زورمندی که می خواهد آنکه را که خدا ذلیل کرده،

عزیز و آنکه را که خدا عزیز کرده، ذلیل کند، و حلال کننده حرام خدا و متکبر بر بندگان خدا.

مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد

۲۶- معلّی بن خنیس می گوید: به امام صادق (ع) گفتم: حق مؤمن بر مؤمن چیست؟ فرمود: هفت حق واجب است که رعایت همه آنها بر او لازم می باشد و اگر با آن مخالفت کند از ولایت خدا بیرون رفته و فرمان او را اطاعت نکرده و خدا را در او نصیبی نیست.

می گوید: گفتم: فدایت شوم آنها کدامند؟ فرمود: وای بر تو ای معلی، من از سر دلسوزی بر تو می ترسم که آنها را ضایع کنی و به جا نیاری و بدانی و عمل نکنی، گفتم:

توانی نیست مگر از جانب خداوند، فرمود: آسان ترین آنها این است که آنچه را که بر خود می پسندی بر او نیز بپسندی و آنچه بر خود نمی پسندی بر او نیز نپسندی، و حق دوم این است که در برطرف کردن نیاز او تلاش کنی و خوشنودی او را بخواهی و با سخن او مخالفت نکنی، حق سوم اینکه با جان و مال و دست و پا و زبانت به او کمك کنی، حق چهارم اینکه چشم و راهنما و آیینه و پیراهن او باشی، حق پنجم اینکه چنین

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۱

نباشد که تو سیر باشی و او گرسنه بماند و تو لباس بپوشی و او عریان باشد و تو سیراب شوی و او تشنه باشد، حق ششم اینکه اگر تو همسر و خادمی داری و برادرت ندارد خادم خود را بفرستی تا لباس او را بشوید و به او غذا تهیه کند و رختخواب او را پهن کند که

همه اینها میان تو و او قرار داده شده است. حق هفتم اینکه سوگند او را باور کنی و دعوت او را بپذیری و در تشییع جنازه او حاضر شوی و در بیماریش از او عیادت کنی و بدن خود را در راه برطرف کردن نیاز او به زحمت اندازی و او را محتاج این نکنی که از تو خواهشی بکند و به قضای حوائج او شتاب کنی، اگر این کارها را کردی ولایت خود را به ولایت او و ولایت او را به ولایت خداوند پیوند زدی.

۲۷- مسعده بن صدقه ربعی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: مؤمن بر مؤمن هفت حق دارد که از سوی خداوند بر او واجب شده و خدا از آنها بازخواست خواهد کرد: در چشم خود او را بزرگ ببیند، محبت او را در سینه اش جای دهد، و با مال خود او را مراعات کند، و آنچه را که بر خود می پسندد بر او نیز بپسندد، و غیبت کردن او را حرام بداند، و در بیماری او از او عیادت کند، و جنازه او را تشییع کند، و پس از مرگ او جز با نیکی از او یاد نکند.

کافر در هفت روده می خورد

۲۸- مسعده از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: کافر در هفت روده می خورد (شاید منظور این باشد که کافر حریص بر دنیاست و از هر راهی برای طلب آن وارد می شود).

۲۹- محمد بن ابی عمیر از یکی از اصحاب ما و او از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: مؤمن در یک روده و کافر در هفت روده می خورد.

مؤمن کسی است که در او هفت خصلت جمع شود

۳۰- احمد بن محمد و دیگران با سندهای خود از امیر المؤمنین (ع) نقل می کنند که فرمود: مؤمن کسی است که کسب او پاکیزه و اخلاق او نیکو، و باطن او سالم باشد و از فزونی مالش انفاق کند و از فزونی سخنش بپرهیزد و مردم از شرّ او در امان باشند و از نفس خود به مردم انصاف بدهد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۳

مؤمنان هفت درجه دارند

۳۱- احمد بن ابی عبد الله برقی از پدرش با سند خود از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: مؤمنان هفت درجه دارند که به صاحب هر درجه ای لطف خداوند افزایش می یابد ولی این افزایش او را از درجه اش به درجه دیگر نمی برد: از آنهاست گواهان خداوند بر خلقش و از آنهاست نجیبان و از آنهاست امتحان شدگان و از آنهاست شجاعان و از آنهاست صاحبان صبر و از آنهاست اهل تقوا و از آنهاست اهل مغفرت.

شیرینی ایمان بر دل هفت کس وارد نشود

۳۲- مطرف مولی معن از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: شیرینی ایمان بر دل سندی و زنگی و خوزستانی و کردی و

بربر و اهل ری و زنازاده، داخل نمی شود.

(پیشتر گفتیم که منظور حدیث کسانی از این افراد هستند که در زمان صدور حدیث از شهرهای خود به مدینه آمده بودند و افراد لاابالی بودند).

هفت گروه از دانشمندان در آتشند

۳۳- از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود: از دانشمندان کسانی هستند که دوست دارند علمشان را ذخیره کنند و مردم از آنان بهره مند نشوند، اینان در طبقه اول آتشند، و بعضی از دانشمندان وقتی به آن ها موعظه شود آن را قبول نمی کند و چون خود او موعظه کند خشونت نشان می دهد، اینان در طبقه دوم آتشند، و بعضی از دانشمندان علم را نزد ثروتمندان می برند و نزد فقیران نمی برند، اینان در طبقه سوم آتشند، و بعضی از دانشمندان در علم خود شیوه جباران و سلاطین را پیش گرفته اند که اگر چیزی از سخن آنان رد شود و یا در باره آنان قصوری رخ دهد خشم می گیرند، اینان در طبقه چهارم آتشند، و بعضی از دانشمندان احادیث یهود و نصاری را طلب می کنند تا با آن دانش خود را افزایش دهند، اینان در طبقه پنجم آتشند، و بعضی از دانشمندان خود را در معرض فتوا قرار می دهند و می گویند: از من بپرسید، در حالی که شاید یک سخن را درک نکنند و خداوند کسانی را که خود را به تکلف انداخته اند دوست ندارد، اینان در طبقه ششم آتشند، و بعضی از دانشمندان علم خود را سرمایه شخصیت و عقل قرار می دهند (تا مردم آنان را مهم

بدانند) اینان در طبقه هفتم آتشند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۵

هفت موجود زنده را خدا آفرید ولی از شکم مادر بیرون نیامدند

۳۴- سفیان بن ابی لیلی از امام حسن مجتبی (ع) نقل می کند که او را در یک گفتگوی طولانی که با پادشاه روم داشت، در پاسخ پادشاه روم که از جمله از هفت موجود زنده ای که خدا آنها را آفرید ولی از شکم مادر بیرون نیامدند پرسید، چنین فرمود: آدم و حواء و قوچ ابراهیم و ناقه صالح و ماری که در بهشت بود (و آدم را فریب داد) و کلاغی که (در داستان هابیل و قابیل) خداوند او را برانگیخت تا زمین را بکند و ابلیس که خداوند به او لعنت کرد.

خداوند اسلام را هفت بخش کرد

۳۵- عمار بن ابی الاحوص می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: در میان ما گروه هایی هستند که قائل به امیر المؤمنین (ع) هستند و او را به همه مردم مقدم می دارند ولی آنچنان که ما فضیلت شما را توصیف می کنیم آنها نمی کنند، آیا آنها را دوست بداریم؟ فرمود: اجمالا آری. آیا چنان نیست که نزد خداوند چیزی هست که نزد پیامبر خدا (ص) نبود و نزد خدا پیامبر خدا (ص) چیزی داشت که ما نداریم و نزد ما چیزی هست که نزد شما نیست و نزد شما چیزی هست که نزد غیر شما نیست؟

همانا خداوند، اسلام را بر هفت بخش قرار داده: صبر و راستگویی و یقین و راضی بودن و وفا و علم و حلم، سپس آنها را میان مردم تقسیم کرده، کسی که همه این هفت بخش را دارد او دارای ایمان کامل است و تحمل دارد، و سپس خداوند تقسیم کرد و به برخی از مردم یک سهم و به برخی دو سهم و به برخی سه سهم

و به برخی چهار سـهم و به برخی پنج سـهم و به برخی شـش سـهم و به برخی همه هفت سهم را داده است. پس شما به کسی که یک سـهم دارد، دو سـهم را تحمیل نکنید و به کسـی که دو سـهم دارد، سه سـهم را تحمیل نکنید و به کسـی که سه سهم دارد چهار سهم را تحمیل نکنید و به کسی که چهار سهم را دارد پنج سهم را تحمیل نکنید و به کسی که پنج سهم دارد شش سهم را تحمیل نکنید و به کسـی که شـش سـهم را دارد هفت سـهم را تحمیل نکنید که در این صورت بار آنان را سنگین می کنید و آنها را دچار نفرت می سازید، ولی با آنان با مهربانی رفتار کنید و بر آنان کار را آسان بگیرید.

به زودی برای تو مثلی می زنم تا با آن پند گیری: مرد مسلمانی همسایه کافری

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۷

داشت، کافر با آن مؤمن مهربانی می کرد، مؤمن دوست می داشت که کافر مسـلمان شود و همواره اسلام را نزد وی جلوه می داد و محبت آن را به کافر القا می کرد، تا اینکه کافر مسلمان شد و صبحدم مؤمن به سراغ او رفت و او را از منزل بیرون برد و با او به مسجد رفت تا نماز صبح را به جماعت بخوانند، چون نماز خوانده شد به او گفت:

بهتر است که بنشـینیم و تـا طلوع آفتاب خـدا را یاد کنیم، او نشـست، پس به او گفت: بهتر است که تو قرآن یاد بگیری تا ظهر شود و امروز را روزه بگیری او نشست و روزه گرفت، تا اینکه

نماز ظهر و عصر را خواندند، مؤمن گفت: بهتر است که صبر کنی تا نماز مغرب و عشا را هم بخوانیم، پس نشست و نماز مغرب و عشاء را هم خواند، سپس برخاستند در حالی که به پایان طاقت خود رسیده بود و مرد مؤمن چیزی را که از توانایی او بیرون بود به او تحمیل کرده بود، چون صبح دیگر فرا رسید باز در خانه اش آمد و می خواست همان کار دیروز را انجام دهد. در زد و گفت: بیرون شو که به مسجد برویم، او پاسخ داد که از من درگذر این دین سخت است و من طاقت آن را ندارم.

(امام پس از ذکر این داستان ادامه داد:) پس شما با آنان سخت نگیرید. آیا نمی دانی که حکومت بنی امیه با شمشیر و خشونت و جور بود ولی حکومت ما با مهربانی و دلجویی و وقار و تقیّه و خوش برخوردی و پرهیزگاری و کوشش بود، پس شما مردم را به دین خود و راهی که در آن هستید، راغب سازید.

خداوند به پیامبر خود هفت خصلت داد

۳۶- حسن بن عبد الله از پدرانش از جدّش امام حسن مجتبی (ع) در یک حدیث طولانی نقل می کند که فرمود: گروهی از یهود نزد پیامبر خدا (ص) آمدند و دانشمندترین آنها از پیامبر چیزهایی را پرسید، از جمله اینکه گفت: به من خبر بده از هفت خصلتی که خداوند در میان پیامبران به تو و در میان امت ها به امت تو داده است، فرمود: خداوند به من سوره فاتحه الکتاب و اذان و جماعت در مسجد و در روز جمعه و نماز بر مرده ها و بلند خواندن سه نماز (صبح و مغرب

و عشاء) و رخصت بر امتم به هنگام بیماری و مسافرت و شفاعت به گناهکاران امتم را داده است.

یهودی گفت: راست گفتی یا محمد! پاداش کسی که فاتحه الکتاب را بخواند چیست؟ فرمود: هر کس فاتحه الکتاب را بخواند، به تعداد هر آیه ای که از آسمان نازل شده است پاداش می دهد، و امّا اذان، مؤذن های امت من با پیامبران و راستگویان شهدا و صالحان محشور می شوند.

و امّا جماعت، صف های امت من در زمین مانند صف های فرشتگان در آسمان

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۹

است و خواندن یک رکعت نماز با جماعت معادل بیست و چهار رکعت است که هر رکعت آن نزد خداوند از عبادت چهل سال محبوب تر است، و اما روز جمعه، خداوند در آن روز اولین و آخرین را برای حسابرسی گرد می آورد، هیچ مؤمنی نیست که به سوی جماعت گام بردارد مگر اینکه خداوند دلهره های روز قیامت را از او برمی دارد و سپس بهشت را به او پاداش می دهد، و اما بلند خواندن نماز، به مقداری که صدایش می رسد آتش از او دور می شود و از صراط می گذرد و شادمان می گردد تا وارد بهشت شود، و هیچ مؤمنی نیست که به جنازه ها نماز بخواند مگر اینکه خداوند بهشت را بر او واجب کند مگر اینکه منافق یا عاق والدین باشد، و امّا شفاعت من شامل کسانی است که گناهان کبیره دارند جز اهل شرک و ظلم.

یهودی گفت: راست گفتی یا محمد! و من گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست و تو بنده و پیامبر او و پایان دهنده پیامبران و پیشوای پرهیزگاران و پیامبر پروردگار جهانیان هستی، پس چون مسلمان شد

و اسلام نیکویی یافت، پوستی سفید رنگ بیرون آورد که در آن همه آنچه پیامبر گفته بود نوشته شده بود و گفت: یا رسول الله! سوگند به خدایی که تو را به حق به پیامبری مبعوث کرد، این را جز از الواحی که خداوند به موسی بن عمران نوشته بود، ننوشته ام، من در تورات فضل تو را خواندم تا در تو یا محمد شک کردم و من چهل نام تو را از تورات محو می کردم و هر دفعه که محو می کردم، می دیدم نام دوباره نوشته شد و خوانده بودم که این مسائل را غیر از تو کسی بیان نمی کند و اینکه در آن هنگام که تو به این مسائل پاسخ می دهی جبرئیل در طرف راست تو و میکائیل در طرف چپ تو و وصیّ تو در مقابل تو قرار می گیرند، پیامبر فرمود: راست گفتی، اینک جبرئیل در طرف راست من و میکائیل در طرف چپ من و علی بن ابی طالب روبروی من هستند، پس آن یهودی ایمان آورد و اسلام نیکویی یافت.

قربانی گاو و شتر از هفت نفر کفایت می کند

۳۷- یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق (ع) از گاوی که (در عید قربان) قربانی می کنند، پرسیدم، فرمود: از هفت نفر (که مناسک حج به جا می آورند) کفایت می کند.

۳۸- ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: گاو و شتر از هفت نفر که

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۱

جمع شوند از یک خانواده و یا دیگران، کفایت می کند.

آفتاب و ماه هفت طبقه اند

۳۹- محمد بن مسلم می گوید: به امام باقر (ع) عرض کردم: فدایت شوم برای چه حرارت خورشید از حرارت ماه بیشتر است؟ فرمود: خداوند خورشید را از نور آتش و گزیده آب آفرید، یک طبقه از آن و یک طبقه از این، تا اینکه هفت طبقه شد و به آن پوششی از آتش پوشانید، از این جهت است که حرارت خورشید بیشتر از حرارت ماه است، گفتم: فدایت گردم ماه چطور؟ فرمود: خداوند ماه را از نور آتش و گزیده آب آفرید، یک طبقه از آن و یک طبقه از این، تا اینکه هفت طبقه شد و به آن پوششی از آب پوشانید و از این جهت است که ماه از خورشید سردتر است.

دنیا هفت اقلیم دارد

۴۰- ابو یحیی واسطی با سند خود از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: دنیا هفت اقلیم است: یأجوج و مأجوج و روم و چین و زنج و قوم موسی و سرزمین های بابل.

در هفت مورد دعا وقت معینی ندارد

۴۱- اسماعیل بن بزیع با سند خود از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: در هفت مورد دعا وقت معینی ندارد: نماز بر میت و قنوت و دعای مستجار (موضعی در کعبه) و صفا و مروه و وقوف به عرفات و دو رکعت طواف. (این دعاها و نمازها را

در هر وقتی می توان خواند.)

هفت گروه قرآن نخوانند

۴۲- سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که فرمود:

هفت تن قرآن نخوانند: رکوع کننده، و سجده کننده، و در مستراح و در حمام و جنب و زنی که در حال نفاس است و زنی که در حال حیض است.

مصنف این کتاب می گوید: این حمل بر کراهت می شود نه نهی (حرام) چون جنب و حائض می توانند قرآن بخوانند، مگر سوره هایی که سجده واجب دارند و آن سوره سجده لقمان و سوره حم و سوره سجده و سوره و النجم اذا هوی و سوره اقرء

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۳

باسم ربک است و همچنین برای کسی که در حمام است خواندن قرآن جایز است مادام که صدایش را بلند نکند و لنگ داشته باشد. و اما رکوع و سجود، در آنها قرآن خوانده نشود چون وظیفه این است که ذکر تسبیح گفته شود، مگر در نماز جماعت، و اما مستراح، واجب است که قرآن در آنجا خوانده نشود و اما زنی که در حال نفاس است حکمش مانند حکم حائض است.

قرآن بر هفت حرف نازل شده

۴۳- حمّاد بن عثمان می گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم که احادیث از شما گوناگون است، فرمود: قرآن بر هفت حرف نازل شده و کمترین چیزی که بر امام است، این است که بر هفت وجه فتوا دهد، سپس فرمود: این عطای بی حساب ماست، یا با منّت بپذیر یا خودداری کن.

۴۴- عیسی بن عبد الله هاشمی از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

پیک الهی به من رسید و گفت: همانا خداوند به تو دستور می دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم: پروردگارا به امّت

من وسعت بده، گفت: خداوند به تو دستور می دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم: پروردگارا بر امّت من وسعت بده، گفت: همانا خداوند دستوری می دهد که قرآن را با یک حرف بخوانی، گفتم:

پروردگارا به امّت من وسعت بده، گفت: همانا خداوند به تو دستور می دهد که قرآن را با هفت حرف بخوانی (منظور از حرف در اینجا لهجه است و هفت حرف یعنی هفت لهجه.)

خداوند از وقتی که زمین را آفریده در آن هفت عالم آفرید

۴۵- محمد بن مسلم می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که فرمود: خداوند از وقتی که زمین را آفرید، در آن هفت عالم آفرید که هیچ کدام از آنها از فرزندان آدم نبودند، خداوند آنها را از روی زمین آفرید و آنها را یکی پس از دیگری با عالمی که داشتند در زمین سکونت داد، آنگاه خداوند آدم پدر بشر را آفرید و فرزندان او را از او آفرید، به خدا سوگند که بهشت از وقتی که خلق شده، از ارواح مؤمنین خالی نبوده و جهنم از وقتی که خلق شده، از ارواح کافران و گنهکاران خالی نبوده است، شاید شما گمان برید که چون قیامت بر پا شد و خداوند بدن های اهل بهشت را همراه با روح هایشان در بهشت قرار داد و بدن های اهل جهنم را همراه با روح هایشان در جهنم قرار داد،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۵

دیگر کسی خدا را در زمین عبادت نخواهد کرد و خلقی را نخواهد آفرید که او را عبادت کنند و به یگانگی و بزرگی بخوانند، آری به خدا سوگند که خلق دیگری را بدون نر و ماده خواهد آفرید که او را عبادت کنند و به یگانگی و

بزرگی بستایند و برای آنان زمینی می آفرینند که آنان را حمل کند و آسمانی می آفرینند که سایبان آنان باشد، آیا خداوند نفرموده: «روزی که زمین به غیر این زمین بدل شود و آسمانها نیز.» «۱» و فرمود: «آیا آفرینش نخستین ما را ناتوان کرد؟ بلکه آنها در باره آفرینش جدید در شک هستند.» «۲»

چیزی در آسمان ها و زمین نباشد مگر با هفت چیز

۴۶- زکریا بن عمران از امام کاظم (ع) نقل می کند که فرمود: چیزی در آسمان ها و زمین نباشد مگر با هفت چیز: با قضا و قدر و اراده و مشیت و نوشته و مدت و اجازه (همه از جانب خدا)، هر کس جز این بگوید بر خدا دروغ بسته و او را رد کرده است.

چون نجاشی از دنیا رفت، پیامبر (ص) هفت بار تکبیر گفت

۴۷- محمد بن علی از پدرش و او از امام رضا (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که چون جبرئیل خبر مرگ نجاشی را به پیامبر خدا (ص) آورد، به او گریه اندوهگنانه ای کرد و فرمود: برادر شما اصحمه (نام نجاشی) از دنیا رفت، سپس پیامبر (ص) به «جبانه» (محلی در مدینه) رفت و به او نماز (میت) خواند و هفت تکبیر گفت و خداوند هر بلندی را برای او پایین آورد تا جنازه او را که در حبشه بود مشاهده کرد.

چون خدا بر قومی غضب کند و به آنها عذاب نازل نکند، آنها را گرفتار هفت چیز می کند

۴۸- اصبغ بن نباته از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر گاه که خداوند بر امتی غضب کند و عذابی بر آنان نازل نکند، نرخ هایشان را بالا می برد و عمرهایشان را کوتاه می سازد و بازرگانانشان سود نمی برند و میوه هایشان پاکیزه نمی شود و جوی هایشان پر از آب نمی شود و باران از آنان حبس می گردد و اشرارشان بر آنان مسلط می شود.

محبت پیامبر و خاندان او در هفت جا سود می دهد

۴۹- حضرت علی بن الحسین (ع) از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود:

---

(۱) سوره ابراهیم، آیه ۴۸.

(۲) سوره ق، آیه ۱۵.

محبت من و خاندانم در هفت جا که هراس آنها بزرگ است، سود می دهد: موقع مردن و در قبر و در هنگام برخاستن از قبر و هنگام گرفتن نامه اعمال و نزد حساب و نزد میزان و نزد صراط.

آنچه از طریق اهل سنت نقل شده که زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده است

۵۰- عیسی بن عبد الله العمری از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که فرمود: زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده و مردم به خاطر آنان روزی می خورند و به خاطر آنان باران بر آنان می بارد و پیروز می شوند: ابو ذر و سلمان و مقداد و عمّار و حذیفه و عبد الله بن مسعود. و فرمود: و من پیشوای آنان هستم، و آنان همان کسانی هستند که در نماز بر جنازه فاطمه (ع) شرکت داشتند.

مصنف این کتاب می گوید: معنای سخن آن حضرت که زمین به خاطر هفت نفر آفریده شده، این نیست که از آغاز تا پایان آن، بلکه منظور این است که فایده دادن زمین در آن زمان خاص برای آنان که در نماز حضرت فاطمه (ع) شرکت کردند، مقدر شده است و این آفرینش تقدیری است و نه تکوینی.

جهنم هفت در دارد

۵۱- محمد بن فضیل رزقی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می کند که جهنم هفت در دارد: دری است که فرعون و هامان و قارون از آن وارد می شوند، و دری است که مشرکان و کافران و کسانی که یک لحظه به خدا ایمان نیاورده اند از آن وارد می شوند، و دری که بنی امیه از آن وارد می شوند و آن در مخصوص آنهاست و کسی با آنان نیست و آن در شعله آتش و در آتش برافروخته و در فرو برنده است که به اندازه هفتاد خریف (هر خریف مسیر هشتاد سال است) فرو می برد و هر بار که آنان را هفتاد خریف فرو می برد، جهنم آنها را هفتاد خریف به بالا پرتاب می کند و دوباره هفتاد خریف به پایین

انـداخته می شونـد و همواره این کـار تکرار می گردد و آنـان در جهنم جاویـدان هسـتند، و دری که دشـمنان و مبغضـان ما و کسانی که با ما جنگیدند و ما را خوار کردند از آن وارد می شوند و این در بزرگترین و پرحرارت ترین درهاست.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۹

محمـد بن فضـیل رزقی می گویـد: به امـام صادق (ع) عرض کردم: آن دری که بنی امیه از آن وارد می شونـد آیا هر کس از آنها مشـرک بمیرد از آن وارد می شود و یا حتی کسانی از آنان که اسلام را درک کرده اند؟ فرمود: مادرت مباد، آیا نشنیدی که می گوید:

دری است که مشـرکان و کافران از آن وارد می شونـد؟ این دری است که هر مشـرک و کافری که به روز قیامت ایمان ندارد از آن وارد می شود و این در دیگری است که بنی امیه از آن وارد می شونـد و آن مخصوص ابو سـفیان و معـاویه و آل مروان است که از این در وارد می شوند و آتش آنان را فرا می گیرد و فریادشان شـنیده نمی شود و در آن نه زنده می مانند و نه می میرنـد. (در اول این حـدیث گفته شـده که جهنم هفت در دارد ولی از چهـار در به تفصـیل یـاد شـد، شایـد سه در دیگر همان «لظی شـعله ور» و «سـقر آتش برافروخته» و «هاویه فرو برنـده» باشد که آنها نیز به بنی امیه اختصاص داده شد و شاید هم راوی حدیث را ناقص نقل کرده است.)

روز قیامت با هفت خصلت مردم بازخواست می شوند

۵۲- عمار یاسـر و جابر بن عبـد الله هر دو از پیامبر خدا (ص) نقل می کنند که آن حضـرت به علی (ع) فرمود: من در قیامت با نبوت با

تو محاجّه می کنم و تو با قوم خود با هفت خصلت محاجه می کنی: بر پا داشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر و عدالت در رعیت و تقسیم بیت المال به طور مساوی و فرمانبری از خداوند.

یا علی، آیا ندانستی که ابراهیم (ع) در روز قیامت با ما روبرو می شود و او را می خوانند و او را در سمت راست عرش به پا می دارند و لباس بهشتی به او می پوشانند و با زیور بهشتی می آرایند و ناودانی از طلا در بهشت برای او جریان پیدا می کند و از بهشت چیزی فرو می ریزد که از عسل شیرین تر و از شیر سفیدتر و از برف خنک تر است. در این هنگام من نیز فرا خوانده می شوم و در سمت چپ عرش قرار می گیرم و همان کارها در باره من نیز انجام می یابد، سپس یا علی، تو فرا خوانده می شوی و در باره تو نیز چنین عمل می شود، یا علی آیا خوشنود نیستی که وقتی من فرا خوانده می شوم تو نیز فرا خوانده شوی و وقتی من با لباس بهشتی پوشیده می شوم تو نیز پوشیده شوی و وقتی من با زیورهای بهشتی آراسته می شوم تو نیز آراسته گردی. همانا خداوند به من فرمان داده که تو را نزدیک خود سازم و از خود دور نکنم و به تو یاد دهم و در حق تو جفا نکنم، بر تو شایسته است که یاد بگیری و بر من شایسته است که پروردگارم را اطاعت کنم.

۵۳- عبایه بن ربعی از علی (ع) نقل می کند که فرمود: من در روز قیامت با مردم با هفت خصلت محاجه

می کنم: برپاداشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از

منکر و تقسیم مال به طور مساوی و عدالت در رعیت و اقامه حدود.

۵۴- معاذ بن جبل نقل می کند که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود: به وسیله نبوت از تو بازخواست می کنم و البته پس از من پیامبری نیست و تو با هفت چیز از مردم بازخواست می کنی و هیچ کس از قریش از تو بازخواست نکند، چون تو اولین آنها در ایمان و وفادارترین آنها به پیمان الهی و پایدارترین آنها در امر خداوند هستی و از همه آنها بیشتر بیت المال به طور مساوی تقسیم می کنی و عادل ترین آنها در میان رعیت و بیناترین آنها در قضایا و بزرگترین آنها از نظر برتری نزد خدا هستی.

خواهران بهشتی هفت نفرند

۵۵- ابو بصیر نقل می کند که از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: خداوند رحمت کند خواهران بهشتی را، پس از آنان چنین نام برد: اسماء دختر عمیس خثعمی که همسر جعفر بن ابی طالب بود، و سلمی دختر عمیس خثعمی که همسر حمزه بود، و پنج تن از قبیله بنی هلال: میمونه دختر حارث که همسر پیامبر بود، و ام الفضل که نزد عباس بود و هند نام داشت، و غمیصاء مادر خالد بن ولید، و عزت که از قبیله ثقیف و نزد حجاج بن غلّاظ بود، و حمیده که پس از خود نسلی نداشت.

گناهان کبیره هفت تاست

۵۶- عبد الرحمن بن کثیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: گناهان کبیره هفت تاست: نخستین آنها شرک به خدای بزرگ است و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده و خوردن مال یتیم و بدی کردن به پدر و مادر و تهمت زدن به زنهای پاکدامن و فرار از جنگ و انکار حق ما. اما شرک به خدا، خداوند در باره ما نازل کرد آنچه را که نازل کرد و پیامبر خدا در باره ما فرمود آنچه را که فرمود، پس آنان خدا و پیامبرش را تکذیب کرده و بنا بر این مشرک شدند، و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده، آنها حسین بن علی (ع) و یارانش را کشتند، و اما خوردن مال یتیم، آنها

سهم ما را که خداوند برای ما قرار داده بود بردند و به غیر ما دادند، و اما بدی کردن به پدر و مادر، خداوند در کتاب خود نازل کرده

که «پیامبر نسبت به مؤمنان از جانشان اولی تر است و همسران او مادران آنها هستند.» «۱» آنان به پیامبر در حق خاندانش بدی کردند و نیز به مادرشان خدیجه در حق خاندانش بدی کردند، و اما تهمت زدن به زنان پاکدامن، آنان در منبرهایشان به فاطمه (ع) تهمت زدند (به اینکه او در قضیه فدک دروغ می گوید.) و اما فرار از جنگ، آنها از روی اختیار و بدون اجبار با امیر المؤمنین (ع) بیعت کردند ولی از او فرار نمودند و او را خوار کردند، و اما انکار حق ما، این چیزی است که همگی بر آن اتفاق دارند.

۵۷- ابو هریره از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید، گفته شد: آنها کدامند یا رسول اللّٰه؟ فرمود: شرک به خدا، و سحر و جادو، و کشتن کسی که خدا کشتن او را حرام کرده مگر بر اساس حق (مانند قصاص) و خوردن ربا، و خوردن مال یتیم، و فرار از جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن غافل مؤمن.

امتحان کردن خدا، اوصیاء پیامبران را در حال حیات پیامبران در هفت مورد و پس از وفاتشان در هفت مورد

۵۸- جابر جعفی می گوید: امام باقر (ع) فرمود: بزرگ یهود نزد علی بن ابی طالب (ع) آمد و آن هنگامی بود که آن حضرت از جنگ نهروان برگشته و در مسجد کوفه نشسته بود، پس گفت: یا امیر المؤمنین، من می خواهم از تو از چیزهایی بپرسم که پاسخ آنها را جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی داند، فرمود: ای برادر یهود، هر چه می خواهی بپرس، گفت: ما در کتاب (آسمانی خود) چنین یافته ایم که هر گاه که خداوند پیامبری برمی انگیزد، به او وحی می کند که از خاندان خودش کسی را تعیین کند

که به کار امّت او پس از او قیام کند و در این باره وصیتی به امت خود کند و امّت

---

(۱) سوره احزاب، آیه ۶.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۵

پس از او به این وصیت عمل کنند، دیگر اینکه خداوند در زمان حیات پیامبران و هم پس از مرگشان، اوصیاء آنان را امتحان می کند، به من خبر بده خداوند اوصیاء پیامبران را چند بار در زمان حیات پیامبران و چند بار پس از مرگشان امتحان می کند و چون از این امتحان راضی شد، سرانجام کارشان به کجا می کشد؟ علی (ع) به او فرمود: سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، همان خدایی که دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و تورات را به موسی (ع) نازل فرمود، اگر به تو از حقیقت آنچه پرسیدی خبر دهم، به آن اقرار می کنی؟ گفت: آری، فرمود: سوگند به کسی که دریا را بر بنی اسرائیل شکافت و تورات را به موسی نازل کرد، اگر پاسخ دهم اسلام را می پذیری؟ گفت: آری.

علی (ع) فرمود: همانا خداوند در زمان حیات پیامبران اوصیاء آنان را در هفت مورد امتحان می کند تا میزان فرمانبرداری آنان را معلوم شود و چون از فرمانبرداری و امتحان آنان راضی شد، پیامبران را دستور می دهد که آنان را در زمان حیات خود، دوستان خود و در زمان مرگشان، اوصیاء خود قرار دهند و اطاعت از اوصیاء بر گردن آنهایی که پیامبران را قبول دارند ثابت می گردد، آنگاه خداوند پس از مرگ پیامبران، اوصیا را در هفت مورد امتحان می کند تا میزان شکیبایی آنان معلوم گردد و چون از امتحان آنان راضی شد، سرانجام آنان

را بـا سـعادت همراه می کنـد تـا به پیامبران ملحق شونـد در حالی که سـعادت آنان کامل شـده است. بزرگ یهود به او گفت: راست گفتی یـا امیر المؤمنین، پس به من خبر بـده که خداونـد تو را در زمـان حیـات محمـد (ص) و پس از مرگ او چنـد بار امتحان کرد و سرانجام کار تو چگونه خواهد بود؟ علی (ع) دست او را گرفت و فرمود: با من بیا تا به تو خبر بدهم، گروهی از اصـحاب آن حضـرت هم بپا خاسـتند و گفتند: یا امیر المؤمنین، همراه او ما را هم خبر بده، فرمود: می ترسم دلهای شما تحمل آن را نداشته باشد، گفتند: چرا یا امیر المؤمنین؟ فرمود: به سبب کارهایی که در باره شما بر من آشکار شده است، مالک اشتر بلنـد شد و گفت: یا امیر المؤمنین به ما هم از آن خبر بده، سوگند به خدا که ما می دانیم که در روی زمین وصـیّ پیامبری جز تو وجود نـدارد و ما می دانیم که خداونـد پس از پیامبر ما، پیامبری را نخواهـد فرسـتاد و اطاعت تو بر گردن های ما با اطاعت پیامبرمان پیوند خورده است.

پس علی (ع) نشـست و رو به آن یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی، خداونـد مرا در زمان حیات پیامبر ما محمـد (ص) در هفت مورد امتحان کرد و مرا- بی آنکه بخواهم از خودم تعریف کنم- با نعمت خدا فرمانبردار یافت. گفت: کجاها بود یا امیر المؤمنین؟ فرمود: نخستین آنها این بود که خداوند به پیامبر ما وحی نازل کرد و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۷

رسالت را به او اعطا نمود و این در حالی بود

که من از نظر سنّ جوان ترین خانواده خود بودم و به پیامبر در خانه اش خدمت می کردم و در انجام کارهای او در مقابلش سعی می نمودم، آن حضرت کوچک و بزرگ خاندان عبد المطلب را دعوت کرد که به یگانگی خداوند و رسالت او گواهی دهند ولی آنها خودداری کردند و بر او انکار نمودند و از او جدا شدند و با او دشمنی کردند و از او کناره گیری و دوری کردند و سایر مردم نیز با او به مخالفت برخاستند و آنچه را که او به آنان آورده بود، بدان جهت که تاب تحمل آن را نداشتند و عقل هایشان آن را درک نمی کرد، بزرگ شمردند. ولی من به تنهایی پیامبر را اجابت کردم و با شتاب و یقین و فرمانبردارانه دعوت او را پذیرفتم و در این باره هیچ شکی به دلم عارض نشد، ما سه سال بدین منوال درنگ نمودیم در حالی که بر روی زمین کسی که نماز بخواند و یا رسالت پیامبر را گواهی دهد به جز من و (خدیجه) دختر خویلد که خدا رحمتش کند، نبود و چنین بود. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! و اما دوّمین آنها، ای برادر یهودی، قریش در اندیشه کشتن پیامبر بودند و نقشه ها می کشیدند، تا اینکه آخرین بار در یوم الدار و در محلی به نام دار الندوه اجتماع کردند و شیطان ملعون نیز به شکل مرد یک چشم از قبیله ثقیف (مغیره بن شعبه) حاضر بود، آنها در این کار مشورت کردند و به طور جمعی به این نتیجه رسیدند که از طایفه ای

از قریش مردی انتخاب شود و هر کدام از آنها شمشیر خود را بردارد و به سوی پیامبر در حالی که در رختخواب خود خوابیده است بروند و با شمشیرهای خود او را بزنند به طوری که گویا یک نفر شمشیر زده است و او را بکشند و چون او را کشتند قریش این اشخاص را منع می کند و تحویل نمی دهد و خون او به هدر می رود، پس جبرئیل به پیامبر نازل و این جریان را به او خبر داد و شبی را که بنا بود این کار انجام شود و لحظه ای را که به سوی بستر او خواهند آمد خبر داد و به او دستور داد که در آن ساعت از خانه خارج شود و به سوی غار برود، پیامبر مرا از این موضوع باخبر ساخت و به من دستور داد که در رختخواب او بخوابم و جانم را سپر بلای او کنم و من با شتاب و شادمانی به این کار اقدام کردم تا به جای او کشته شوم، او رفت و من در رختخواب او خوابیدم و مردان قریش روی آوردند و یقین داشتند که پیامبر کشته می شود و چون در آن خانه من و آنها روبروی هم قرار گرفتیم، من با شمشیر خودم بلند شدم و آنها را از خودم دور کردم به گونه ای که خدا و مردم می دانند. سپس علی (ع) رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین!

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۹

پس فرمود: و اما سومی ای برادر یهودی، این بود که دو پسر ربیعه و پسر عقبه از سوارکاران قریش

بودنـد، آنها در روز بـدر مبارز طلبیدنـد، و کسـی از قریش به مبارزه با آنان حاضـر نشد، پیامبر (ص) مرا با دو تن از یارانم که رضوان خـدا بر آنان باد برانگیخت و این در حالی بود که من جوان ترین اصـحاب و کم تجربه ترین آنان در کار جنگ بودم، پس خداونـد بـا دست من ولیـد و شـیبه را کشت و این علاوه بر کسـانی از سـران قریش بود که در آن روز کشـتم و علاوه بر کسانی بود که اسیر کردم و من بیشتر از یارانم کار کردم و در آن جنگ پسر عمویم که خدا رحمتش کند کشته شد، سپس به سوی اصـحاب متوجه شـد و فرمود: آیـا چنین نبود؟ گفتنـد: آری یـا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما چهارمی ای برادر یهودی، این بود که اهل مکه همگی به سوی ما آمدند و قبایل عرب و قریش را هم با خود همراه داشتند، آنها می خواستند انتقام خون کشـته شـدگان جنگ بـدر را بگیرند، پس جبرئیل به پیامبر (ص) نازل شد و از آن خبر داد، پس پیامبر (ص) حرکت کرد و با اصـحاب خود در احـد اردو زد و مشـرکان به سوی مـا آمدنـد و یک دل به ما حمله کردنـد و کسانی از مسـلمانان به شـهادت رسـیدند و کسانی از شـکست باقی ماندند و من همراه با پیامبر ماندم ولی مهاجران و انصار به خانه های خود در مدینه رفتند و همگی می گفتنـد: که پیامبر و اصـحابش کشـته شدند، آنگاه خداوند بر صورت های مشـرکان زد و من در خدمت پیامبر خدا (ص) هفتاد و چند زخم برداشتم که از جمله آنها این و این

است- سپس ردای خود را انداخت و دست به جای زخمهایش کشید- و ان شاء الله ثواب خداوند بر من شامل شد، سپس رو به سوی اصحاب کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما پنجمی ای برادر یهودی، این بود که قریش و عرب اجتماع کردند و پیمان محکمی بستند که پیامبر و ما فرزندان عبد المطلب را بکشند تا به مدینه آمدند و به خود اطمینان داشتند، پس جبرئیل به پیامبر فرود آمد و از آن خبر داد، پیامبر خود و همراهانش از مهاجران و انصار خندقی کندند و سپاه قریش در کنار خندق اقامت

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۱

کرد و ما را محاصره نمود و خود را قوی و ما را ضعیف می پنداشت و به شدت تهدید می کرد و پیامبر آنان را به سوی خدا می خواند و خویشاوندی خود را به آنان تذکر می داد ولی آنان امتناع می کردند و این کار بر طغیان آنان افزود، سوارکار آنان و سوارکار عرب در آن روز عمرو بن عبد ودّ بود که مانند شتری سرکش نعره می زد و مبارز می طلبید و رجز می خواند و گاهی نیزه و گاهی شمشیر خود را بالا می برد و کسی به سوی او نمی رفت و طمعی در او نداشت و در کسی غیرتی نبود که او را تحریک کند و بصیرتی نبود که او را وادار به جنگ او سازد، پس پیامبر خدا (ص) مرا برانگیخت و با دست خود عمامه بر سر من نهاد و این شمشیر را که شمشیر خود او بود به من داد و دست خود را به

ذو الفقار زد، پس من بیرون رفتم در حالی که زنهای مـدینه به جهت روبرو شدن من با عمرو بن عبد ودّ از روی ترحم به حال من گریه می کردند، ولی خداوند او را به دست من کشت و عرب سوارکاری چون او نداشت و او این ضـربت را بر من زد- با دست خود بر سـر خود اشاره کرد- پس خداوند قریش و عرب را با این کار و با رنجی که من کشـیدم شـکست داد، سپس رو به اصـحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما ششمی ای برادر یهودی، این بود که ما همراه با پیامبر خـدا (ص) در شـهر رفیقان تو یعنی خیبر بر مردانی از یهود و سواران آن از قریش و دیگران وارد شـدیم، آنان با اسـبان و مردان و شمشـیرهایی چون کوه با ما روبرو شدنـد. آنان در خانه های محکم بودند و تعدادشان بسـیار بود، هر کـدامشان فریاد می زد و مبارز می طلبیـد و هیچ یک از اصـحاب من به سوی آنان نرفت مگر اینکه او را کشـتند و تنور جنگ داغ شـد و همه به نـبرد خوانـده شدنـد و هر کسـی به فکر جـان خـود بـود. برخی از رفیقـان من به برخی دیگر متوجه شدنـد و همگی می گفتنـد: یا ابا الحسن برخیز، پس پیامبر خـدا (ص) مرا به سوی خانه های آنان روانه کرد و هیـچ کدام از آنان با من مبارزه نکردند مگر اینکه او را کشـتم و هیچ سوارکاری نبود مگر اینکه او را زمین زدم، سپس مانند حمله شیر به شکار خود به آنان حمله کردم تا

آنان را به داخل خانه هایشان وارد نمودم، پس در قلعه آنان را با دست خود کندم و به تنهایی وارد شهر آنان شدم و هر مردی را که آشکار می شد می کشتم و هر یک از زن های آنان را که می دیدم اسیر می کردم و من به تنهایی آنجا را فتح کردم و کمکی جز خداوند نداشتم، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبودم؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! سپس فرمود: و اما هفتمی ای برادر یهودی، این بود که چون پیامبر خدا (ص)

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۳

متوجه فتح مکه شد، دوست می داشت که آنها را معذور بدارد و برای آخرین بار آنان را به سوی خدا بخواند، همان گونه که نخستین بار خوانده بود، پس به آنان نامه ای نوشت و در آن آنان را بر حذر داشت و از عذاب خدا بیمشان داد و به آنان وعده عفو داد و آمرزش خداوند را به آنان یادآور شد و در آخر آن نامه، سوره برائت را نوشت تا به آنان خوانده شود، سپس به همه اصحابش رفتن به مکه را پیشنهاد داد و همه از آن سرباز می زدند، وقتی چنین دید مردی از آنان را خواست تا نامه را با او بفرستد، پس جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد، این مهم را انجام نمی دهد مگر تو و یا مردی از خاندان تو، پس پیامبر مرا از آن خبر داد و نامه اش را به وسیله من به سوی اهل مکه فرستاد، من به مکه رفتم در حالی که مردم چنان بود که شناختید، به گونه ای که هر یک از آنان اگر قدرت

داشت هر تکه مرا بر روی کوهی می گذاشت هر چند که در این راه جان و مال و خانواده و فرزندانش را بذل می کرد، پس من نامه پیامبر را به آنان رسانیدم و آن نامه را به آنان خواندم و همه آنان مرا تهدید می کردند و عداوت خود را نسبت به من آشکار می ساختند و زنان و مردانشان با من دشمنی می کردند و چنان شد که می دانید، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین.

پس فرمود: ای برادر یهودی، اینها مواردی بود که خداوند مرا در کنار پیامبرش امتحان کرد و در همه آنها با لطف مرا فرمانبردار یافت و در آنها هیچ کس مانند من نبود و اگر می خواستم به توصیف آنها می پرداختم، ولی خداوند از خودستایی نهی کرده است. گفتند: یا امیر المؤمنین! به خدا سوگند که راست گفتی، و خداوند بر تو فضیلت خویشاوندی با پیامبرمان را داده و تو را سعادتمند کرده بر اینکه تو را برادر او قرار داده است و تو نسبت به او مانند هارون از موسی هستی و تو را با آن موقف ها و خطرهایی که داشتی برتری داد و آنچه را که گفتی برای تو ذخیره کرد و بیشتر از آنها مواردی است که نگفتی و هیچ یک از مسلمانان مانند آنها را ندارند. این سخن را کسانی از ما که پیامبر را دیده بودند و کسانی که پس از او همراه تو بودند می گویند، یا امیر المؤمنین، حالا به ما خبر بده از امتحان هایی که پس از پیامبر خدا (ص) دادی و تحمل نمودی و صبر کردی،

اگر بخواهیم این موارد را برشماریم می توانیم چون به آنها آگاهی داریم و پیش ما روشن است ولی دوست داریم که از خود تو بشنویم همان گونه که مواردی را که در زمان حیات پیامبر، خدا تو را امتحان کرد و تو خدا را اطاعت نمودی، از زبان خودت شنیدیم.

ابن بابویه، محمد بن علی – جعفری، یعقوب، الخصال / ترجمه جعفری، ۲جلد، نسیم کوثر – قم، چاپ: اول، ۱۳۸۲ش.

الخصال / ترجمه جعفری ؛ ج ۲ ؛ ص۵۳

فرمود: ای برادر یهودی، خدا پس از وفات پیامبرش مرا در هفت مورد امتحان کرد و بی آنکه بخواهم خودستایی کنم، مرا به وسیله لطف و نعمت خودش شکیبا یافت.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۵

امام نخستین آنها ای برادر یهودی، این بود که در میان عموم مسلمانان جز پیامبر کسی نبود که من با او انس بگیرم و یا به او اعتماد کنم و یا با او آرامش بگیرم و یا به او نزدیک شوم و او بود که مرا در کوچکی تربیت کرد و در بزرگی پناه داد و از فقر کفایتم کرد و از یتیمی بدر آورد و از درخواست کردن بی نیازم نمود و از کسب باز داشت و خود و خانواده ام را کفایت کرد، اینها در باره کارهای دنیا بود و علاوه بر آن، آن حضرت درجه هایی را به من اختصاص داد که مرا به راه های حق نزد خداوند کشانید، تا اینکه مصیبت وفات پیامبر بر من رسید به گونه ای که گمان نمی کنم کوه ها می توانستند به زور آن را حمل کنند و خانواده خود را دیدم که برخی از آنان بی تابی می کرد و مالك خود نبود و نمی توانست

خودش را ضبط کند و قدرت تحمل سنگینی مصیبتی را که وارد شده بود نداشت و بی تابی صبر او را برده بود و عقل او را ربوده بود و میان او و فهمیدن و فهماندن و گفتنی و شنیدن فاصله انداخته بود، و سایر مردم از غیر فرزندان عبد المطلب برخی تسلیت می گفتند و ما را امر به صبر می کردند و برخی نیز چنین کمک می کردند که با گریه خاندان عبد المطلب گریه می کردند و با بی تابی آنان بی تابی می نمودند و من خودم را به هنگام وفات آن حضرت وادار به صبر کردم و سکوت را پیش گرفتم و مشغول تجهیز و غسل دادن و حنوط کردن و کفن کردن و نماز خواندن و دفن او و جمع آوری کتاب خدا و پیمان او بر بندگان شدم، و هیچ نوع اشک چشمی که بی اختیار می ریخت و هیجان آه و سوختن قلب و بزرگی مصیبت مرا به خود مشغول نکرد تا اینکه حقی را که از سوی خدا و پیامبرش بر من بود ادا کردم و آنچه را که به من امر شده بود رسانیدم و با شکیبایی و توجه به خدا آن را تحمل نمودم، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود: و اما دوّمی ای برادر یهودی، این بود که پیامبر خدا (ص) در زمان حیات خود مرا به جمیع امت خود امیر گردانید و از تمام حاضران بیعت گرفت و اینکه آنان باید سخن مرا بشنوند و از من اطاعت کنند و دستور داد که این موضوع را حاضران به غائبان برسانند و

چنین بود که من وقتی در محضـر پیامبر بودم دستور او را به مردم می رسانیدم و چون از آن حضرت جدا می شدم امیر کسانی بودم که همراه من بودند و هرگز به ذهنم خطور نمی کرد که کسی از مردم نه در زمان پیامبر و نه پس از مرگ او در این باره با من منازعه کند، سپس پیامبر خدا (ص) فرمان داد که سپاهی با اسامه بن زید آماده شود و آن هنگامی بود که خداوند او را مریض کرد، همان مرضی که در آن از دنیا رفت و پیامبر هیچ کس از عرب و اوس و خزرج و دیگران از مردم که

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۷

بیم آن می رفت آن پیمان را نقض کنـد و در آن منازعه نمایـد و نه کسـی را از آنان که به من به جهت کشـتن پدر یا برادر یا خویشـانش به دیـده دشـمنی می نگریسـتند، بـاقی نگـذاشت مگر اینکه آنان را در این سـپاه قرار داد و نیز کسـی از مهاجران و انصار و مسـلمانان و غیر آنان و کسانی که تألیف قلب شـده بودنـد و منافقان باقی نگذاشت، تا دلهای کسانی که در محضـر او می ماندنـد صاف باشـد و کسـی چیزی نگویـد که مرا ناراحت کند و کسـی مرا از ولایت و قیام به امور رعیت او پس از او باز نـدارد و آخرین سـخنی که با من در باره امت خود گفت، این بود که سـپاه اسامه حرکت کنـد و کسـی از آنان که با او همراه نموده است از آن تخلف نکنند و در این باره با شدیدترین نوعی پیش رفت و با رساترین بیان

به آن سفارش داد و شدیدا بر آن تأکید نمود.

ولی پس از آنکه پیامبر خدا (ص) از دنیا رفت، مردانی از همراهان اسامه و اهل سپاه او را دیدم که مراکز خود را ترک کرده اند و پایگاه هایشان را خالی نموده اند و با دستور پیامبر که آنان را گسیل داشته بود و آنان را به ملازمت امیر خود و رفتن زیر پرچم او خوانده بود مخالفت کردند و از امیر خود که در میان لشکر بود جدا شدند و سواره آمدند تا آن پیمانی را که خداوند برای من و پیامبرش بر گردن آنها گذارده بود بگشایند که گشودند و تعهدی را که به پیامبر و خدا داده بودند نقض کنند، پس نقض کردند و برای خود پیمانی بستند که هیاهوی بسیار داشت و فقط به آراء خودشان اختصاص داده بودند، بدون آنکه با یکی از ما فرزندان عبد المطلب سخن گویند و یا در رأی دادن شرکت دهند و یا بخواهند که بیعت مرا که بر گردنشان بود باز نمایند. این کار را کردند در حالی که من به پیامبر و تجهیز او مشغول بودم و از کارهای دیگر باز مانده بودم چون این کار مهم تر از همه و سزاوارتر از هر کار دیگر بود.

ای برادر یهودی، این کار دل مرا بیشتر جریحه دار کرد، در حالی که من در مصیبتی بزرگ و فاجعه ای غمبار فرو رفته بودم و کسی را که جز خدا نمی توانست جای او را پر کند، از دست داده بودم و من بر آن صبر کردم در حالی که مصیبت دیگری بدون فاصله و متصل به آن به من رسید. سپس رو

به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین، پس فرمود:

و اما سومی ای برادر یهودی، این بود که آنکه پس از پیامبر به جای او قرار گرفته بود با من ملاقات می کرد و هر روز عذرخواهی می نمود و در گرفتن حق من و شکستن بیعت من کس دیگری را سرزنش می کرد و از من حلالی می خواست و من می گفتم: روزگار او به سر می آید، آنگاه حقی که خداوند بر من قرار داده به آسانی به من می رسد بی آنکه در اسلام که حکومت اسلامی تازه بود و به جاهلیت نزدیک بود

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۹

در جهت منازعه در طلب حق من، حادثه ای به وجود آید، شاید فلانی بگوید: آری و فلانی بگوید: نه. و این کار از سخن به مرحله عمل درآید و گروهی از خواص اصحاب محمد (ص) که آنان را در نصیحت کردن به خاطر خدا و پیامبرش و کتاب و دینش می شناختم، به طور مکرر و آشکار و نهان نزد من می آمدند و مرا به گرفتن حقّ خود دعوت می کردند و جان خود را در یاری من بذل می نمودند تا بیعتی را که من بر گردن آنها داشتم ادا کنند و من می گفتم: اندکی صبر کنید شاید خداوند به آسانی و بدون منازعه و بدون ریختن خون، آن را به من برساند.

بسیاری از مردم پس از وفات پیامبر (ص) به شک افتادند و کسانی که لیاقت نداشتند در آن طمع کردند و هر قومی گفتند: از ما امیری باشد و این طمع ها نبود مگر بدان جهت که غیر من کار را به دست گرفته بود

و چون مرگ آن کسی که در جای پیامبر قرار گرفته بود فرا رسید و روزگار او سپری شد، کار خلافت را پس از خود به رفیقش واگذار کرد و این ناراحتی دیگر، همانند ناراحتی قبلی بود و جایگاه آن نسبت به من مانند جایگاه قبلی بود و آن دو نفر چیزی را که خدا برای من قرار داده بود از من گرفتند، پس گروهی از اصحاب محمد (ص) از آنان که درگذشته اند و یا اکنون زنده هستند نزد من جمع شدند و به من همان را گفتند که در باره قبلی گفته بودند و سخن دوم من از سخن نخست تجاوز نکرد (و همان سخن را گفتم) و این به سبب شکیبایی و تقرب به خدا و داشتن یقین و به جهت ترس من از فانی شدن گروهی بود که پیامبر خدا (ص) آنان را گاهی با ملایمت و گاهی با شدّت و گاهی با بخشش و گاهی با شمشیر گرد هم آورده بود و به جهت گرد آمدن آنها چون در حال آمدن و فرار کردن بودند، آنان را سیر و سیراب می کرد و لباس و فرش و روانداز می داد و این در حالی بود که خانه های ما خاندان محمد (ص)، سقف و در و پیکری جز شاخه های خرما و مانند آن نداشت و ما فرش و روانداز نداشتیم و بیشتر ما در نماز از یک لباس استفاده می کردیم و همه ما شب ها و روزها گرسنه می ماندیم، گاهی از غنائمی که خدا برای ما قرار داده بود چیزی به ما می رسید و ما در آن حالی بودیم که توصیف کردم ولی رسول خدا

(ص) آن را به صاحبان نعمت ها و اموال می داد تا دل هایشان را جلب کند، پس من شایسته ترم بر اینکه میان این امت که پیامبر خدا (ص) آنها را یک جا جمع نموده، تفرقه نیندازم و وادار به مشکلاتی نکنم که خلاصی از آنها نیست، مگر اینکه برسد و یا مدتش تمام گردد، چون اگر من خودم را (به امامت) نصب کنم و آنان را به یاری خود بخوانم، آنان در باره من یکی از دو حالت را خواهند داشت: یا پیروی می کنند و به جنگ می پردازند و اگر به جمع نپیوندند کشته می شوند و یا خوار می کنند که با این خوار کردن و قصور در یاری من و با خودداری از اطاعت من کافر می شوند، و خدا می داند که من نسبت به پیامبر مانند هارون از موسی هستم و با مخالفت من و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۶۱

خودداری از اطاعت من به آنان همان بلائی می رسد که به قوم موسی به هنگام مخالفت با هارون رسید. من جرعه جرعه نوشیدن غصه و کشیدن آه و ملتزم شدن به صبر را انتخاب کردم تا خداوند فتحی برساند و یا آنچنان که دوست دارد قضاوتی کند که برخورداری مرا بیشتر می کند و به مردمی که حالشان را گفتم آسانتر باشد «و امر خدا مقدر و حتمی است.» ای برادر یهودی، اگر در این حالت خودداری نمی کردم و حق خود را طلب می نمودم، شایسته تر از کسی بودم که آن را طلب کرد؛ چون در گذشتگان از اصحاب پیامبر (ص) و آنها که اکنون در حضور تو هستند می دانستند که من از نظر تعداد، بیشتر و از نظر

قبیله، گرامی تر و از نظر نیرو، کارآمدتر و مطیع تر و از نظر دلیل، واضح تر و از نظر فضائل و مناقب دینی، بیشتر بودم و این همه به خاطر سوابق و نزدیکی من به پیامبر و وارث بودن من است، علاوه بر اینکه من به سبب وصیت پیامبر (ص) که بندگان را خروج از آن جایز نیست و بیعتی که پیشتر بر گردن آنان بود، شایسته تر بودم. پیامبر خدا (ص) از دنیا رفت در حالی که ولایت امت در دست او و در خاندان او بود نه در دست آنان که به آن دست یازیدند و نه در خانه هایشان. و اهل بیت پیامبر (ص) که خداوند پلیدی را از آنان برداشته و آنان را پاك و پاکیزه کرده است، پس از پیامبر از هر نظر شایسته ترین افراد به این کار بودند.

سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین، پس فرمود:

و اما چهارمی ای برادر یهودی، این بود که کسی که پس از رفیقش در جای او قرار گرفت در کارها با من مشورت می کرد و مطابق با نظر من کار می کرد و در مشکلات با من مناظره می کرد و مطابق با رأی من عمل می نمود و من و اصحابم کسی را جز من نمی شناسیم که با او مشورت کند و کسی جز من انتظار خلافت را پس از او نمی کشید ولی چون مرگ ناگهانی او بدون بیماری قلبی و بدون علتی در بدن او فرا رسید، من تردید نداشتم که حقّم به من باز پس داده خواهد شد، و این کار به آسانی و به همان منزلتی که

مـن خواهـان آن بـودم و همـان سـرانجامی که من آن را طلب می کردم، به من خواهـد رسـید و خداونـد این امر را بـا بهـترین صورتی که من امیدوار بودم و بهترین حالتی که آرزو داشـتم به من خواهد داد، ولی آن شخص کار خودش را چنین پایان داد که او گروهی را نـام برد که من ششـمین آنها بودم و مرا با یکی از آنها مساوی قرار نـداد و برای من حالتی در وراثت پیامبر و خویشاوندی و دامادی و نسـبت با او ذکر نکرد در حالی که هیچ یک از آنان سابقه ای همانند سابقه من و اثری مانند آثار من نداشت و خلافت را در شورایی متشـکل از ما قرار داد و پسـرش را در آن حاکم بر ما نمود و دسـتور داد که اگر این شش نفر امر او را اجرا نکردند همه را بکشد، شکیبایی بر این- ای برادر یهودی- سخت بود. این گروه روزهای خود را گذرانیدند و هر کدام خود را نامزد می کردند و من ساکت بودم تا اینکه از نظر من پرسیدند و من در باره روزهای

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۶۳

(گذشـته) خودم و آنان و آثار خودم و آنان صحبت کردم و چیزهایی را در مورد شایسته تر بودن خودم نسبت به آنان توضیح دادم و پیمـان گرفتن پیـامبر خـدا (ص) از آنان و تأکیـد آن حضـرت در بیعت برای من بر گردن آنها را تـذکر دادم، ولی حبّ ریاست و باز شدن دست و زبان آنان در امر و نهی و نیز رغبت آنان به دنیا و پیروی نمودن آنان از درگذشتگان پیش از آنان، آنان را

وادار کرد که چیزی را که خدا بر ایشان قرار نداده بود به دست گیرند، هر گاه که با یکی از آنان خلوت می کردم و روزهای خدا را به یاد او می آوردم و او را نسبت به اقدامی که می کند هشدار می دادم، از من می خواست و با من شرط می کرد که خلافت را پس از خود به او بسپارم، اما چون در من جز راه روشن و عمل به کتاب خدا و وصیت پیامبر و دادن حق هر کس بدان گونه که خداوند برای او قرار داده، و منع او از آنچه خداوند برای او قرار نداده است، ندیدند، خلافت را از من گرفتند و به فرزند عفان دادند، با این طمع که به وسیله او از آن برخوردار باشند و پسر عفان مردی بود که با هیچ یک از آنان مساوی نبود تا چه رسد به پایین تر از آنان، نه در جنگ بدر که اوج افتخار آنان بود و نه در جاهای دیگر از افتخاراتی که خداوند آنها را به پیامبرش و افراد خاصی از خاندان او اختصاص داده بود، شرکت نداشت، آنگاه گمان نمی کنم که همان روز به شب رسیده باشد که پشیمانی اهل شورا آشکار شد و کنار کشیدند و هر کدام، مسئولیت را به گردن دیگری انداخت و هر کدام از آنان خود و یارانش را سرزنش نمود، سپس روزگاری طولانی بر پسر عفان که استبداد می کرد نگذشت، تا اینکه او را تکفیر کردند و از او بیزاری جستند و او رو به سوی یاران خاص خود و سایر اصحاب رسول خدا (ص) آورد و درخواست استعفا کرد و از کارهای

بـد خود از خداونـد طلب توبه نمود، و این- ای برادر یهودی- بدتر و شدیدتر از قبلی بود. شایسـته شـکیبایی نبود، آن ناراحتی که از این طریق به من می رسـید قابل وصف نیست و نمی توان حـدّ آن را تعیین کرد و من جز صبر بر مصـیبتی شدیدتر از آن چاره ای نداشتم.

بقیه آن شـش نفر همان روز نزد من آمدند و از آنچه در حق من کرده بودند اظهار پشیمانی می کردند و از من خلع پسر عفان و حمله به او و گرفتن حق خودم را طلب می کردنـد و هر کدام با من بیعت می کردند و پیمان می بسـتند که در زیر پرچم من تا پای مرگ حاضـرند، تا اینکه خداونـد حق مرا بر من برگردانیـد، به خدا سوگند ای برادر یهودی، مرا از این کار باز نداشـت مگر همـان چیزی کـه در زمـان دو خلیفـه قبلی بـاز داشـت و دیـدم که مانـدن بقیه آن گروه برای من شادمـانه تر و به قلب من مـأنوس تر از نـابودی آنهـاست و دانسـتم که اگر من آنها را به سوی مرگ بخوانم می پذیرنـد. و اما در باره نفس خودم، همه حاضـرانی که تو می بینی و غایبان از اصـحاب محمد (ص) می دانند که مرگ در نظر من به منزله شـربت خنکی در یک روز بسیار گرم برای یک

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۶۵

شخص تشـنه است و من بـا خـدا و رسولش و عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسـر عمویم عبیـده به چیزی پیمـان بسـته ام که ما همگی به خاطر خدا به آن وفادار بوده ایم، یاران من بر من پیشی گرفتند و من پس از آنها بر اساس اراده خداوند زنده

مانده ام و خداوند در باره ما این آیه را نازل فرموده است: «و از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته اند صادقانه وفا کردنـد، پس برخی از آنان درگذشـتند و برخی دیگر انتظار می کشـیدند و هرگز آن را تغییر ندادنـد» «۱» حمزه و جعفر و عبیـده، به خـدا سوگند ای برادر یهودی، که من انتظار می کشم و هرگز آن پیمان را تغییر نداده ام. مرا از پسـر عفان چیزی باز نـداشت و سـاکت نکرد مگر اینکه از اخلاق او که آزمایش کرده بودم، دانسـتم که او را رها نخواهنـد کرد تا جایی که دور و نزدیک به کشـتن و خلع او اقـدام خواهند کرد و این در حالی خواهد بود که من در گوشه ای نشسـته ام و من صبر کرده ام، تا این اتفاق واقع شد و من در باره او حتی یک سخن آری یا نه به زبان نیاوردم، سپس آن قوم نزد من آمدند و خدا می داند که من از قبول خلافت کراهت داشـتم، چون به طمع آنان در جمع مال و خوش گـذرانی در زمین، آگاه بودم و آنان می دانسـتند که اینها را نزد من نخواهنـد یافت و این عادت شدیـد برچیـده خواهـد شـد، پس چون آن را نزد من نیافتنـد، بهانه ها آوردنـد، سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود:

و امـا پنجمی ای برادر یهودی، این بود که وقتی تابعـان من آنچه را می خواسـتند در من نیافتنـد همراه یـک زن (عایشه) بر من حمله کردند در حالی که من سرپرست آن زن بودم، او را سوار شتری کردند و وادار به سفر

کردنـد و بیابان ها را با او طی کردنـد و سگ های «حوأب» بر آنها پاس کرد (پیامبر از آن خبر داده بود) و در هر ساعت و در هر حـال آثـار پشـیمانی در آنان آشـکار شـده بود و آنان برای بار دوم با من بیعت کرده بودنـد، همان گونه که بار نخست در زمان حیات پیامبر (ص) با من بیعت کرده بودنـد، تا اینکه آن زن به نزد مردم شـهری آمد که دسـتانشان کوتاه و ریش هایشان بلند و عقل هایشان اندک و رأی هایشان تباه بود و آنان همسایگان بیابانگردان و در کنار دریا بودند (منظور شهر بصره است). او آن مردم را وادار کرد که بـا شمشـیرهایشان و نیزه هایشـان بـدون آگـاهی خروج کننـد و من در بـاره آنهـا در میـان دو کار ناپسـند مردّد شدم، اگر اقدامی نمی کردم از کار خود برنمی گشـتند و عقل خود را به کار نمی انداختند و اگر ایسـتادگی می کردم به همان چیزی کشـیده می شدم که از آن کراهت داشـتم، پس با زبان عذر و تهدید با آنان محاجه کردم و آن زن را به باز گشتن به خانه اش دعوت نمودم و آن قوم را به سوی وفا کردن بر بیعت خود و به ترک شکستن پیمان الهی در باره من فرا خواندم و از خود، هر اقدامی را که می توانسـتم انجام دادم و با برخی از آنان مناظره کردم و او برگشت و یادآوری کردم تا به یادش آمد و همین کار را در باره بقیه آنان کردم ولی جز

---

(۱) سوره احزاب، آیه ۲۳.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۶۷

بر نادانی و طغیان و گمراهی آنان نیفزود.

چون آنان جز جنگ را نخواستند، من

نیز به همـان روی آوردم و نابودی و شـکست و حسـرت و فنا و کشـته شـدن نصـیب آنان گشت و من خودم را به چیزی وادار نمودم که چاره ای جز آن نبود و من که این کار را کردم و سـرانجام آن را اظهار نمودم، نتوانسـتمماننـد بار نخست خودداری کنم و دیدم که اگر خودداری کنم آنان را در طمعی که در رسـیدن به اهدافی که داشـتند و در ریختن خون ها و قتل رعیت و حاکم کردن زنانی که در هر حال ناقص العقل و اندک بهره اند، کمک کرده ام و این همان عادت زردپوسـتان (مردم روم) و پادشاهـان سـبأ و امت هـای پیشـین بـود و در نـتیجه به جـایی می رسـیدم که اول و آخر آن را بـد می دانسـتم و کـار آن زن و سپـاهش را رها نمودم که آنچه را که توصـیف کردم میان دو گروه از مردم انجام بدهنـد. من به آنان هجوم نبردم مگر پس از آنکه کارها را پس و پیش کردم و درنگ نمودم و بازگشـتم و به آنان پیام فرستادم و مسافرت نمودم و عذر آنها را خواستم و تهدیـدشان کردم و من به آن قـوم هر گونه فرصـتی را که می خواسـتند دادم و حـتی فرصت هـایی که نمی خواسـتند به آنـان عرضه کردم و چون جز جنـگ چیزی را نخواسـتند، من نیز اقـدام به آن نمودم و خداونـد بر من و آنان آنچه را که اراده کرده بود پیش آورد و خداونـد بر کارهـایی که من در بـاره آنان انجام دادم گواه بود، سـپس رو به اصـحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین! پس فرمود:

و

اما ششمی ای برادر یهودی، عبارت بود از قضیه حکمین و جنگ با پسر زن جگر خوار و او همان رهاشده ای است که از وقت بعثت محمـد (ص) تا زمان فتح مکه، دشـمن خدا و پیامبر او و مؤمنان بود (یعنی معاویه) که پس از فتح مکه از او و پدرش در آن زمـان و سه زمـان دیگر برای من بیعت گرفته شـد و پـدر او دیروز نخستین کسـی بود که بر من به عنوان امیر مؤمنان سـلام کرد و همـو بود که مرا برای گرفتن حق خودم در زمـان خلفـای پیشـین تحریـک می کرد و هر گـاه که نزد من می آمـد بیعت خود را تجدیـد می نمود و از شـگفتی هـای بزرگ است که چون او دیـد که پروردگارم حق مرا به من برگردانیـد و آن را در جایگاه خود قرار داد و طمع او در اینکه چهارمین خلیفه باشـد و در آن امانتی که به عنوان حکومت در اختیار ما بود، قطع شـد تحمیـل شـد، او بـه سـوی گنهکـار پسـر گنهکـار (عمرو عـاص) رفت و از او دلجـوئی کرد و پس از آنکه او را به طمـع مصـر انـداخت آمـد در حـالی که بر او حرام بود که بیشتر از سـهم خودش درهمی را از بیت المـال بگیرد و بر حـاکم حرام است که درهمی بیش از حق او به او بپردازد و او آمـد و شـهرها را با ظلم پر کرد و با طغیان لگـدمال نمود و هر کس با او بیعت کرد او را راضی نمود و هر کس بیعت نکرد او را دور نمود، سپس به سوی من متوجه شد در حالی که

بیعت خود را نقض کرده بود و به شهرهای شرق و غرب و راست و چپ

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۶۹

حمله کرد و خبرهای آن به من می رسید، پس یک چشم ثقیف (مغیره بن شعبه) نزد من آمد و در مقام مشورت به من گفت که او را در شهرهایی که او در آنها نفوذ دارد والی و حاکم کنم تا با والی کردن او با او مدارا کنم آنچه او به عنوان مشورت گفته بود از نظر دنیا خوب بود، مشروط بر اینکه در والی قرار دادن او، برای خودم نزد خداوند عذری داشته باشم، در این باره اندیشیدم و با کسانی که به آنان اطمینان دارم که به خاطر خدا و رسول و خودم و مؤمنان نصیحت می کند، به مشورت پرداختم، و رأی او در باره پسر زن جگر خوار مانند رأی من بود و مرا از والی قرار دادن او نهی می کرد و مرا از اینکه کار مسلمانان را به او بسپارم برحذر می داشت و خداوند مرا ندیده است که گمراهان را یار و یاور خود قرار دهم.

پس به سوی او (معاویه) یک بار جریر بجلی و یک بار ابو موسی اشعری را فرستادم و هر دو نفر میل به دنیا کردند و از هوای نفس او در جهت خوشنودی او، از وی پیروی کردند. و چون دیدم که همواره دستورات الهی را بیش از پیش زیر پا می گذارد، با آن گروه از اصحاب محمد (ص) که با من بودند، از شرکت کنندگان در جنگ بدر و کسانی که خداوند از کار آنان راضی بود و پس از بیعتشان نیز از آنان

خوشنود بود و جز آنها از صالحان مسلمانان و تابعان، مشورت کردم رأی همگی با رأی من در جنگ با او و باز داشتن او از آنچه تصرف کرده مطابق بود و من همراه با اصحابم به جنگ با او آماده شدم، از هر محلی به او نامه ها فرستادم و قاصدانی گسیل داشتم و او را به بازگشت از آن حالتی که در آن بود و وارد شدن به آنچه مردم همراه من در آن بودند دعوت کردم، پس او نامه نوشت و با من زورگویی کرد و مقاصد خود را آشکار نمود و شرطهایی را بر من پیشنهاد داد که خدا و رسولش و مؤمنان آن را نمی پذیرند و در برخی از نامه هایش با من شرط می کرد که گروه های بی گناهی از اصحاب محمد (ص) را به او تحویل دهم که از جمله آنان بود عمار یاسر و کجاست مانند عمار؟ به خدا سوگند هر گاه که با پیامبر بودیم، پنج نفر نبود مگر اینکه ششمی آنان عمار بود و چهار نفر نبود مگر اینکه پنجمی آنان عمار بود، او شرط کرد که آنان را به او تسلیم کنم تا آنها را بکشد و بر دار زند و به انتقام خون عثمان نسبت دهد، در حالی که به خدا سوگند که بر عثمان نشورید و مردم را بر کشتن او گرد نیاورد مگر خود او و افرادی مانند او از خاندانش که شاخه های درخت نفرین شده در قرآن بودند. چون به درخواست او پاسخ ندادم طغیانگرانه و ستمکارانه با قبیله «حمیر» که نه عقل داشتند و نه بینش، بر من هجوم کرد، او کار را

بر آنان مشتبه کرد و آنان از وی پیروی نمودند و آنقدر از مال دنیا به آنان داد که آنان را با خود همراه نمود و به طرف خود کشید و ما پس از عذرها و تهدیدها خدا را داور قرار دادیم و چون این کار جز بر طغیان و ستم او نیفزود، با سنت الهی با او ملاقات نمودیم و ما به سنت الهی عادت داشتیم که همواره ما را به دشمنان خود و دشمن ما پیروز می کرد و پرچم رسول خدا (ص) در دست ما بود و همواره خداوند با آن پرچم حزب شیطان را شکست می داد

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۷۱

تا اینکه پیامبر از دنیا رفت و او پرچم های پدرش را که در همه موارد با رسول خدا (ص) با آنها جنگیده بودم همراه داشت و او چاره ای از مرگ ندید مگر فرار کردن را، پس سوار اسبش شد و پرچمش را برگردانید، نمی دانست چه حیله ای به کار بندد که از رأی عمرو عاص کمک گرفت و او اشاره کرد که مصحف ها را بر نیزه بالا برد و به سوی آن بخواند و گفت پسر ابو طالب و همراهانش اهل بصیرت و رحمت و تقوا هستند و آنان قبلا تو را به سوی کتاب خدا دعوت کرده اند و اکنون به تو در باره آن پاسخ خواهند داد و او از آنچه عمرو عاص اشاره کرد اطاعت نمود، چون دید که جز آن راه چاره برای کشته شدن یا فرار کردن ندارد، پس مصحفها را بر نیزه کرد و به گمان خود ما را به سوی آنچه در قرآن است دعوت نمود،

پس کسانی از اصحاب من که باقی مانده بودند به آن مایل شدند و این پس از کشته شدن نیکان اصحابم و جهادشان با دشمنان خدا و دشمنان خود که از روی بصیرت انجام گرفت، اتفاق افتاد و آنان گمان کردند که پسر زن جگر خوار به آنچه دعوت می کند وفادار است، پس به دعوت او گوش دادند و همگی به اجابت دعوت او رو آوردند و من به آنها گوشزد کردم که این فریبی از سوی او و عمرو عاص است و این دو نفر به شکستن پیمان نزدیک تر از وفاداری هستند، ولی سخن مرا نپذیرفتند و از دستور من پیروی نکردند و جز اجابت او را چه بخواهم چه نخواهم نخواستند، تا جایی که برخی از آنان به برخی دیگر گفتند که اگر (علی) این کار را قبول نکند او را به عثمان ملحق کنید و یا به پسر هند تسلیم کنید.

من کوشش نمودم و خداوند از کوشش من آگاه است و از هیچ تلاشی فرو گذار نکردم که تا به رأی من عمل کنند ولی نکردند و از آنها خواستم که به اندازه دوشیدن شتر یا دویدن یک اسب مهلت دهند، ولی ندادند، جز این شخص- و با دست خود به مالک اشتر اشاره نمود- و افرادی از خانواده ام. پس به خدا سوگند چیزی باعث نشد که من مطابق تشخیص خودم عمل کنم جز این دو نفر- و با دست خود به حسن و حسین اشاره کرد- مبادا نسل پیامبر و ذریه او در میان امّتش قطع گردد و نیز ترسیدم این دو نفر کشته شوند- و با دست خود به عبد

الله بـن جعفر و محمـد بن حنفيه اشـاره كرد- چـون مى دانسـتم كه اگر من در اين مـوقعيت قرار نمى گرفتم آنهـا به خطر نمى افتادند، به همين جهت بود كه به آنچه آن قوم اراده كردند و در علم خدا گذشـته بود، صبر نمودم. و چون ما شمشيرهاى خود را از آن قوم برداشتيم در كارها، خودشان را حكم قرار دادند (در حالى كه قرار بود قرآن را حكم قرار دهند) و احكام الهى را به ميل خود انتخاب كردند و قرآن ها و آنچه كه ما را به سوى آن خوانده بودند، رها ساختند و من كسى را در دين خدا حكم قرار نـدادم، چـون حكم قرار دادن در آن خطـائى بـود كه شـكى در آن وجـود نـداشت ولى چون غير از آن را قبول نكردنـد، خواستم مردى از خاندانم را و يا كسى را كه عقل و فكر او را مى پسندم و

الخصال / ترجمه جعفرى، ج ۲، ص: ۷۳

به خيرخواهى و دين او اطمينـان دارم، حكم قرار دهم، ولى هر كس را كه نام بردم، پسـر هنـد او را قبول نكرد و او را به سوى هيـچ حقى دعوت نكردم مگر اينكه به آن پشت نمود و همواره به ما سـتم مى كرد و اين نبود مگر به جهت اينكه اصـحاب من در اين مسأله از او پيروى كردنـد و چون جز اين را نخواسـتند كه در جريان تحكيم بر رأى من غلبه كنند، از آنها به سوى خدا بيزارى جسـتم و كار را به آنان واگذار نمودم و آنان مردى را انتخاب كردند كه سرانجام عمرو عاص به او نيرنگ زد، نيرنگى كه در شرق و غرب

زمین آشکار شد و آنکه فریب خورده بود، خود پشیمان شد. سپس رو به اصحاب خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین. پس فرمود: و اما هفتمی ای برادر یهودی، این بود که پیامبر خدا (ص) به من وصیت کرده بود که در اواخر عمرم با گروهی از اصحاب خودم بجنگم که روزها را روزه می گیرند و شبها را به عبادت می پردازند و همواره قرآن تلاوت می کنند، ولی به جهت مخالفت و جنگ با من، همانند بیرون رفتن تیر از کمان از دین خارج می شوند و در میان آنان «ذو الثدیه» هم بود، کشتن آنان برای من سرانجام سعادت باری داشت، پس چون از این محل و پس از جریان حکمیت حرکت کردم، برخی از آنان در باره حکم قرار دادن آن دو نفر برخی دیگر را سرزنش می کردند و خود را از این مخمصه بیرون نیافتند مگر اینکه گفتند: امیر ما نباید با کسی که خطا کرده است، بیعت می کرد و باید به حقیقت رأی خود، عمل می نمود هر چند به کشته شدن خود و یا مخالفانش از ما منجر می شد، او با پیروی از ما و اطاعت از رأی خطای ما کافر شده است و بنا بر این کشتن او و ریختن خون او بر ما حلال است، آنها به این اندیشه اجماع کردند و در حالی که از هوس های خود پیروی می کردند، با صدای بلند فریاد می زدند: («لا ـ حکم الّا لله» حکم جز برای خدا نیست) سپس متفرق شدند، گروهی به نخیله و گروهی به حروراء رفتند و گروهی هم تابع هوس های خود بودند و به

سوی شـرق حرکت می کردند تا از رود دجله گذشتند و به هر مسلمانی می رسیدند او را امتحان می کردند، بهر کس از آنان پیروی می نمود او را زنده گذاشـتند و هر کس با آنان مخالفت می کرد، او را می کشـتند. من به سوی آن دو گروه اولی رفتم و آنان را به اطاعت از خداوند و بازگشت به سوی او دعوت کردم ولی آنان جز شمشـیر چیز دیگری را قبول نمی کردند و جز آن چیزی آنان را قانع نمی کرد و چون در باره آنان راه چاره بسـته شد، آنان را تسلیم حکم خداوند کردم و خدا هر دو گروه را کشت، آنان ای برادر یهودی اگر چنین نمی کردنـد، رکنی نیرومنـد و سدّی محکم بودند و خدا نخواست جز اینکه آنان به آن راه برونـد، سـپس به گروه سـوم نـامه نوشـتم و قاصـدهای خود را یکی پس از دیگری به سوی آنـان فرسـتادم و همگی از بزرگـان اصـحاب من و اهـل زهـد و بی اعتنـا به دنیـا بودنـد، ولی آن گروه نیز جز پیروی از دو گروه قبل را نخواسـتند و آنان مسـلمانانی را که مخالف آنها بود با شتاب می کشتند و گزارش هایی از عملکرد آنان به من می رسید، پس من بیرون آمدم و راه دجله را بر آنان قطع کردم و خیرخواهان و سفیرانی به سوی آنان فرستادم و حسن

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۷۵

نیت و خیرخواهی خودم را گاهی با این، گاهی با آن- و با دست خود به مالك اشتر و احنف بن قیس و سعید بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی اشاره نمود- به آنان رساندم و چون قبول نکردند، به سوی

آنـان تـاختم و خداونـد همه آنان را ای برادر یهودی کشت و آنان بیش از چهار هزار نفر بودنـد به گونه ای که حتی یک نفر آنان که خبر بدهد، زنده نماند و من «ذو الثدیه» را از میان آنان در میان حاضـران بیرون کشـیدم، او پسـتانی همچون پستان زن داشت، سپس رو به اصحاب خود کرده و فرمود: آیا چنین نبود؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین.

پس فرمود: ای برادر یهودی، من به آن هفت چیز و این هفت چیز وفـا کردم و دیگری مانـده که به زودی آن نیز اتفاق خواهد افتاد. اصحاب علی (ع) و رئیس یهودیان همگی گریه کردند و گفتند: یا امیر المؤمنین آن دیگری چیست؟ فرمود:

دیگری این است که این- و به ریش خود اشاره نمود- از این- و به سر خود اشاره نمود- خضاب شود. می گوید صدای مردم در مسـجد جامع به ناله و گریه بلنـد شد به گونه ای که در کوفه خانه ای نماند مگر اینکه اهل آن سراسـیمه بیرون شدند و آن یهودی به دست علی (ع) در همان حال مسلمان شد و در آنجا مقیم گردید تا وقتی که امیر المؤمنین (ع) کشته شد و ابن ملجم دسـتگیر گردیـد، رئیس یهودیان نزد امام حسن (ع) آمـد در حالی که مردم در اطراف او بودنـد و ابن ملجم روبروی آنان بود، پس گفت:

یا ابا محمـد، او را بکش که خدا او را بکشد، من در کتاب هایی که به موسـی (ع) نازل شده دیده ام که جرم این شـخص نزد خداوند از جرم فرزند آدم که برادرش را کشت و از «قدار» که ناقه ثمود را پی کرد، بیشتر است.

آنچه در باره روزهای هفته و نام های آن: یک شنبه، دوشنبه، سه شنبه، چهارشنبه، پنجشنبه، جمعه و شنبه وارد شده است.

-۵۹

حبیب سجستانی از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر خدا فرمود: روز جمعه روز عبادت است، پس خدا را عبادت کنید، و روز شنبه مخصوص آل محمد (ص) و روز یک شنبه مخصوص شیعیان آنان و روز دوشنبه روز بنی امیّه و روز سه شنبه روز نرمی و روز چهارشنبه روز بنی العباس و فتح آنان و روز پنج شنبه روز مبارکی است که صبح آن برای امت من برکت داده شده است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۷۷

آنچه در باره یک شنبه و بعد از آن آمده است

۶۰- مردی از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت از کنار قومی گذشت که حجامت می کردند، فرمود: شما را چه می شد اگر آن را تا شامگاه روز یک شنبه به تأخیر می انداختید که در آن صورت بیماری را بیشتر دفع می کرد.

۶۱- عمرو بن سفیان جرجانی مرفوعا از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت به یکی از دوستان خود فرمود: فلانی چرا بیرون نرفتی؟ گفت: فدایت گردم امروز روز یک شنبه است. فرمود: مگر روز یک شنبه چیست؟ آن مرد گفت: به خاطر حدیثی که از پیامبر (ص) نقل شده که فرمود: از تیزی روز یک شنبه بترسید که تیزی آن مانند تیزی شمشیر است. امام فرمود: دروغ گفتند، دروغ گفتند، پیامبر (ص) چنین نفرموده است؟ همانا احد، نامی از نام های خداوند است. می گوید: گفتم: فدایت گردم پس «اثنین دوشنبه» چیست؟ فرمود: به نام آن دو نفر نامگذاری شده است، آن مرد گفت:

به نام آن دو نفر نامیده شده در حالی که هنوز آنها به دنیا نیامده بودند؟ امام صادق (ع) فرمود: وقتی به تو حدیثی گفته می شود آن را بفهم، همانا خداوند

روزی را که پیامبر (ص) از دنیا رفت و نیز روزی را که به وصیّ او ستم شد دانست و آن روز را به نام آن دو نفر نامگذاری کرد. می گوید: گفتم: سه شنبه؟ فرمود: روز سه شنبه آتش آفریده شد و این است معنای سخن خداوند: «به سوی چیزی که انکارش می کردید، بروید، به سوی دودی که دارای سه شاخه است بروید که نه سایه گستر است و نه از لهیب آتش باز می دارد.» «۱» می گوید: گفتم: چهارشنبه؟ فرمود: چهار ستون آتش در روز چهار شنبه بنیاد شده است می گوید: گفتم: پنجشنبه؟ فرمود: خداوند بهشت را در روز پنجشنبه آفرید. می گوید: گفتم: جمعه؟ فرمود: خداوند در آن روز آفریدگان را برای ولایت ما جمع کرد: می گوید: گفتم: شنبه؟ فرمود: فرشتگان در آن روز به سوی خداوند توجه کردند و او را یگانه یافتند.

۶۲- ابو القاسم عبد الله بن احمد طائی از پدرش و او از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: شنبه روز فریب و حیله و یک شنبه

---

(۱) سوره مرسلات، آیات ۲۹- ۳۱.

روز بنا کردن و درخت کاشتن و دوشنبه روز سفر و طلب و سه شنبه روز جنگ و خون و چهارشنبه روز شومی است که مردم آن را به فال بد می گیرند و پنجشنبه روز وارد شدن بر حاکمان و برآوردن حاجت هاست و جمعه روز خواستگاری و ازدواج است.

مصنف این کتاب می گوید: روز دوشنبه روز سفر به محل خواندن نماز استسقاء و طلب باران است.

آنچه در باره روز دوشنبه آمده است

۶۳- یونس بن یعقوب می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود پیامبر خدا (ص) در

روز دوشنبه حجامت کرد و به حجامت کننده گندم داد.

۶۴- ابراهیم بن مهزم از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) روز دوشنبه پس از عصر حجامت می کرد.

۶۵- حماد بن عیسی از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

حجامت در روز دوشنبه بعد از ظهر درد را از بدن بیرون می کند.

۶۶- عقبه بن بشیر از ری گفت: روز دوشنبه نزد امام باقر (ع) رفتم، به من فرمود:

بخور، گفتم: من روزه دارم، فرمود: چگونه روزه گرفتی؟ گفتم: چون پیامبر خدا (ص) در آن روز به دنیا آمده است، فرمود: شما روزی را که پیامبر در آن متولد شده نمی دانید ولی روز وفات او را می دانید، سپس فرمود: در آن روز روزه نگیر و مسافرت هم نکن.

۶۷- علی بن جعفر می گوید: مردی نزد برادرم موسی بن جعفر آمد، و به او گفت:

فدایت گردم من می خواهم سفر بروم، برای من دعا کن، فرمود: کی خارج می شوی؟

گفت: روز دوشنبه، فرمود: چرا روز دوشنبه خارج می شوی؟ گفت: در آن طلب

برکت می کنم، چون پیامبر خدا (ص) در آن روز متولد شده است، فرمود: دروغ می گویند، پیامبر خدا (ص) روز جمعه متولد شده و روزی شوم تر از روز دوشنبه نیست، روزی که پیامبر خدا (ص) در آن از دنیا رفت و وحی آسمانی در آن روز قطع شده و به حق ما ظلم شد، آیا تو را راهنمایی نکنم به روزی که نرم و آسان است و روزی است که خداوند در آن آهن را به داود نرم کرد؟ آن مرد گفت: آری فدایت شوم، فرمود:

روز

سه شنبه خارج شو.

آنچه در باره روز سه شنبه آمده است

۶۸- ابو سعید خدری از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: هر کس روز سه شنبه هفدهم یا نوزدهم یا بیست و یکم ماه حجامت کند، برای او شفای هر دردی از دردهای سال حاصل می شود و برای غیر آن نیز شفای درد سر و دندان ها و جنون و جذام و پیسی می گردد.

۶۹- حفص بن غیاث نخعی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس سفر می کند روز شنبه سفر کند، هر گاه روز شنبه سنگی از سنگی جدا شود، خداوند آن را به محل خود برمی گرداند، و هر کس که حاجت هایش روا نمی شود، آن را در روز سه شنبه طلب کند که آن روز، روزی است که خداوند در آن آهن را به داود نرم کرد.

آنچه در باره روز چهارشنبه آمده است

۷۰- یعقوب یزید از بعضی از اصحاب ما روایت می کند که روز چهارشنبه خدمت امام حسن عسکری (ع) رسیدم و او حجامت می کرد، به او گفتم: مردم مدینه و مکه از پیامبر خدا (ص) روایت می کنند که فرمود: هر کس روز چهارشنبه حجامت کند، و پیسی بگیرد، کسی را جز خود سرزنش نکند، فرمود: دروغ گفتند، کسی به این بیماری مبتلا می شود که مادرش در حال حیض به او حامله شود.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۸۳

۷۱- عبد الرحمن بن عمرو بن اسلم گفت: دیدم که حضرت موسی بن جعفر (ع) در روز چهارشنبه حجامت کرد در حالی که تب داشت و تب او را رها نمی کرد، پس روز جمعه حجامت کرد و تب او را رها کرد.

۷۲- محمد بن احمد دقّاق بغدادی گفت: به امام رضا نامه نوشتم و از او در باره مسافرت در آخرین

چهارشـنبه ماه پرسـیدم، پس نوشت: هر کس در آخرین چهارشنبه ماه بیرون رود، بر خلاف نظر کسانی که فال بد می زنند، از هر آفتی حفظ می شود و از هر دردی عافیت می یابـد و خداونـد حاجت او را برآورده می کند. یک بار دیگر به آن حضـرت نـامه نوشـتم و از او در بـاره حجـامت کردن در آخرین چهارشـنبه ماه پرسـیدم، پس نوشت: هر کس در آخرین چهارشـنبه ماه حجامت کنـد، بر خلاف نظر کسانی که فال بد می زنند، از هر آفتی در امان خواهد بود و از هر بدی حفظ خواهد شد و محل حجامت او فاسد نخواهد شد.

۷۳- دارم بن قـبیصه از امـام رضـا (ع) و او از پـدرانش از امیر المؤمنین (ع) نقـل می کنـد که پیـامبر خـدا (ص) فرمود: آخرین چهارشـنبه ماه روز نحس پایـدار است. (در آن روز بر قوم عاد عـذاب نازل شـده است.) ۷۴- بشار بن یسار می گویـد: به امام صادق (ع) گفتم: برای چه روز چهارشنبه را روزه می گیرند؟ فرمود: چون آتش در آن روز آفریده شده است.

۷۵- حذیفه بن منصور می گوید: امام صادق (ع) را دیدم که عصر روز چهارشنبه حجامت می کرد.

۷۶- ابو بصـیر از امام صادق (ع) و او از پـدرانش نقل می کنـد که امیر المؤمنین (ع) فرمود: از حجامت کردن و نوره گذاشـتن در روز چهارشنبه خود را نگهدارید چون

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۸۵

روز چهارشنبه روز نحس پایدار است و آتش در آن روز آفریده شده است.

۷۷- محمـد بن مسـلم از امام صادق (ع) نقل می کند که امیر المؤمنین فرمود: شایسـته است که مؤمن از نوره گذاشـتن در روز چهارشنبه بپرهیزد که روز چهارشنبه روز

نحس پایدار است.

۷۸- عبـد الله بن احمـد بن عامر طائی از پـدرش و او از پـدرانش نقل می کنـد که در مسـجد جامع کوفه مردی در حضور امیر المؤمنین (ع) ب پاخاست و گفت: یا امیر المؤمنین در باره فال بـد زدن و سـنگین بودن روز چهارشـنبه به من خبر بده، و اینکه کدام چهارشـنبه چنین است؟ فرمود: آخرین چهارشنبه ماه که محاق باشد و در آن روز بود که قابیل برادرش هابیل را کشت و در روز چهارشنبه ابراهیم را به آتش انداختند و روز چهارشنبه منجنیق گذاشتند و روز چهارشنبه خداوند فرعون را غرق کرد و در روز چهارشـنبه زمین قوم لوط را زیر و رو کرد و روز چهارشـنبه خداونـد بـاد را به سوی قوم عـاد فرسـتاد و روز چهارشـنبه مانند خاکستر سـیاه شدند و روز چهارشنبه خداوند پشه را بر نمرود مسلط کرد و روز چهارشنبه فرعون در پی موسی بود که او را بکشد و روز چهارشـنبه سـقف بر آنان فرو ریخت و روز چهارشنبه فرعون دستور داد که پسران بنی اسرائیل را بکشند و روز چهارشـــنبه بیـت المقـدس خراب شـد و روز چهارشـنبه مسـجد سـلیمان بـن داود و اصـطخر از سـرزمین فـارس سـوخت و روز چهارشـنبه یحیی بن زکریا کشـته شد و روز چهارشـنبه نخستین عذاب بر قوم بنی اسرائیل نازل گردید و روز چهارشنبه خداوند قـارون را هلاـک کرد و روز چهارشـنبه خداونـد ایوب را بـا گرفتن مال و فرزنـدش آزمایش نمود و روز چهارشـنبه یوسف به زنـدان افتـاد و روز چهارشـنبه خداونـد فرمود: «آنان (قوم ثمود) و قومشان را همگی نابود کردیم.» «۱» و روز چهارشنبه صیحه آسمانی آنان

را فرا گرفت و روز چهارشنبه ناقه صالح را پی کردند و روز چهارشنبه سنگریزه هایی از سنگ و گل بر

---

(۱) سوره نمل، آیه ۵۱.

آنان بارید و روز چهارشنبه پیامبر خدا (ص) مجروح شد و دندانش شکست و روز چهارشنبه عمالقه تابوت (مقدس را از بنی اسرائیل) گرفتند.

مصنف این کتاب می گوید: هر کس ناچار باشد که روز چهارشنبه به سفر برود و یا خون بر وی غلبه کند جایز است که به سفر رود و یا حجامت کند و آن برای او شوم نیست به خصوص اگر این کار را در جهت مخالفت با آنان که فال بد می زنند، انجام دهد ولی اگر کسی از سفر رفتن و یا حجامت کردن در روز چهارشنبه بی نیاز باشد، بهتر است که از آن بپرهیزد و در آن روز به سفر نرود و حجامت نکند.

آنچه در باره روز پنجشنبه وارد شده

۷۹- معتب بن مبارک می گوید: روز پنجشنبه نزد امام صادق (ع) رفتم و او حجامت می کرد، به او عرض کردم: یا ابن رسول الله، آیا در روز پنجشنبه حجامت می کنی؟ فرمود: آری، هر کس از شما بخواهد حجامت کند، روز پنجشنبه حجامت کند، زیرا که شامگاه هر روز جمعه خون از ترس روز قیامت به ظاهر بدن پیش می افتد و تا صبح روز پنجشنبه به آشیانه خود برنمی گردد، سپس به غلام خود ربیح رو کرد و فرمود: ای ربیح شاخ حجامت را محکم کن و مکیدنت نرم باشد و تیغ را آرام بزن.
و امام صادق (ع) فرمود: هر کس در آخرین پنجشنبه ماه و در آغاز روز حجامت کند، بیماری یکباره از او کشیده می شود.

۸۰- محمد بن

مسلم از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) در اوائل بعثت پشت سر هم روزه می گرفت تا جایی که گفته می شد او افطار نمی کند و گاهی پی در پی روزه نمی گرفت تا جایی که گفته می شد او روزه نمی گیرد، سپس این روش را ترک کرد و یک روز، روزه می گرفت و یک روز می خورد و این همان روش داود (ع) است، سپس آن را نیز ترک کرد و تا وقتی که از دنیا رفت، دو پنجشنبه را که یک چهارشنبه که میان آنها بود روزه می گرفت. (این روزه ها روزه های مستحبی بود) ۸۱- احول از امام صادق (ع) نقل می کند که از پیامبر خدا (ص) در باره روزه گرفتن دو پنجشنبه در ماه که وسط آن ها یک چهارشنبه باشد پرسیدند، فرمود: اما پنجشنبه، روزی است که اعمال در آن روز عرضه می شود و اما چهارشنبه روزی است که آتش در آن روز خلق شده و اما روزه، سپر (آتش جهنم) است.

۸۲- یحیی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس ناخن هایش را روز

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۸۹

پنجشنبه بگیرد و یکی از آنها را برای روز جمعه ترک کند، خداوند فقر را از او برمی دارد.

آنچه در باره جمعه وارد شده

۸۳- محمد بن رباح می گوید: امام کاظم (ع) را دیدم که روز جمعه حجامت می کند، گفتم: فدایت شوم روز جمعه حجامت می کنی؟ فرمود: آیه الکرسی را می خوانم، هر گاه که خون بر تو غلبه کرد چه شب باشد چه روز آیه الکرسی را بخوان و حجامت کن.

۸۴- دارم بن قبیصه از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

قیامت در روز جمعه میان نماز ظهر و عصر قیام می کند.

۸۵- سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: به خانواده خود در هر روز جمعه چیزی از میوه و گوشت بدهید تا آنان به آمدن جمعه خوشحال باشند. پیامبر (ص) وقتی در تابستان از خانه برای سفر بیرون می رفت روز پنجشنبه بیرون می رفت و هر گاه که می خواست در زمستان وارد خانه شود روز جمعه وارد می شد و روایت دیگری هم هست که ورود و خروج آن حضرت روز جمعه بود.

۸۶- ابی کهمس می گوید: به امام صادق (ع) گفتم: به من دعایی را یاد بده که روزی من زیاد شود، فرمود: سبیل و ناخن خود را در روز جمعه بگیر.

۸۷- هشام بن سالم از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: گرفتن ناخن در روز جمعه از جذام و پیسی و کوری حفظ می کند و اگر لازم نباشد سر آن را سوهان زند. و امام صادق (ع) فرمود: هر کس در هر جمعه ای ناخن ها را بگیرد و سبیلش را کوتاه کند و آنگاه بگوید: «به نام خدا و برای خدا و بر اساس سنت محمد و آل محمد» در برابر هر ناخن و مویی که ریخته شده، ثواب آزاد کردن بنده ای از فرزندان اسماعیل داده می شود.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۹۱

۸۸- سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس ناخن هایش را روز جمعه بگیرد، خداوند از انگشتان او بیماری را خارج می کند و دوا را وارد می کند. و روایت شده که او به جنون و

جذام و پیسی مبتلا نشود.

۸۹- جعفری می گوید: از امام کاظم (ع) شنیدم که می فرمود: ناخنهایتان را روز سه شنبه بگیرید و روز چهارشنبه حمام بروید و نیاز خود را از حجامت روز پنجشنبه برطرف کنید و روز جمعه با بهترین عطرها خود را معطر سازید.

۹۰- معمر بن خلّاء از امام رضا (ع) نقل می کند که فرمود: برای مؤمن شایسته نیست که عطر زدن را در هیچ روزی ترک کند و اگر بر آن توانایی ندارد یک روز عطر بزنند و یک روز نزنند و اگر به آن هم توانایی ندارد، هر جمعه عطر بزنند و آن را ترک نکند.

۹۱- سکن خزّاز می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: خداوند را به هر کسی که بالغ است در هر روز جمعه حقّی است و آن چیدن سبیل و گرفتن ناخن و استعمال قدری از عطر است.

۹۲- انس بن مالک از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است و خداوند در هر ساعت آن شش صد هزار نفر را از آتش آزاد می کند.

۹۳- هشام بن حکم در باره مردی که می خواهد کار خیری مانند دادن صدقه و گرفتن روزه و مثل آنها را انجام دهد، از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: این در روز جمعه باشد که همانا در روز جمعه عمل دو چندان می شود.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۹۳

۹۴- ابراهیم بن ابی البلاد از کسی و او از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس در روز جمعه یک بیت شعر بگوید، حظّ او از آن روز همان خواهد بود و

پیامبر خدا (ص) فرمود: اگر پیرمردی را دیدید که در روز جمعه سخنان جاهلیت را می گوید، به سرش بکوبید اگر چه با یک سنگریزه باشد.

۹۵- عبد الله بن سنان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس در آخرین سجده نافله بعد از نماز مغرب در شب جمعه بگوید:- گر چه هر شب بگوید افضل است- «خداوندا من از تو به خاطر وجه کریمت و نام عظیمت می خواهم که بر محمد و آل محمد صلوات بفرستی و گناه بزرگ مرا ببخشی.» و آن را هفت مرتبه بگوید، از جای خود بلند می شود در حالی که بخشیده شده است. می گوید: امام صادق (ع) فرمود: چون شامگاه پنجشنبه و شب جمعه فرا می رسد، فرشتگان از آسمان نازل می شوند در حالی که با خود قلمهایی از طلا و صحیفه هایی از نقره دارند و آنها شامگاه پنجشنبه و شب جمعه تا وقتی که خورشید پنهان شود چیزی را نمی نویسند مگر صلوات بر پیامبر (ص). و سفر کردن و کوشش در حوائج در روز جمعه مکروه است و آن به خاطر ادای نماز مکروه است ولی پس از نماز جایز است و برکت دارد.

۹۶- ابراهیم بن عثمان خزّاز می گوید: از امام صادق (ع) در باره سخن خداوند:

«چون نماز تمام شد در زمین منتشر شوید و فضل خدا را بجویید «۱»» پرسیدم، فرمود:

نماز در روز جمعه و منتشر شدن در روز شنبه. و باز امام صادق (ع) فرمود: وای بر مسلمانی که در هفته، روز جمعه را برای کار دینش خالی نکند که از او پرسیده می شود.

آنچه در باره روز شنبه وارد شده

۹۷- حفص بن غیاث از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

هر کس سـفر می کنـد در روز شـنبه سفر کنـد، اگر سنگی از کـوهی در روز شـنبه فرو افتـد خداونـد آن را بـه جـای خـود بازگرداند.

۹۸- نعیم بن صالح از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا (ص)

---

(۱) سوره جمعه، آیه ۱۰.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۹۵

فرمود: خداوندا، امت مرا در آغاز کارها در روز شنبه و پنجشنبه برکت بده.

۹۹- پیامبر خـدا (ص) فرمود: بامـدادان حوائج خود را طلب کنید که آن آسان است و به نامه خود خاک بپاشید که حاجت را بهتر روا می کند (از خاک به جای خشک کن استفاده شود تا مرکب ها به هم نیامیزد) و نیکی را نزد خوبرویان طلب کنید.

۱۰۰- سکونی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس ناخن هایش را روز شنبه و روز پنجشنبه بگیرد و سبیلش را هم بچیند، از درد دندان و درد چشم در امان خواهد بود.

۱۰۱- محمد بن ابی عمیر از چند نفر و آنها از امام صادق (ع) نقل می کنند که فرمود: شـنبه برای ما و یک شـنبه برای شیعیان ما و دوشـنبه برای دشـمنان ما و سه شنبه برای بنی امیه و چهارشنبه روز خوردن دواست و در پنجشنبه حاجت ها روا می شود و روز جمعه برای نظافت کردن و عطر زدن است و آن عیـد مسـلمانان و افضل از عیـد فطر و عید قربان است و روز غدیر بهترین عیـدهاست و آن روز هیجـدهم ذیحجه است که روز جمعه بوده و قائم ما اهل بیت، روز جمعه ظهور می کند و قیامت نیز روز جمعه برپا می شود و در

روز جمعه هیچ عملی با فضیلت تر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست.

معنای حدیث پیامبر (ص) که فرمود: روزها را دشمن مگیرید که دشمن شما می شوند

۱۰۲- صقر بن ابی دلف کرخی گفت: چون متوکّل، سرور ما امام هادی عسکری (ع) را برد، آمدم تا خبر آن را بگیرم، رازقی که دربان متوکل بود به من نگاه کرد و دستور داد که مرا نزد او ببرند و چون مرا نزد او بردند، به من گفت: ای صقر چه کار داشتی؟ گفتم: ای استاد خیر است، گفت بنشین، و از من در باره گذشته های دور و نزدیک پرسید، با خودم گفتم: در آمدن نزد او اشتباه کردم، می گوید: مردم از دور او پراکنده شدند، سپس به من گفت: چه کار داشتی و برای چه آمدی؟ گفتم: برای کار

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۹۷

خیری است؟ گفت: شاید آمدی تا خبر مولایت را بپرسی، گفتم: مولای من کیست؟

مولای من امیر المؤمنین است، گفت: ساکت باش مولای تو بر حق است از من مترس که بر مذهب تو هستم، گفتم: سپاس خداوند را، گفت: آیا دوست داری که او را ببینی؟

گفتم: آری، گفت: بنشین تا نامه رسان از پیش او بیرون رود، می گوید: نشستم و چون او بیرون شد به غلام خود گفت: دست صقر را بگیر و او را به اطاقی که آن علوی زندانی در آنجاست ببر و او را با وی تنها بگذار، می گوید: مرا به آن حجره ای که علوی در آن بود برد و به خانه ای اشاره کرد، پس داخل شدم و دیدم که آن حضرت در بالای حصیری نشسته و در برابر او قبری کنده شده است، می گوید: سلام کردم و او پاسخ سلام مرا داد

و مرا امر به نشستن کرد، سپس به من فرمود: ای صقر چه چیزی باعث شد که بیایی؟ گفتم: سرورم آمدم تا از شما خبر بگیرم، سپس به قبر نگاه کردم و گریستم. آن حضرت به من نگاه کرد و فرمود: اندوهگین مباش، آنان در حال حاضر نمی توانند به من گزندی برسانند، گفتم: خدای را سپاسگزارم، سپس گفتم: سرور من! از پیامبر خدا (ص) حدیثی نقل شده که معنای آن را نمی دانم، فرمود: آن چیست؟ گفتم: این جمله است که «روزها را دشمن مگیرید که شما را دشمن می گیرند» معنای آن چیست؟ فرمود:

آری روزها ما هستیم تا وقتی که آسمان ها و زمین برپاست. شنبه نام پیامبر خدا است و یک شنبه کنایه از امیر المؤمنین است و دوشنبه حسن و حسین است و سه شنبه علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد است و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و من هستیم و پنجشنبه پسرم حسن بن علی است و جمعه پسر پسرم است و یاران حق نزد او جمع می شوند و او همان کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند، همان گونه که پر از جور و ستم بوده است. این بود معنای روزها، پس آنها را در دنیا دشمن مگیرید که آنها شما را در آخرت دشمن می گیرند، سپس فرمود: خداحافظی کن و بیرون رو که من از امنیت تو می ترسم.

مصنف این کتاب می گوید: روزها به معنای ائمه نیست بلکه با آنها با کنایه از ائمه یاد می شود تا غیر اهل حق معنای آن را ندانند، همان گونه که

خداوند انجیر و زیتون و طور سینین و بلد امین را کنایه از برای پیامبر و علی و حسن و حسین قرار داده و «نعاج گوسفند» را در قصه داود و آن دو نفر کنایه از زن قرار داده و با سیر در زمین، نگاه به قرآن را از روی کنایه اراده کرده است. از امام صادق (ع) از این سخن خداوند: «چرا در زمین سیر نمی کنند» «۱» پرسیدند، فرمود: معنای آن این است که چرا در قرآن نظر نمی کنند، و نیز خداوند با گفتن «سرّ» از نکاح کنایه آورده: «با زنها وعده به سرّ

---

(۱) سوره روم، آیه ۹.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۹۹

نگذارید» «۱» و نیز از حاجت روی با خوردن طعام کنایه آورده و در داستان عیسی و مادرش فرموده: «آنها طعام می خورند» «۲» و معنای آن این است که آنها نیز (مانند همه مردم) قضای حاجت می کردند و نیز از پیامبر خدا (ص) در آیه: «و پروردگارت به زنبور عسل وحی کرد» «۳» با زنبور عسل کنایه آورده است و مانند آن بسیار است (سخن مؤلف راجع به اینکه منظور از زنبور عسل پیامبر خداست از باب تأویل دور است و گر نه منظور در آن آیه همان زنبور عسل واقعی است).

توقف آدم و حوّا در بهشت تا وقتی که اخراج شدند هفت ساعت بود

۱۰۳- محمد بن اسحاق از امام باقر (ع) و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: همانا توقف آدم و حوّا، در بهشت تا وقتی که از آنجا اخراج شدند هفت ساعت از روزهای دنیا بود و خداوند، همان روز آنها را به زمین فرود آورد.

در شیعه هفت خصلت است

۱۰۴- عمرو بن ابی المقدام از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: همانا شیعه علی کسانی هستند که در ولایت ما جان خود را بذل می کنند و با دوستی ما با یک دیگر دوست می شوند و به جهت زنده کردن مرام ما با همدیگر دیدار می کنند، آنها اگر خشمناك شوند ستم نمی کنند و اگر خوشحال باشند زیاده روی نمی کنند، آنان برای کسی که همسایه آنان باشد برکت و برای کسی که با آنها آمیزش دارد سلم هستند.

(مصنف کتاب می گوید:) روایاتی که در این باره به من رسیده در کتاب «صفات الشیعه» آورده ام.

پیامبر خدا ابو سفیان را در هفت مقام لعنت کرد

۱۰۵- ابو الطفیل عامر بن واثله می گوید: پیامبر خدا (ص) ابو سفیان را در هفت جا لعنت کرد و در همه آنها نمی توانست لعنت نکند. نخستین آنها روزی بود که خدا و رسولش او را لعنت کرد در حالی که پیامبر از مکه بیرون شده بود و به مدینه هجرت می کرد و ابو سفیان از شام می آمد، ابو سفیان آن حضرت را دشنام داد و تهدید کرد و

---

(۱) سوره بقره، آیه ۲۳۵.

(۲) سوره مائده، آیه ۷۵.

(۳) سوره نحل، آیه ۶۸.

خواست به او آسیب برساند، ولی خداوند او را از پیامبرش منصرف کرد، دوم روز کاروان (بدر) بود که او را از (سر چاه) دور کرد و می خواست در دسترس پیامبر نباشد، پس خدا و رسولش او را لعنت کردند، سوم روز احد بود، ابو سفیان گفت: ای بت هبل مقامت بالاتر باشد و پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند بالاتر است، پس ابو سفیان گفت: ما بت عزّی داریم ولی شما ندارید، پیامبر فرمود: الله مولای ماست و

شما مولا ندارید، چهارم روز خندق بود روزی که ابو سفیان با جمعیت قریش آمدند ولی خداوند آنها را با خشمی که داشتند برگردانید و خیری ندیدند و خداوند در سوره احزاب در قرآن دو آیه فرستاد و ابو سفیان و یارانش را کافر خواند و در آن روز معاویه مشرک و دشمن خدا بود، پنجم روز حدیبیه بود که نگذاشتند قربانی ها به محل خود برسند و مشرکان پیامبر خدا (ص) را از وارد شدن به مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند که شتر قربانی او به قربانگاه برسد و پیامبر در حالی (به مدینه) برگشت که طواف نکرده بود و مناسک حج را به جا نیاورده بود، پس خداوند و رسولش او را لعنت کردند، ششم روز جنگ احزاب بود که ابو سفیان با جماعت قریش و عامر بن طفیل با جماعت قبیله هوازن و عیینه بن حصن با جماعت قبیله غطفان آمدند و بنی قریظه و بنی نضیر هم وعده داده بودند که به آنان کمک کنند، پیامبر خدا (ص) به سران و پیروان آنان لعنت کرد و فرمود: اما پیروان، اگر مؤمنی میان آنان باشد، لعنت به او نمی رسد و اما سران، در میان آنان مؤمن و نجیب و نجات یابنده ای وجود ندارد (توجه کنیم که جنگ احزاب همان جنگ خندق است، احتمالا پیامبر در این جنگ دو بار به ابو سفیان لعنت کرده است) هفتم روزی بود که در عقبه به پیامبر خدا (ص) حمله کردند و آنان دوازده نفر از بنی امیه و پنج نفر از دیگران بودند، پس پیامبر به تمام کسانی که در عقبه بودند لعنت کرد جز خود

پیامبر و ناقه او و راننده و جلودارش (که در آنجا بودند).

مصنف این کتاب می گوید: این خبر به همین صورت نقل شده ولی صحیح آن است که اصحاب عقبه چهارده نفر بودند.

صندوق های هفتگانه در آتشند

۱۰۶- اسحاق بن عمار از امام کاظم (ع) نقل می کند که در یک حدیث طولانی فرمود: ای اسحاق در جهنم یک وادی است که به آن «سقر» گفته می شوند و از وقتی که آفریده شده نفس نکشیده است، اگر خداوند به او اجازه نفس کشیدن به اندازه یک نخ بدهد، آنچه روی زمین است، همه می سوزند و اهل جهنم از حرارت و بوی گند و پلیدی این وادی و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده، (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن وادی کوهی است که تمام اهل این وادی از حرارت و بوی گند و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۰۳

پلیدی آن و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن کوه درّه ای است که همه اهل آن کوه از حرارت و بوی گند و پلیدی آن و آنچه خداوند برای اهل آنجا آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن دره چاهی است که اهل این درّه از حرارت و بوی گند و پلیدی آن و آنچه خداوند در آنجا برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، و در آن چاه ماری است که تمام اهل چاه از خباثت و بوی گند و پلیدی آن مار و سمّی که خداوند در نیش آن برای اهلش آماده کرده (به خدا) پناهنده می شوند، در شکم این مار هفت صندوق است که پنج

صنـدوق از امّت هـای پیشـین و دو صـندوق از این امّت است، می گویـد: گفتم: فـدایت شوم آن پنـج تا و آن دو تا کدامنـد؟ فرمود: آن پنـج نفر قابیل است که هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم در باره پروردگارش مناظره کرد و گفت: من هم زنـده می کنم و می میرانم، و فرعـون است که گفت: من پروردگـار بزرگ شـما هسـتم و یهود است که یهودی هـا را یهودی کرد و یونس است که نصرانی ها را نصرانی کرد و از این امت دو نفر اعرابی هستند.

ایّوب بی آنکه گناهی داشته باشد هفت سال مبتلا شد

۱۰۷- ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: ایّوب هفت سال بدون گناه، بلا کشید.

۱۰۸- جعفر بن محمـد بن عماره از پـدرش و او از امام صادق (ع) و او از پـدرش نقل می کنـد که فرمود: ایّوب بدون گناه بلا کشـید و همانا پیامبران گناه نمی کنند چون آنان معصوم و پاک هسـتند، نه گناه می کنند و نه کج می روند و نه مرتکب گناه می شوند چه صغیره باشد و چه کبیره.

و فرمود: همانا ایّوب با تمام بلاهایی که به او رسـید، بوی بـد نگرفت و صورت او زشت نشـد و هیچ گونه خون و چرکی از او بیرون نیامـد و هیـچ کس از او نفرت پیـدا نکرد و هیـچ کس از او نترسـید و به هیـچ جای بـدنش کرم نیفتاد و خداونـد با همه پیامبران و اولیاء گرامی خود که مبتلایشان می سازد، چنین معامله می کند، و اینکه مردم از او دوری می کردند به جهت فقر و ضعف ظاهری او بود، چون نمی دانستند که او نزد خداوند تا چه حد مورد تأیید است و گشایشی خواهد داشت، پیامبر

خدا (ص) فرموده است: بلاکش ترین مردم، پیامبران هستند، سپس هر کسی که به آنان شبیه تر باشد. خداوند از این جهت او را بـه آن بلای بزرگ گرفتـار کرد کـه نزد همه مردم خـوار دیـده شـود تـا وقـتی نعمت هـای بزرگی را که خداونـد به او داد مشاهده کردند، او را به خدایی نگیرند و به این موضوع پی ببرند که ثواب خداوند بر دو قسم است: ثواب

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۰۵

استحقاقی و ثـواب اختصاصـی، و تـا ضـعیفی را به خـاطر ضـعفش و فقیری را به خـاطر فقرش و مریضـی را به خـاطر مرضـش کوچک نشـمارند و بدانند که خداوند هر کس را بخواهد مریض می کند و هر کس را که بخواهد شفا می دهد، هر زمان که بخواهـد و به هر گونه که بخواهد و با هر سـببی که بخواهد، و آن را عبرت برای هر کس که بخواهد و شـقاوت برای هر کس که بخواهـد و سـعادت برای هر کس که بخواهـد قرار می دهـد و او در همه این حالاـت در قضـاوت خود عادل و در کارهای خود حکیم است و نسـبت به بنـدگان خود جز آنچه را که به صـلاح آنان است کاری انجام نمی دهـد و آنان نیرویی جز از او ندارند.

فرشتگان هفت نوعند و حجاب ها نیز هفت نوعند

۱۰۹- زیـد بن وهب می گویـد: از امیر المـؤمنین (ع) در بـاره قـدرت خداونـد که عظمت بزرگ است، پرسـیده شـد. پس آن حضـرت خطبه خوانـد و حمـد و ثنای الهی را به جای آورد، سـپس فرمود: همانا برای خداونـد فرشـتگانی وجود دارند که اگر یکی از آنها به زمین فرود آید، به خاطر بزرگی خلقت و زیادی بال های او نمی تواند او را

در خود جای دهد، و برخی از فرشتگان هستند که اگر جنّ و انس مکلّف شوند که آنها را توصیف کنند، به خاطر دوری مفاصل او زیبایی ترکیب چهره او، نمی توانند این کار را بکنند و چگونه می توان از فرشتگان خدا کسی را توصیف کرد که میان دو شانه او و لاله گوشش هفت صد سال فاصله است و بعضی از آنها علاوه بر بزرگی بدنش می تواند با یکی از بال هایش افق را فرا گیرد و بعضی از آنها قدّش بدون تکیه گاه در جوّ هوای پایین است و همه زمین ها تا زانوی اوست و بعضی از آنها اگر همه آبها به گودی انگشت ابهام او ریخته شود جا می گیرند و بعضی از آنها اگر کشتی ها در اشک چشمان او انداخته شود برای همیشه سیر می کند.

و از آن حضرت در باره حجاب ها پرسیده شد، فرمود: حجاب ها هفت تاست، ضخامت هر حجابی سیر پانصد سال راه است و میان هر دو حجاب سیر پانصد سال راه است و طول آن نیز پانصد سال است، حاجبان هر حجابی هفتاد هزار فرشته است که قدرت هر کدام از آنها به اندازه قدرت انس و جنّ است، بعضی از آن ها تاریکی و بعضی نور و بعضی آتش و بعضی دود و بعضی ابر و بعضی برق و بعضی باران و بعضی رعد و بعضی روشنایی و بعضی ریگ و بعضی کوه و بعضی غبار و بعضی آب و بعضی رودخانه هاست و آنها حجاب های گوناگونی هستند.

ضخامت هر حجابی سیر هفتاد هزار سال است، سپس سراپرده های جلال است و آن شصت سراپرده است، در هر سراپرده ای هفتاد هزار فرشته است، میان هر

دو سراپرده سیر پانصد سال

است، سپس سراپرده های عزت، سپس سراپرده های کبریا، سپس سراپرده های عظمت، سپس سراپرده های قدس، سپس سراپرده های جبروت، سپس سراپرده های فخر، سپس سراپرده های نور سفید، سپس سراپرده های یگانگی و آن سیر هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است، سپس حجاب اعلی قرار دارد. در اینجا سخن امام پایان یافت و خاموش شد، عمر به او گفت: ای ابو الحسن! روزی را زنده نمانم که تو را نبینم.

مصنف این کتاب می گوید: این حجاب ها بر ذات خداوند زده نشده، خداوند بالاتر از آن است، چون نمی توان او را با مکانی توصیف کرد، بلکه این حجاب ها بر عظمت والایی از آفرینش اوست که مقدار آن را جز خداوند نمی داند.

امیر المؤمنین (ع) هفت سال پیش از مردم نماز خواند

۱۱۰- عبّاد بن عبد الله از علی (ع) نقل می کند که فرمود: من بنده خدا و برادر پیامبر او هستم و من همان راستگوی بزرگ هستم، پس از من کسی جز کذّاب آن را نمی گوید، من هفت سال پیش از مردم نماز خوانده ام.

۱۱۱- داود بن ابی یزید از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می کند که در باره سخن خداوند: «آیا خبر بدهم که شیاطین به چه کسانی فرود می آیند، آنها به هر دروغ زن گنهکار فرود می آیند. «۱»» فرمود: آنان هفت نفر بودند: مغیره، و بنان، و صائد، و حمزه بن عماره بربری، و حارث شامی، و عبد الله بن حارث، و ابو الخطّاب.

جبرئیل از جانب خداوند خبر داد که به شیعیان و دوستداران علی بن ابی طالب (ع) هفت خصلت داده

۱۱۲- جابر بن عبد الله انصاری می گوید: روزی نزد پیامبر (ص) بودم که صورت خود را به جانب علی بن ابی طالب (ع) کرد و فرمود: ای ابو الحسن، آیا به تو مژده

---

(۱) سوره شعرا، آیات ۲۲۲- ۲۲۳.

ندهم؟ گفت: آری یا رسول الله. فرمود: اینک جبرئیل به من از جانب خداوند خبر می دهد که به شیعیان و دوستداران تو هفت خصلت عطا کرده است: آسانی در هنگام مرگ و انس در هنگام وحشت و نور در تاریکی و امنیت در هنگام فزع قیامت و عدل و داد در میزان عمل و عبور از پل صراط و وارد شدن در بهشت پیش مردم. نور آنان در برابر آنان و سمت راستشان است.

کسی که روایت کرده که اهل بیت که آیه تطهیر در باره آنها نازل شده هفت نفرند

۱۱۳- عمره دختر افعی می گوید: از امّ سلمه شنیدم که گفت: این آیه در خانه من نازل شد: «همانا خداوند می خواهد از شما خاندان، پلیدی را بردارد و شما را پاک و پاکیزه کند «۱»» و در خانه هفت نفر بود: پیامبر خدا (ص) و جبرئیل و میکائیل و علی و فاطمه و حسن و حسین (ع)، او گفت: و من بر در خانه بودم و گفتم: یا رسول الله، آیا من از اهل بیت تو نیستم؟ فرمود: تو از همسران پیامبر هستی و نفرمود که تو از اهل بیت هستی.

مصنف این کتاب می گوید: این یک حدیث غریب است و آن را جز از این طریق نمی شناسیم، معروف این است که اهل بیت که این آیه در باره آنان نازل شده پنج تن بودند ششمی آنها جبرئیل بود.

هفت تن نماز خود را شکسته نخوانند

۱۱۴- اسماعیل بن ابی زیاد از امام صادق (ع) و او از پدرش نقل می کند که فرمود:

هفت تن نماز خود را شکسته نخوانند: مأمور جمع آوری زکات که به خاطر آن سفر می کنند، و حاکمی که به خاطر شغل خود سفر می کند، و تاجری که به خاطر تجارت خود از این بازار به آن بازار سفر می کند، و چوپان، و بیابانگردی که برای طلب آب و گیاه در گردش است، و مردی که طلب صید می کند و منظور او تفریح است، و راهزنی که راه بر مردم می بندد.

ذکر، بر هفت عضو تقسیم شده است

زبان و روح و نفس و عقل و شناخت و سرّ و قلب، و هر کدام از آنها احتیاج به استقامت دارد، استقامت زبان، درستی اقرار است و استقامت روح درستی استغفار

---

(۱) سوره احزاب، آیه ۲۳.

است و استقامت قلب درستی عذرخواهی است و استقامت عقل درستی عبرت گیری است و استقامت شناخت درستی در سرافرازی است و استقامت سرّ، رسیدن به عالم اسرار است و استقامت قلب درستی یقین و شناخت خداوند است. ذکر زبان حمد و ثناست و ذکر نفس کوشش و زحمت کشیدن است و ذکر روح ترس و امید است و ذکر قلب صدق و صفاست و ذکر عقل تعظیم و حیاست و ذکر شناخت تسلیم و رضاست و ذکر سرّ، مشاهده ملاقات پروردگار است.

این مطلب را ابو محمد عبد الله بن حامد از برخی از صالحان نقل کرده است.

پیامبر خدا (ص) هفت فرزند داشت

۱۱۵- ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: برای پیامبر خدا (ص) از خدیجه، قاسم و طاهر- که همان عبد الله است- و

ام کلثوم و رقیّه و زینب و فاطمه متولد شدند. علی بن ابی طالب (ع) با فاطمه و ابو العاص بن ربیع که از بنی امیه بود با زینب و عثمان بن عفان با ام کلثوم ازدواج کرد و البته ام کلثوم پیش از همبستری با عثمان از دنیا رفت و چون مسلمانان به بدر رفتند، پیامبر خدا (ص) دخترش رقیّه را به ازدواج عثمان درآورد، همچنین برای پیامبر از همسرش ماریه قبطیه، که امّ ابراهیم نامیده می شد و کنیز صاحب فرزند بود، ابراهیم متولد شد.

۱۱۶- عمرو بن ابی المقدام از پدرش از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

پیامبر خدا (ص) وارد منزل خود شد و دید که عایشه رو به فاطمه کرده و با فریاد به او می گوید: ای دختر خدیجه، تو گمان می کنی که مادرت بر ما برتری دارد، او چه برتری بر ما دارد، او هم مانند یکی از ما بود و فاطمه سخن او را می شنید و چون پیامبر خدا (ص) را دید گریه کرد، پیامبر به او فرمود: ای دختر محمد برای چه گریه می کنی؟

گفت: او از مادر من یاد کرد و او را کوچك شمرد و من گریه کردم، پیامبر خشمناك شد و فرمود: ساکت باش ای حمیرا، همانا خداوند به زن زایا و مهربان برکت داده و خدیجه از من طاهر یا همان عبد اللَّه و مطهر را به دنیا آورد و نیز قاسم و فاطمه و رقیه و ام کلثوم و زینب را به دنیا آورد، ولی تو زنی هستی که خداوند او را نازا کرده و بچه نمی آوری.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۱۳

باب خصلت های هشتگانه

شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد

-۱

عبـد الله بن غالب از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد: در موقع گرفتاری ها خود نگهدار باشد و در موقع رسیدن بلا شکیبا باشد و در سستی ها شکرگزار باشد و به آنچه خداوند او را روزی داده قانع باشد، به دشمنانش ظلم نکند و به خاطر دوستانش به مردم ستم نکند، بدن خود را به زحمت اندازد و مردم از وی در آسایش باشند، همانا دانش، دوست مؤمن و بردباری، وزیر او و شکیبایی، فرمانده سپاه او و آسان گیری، برادر او و نرمی، پدر اوست.

۲- حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدرانش از امیر المؤمنین (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی! شایسته است که در مؤمن هشت خصلت باشد: خود نگهداری در هنگام گرفتاری ها و صبر در هنگام بلا و شکر در هنگام سستی و قانع بودن به آنچه خداوند به او روزی کرده، دشمنان را ظلم نکند و به خاطر دوستان به دیگران ستم نکند، تن او در رنج و مردم از او در آسایش است.

نماز هشت گروه قبول نمی شود

۳- احمد بن محمد بن خالد با اسناد خود از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هشت گروهند که خداوند نماز آنها را قبول نمی کند: بنده فراری تا وقتی که به سوی مولای خود برگردد، و زنی که در اطاعت شوهرش نیست و او به آن زن خشمناک است، و مانع زکات، و ترک کننده وضو، و دختر بالغی که بدون روسری نماز می خواند و امام قومی که با آنان نماز می خواند ولی آنها

از او کراهت دارند و «زبین». گفتند: یا رسول الله «زبین» کیست؟ فرمود: کسی که غایط و بول خود را به زور نگهداشته، و مست، اینان هشت گروهی هستند که نماز آنان پذیرفته نیست.

حاملان عرش هشت تا هستند

۴- حفص بن غیاث نخعی می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: حاملان

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۱۵

عرش هشت تا هستند که هر کدام از آنها هشت چشم دارند و هر چشمی برابر دنیاست.

۵- محمد بن حسن صفار در یک حدیث مرسل از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: حاملان عرش هشت تا هستند: یکی از آنها به شکل آدم است و از خدا برای فرزندان آدم طلب روزی می کند و دومی به شکل خروس است و از خدا برای پرندگان طلب روزی می کند و سومی به شکل شیر است و از خدا برای حیوانات درنده طلب روزی می کند و چهارمی به شکل گاو است و از خداوند برای چهارپایان طلب روزی می کند و آن گاو از وقتی که بنی اسرائیل گوساله را پرستید، سرش را به زیر انداخته و چون روز قیامت فرا رسد، حاملان عرش هشت تا می شوند.

بهشت هشت در دارد

۶- محمد بن فضیل رزقی از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می کند که علی (ع) فرمود: بهشت هشت در دارد: دری است که پیامبران و صدیقان از آن داخل می شوند، و دری است که شهدا و صالحان از آن وارد می شوند، و پنج در دیگر هستند که شیعیان و دوستان ما از آنها وارد می شوند و من همواره در کنار پل صراط می ایستم و دعا می کنم و می گویم: پروردگارا، شیعیان و دوستداران و یاران من و هر کسی را که در دنیا مرا دوست می داشت، سلامت بدار و از داخل عرش ندا می رسد که دعای تو را اجابت کردم و شفاعت شیعیان تو را پذیرفتم، و هر مردی از

شیعیان من و کسانی که مرا دوست داشته اند و یاری نموده اند و با دشمنان من با عمل یا زبان مبارزه کرده اند، به هفتاد هزار نفر از همسایگان و خویشان خود شفاعت می کند، و دری است که سایر مسلمانان از آن وارد می شود و آنان کسانی هستند که به یگانگی خدا گواهی داده و در قلبشان به مقدار یک ذرّه دشمنی ما اهل بیت نباشد.

۷- جابر جعفی از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: به خدا گمان خوب داشته باشید و بدانید که بهشت هشت در دارد و عرض هر کدام از آنها میسر چهل سال است.

روا نیست که سقف خانه از هشت ذراع بیشتر باشد

۸- ابان بن عثمان نقل می کند که کسی نزد امام صادق (ع) از بازی اهل زمین

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۱۷

(جنّیان) با خانواده و عیالش شکایت کرد، حضرت فرمود: سقف خانه چقدر ارتفاع دارد؟ گفت: ده ذراع، فرمود: آن را هشت ذراع کن همان گونه که دور می زنی و آیه الکرسی را بر آن بنویس، زیرا که هر خانه ای که سقف آن بیش از هشت ذراع باشد، محل حضور جنّ می شود و در آنجا ساکن می شوند.

هشت گروه، از مردم نیستند

۹- ابو یحیی واسطی می گوید: شخصی به امام صادق (ع) عرض کرد: آیا همه این خلق را که می بینی از مردم هستند؟ فرمود: از آنها (این هشت گروه را) بینداز: کسی که مسواک نکند، و کسی که در جای تنگ چهار زانو نشیند، و کسی که وارد در چیزهایی شود که به او فایده ندارد، و کسی که در چیزی جدال کند که به آن علم ندارد، و کسی که بدون بیماری خودش را به بیماری زند، و کسی که بدون رسیدن مصیبت پریشانی کند، و کسی که با همفکران خود در چیزی مخالفت کند که همگی به آن اتفاق نظر دارند، و کسی که با پدرانش افتخار کند در حالی که از کارهای شایسته آنان بی بهره است، او مانند درخت خدنگ است که لایه به لایه کنده می شود تا به مغز آن برسد و او همان گونه است که خداوند می فرماید: «نیستند آنان جز همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند.» «۱»

کسی که به مسجد رفت و آمد کند به یکی از هشت خصلت برسد

۱۰- اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین (ع) نقل می کند که می فرمود: هر کس به مسجد رفت و آمد کند به یکی از هشت چیز برسد: برادری از جانب خداوند یا دانشی جدید یا آیه ای محکم و یا رحمتی که انتظار آن را داشته و یا سخنی که او را از بدی منع می کند و یا سخنی را بشنود که او را به سوی هدایت دلالت کند و یا از جهت ترس و حیا گناهی را ترک گوید.

۱۱- عمیر بن مأمون می گوید: از امام حسن مجتبی (ع) شنیدم که می فرمود: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: هر کس به رفت و آمد به مساجد

مداومت داشته باشد به یکی از هشت چیز می رسد: برادری از جانب خداوند یا دانشی جدید و یا سخنی که او را به سوی هدایت دلالت کند و یا سخن دیگری که او را از بدی باز دارد و یا رحمتی که انتظار او را دارد و یا ترک گناه از جهت حیا و یا ترس خدا. (توجه کنیم که در این روایت فقط شش آمده و شاید دو چیز دیگر از یاد راوی رفته باشد)

هشت نفر اگر مورد اهانت واقع شوند، باید خود را سرزنش کنند

۱۲- حمّاد بن عمرو از امام صادق (ع) و او از پدرش از علی بن ابی طالب (ع) نقل

---

(۱) سوره فرقان، آیه ۴۴.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۱۹

می کند که پیامبر (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی! هشت نفرند که اگر مورد اهانت واقع شوند، کسی را جز خود سرزنش نکنند: کسی که ناخوانده به مهمانی رود، و کسی که به صاحب خانه فرمان دهد، و کسی که از دشمنانش طلب خیر کند و کسی که از افراد لئیم بخشش بخواهد، و کسی که به سرّی که میان دو نفر است وارد شود در حالی که آنها او را وارد نکرده اند، و کسی که سلطان را سبک بشمارد، و کسی که در مجلسی بنشیند که اهل آن نیست، و کسی که سخنی به کسی گوید که از او نمی شنود.

هشت چیز از مساجد دور باشد

۱۳- علی بن اسباط از شخصی نقل می کند که امام صادق (ع) فرمود: مساجد خود را از هشت چیز دور نگهدارید: خرید و فروش و دیوانه ها و کودکان و گمشده ها و اجرای احکام و حدود و بلند کردن صدا.

ایمان در هشت خصلت است

۱۴- ابو بصیر می گوید: نزد امام باقر (ع) بودم که مردی به او گفت: خدا حال تو را به صلاح گرداند، در کوفه گروهی هستند که سخنی می گویند و آن را به تو نسبت می دهند، فرمود: آن سخن چیست؟ گفت: می گویند: ایمان غیر از اسلام است، امام باقر (ع) فرمود: آری، او گفت: پس آن را برای من توصیف کن، فرمود: هر کس شهادت دهد که خدا یگانه است و محمد پیامبر خداست و به آنچه وی از جانب خدا آورده اقرار کند و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و ماه رمضان را روزه بگیرد و حج خانه خدا کند، پس او مسلمان است. گفتم: پس ایمان چیست؟ فرمود: کسی که شهادت دهد که خدا یگانه است و محمد (ص) پیامبر خداست و به آنچه وی از جانب خدا آورده اقرار کند و نماز را بپا دارد و زکات بدهد و ماه رمضان را روزه بگیرد و حج خانه خدا کند و خدا را با گناهی که در باره آن وعده آتش داده است ملاقات نکند، او مؤمن است، ابو بصیر گفت: فدایت گردم، کدام یک از ماست که خدا را با چنین گناهی ملاقات نکند؟ فرمود: چنین نیست که می پنداری، بلکه او کسی است که خدا را با گناهی که به آن وعده آتش داده و از آن توبه نکرده است، ملاقات نکند.

گناهان کبیره هشت تاست

۱۵- محمد بن مسلم نقل می کند که به امام صادق (ع) عرض کردم: فدایت گردم،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۲۱

برای چه ما به کفر مخالفان خود شهادت می دهیم و اینکه آنان در آتش هستند ولی راجع به خودمان

و همفکرانمان شهادت نمی دهیم که آنان در بهشت هستند؟ فرمود: این از ضعف شماست، اگر در شما چیزی از گناهان کبیره نباشد شهادت بدهید که شما در بهشت هستید، عرض کردم: گناهان کبیره کدام هستند فدایت گردم؟ فرمود: بالاترین گناهان کبیره عبارتند از:

شرک به خدا، و رعایت نکردن حق پدر و مادر، و بیابان نشینی پس از هجرت (بیرون رفتن از اسلام) و زدن تهمت زنا به زن پاکدامن، و فرار از جنگ، و خوردن مال یتیم از روی ستم، و ربا خواری پس از دانستن حرمت آن، و کشتن مؤمن. عرض کردم: زنا و سرقت؟ فرمود: این از آنها نیست. (یعنی بالاترین کبائر نیست هر چند که خود کبیره باشند.) مصنف این کتاب می گوید: اخبار در باره گناهان کبیره با هم اختلافی ندارند اگر چه در بعضی از آنها گناهان کبیره پنج تا و در بعضی هفت و در بعضی هشت تا و در بعضی بیشتر آمده است، چون هر گناهی پس از شرک به خدا، نسبت به گناهی که کوچکتر از آن است کبیره و هر صغیره ای نسبت به گناهی که کوچکتر است کبیره و هر گناه کبیره ای نسبت به شرک خدا صغیره است.

علی (ع) هشت خصلت داشت

۱۶- ابو ایوب انصاری گفت: پیامبر خدا (ص) مریض شد، فاطمه (س) به عیادت او آمد و بیماری پیامبر سخت بود، چون فاطمه (س) رنج و ناتوانی پیامبر را دید گریه او را گلوگیر کرد و اشکش بر گونه هایش جاری شد، پیامبر (ص) به او گفت: ای فاطمه، خداوند یک بار به زمین متوجه شد و از آن، پدرت را انتخاب کرد و بار دوم به زمین متوجه شد و

از آن، شوهر تو را انتخاب کرد و به من وحی کرد و من تو را به ازدواج او درآوردم، ای فاطمه، آیا نمی دانی که خداوند به خاطر گرامی داشت تو، تو را به ازدواج قدیم ترین مسلمانان از نظر اسلام و بزرگ ترین آنان از نظر بردباری و بیشترین آنان از نظر علم درآورد، می گوید: فاطمه با این سخن خوشحال شد و با آنچه پیامبر خدا (ص) فرمود، مژده یافت، پس پیامبر خدا (ص) خواست از افزونی خیری که خداوند بر او و محمد و آل محمد (ص) نصیب کرده، بیشتر بگوید، پس فرمود: ای فاطمه، علی هشت خصلت دارد: ایمان او به خدا و رسولش و علم و حکمت و همسر و فرزندانش حسن و حسین و امر کردن او به معروف و نهی کردن او از منکر و قضاوت او بر اساس کتاب خدا، ای فاطمه، به ما خاندان هفت خصلت داده شده که به هیچ کس از آنان که پیش از ما بودند و آنان که پس از ما می آیند داده نشده است: پیامبر ما بهترین پیامبران و او پدر توست و وصیّ ما بهترین اوصیاء و او شوهر توست و شهید ما سرور شهیدان و او حمزه عموی توست و از ماست آنکه دارای دو بال است و با آنها در بهشت پرواز می کند که او جعفر است و از ماست دو سبط این امّت و آنها دو پسر تو هستند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۲۳

باب خصلت های نهگانه

خداوند به پیامبر خود محمد (ص) نه خصلت داده

۱- عبد الله بن دینار از ام هانی دختر ابو طالب نقل می کند که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: خداوند با دست من اسلام را

آشکار کرد و به دست من قرآن را نازل کرد و به دست من کعبه را فتح نمود و مرا به همه آفریده های خود برتری داد و مرا در دنیا سرور فرزندان آدم و در آخرت زینت قیامت کرد و ورود به بهشت را بر پیامبران حرام کرد تا وقتی که من وارد آن شوم و آن را بر امّت های آنان حرام کرد تا وقتی که امت من وارد آن شود و خلافت را پس از من تا دمیدن به صور (قیامت) در خاندان من قرار داد، هر کس به آنچه می گویم کافر شود، به خدای عظیم کافر شده است.

به شیعیان و دوستداران علی (ع) نه خصلت داده شده

۲- عبد الله بن محمد بن عقیل از جابر بن عبد الله انصاری نقل می کند که گفت:

روزی نزد پیامبر (ص) بودم که رو به علی بن ابی طالب (ع) کرد و فرمود: ای ابو الحسن! آیا به تو مژده ندهم؟ گفت: آری یا رسول اللّه، فرمود: اینک جبرئیل از جانب خداوند به من خبر می دهد که خداوند به شیعیان و دوستداران تو نه خصلت عطا کرده است: آسانی مرگ و مأنوس بودن در هنگام وحشت و نور در هنگام ظلمت و ایمنی از ناراحتی (روز قیامت) و عدل و داد به هنگام سنجش اعمال و عبور از پل صراط و وارد شدن به بهشت پیش از سایر مردم، نور آنان از جلو و سمت راستشان شتابان است.

فاطمه (ع) دختر محمد (ص) نزد خداوند نه اسم دارد

۳- یونس بن ظبیان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: فاطمه نزد خداوند نه

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۲۵

اسم دارد: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیّه، راضیه، مرضیّه، محدّثه، زهراء، سپس فرمود: آیا می دانی که معنای فاطمه چیست؟ گفتم: سرور من، از آن به من خبر بده، فرمود: از شرّ بریده شده است. سپس فرمود: اگر نبود امیر المؤمنین (ع) که با او ازدواج کرد، تا روز قیامت در روی زمین هم شأن او پیدا نمی شد، آدم و یا دیگری.

خداوند به امیر المؤمنین (ع) نه چیز داد که پیش از او جز محمد (ص) به کسی نداده بود

۴- یزداد بن ابراهیم از کسی که به او نقل کرده نقل می کند که از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: امیر المؤمنین (ع) فرموده است: به خدا سوگند که خداوند به من نه چیز عطا کرده که پیش از من به هیچ کس جز پیامبر (ص) عطا نکرده است: راه ها به روی من باز شده، و علم انساب به من یاد داده شده، و ابرها برای من به حرکت درآمده و علم مرگ ها و بلاها و فصل خطاب (تعیین کننده حق) را می دانم، و با اذن پروردگارم در ملکوت نظر کردم هیچ چیز از من پنهان نشد چه آنچه پیش از من بوده و چه آنچه پس از من می آید، و خداوند با ولایت من دین این امّت را کامل کرد و نعمت ها را بر آنان تمام نمود و به اسلام آنان راضی شد، و این هنگامی بود که در روز ولایت (روز غدیر خم) به محمد (ص) فرمود: یا محمدا! از من به آنان خبر بده که امروز دینشان را کامل کردم و به اسلام به عنوان دین آنان راضی شدم و

نعمت خود را بر آنان تمام کردم.

همه اینها نعمت هایی است که خداوند آنها را بر من منت نهاده است، سپاس خدا را.

به پیامبر (ص) در باره علی (ع) نه خصلت داده شد

۵- عطیّه از زید بن ارقم نقل می کند که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) فرمود: یا علی در باره تو به من نه خصلت داده شده است: سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا برای تو و یکی هم که از آن بر تو می ترسم، اما آن سه که در دنیاست، این است که تو وصیّ من و جانشین من در خانواده ام و پرداخت کننده بدهی هایم هستی و آن سه که در آخرت است، این است که پرچم حمد (خدا) به من داده می شود و من آن را در دست تو قرار می دهم و آدم و ذریّه او زیر پرچم من خواهند بود، و تو در کلیدهای بهشت به من کمک می کنی، و من در شفاعت خود هر کس را که دوست داشته باشی، تو را داور قرار می دهم، و امّیا آن دو که برای توست، این است که تو پس از من هرگز کافر و گمراه نمی شوی و امّا آن یکی که از آن بر تو می ترسم، نیرنگ قریش است بر تو پس از من

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۲۷

ای علی.

۶- عبد الله بن عبد الرحمن مزنی از پدرش نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

در باره علی به من نه چیز داده شده است: سه در دنیا و سه در آخرت و دو تا که در باره او امیدوارم و یکی که از آن بر او می ترسم: امّا آن سه که در دنیاست، او پوشاننده عورت من

و سرپرست اهل بیت من و وصیّ من در خاندانم است و امّا آن سه که در آخرت است این است که پرچم حمد را به من می دهند و من آن را به او می دهم و او آن را حمل می کند، و من موقع شفاعت کردن به او تکیه می کنم و در باره کلیدهای بهشت به من کمک می کند، و امّا آن دو که در باره او امیدوارم این است که او پس از من کافر و گمراه نمی شود، و امّا آن یکی که بر او می ترسم نیرنگ قریش به او پس از من است.

نه چیز نه آفت دارد

۷- مسعده بن صدقه ربعی از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: آفت سخن، دروغ و آفت علم، فراموشی و آفت حلم، سفاهت و آفت عبادت، سستی و آفت زرنگی، زیاده روی در آن و آفت شجاعت، ستمگری و آفت سخاوت، منت گذاشتن و آفت زیبایی، تکبر و آفت داشتن خانواده شریف، فخرفروشی است.

در خرمای برنی نه خصلت است

۸- عبید الله بن عبد الله از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: نزد پیامبر خدا (ص) بودیم که نمایندگان قبیله عبد القیس بر آن حضرت وارد شدند، پس سلام دادند و ظرف خرمایی نزد او نهادند، پیامبر (ص) فرمود: آیا صدقه است یا هدیه؟ گفتند: آن هدیه است یا رسول الله، فرمود: این از کدام نوع از خرماهای شماست؟ گفتند: برنی، فرمود: در این نوع خرمای شما نه خصلت است، اینک جبرئیل به من خبر می دهد که در آن نه خصلت است: دهان را خوشبو می کند و معده را پاک می سازد و غذا را هضم می کند و بر شنوایی و بینایی می افزاید و پشت را محکم می کند و شیطان را تباه می سازد و به خداوند نزدیک می کند و از شیطان دور می کند.

از این امت نه چیز برداشته شده

۹- حریز بن عبد الله از امام صادق (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: از

امّت من نه چیز برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه به آن مجبور شوند، آنچه نمی دانند، آنچه توانایی آن را ندارند و آنچه از روی ناچاری انجام می دهند، حسد، مال بد و اندیشیدن در وسوسه در آفرینش تا وقتی که به زبان نیاورند (در این موارد نهگانه تکلیفی بر آنان نیست و معذب نخواهند شد.)

نهی از نه چیز

۱۰- محمد بن علی از امام حسین (ع) نقل می کند فرمود: چون پیامبر خدا (ص) خیبر را فتح کرد، کمانش را خواست و به یک طرف آن تکیه داد، آنگاه حمد و ثنای الهی را به جای آورد و از فتح و پیروزی که خداوند به او داده بود سخنی گفت و از نه چیز نهی فرمود: اجرت زنا، کسب با نطفه چهار پا یعنی جهیدن حیوان نر، انگشتر طلا، قیمت سگ، زین های ارغوانی- ابو عروبه گفته زین های سرخ- و از خوردن گوشت درندگان و از صرّافی طلا به طلا و نقره به نقره و گرفتن اضافه و از نظر

کردن به نجوم (حکم به سعد و نحس ایّام به وسیله نجوم.)

به گنهکار نه ساعت مهلت داده می شود

۱۱- سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: چون بنده ای قصد کار نیک کند، برای او حسنه ای نوشته می شود و چون آن را انجام دهد برای او ده حسنه نوشته می شود، و چون قصد کار بد کند، چیزی بر او نوشته نمی شود و چون آن را انجام دهد، نه ساعت به او مهلت داده می شود، پس اگر پشیمان شد و طلب آمرزش کرد و توبه نمود بر او نوشته نمی شود، ولی اگر پشیمان نشد و از آن توبه نکرد، برای او یک گناه نوشته می شود.

امامان از فرزندان حسین (ع) نه نفرند

۱۲- ابو بصیر از امام باقر (ع) نقل می کند که پس از حسین بن علی (ع) نه امام است که نهمین آنها قائم آنان است.

پیامبر (ص) از دنیا رفت در حالی که نه همسر داشت

۱۳- جعفر بن محمد بن عماره از پدرش از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

پیامبر خدا (ص) با پانزده زن ازدواج کرد و با سیزده نفر از آنها همبستر شد و چون از دنیا رفت نه همسر داشت، آن دو زنی که با آنها همبستر نشد، عبارت بودند از: عمره و سنی، و اما آن سیزده زنی که با آنان همبستر شد، نخستین آنان خدیجه دختر خویلد بود، سپس سوره دختر زمعه، سپس ام سلمه که نام او هند دختر ابو امیه بود، سپس امّ عبد الله عایشه دختر ابو بکر، سپس حفصه دختر عمر، سپس زینب دختر جحش، سپس امّ حبیبه رمله دختر ابو سفیان، سپس میمونه دختر حارث، سپس زینب دختر عمیس، سپس جویره دختر حارث، سپس صفیه دختر حییّ بن اخطب، و زنی که خود را به پیامبر هبه کرد و او خوله دختر حکیم سلمی بود و دو کنیز هم داشت که وقت خود را همراه با همسرانش به آنان نیز قسمت می کرد: ماریه (قطبیه) و ریحانه خندفیّه.

و آن نه همسری که موقع وفات داشت عبارت بودند از: عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب دختر جحش و میمونه دختر حارث و ام حبیبه دختر ابو سفیان و صفیه دختر حییّ بن اخطب و جویره دختر حارث و سوره دختر زمعه، و بهترین آنها خدیجه دختر خویلد و پس از وی امّ سلمه دختر حارث بود.

نه سخنی که امیر المؤمنین (ع) فرمود

۱۴- عامر شعبی می گوید: امیر المؤمنین (ع) نه سخن را به صورت ارتجالی و بالبداهه فرمود که چشمان بلاغت را درآورد و گوهرهای حکمت را یتیم کرد

و همه مردم از رسیدن به یکی از آنها باز ماندند، سه سخن در مناجات و سه سخن در حکمت و سه سخن در ادب، آن سه سخن که در مناجات است عبارتند از اینکه فرمود: خدایا برای من از نظر عزت کفایت می کند که بنده تو باشم و از نظر افتخار کفایت می کند که تو پروردگار من باشی، تو آنچنانی که من دوست دارم، مرا آنچنان کن که تو دوست داری. و امّا آن سه سخن که در حکمت است، عبارتند از اینکه فرمود: ارزش هر کسی در آن است که می داند، و آن کس که ارزش خود را شناخت هلاک نشد، و مرد در زیر زبانش نهفته است. و امّا آن سه سخن که در ادب است عبارتند از اینکه فرمود: به هر کس که می خواهی احسان کن تا امیر او باشی، و به هر کس که می خواهی محتاج باش تا اسیر او باشی، و از هر کس که بخواهی بی نیاز باش تا همانند او باشی.

حدّ بلوغ زن نه سالگی است

۱۵- زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: نمی توان با دوشیزه همبستر شد تا

وقتی که نه سال و یا ده سال او تمام شده باشد. می گوید: من شنیدم از آن حضرت که فرمود: نه سال یا ده سال.

۱۶- عبید الله بن علی حلبی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس زنی را پیش از نه سالگی وطی کند و به او آسیبی برسد ضامن آنست.

۱۷- محمد بن ابی عمیر از چند نفر نقل می کند که امام صادق (ع) فرمود: حدّ بلوغ زن نه سال است.

زنی که نه طلاق در عده گرفته هرگز به شوهرش حلال نمی شود

۱۸- ابو بصیر می گوید: از امام صادق (ع) راجع به زنی که طلاق داده می شود، سپس رجوع می شود، سپس طلاق داده می شود پرسیدم، فرمود: آن زن به شوهرش حلال نیست مگر اینکه با مرد دیگری ازدواج کند و زنی که مرد او را سه بار طلاق می دهد و او با مرد دیگری ازدواج می کند سپس مطابق سنت او را طلاق می دهد، سپس شوهر اوّل رجوع می کند، باز هم او را سه بار طلاق می دهد و زن با مرد دیگری ازدواج می کند، سپس او را طلاق می دهد به شوهر اول رجوع می کند، باز هم سه بار او را مطابق سنت طلاق می دهد، سپس او ازدواج می کند این بار برای همیشه به او (شوهر اول) حرام می گردد و نیز زنی که شوهرش با او ملاعنه کرده برای او هرگز حلال نمی شود. (ملاعنه این است که مرد به زنش تهمت زنا بزند و آن دو طبق یک تکلیف باید همدیگر را لعنت کنند و پس از آن، زن بر مرد حرام می شود).

نه چیز زکات دارد

۱۹- ابو سعید قمّاط از شخصی که به او خبر داد و او از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) بر نه چیز زکات وضع کرد و از غیر آنها عفو نمود: گندم و جو و خرما و کشمش و طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر. کسی پرسید: ذرّت چطور؟

حضرت خشمگین شد و فرمود: به خدا سوگند در زمان پیامبر خدا (ص) کنجد و ذرّت و ارزن و همه اینها بود، گفته شد، آنها می گویند: اینها در زمان پیامبر خدا (ص) نبود و اینکه زکات را بر نه چیز

وضع کرده برای آن است که غیر آنهـا در حضـور او نبوده، پس خشـمگین شـد و فرمود: دروغ می گوینـد، عفو کردن جز از چیزی که بوده امکان ندارد، به خدا قسم که من جز این نه تا چیزی را نمی شناسم که زکات داشته

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۳۵

باشد، هر کس خواهد ایمان بیاورد و هر کس خواهد کافر شود.

۲۰- جمیل می گویـد: از امام صادق (ع) پرسـیدم: چند چیز زکات دارد؟ فرمود: نه چیز که پیامبر خدا (ص) آن را وضع کرده و از بقیه عفو نموده است، طیـار گفت: نزد مـا دانه ای است که به آن برنـج می گوینـد؟ امـام صادق (ع) فرمود: نزد ما نیز دانه های بسیار است، پرسید: آیا آنها هم چیزی دارند؟ فرمود: مگر نگفتم که پیامبر خدا (ص) از بقیه عفو نمود؟ از آنهاست طلا و نقره و سه حیوان شتر و گاو و گوسفند و از آنچه از زمین می روید، گندم و جو و کشمش و خرما.

نماز جمعه از نه گروه ساقط است

۲۱- زراره بن اعین از امـام بـاقر (ع) نقـل می کنـد که فرمود: همانا خداونـد از این جمعه تا آن جمعه، سـی و پنـج نماز واجب کرده است و از میـان آنهـا یک نماز را به صورت جماعت واجب کرده و آن نماز جمعه است و آن را از نه گروه ساقط نموده است: کودک و پیر و دیوانه و مسـافر و برده و زن و مریض و نابینا و کسـی که دو فرسـخ دور است. قرائت این نماز به صورت بلند و غسل در آن واجب است و بر امام لازم است که دو قنوت بگیرد: قنوت اول در رکعت اول پیش از

رکوع و قنوت دوم در رکعت دوم بعد از رکوع.

نه چیز فراموشی می آورد

۲۲- ابراهیم بن عبد الحمید از امام کاظم (ع) نقل می کند که فرمود: نه چیز فراموشی می آورد: خوردن سیب ترش و گشنیز و پنیر و خوردن ته مانده موش و بول کردن در آب راکد و خواندن نوشته های قبرها و عبور از میان دو زن و انداختن شپش و حجامت کردن در گودی پشت.

۲۳- انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی، نه چیز باعث فراموشی می شود: خوردن سیب ترش و خوردن گشنیز و پنیر و باقیمانده موش و

خواندن نوشته های قبرها و راه رفتن از میان دو زن و انداختن شپش و حجامت کردن در گودی پشت و بول کردن در آب راکد.

بیان نه نشانه ای که خداوند به موسی داد

۲۴- هارون بن حمزه غنوی نقل می کند که از امام صادق (ع) راجع به نه نشانه ای که به موسی داده شده بود، پرسیدم، فرمود: ملخ و شپش و خون و طوفان و دریا (که هر کدام به صورت بلایی بر قوم موسی بود) و سنگ (که دوازده چشمه از آن بیرون آید) و عصا (که اژدها شد) و دستش (که نور از آن ساطع می شد).

۲۵- سلّام بن مستنیر می گوید: امام باقر (ع) در باره سخن خداوند: «همانا به موسی نه نشانه روشن دادیم «۱»» فرمود: طوفان و ملخ و شپش و قورباغه و سنگ و دریا و عصا و ید بیضاء.

کسانی که با قائم آل محمد (ص) می آیند، تا عدد کامل شود از نه قبیله اند

۲۶- عوّام بن زبیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: قائم (ع) با چهل و پنج مرد می آید که از نه قبیله اند: از یک قبیله یک نفر و از یک قبیله دو نفر و از یک قبیله سه نفر و از یک قبیله چهار نفر از یک قبیله پنج نفر و از یک قبیله شش نفر و از یک قبیله هفت نفر و از یک قبیله هشت نفر و از یک قبیله نه نفر و این چنین است تا عدد تکمیل شود.

---

(۱) سوره اسراء، آیه ۱۰۱.

باب خصلت های دهگانه

پیامبر خدا (ص) ده اسم داشت

۱- محمـد بن منکـدر از جابر بن عبـد الله انصاری نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: من شبیه ترین مردم به آدم هسـتم و ابراهیم شبیه ترین مردم از نظر خلقت و اخلـاق به من است و خداونـد از بالـای عرش خود مرا با ده نام نامیـده است و خـداوند وصف مرا بیان کرده و بر زبان هر پیامبری که به سوی قومش مبعوث شـده و مژده مرا داده است و نام مرا در تورات ذکر کرده و منتشـر ساخته است و نام مرا در میان اهل تورات و انجیل پخش کرده و به من کتاب خودش را یاد داده و مرا به آسمان خود بالا برده و نام مرا از نام خود مشـتق ساخته و مرا محمّد نامیده و او خود محمود است و مرا در بهترین نسل از امتم مبعوث کرده در تورات مرا «احیـد» نامیده که از توحید است و با توحید بدن های امّت مرا بر آتش حرام کرده و در انجیل مرا «احمد» نامیده است، پس من در

میان اهل آسـمان محمود هسـتم و امّت مرا حامدین (ستایشگران) قرار داده و مرا در زبور «ماح» نامیده که به وسیله من خداوند بتها را از زمین محو کرده و مرا در قرآن محمّـد نامیـده و من در قیامت در داوری محمود هسـتم و کسـی جز من شـفاعت نمی کند.

و در قیامت مرا «حاشـر» نامیـده که مردم بر قـدم من محشور می شونـد و نیز مرا موقف نامیده که در برابر خدا می ایسـتم و مرا عاقب نامیده که در پس همه پیامبران آمده ام و پس از من پیامبری نخواهد بود و مرا پیامبر رحمت و پیامبر توبه و پیامبر محبت قرار داده و نیز مقفّی نامیده است که پس از همه پیامبران آمده ام و من قیّم و کامل و جامع هستم و خداوند بر من منّت نهاده و گفته است: یا محمّد خداوند بر تو درود می فرسـتد و من هر پیامبری را به سوی امتش با زبان آنان فرستادم و تو را به هر سرخ و سـیاهی از خلق خود فرسـتاده ام و تو را با رعب (در دل دشـمنان) پیروز کرده ام که کسـی را با آن پیروز نکرده ام و غنیمت (جنگی) را برای تو حلال کرده ام و به کسـی پیش از تو حلال نکرده بودم و به تو و امّت تو گنجی از گنج های عرشم را داده ام که همان فاتحه الکتاب و آیات پایانی سوره بقره است و برای تو و امّت تو همه زمین را سـجده گاه و خاک آن پاک کننده قرار داده ام و به تو و امّت تو تسبیح را عطا کرده ام و یاد

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۴۱

تو را با یاد خودم همردیف قرار

داده ام تا کسی از امّت تو مرا یاد نکند مگر اینکه تو را هم همراه با من یاد کند، خوشا به حال تو و امّت تو ای محمد.

۲- محمد بن سلم از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: همانا پیامبر خدا (ص) ده نام دارد که پنج تا از آنها در قرآن آمده و پنج تا از آنها در قرآن نیامده است: آنچه در قرآن آمده، عبارتند از: محمّد و احمد و عبد الله و یس و نون، و آنچه در قرآن نیامده، عبارتند از: فاتح و خاتم و کافی و مقفّی و حاشر.

شایسته است که رفت و آمد به در خانه ها به ده صورت باشد.

۳- اصبغ بن نباته نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: حکما در گذشته می گفتند: رفت و آمد به در خانه ها باید به ده صورت باشد: نخستین آنها خانه خداست که برای انجام عبادت های آن و قیام به وظیفه و ادای حق آن است، دوم درهای پادشاهان که طاعت آنان متصل به طاعت خداست و حق آنان واجب و سود آنان بزرگ و ضررشان شدید است، سوم درهای علما که از آنها علم دین و دنیا استفاده می شود، چهارم درهای اهل جود و سخاوت که مال هایشان را به خاطر سپاسگزاری و به امید آخرت بخشش می کنند، پنجم درهای نابخردان که در حوادث به آنها نیاز می افتد و در حوائج به آنها رجوع می شود، ششم درهای کسانی از اشراف که به جهت دریافت بخشش و به جهت مردانگی و رفع حاجت، به آنان تقرب می جویند، هفتم درهای کسانی که از نظر رأی و مشورت و تقویت احتیاط و آماده سازی احتیاجات، به آنان پناه برده می شود، هشتم درهای برادران به جهت

پیوند با آنان و ملازمت بر حقوق آنان، نهم درهای دشمنانی که با مدارا کردن با آنان فتنه شان آرام می گیرد و با چاره سازی و ملایمت و دیدار، عداوتشان دفع می شود، دهم درهای کسانی که از همنشینی با آنان بهره برده می شود و از آنان ادب نیکو آموخته می گردد و با همصحبتی با آنان انس گرفته می شود.

خداوند عقل را با ده چیز تقویت کرد

۴- یزید بن حسن از امام کاظم (ع) و او از پدرانش نقل می کند که پیامبر خدا (ص)

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۴۳

فرمود: خداوند عقل را از نور پنهان و نهفته خود که در علم پیشین خود بود و کسی را از نبی مرسل و فرشته مقرب به آن آگاه نساخته است، آفرید، پس علم را جان او و فهم را روح او و زهد را سر او و حیا را دو چشم او و حکمت را زبان او و مهربانی را همت او و رحمت را قلب او قرار داد، آنگاه او را با ده چیز پر کرد و تقویت نمود: با یقین و ایمان و راستی و آرامش و اخلاص و ملایمت و بخشش و قناعت و تسلیم و شکر، سپس خداوند فرمود: برو، پس رفت، سپس فرمود: بیا، پس آمد، سپس به او فرمود:

سخن بگو، پس گفت: ستایش خداوندی را که او ضدّ و همتا و شبیه و هم رتبه و همانند ندارد، او کسی است که هر چیزی را در برابر عظمت او خاضع و خوار است، پس پروردگار گفت: سوگند به غرب و جلالم که آفریده ای زیباتر و فرمانبردارتر و بلند مرتبه تر و شریف تر و عزیزتر از تو نیافریده ام، به وسیله تو

مؤاخـذه می کنم و به وسـیله تو عطـا می کنم و به وسـیله تو به یگـانگی خوانـده می شوم و به وسـیله تو پرستیـده می شوم و به وسیله تو خوانده می شوم و به وسیله تو به من امیدوار می شوند و به وسیله تو طلب می کنم و به وسیله تو ترسیده می شوم و به وسیله تو بر حـذر داشته می شوم و ثواب و عـذاب با تو خواهد بود. پس در این هنگام عقل، سـر به سـجده فرود آورد و هزار سال در سـجده بود، پس خداوند فرمود: سـر از سـجده بردار و بخواه که داده خواهی شد و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته خواهد شد، پس عقل سـر خود را از سـجده برداشت و گفت: خدایا از تو می خواهم که شـفاعت مرا در باره کسـی که مرا در آن آفریده ای بپذیر، پس خداوند به فرشـتگانش فرمود: شما را گواه می گیرم که من شفاعت او را در باره کسی که در وجود او آفریده شده می پذیرم.

ده خصلت از خصلت های امام است

۵- سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: ده خصلت از خصلت های امام است: عصمت و نصّ (تعیین از جانب خدا) و اینکه عالم ترین و پرهیزکارترین و داناترین مردم به کتاب خدا باشد و اینکه دارای وصیّتی آشکار (از پیامبر و یا امام قبلی) باشد و معجزه و دلیل داشـته باشد، و چشم او بخوابد ولی قلب او نخوابد و سایه نداشـته باشد و پشت سـرش را مانند پیش رویش ببیند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۴۵

مصنف این کتاب می گوید: معجزه و دلیل امام در علم و استجابت دعای اوست و امّا خبر دادن از حوادثی که پیش از

آنکه حادث شود، به وسیله عهدی است که از جانب پیامبر خدا (ص) به او رسیده است. و اینکه او سایه ندارد برای آن است که او از نور خدا آفریده شده است و امّا دیدن پشت مانند پیش رو از جهت تیزبینی و فراست او در اشیاء است، خداوند فرمود: «همانا در این سخن نشانه هایی برای تیزبینان است.» «۱»

علی (ع) ده خصلت از پیامبر داشت

۶- زید بن علی از پدرانش از امیر المؤمنین (ع) نقل می کند که فرمود: من از پیامبر خدا (ص) ده خصلت دارم که دوست ندارم که در عوض هر کدام از آنها آنچه را که خورشید بر آن می تابد داشته باشم، به من فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت، و از مردم نزدیکترین کس به من در موقف هستی، و تو وزیر و وصیّ و جانشین من در خاندان و مال من هستی، و تو پرچم مرا در دنیا و آخرت به دست داری، دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست، و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

۷- زید بن علی بن الحسین (ع) از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که فرمود: من از پیامبر خدا (ص) ده خصلت دارم که به هیچ کس پیش از من و بعد از من داده نشده است، او به من فرمود: ای علی تو برادر من در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین کس برای من در موقف روز قیامت هستی و منزل من و تو در بهشت مانند منزل دو برادر، روبروی هم هستند، و تو وصیّ و دوست و وزیر من هستی، و دشمن تو، دشمن من و

دشمن من، دشمن خداست دوست تو دوست من و دوست من دوست خداست.

۸- جابر بن زید از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می کند که علی (ع) فرمود:

برای من از پیامبر خدا (ص) ده خصلت است که در برابر یکی از آنها آنچه خورشید بر

---

(۱) سوره حجر، آیه ۷۵.

آن طلوع و غروب می کند خوشحال نمی سازد، بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند:

یا علی، آنها را برای ما بازگو کن، فرمود: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: یا علی تو وصیّ و وزیر و جانشین من در خاندان و مال من هستی، دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من است، و تو سرور مسلمانان پس از من و تو برادر من و تو نزدیکترین مردم به من در موقف و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت هستی.

۹- بکر بن محمد ازدی از برخی از اصحاب ما از امام صادق (ع) نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: برای من از پیامبر خدا (ص) ده خصلت است که در برابر یکی از آنها آنچه خورشید بر آن طلوع می کند مرا شاد نمی سازد، فرمود: تو برادر من در دنیا و آخرت و تو نزدیکترین مردم به من در موقف قیامت هستی و منزل تو در بهشت برابر منزل من است، همان گونه که برادران خدایی برابر هم هستند و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت و تو وصیّ من و وارث من و جانشین من در خانواده و مال من و میان مسلمانان در هر موقعی که من غایب شوم هستی، شفاعت تو شفاعت

من است و دوست تو دوست من و دوست من دوست خدا، و دشمن تو دشمن من و دشمن من دشمن خداست.

مژده به شیعیان و یاران علی (ع) با ده خصلت

۱۰- عبد الله بن ضحاک از زید بن موسی بن جعفر (ع) و او از پدرانش از علی بن ابی طالب (ع) و نیز حسین بن زید از امام صادق (ع) و او نیز از پدرانش از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کنند که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: یا علی، به شیعیان و یاران خود با ده خصلت بشارت بده: نخستین آنها پاکی ولادت (حلال زاده بودن)، و دومین آنها نیکو بودن ایمانشان به خدا، و سوّمین آنها دوست داشتن خدا آنها را، و چهارمین آنها گشادگی در قبرهایشان، و پنجمین آنها بودن نور در میان چشمانشان در پل صراط، و ششمین آنها کنده شدن فقر در برابر چشمانشان، و بی نیازی در دل هایشان، و هفتمین آنها خواری از جانب خدا برای دشمنانشان، و هشتمین آنها ایمنی از جذام و پیسی و دیوانگی، یا علی، و نهمین آنها ریختن گناهان و بدی ها از آنان و دهمین آن ها اینکه در بهشت با من هستند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۴۹

ده خصلت از اخلاق نیکوست

۱۱- حسن بن عطیّه از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: اخلاق نیکو ده تاست که اگر توانستی آنها را در خود داشته باشی چنین کن، چون ممکن است آنها در یک شخص باشد ولی در پسرش نباشد و یا در پسر باشد ولی در پدرش نباشد و یا در برده باشد ولی در آزاد نباشد: راستی در هنگام ناراحتی و راستی زبان و ادای امانت و صله ارحام و پذیرایی از مهمان و غذا دادن به سائل و پاداش احسان و حمایت از همسایه و حمایت از دوست و بالاتر از

همه آنها حیا.

۱۲- عبد الله بن مسکان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: همانا خداوند پیامبرش را به اخلاق نیکو اختصاص داد، خودتان را آزمایش کنید، اگر آنها در شما باشد خدا را سپاس گویید و از او بخواهید در شما افزون کند، پس آنها را ده تا بیان کرد:

یقین و قناعت و صبر و شکر و خشنودی (به آنچه از خدا می رسد) و حسن خلق و سخاوت و غیرت و شجاعت و مردانگی.

قیامت برپا نمی شود تا ده نشانه پدید آید

۱۳- حذیفه بن اسید گفت: پیامبر خدا (ص) از حجره خود به سوی ما متوجه شد و ما در باره قیامت گفتگو می کردیم، حضرت فرمود: قیامت برپا نمی شود، تا ده نشانه پدید آید: دجّال، (بلند شدن) دود و طلوع خورشید از مغربش و جنبنده زمین و (خروج) یأجوج و مأجوج و فرو رفتن در زمین در سه جا، یکی در مشرق و دیگری در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آتشی که از قصر عدن (شهری است در یمن) که مردم را به سوی محشر سوق می دهد، هر گاه منزل کنند آن نیز منزل کند و هر گاه در وسط روز بخوابند، می خوابد. (هر کدام از اینها نشانه های قیامت است که به آنها (اشراط الساعه می گویند.)

ده خصلت است که خداوند آنها را برای پیامبرش و خاندان او جمع کرده

۱۴- میمون بن مهران از عبد الله بن عباس نقل می کند که پیامبر خدا (ص) در میان ما به خطبه ایستاد و در آخر خطبه اش فرمود: خداوند برای ما ده خصلت را جمع کرده که به هیچ کس پیش از ما و بعد از ما آنها را جمع نکرده است: در ماست حکمت و حلم

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۵۱

و علم و نبوت و بخشش و شجاعت و میانه روی و راستی و پاکی و عفت، و ما همان کلمه تقوا و راه هدایت و نمونه والا و حجّت بزرگ و ریسمان محکم و رشته متین هستیم و ما کسانی هستیم که خدا به دوست داشتن ما فرمان داده است، پس از حق چه چیزی جز گمراهی است؟ کجا رو می آورید؟

ده خصلت است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می شود

۱۵- فضیل بن یسار از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: ده چیز است که هر کس خدا را با آنها ملاقات کند، وارد بهشت می شود: گواهی به اینکه معبودی جز خدا نیست و محمّد (ص) فرستاده اوست، و اقرار به آنچه پیامبر از جانب خدا آورده است و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و گرفتن روزه ماه رمضان و انجام حجّ خانه خدا و دوست داشتن دوستان خدا و بی زاری از دشمنان خدا و دوری از هر گونه مست کننده ای.

۱۶- صهیب بن عبّاد از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش نقل می کند که فرمود: ده چیز است که هر کس

خـدا را بـا آنها ملاقات کنـد، وارد بهشت می شود: گواهی به اینکه معبودی جز خـدا نیست و محمّـد (ص) فرسـتاده اوست، و اقرار به آنچه

او از جانب خدا آورده و بر پا داشتن نماز و پرداختن زكات و حجّ خانه خدا و روزه گرفتن ماه رمضان و دوست داشتن دوستان خدا و بى زارى از دشمنان خدا و دورى از هر گونه مست كننده اى.

مؤمن عاقل نمى شود مگر اينكه در وى ده خصلت باشد

۱۷- سليمان بن خالد از امام باقر (ع) نقل مى كند كه پيامبر خدا (ص) فرمود:

خداوند با چيزى بهتر از عقل پرستيده نشده و مؤمن عاقل نمى شود مگر اينكه در وى ده خصلت باشد: از او اميد خير رود، و از شرّ او ايمن باشند، و خير اندك ديگران را بسيار شمارد و خير بسيار خودش را اندك بشمارد و در طول عمرش از طلب علم خسته نشود و از رو آوردن اهل حاجت به سوى او به ستوه نيايد، فروتنى در نظرش بهتر از عزّت، و تنگدستى در نظرش بهتر از ثروت باشد، بهره او از دنيا حد اقلّ خوراك است و اما دهمى، چيست آن دهمى؟ اينكه هيچ كس را نبيند مگر اينكه بگويد: او از من بهتر و پرهيزگارتر است. همانا مردم دو گروهند: گروهى كه او از آنان بهتر و پرهيزگارتر است و گروهى كه او از آنان بدتر و پست تر است، هر گاه كسى را ببيند كه از او بهتر و پرهيزگارتر است به او فروتنى كند تا به او برسد و هر گاه كسى را

الخصال / ترجمه جعفرى، ج ۲، ص: ۱۵۳

ببيند كه از او بدتر و پست تر است، بگويد شايد خير او در باطن و شرّ او در ظاهر است و شايد سرانجام او نيك باشد، پس اگر چنين كند عظمت او بالا مى رود و سرور اهل زمانش مى شود.

ده عضو از گوسفند خورده نشود

۱۸- ابن ابى عمير از برخى از اصحاب و او از امام صادق (ع) نقل مى كند كه فرمود:

ده عضو از گوسفند خورده نشود: سرگين، خون، سپرز، مغز حرام، غده ها، آلت، خايه ها، بچه دان، فرج و شاهرگها- و يا- رگها.

ده چيز از حيوان مردار پاك است

۱۹- محمد بن ابى عمير در يك حديث مرفوع از امام صادق (ع) نقل مى كند كه فرمود: ده چيز از حيوان مردار پاك است: استخوان، مو، پشم، پر، شاخ، سم، تخم، شيردان، شير و دندان.

ده گروه در ده خصلت طمع نكنند

۲۰- يحيى بن عمران حلبى مى گويد: از امام صادق (ع) شنيدم كه فرمود: متكبر طمع نكند كه از او تعريف نيكو شود، و نه نيرنگ باز در زياد شدن دوست و نه بد اخلاق در شرافت و نه بخيل در صله رحم و نه مسخره كننده مردم در درستى محبت و نه كسى كه كمتر فقه مى داند در قضاوت، و نه غيبت كننده در سلامتى و نه حسود در راحتى قلب و نه سخت گير بر لغزش

کوچک در آقایی و نه کم تجربه خودپسند در ریاست.

در ده موضع نماز خوانده نشود

۲۱- عبـد الله بن فضـل از کسـی که به او نقـل کرده از امام صادق (ع) نقل می کنـد که فرمود: ده محل است که در آنجا نماز خوانـده نمی شود: روی گـل و آب و در حمـام و وسط راه و لانه مورچه ها و محل شترها و آبراه ها و نمکزار و در برف و در وادی ضجنان (نام محلی در کنار مکه است).

مصنف این کتاب می گوید: در این محل ها در حالت اختیار نماز خوانده نمی شود،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۵۵

پس هر گاه انسان در آب و گل قرار گیرد و مجبور به نماز خواندن در آنها باشد، با اشاره نماز بخواند و رکوعش از سجودش پایین تر باشـد، و امّا راه اشـکالی نـدارد در کناره های آن نماز خوانـده شود، ولی در خود جاده ها نماز نخواند، و امّا حمام در هیـچ حـالتی در آنجا نماز نخوانـد، ولی در رخت کن عیبی نـدارد چون از حمام نیست، و امّا لانه مورچگان، در آن محل نماز نخواند، چون به خاطر آمد و شد مورچه ها قدرت نماز خواندن ندارد، چون او را آزار می دهند و از

نماز مشغول می کنند، و اما محلّ شتر، در آنجا نماز نخوانـد مگر اینکه از کالای خود بترسد که در این صورت نماز خواندن در آنجا عیبی ندارد، و امّا در آغل گوسفندان نماز خواندن اشکالی ندارد، و اما آبراه ها، در هیچ حالتی در آنجا نماز نخواند که خاطر جمع نیست که در حال نماز در آنجا آب جاری نخواهد شد، و اما نمکزار، در آنجا هیچ پیامبر و وصیّ پیامبری نماز نخوانده است، و اما غیر ایشان، هر گاه که محل سجده نرم باشد و بتواند پیشانی خود را در حال سجده در آن بگذارد، اشکالی ندارد، و امّا برف، هر گاه انسان مجبور شود که روی آن نماز بخواند، محل گذاشتن پیشانی را هموار می کند تا برای سجده آماده باشد، و اما وادی ضجنان و همه وادی ها، نماز خواندن روا نیست، چون آنجاها جایگاه مارها و شیاطین است.

ده گروه وارد بهشت نمی شوند

۲۲- عبد الله بن زیاد بن علی بن الحسین از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: چون خداوند بهشت را آفرید، آن را از دو خشت آفرید: خشتی از طلا و خشتی از نقره، و دیوارهای آن را از یاقوت و سقف آن را از زبرجد و سنگریزه های آن را از لؤلؤ و خاك آن را از زعفران و مشک خوشبو قرار داد، پس به آن فرمود: سخن بگو، پس او گفت: معبودی جز تو که زنده پایدار هستی وجود ندارد، هر کسی وارد من شود خوشبخت می شود، پس خداوند فرمود: سوگند به عزّت و جلال و والائیم که کسی که

مداومت در شرابخواری داشته باشد در آن وارد نخواهد شد، و نه متکبر و نه سخن چین و نه دیّوث که همان «قلطبان» است و نه مأمور شرطه و نه خنثی و نه کفن دزد و نه مأمور مالیات و نه قاطع رحم و نه قدری (کسی که به قضا و قدر ایمان ندارد).

۲۳- محمد بن حسین با سند خود نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: دائم

الخمر وارد بهشت نمی شود و نه متکبر و نه سیاه سوخته و نه دیّوث و نه مأمور شرطه و نه قاطع رحم و نه قدری.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از سیاه سوخته کسی است که با وجود بالا بودن سنّ و سال موی سر و ریشش هیچ سفید نشود و به او «غربیب» گفته می شود.

عافیت ده جزء دارد

۲۴- علی بن مهزیار با اسناد خود روایت کرده که (امام) فرمود: برای مردم زمانی فرا می رسد که عافیت در آن ده جزء دارد که نه جزء آن در کناره گیری از مردم و یک جزء آن در سکوت است.

ده گروه، خود و دیگران را رنج می دهند

۲۵- موسی بن بکر از امام کاظم (ع) و او از پدرش نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: ده کس خود و دیگران را رنج می دهند: صاحب علم اندک که خود را وادار می کند که به مردم بسیار یاد دهد، و مرد بردبار که صاحب علم بسیار است ولی هوشمند نیست، و کسی که در جستجوی چیزی است که به آن نمی رسد و شایسته او نیست، و زحمتکشی که سهل انگار است، و سهل انگاری که با آن حالتش علم هم ندارد، و کسی که با مردم مهربان است ولی به آنچه نزد اوست بخل می ورزد، و طالب علمی که با کسی که از او داناتر است مجادله می کند و چون به او یاد دهد نمی پذیرد.

زهد ده جزء دارد

۲۶- علی بن هاشم بن برید از پدرش نقل می کند که مردی نزد امام سجاد (ع) آمد و از او پرسید: زهد چیست؟ فرمود: زهد ده جزء دارد و بالاترین درجه زهد پایین ترین درجه ورع است، و بالاترین درجه ورع پایین ترین درجه یقین است، و بالاترین درجه یقین پایین ترین درجه رضاست، و زهد در آیه ای از کتاب خداست: «به آنچه از

دست داده اید تأسف مخورید و به آنچه دارید غرّه مشوید.» «۱»

ده گروه از کنیزان حرامند

۲۷- مسعده بن زیاد از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: ده گروه از کنیزان (برده) حرام هستند: میان مادر و دختر جمع

نشود، و نه میان دو خواهر، و نه کنیز تو که از مرد دیگری حامله است، و نه کنیز تو در حالی که شوهر دارد، و نه کنیز تو در حالی که خواهر شیری توست، و نه کنیز تو در حالی که عمّه شیری توست، و نه کنیز تو در حالی که حائض است تا پاك شود و نه کنیز تو در حالی که او دختر شیری توست و نه کنیز تو در حالی که با کسی در آن شریک هستی.

شهوت ده جزء دارد

۲۸- ضریس از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: خداوند شهوت را ده جزء قرار داده است، نه جزء آن در زنها و یک جزء آن در مردهاست، و اگر نبود که خداوند اجزاء حیا را به اندازه اجزاء شهوت در آنها قرار داده است، برای هر مردی نه زن می آویخت.

حیا ده جزء دارد

۲۹- احمد بن محمد و دیگران با اسناد خود از امام صادق (ع) نقل می کنند که فرمود: حیا ده جزء دارد، نه جزء آن در زنان و یك جزء آن در مردان است، وقتی دوشیزه ای حیض دید یك جزء از حیای او می رود و وقتی ازدواج کرد جزء دیگری می رود و چون بکارت او رفت جزء دیگری می رود و چون بچه به دنیا آورد جزء دیگری می رود و پنج جزء می ماند و اگر زنا کند تمام حیای او می رود و اگر هفت داشته باشد پنج جزء می ماند.

بستر خواب پسر بچه های ده ساله و زنان جدا شود

۳۰- عبد الله بن میمون قدّاح از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: وقتی پسر بچه ها به سن ده سالگی رسیدند، بستر آنان و زنها جدا شود.

زن ده برابر مردان شکیبایی دارد

۳۱- مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: همانا خداوند برای

---

(۱) سوره حدید، آیه ۲۳.

یك زن، شکیبایی ده مرد را قرار داده و چون حامله شد، نیروی صبر ده مرد دیگر هم به او اضافه می شود.

۳۲- اسحاق بن عمار از امام صادق (ع) نقل می کند که از آن حضرت شنیدم که می فرمود: همانا خداوند برای زن صبر ده مرد را قرار داده و چون حامله شود نیروی ده مرد دیگر به او اضافه گردد.

ده چیز است که برخی از آنها از برخی دیگر سخت تر است

۳۳- محمـد بن قیس از امـام بـاقر (ع) نقـل می کنـد که فرمود: در این میان که امیر المؤمنین (ع) در «رحبه» بود و مردم دور او جمع شده بودند و بعضی فتوا می خواست و بعضی شکایت داشت، مردی بلند شد و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو یا امیر المؤمنین، حضرت با آن دو چشم درشت خود به او نگاه کرد و فرمود:

و سـلام و رحمت و برکـات خـدا بر تو بـاد، تو کیستی؟ گفت: من مردی از رعیّت های تو و همشـهری تو هسـتم، فرمود: تو از رعیت ها و همشـهری های من نیستی و اگر فقط یک روز به من سـلام می دادی از من پوشـیده نمی ماندی، گفت: امان بده یا امیر المـؤمنین، فرمـود: آیـا از وقـتی که وارد این شـهر شـدی کـاری انجـام دادی؟ گفت: نه، فرمـود: شایـد تو از مردان جنگی هستی؟ گفت: آری، فرمود: چون جنگ تمام شده عیبی ندارد (به تو امان می دهم).

گفت: من مردی هستم که معاویه مرا به سوی تو فرستاده که به صورت ناشناس از تو چیزی بپرسم که ابن اصفر (پادشاه روم)

از وی پرسیده و گفته است که اگر تو سزاوار حکومتی و جانشین محمد (ص) هستی، پس آنچه را که می پرسم پاسخ بده که اگر پاسخ بدهی از تو پیروی می کنم و برای تو جائزه می فرستم، ولی معاویه نتوانسته پاسخ دهد و این کار او را پریشان کرده است و لذا مرا فرستاده تا از شما بپرسم.

امیر المؤمنین (ع) فرمود: خداوند پسر هند جگر خوار را بکشد، چقدر او و همراهانش در گمراهی و کوری هستند، به خدا سوگند که او کنیزی را آزاد کرد و ندانست که چگونه با او ازدواج کند، خداوند میان من و این امّت داوری کند که خویشاوندی مرا (با پیامبر) رعایت نکردند و روزگارم را تباه ساختند و حق مرا دفع کردند و جایگاه بزرگ مرا کوچك نمودند، (آنگاه فرمود) حسن و حسین و محمد را نزد من حاضر کنید، پس فرمود: ای مرد شامی این دو نفر (حسن و حسین) پسران

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۶۳

پیامبر خدا (ص) و این یکی (محمد حنفیه) پسر من است، از هر کدام از اینها که خواهی بپرس. گفت: از این که موی سرش تا گوش هایش ریخته (یعنی حسن) می پرسم و او جوان بود، حسن (ع) به او گفت: آنچه برای تو پیش آمده از من بپرس.

مرد شامی گفت: میان حق و باطل و آسمان و زمین و مشرق و مغرب چقدر فاصله است و قوس و قزح چیست؟ و آن چشمه ای که ارواح مشرکان در آن جای می گیرند، چیست؟ و چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن جای می گیرند، چیست؟ و مؤنث چیست؟ و ده چیزی که برخی از آنها سخت تر از

برخی دیگر است، چیست؟ امام حسن (ع) فرمود: میان حق و باطل چهار انگشت است، آنچه را که با چشم خود دیدی آن حق است و گاهی با گوشت باطل های بسیاری می شنوی، مرد شامی گفت: راست گفتی، فرمود: میان آسمان و زمین دعای مظلوم و یک چشم انداز است، هر کس جز این بگوید او را تکذیب کن، گفت: راست گفتی ای پسر پیامبر، فرمود: میان مشرق و مغرب مسیر یک روز آفتاب است از وقتی که طلوع می کند تا وقتی که غروب می کند، مرد شامی گفت: راست گفتی، بفرما که قوس و قزح چیست؟ فرمود: وای بر تو، مگو قوس قزح؛ چون قزح نام شیطان است و آن قوس خداوند است و علامت فراوانی نعمت و امان برای اهل زمین از غرق شدن است و امّا آن چشمه ای که ارواح مشرکان در آن جای می گیرند، چشمه ای است که به آن «برهوت» گفته می شود و امّا آن چشمه ای که ارواح مؤمنان در آن جای می گیرند، چشمه ای است که به آن «سلمی» گفته می شود، و امّا مؤنث کسی است که نمی داند مرد است یا زن، او باید منتظر بماند اگر مرد باشد محتلم می شود و اگر زن باشد حیض می بیند و سینه اش آشکار می گردد، و گر نه به او گفته می شود که به دیوار بول کن، اگر بول او به دیوار رسید او مرد است و اگر بول او ریخت، همان گونه که بول شتر می ریزد او زن است.

و امّا آن ده چیز که برخی از آنها سخت تر از برخی دیگر است، پس سخت ترین چیزی که خدا آفریده، سنگ است و سخت تر از آن، سنگ آهن است

که با آن سنگ بریده می شود و سخت تر از آهن آتش است که آهن، را ذوب می کند و سخت تر از آتش، آب است که آتش را خاموش می کند و سخت تر از آب، ابر است که آن را حمل می کند و سخت تر از ابر، باد است که آن را جابجا می کند و سخت تر از باد، آن فرشته ای است که آن را می فرستد و سخت تر از آن فرشته، فرشته مرگ است که آن را می میراند و سخت تر از فرشته مرگ، خود مرگ است که او را هم می میراند و سخت تر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۶۵

از مرگ، فرمان خداوند رب العالمین است که مرگ را هم می میراند.

آن مرد شامی گفت: گواهی می دهم که تو حقا پسر پیامبر خدا (ص) هستی و علی (ع) به امر خلافت از معاویه شایسته تر است، او این پاسخ ها را نوشت و آنها را نزد معاویه برد و معاویه آنها را به سوی ابن اصفر (پادشاه روم) فرستاد و ابن اصفر به او نوشت: ای معاویه! چرا با من با سخن دیگران صحبت می کنی و با پاسخ دیگران به من پاسخ می دهی، به مسیح سوگند می خورم که این پاسخ از تو نیست و این جز از معدن نبوت و محل رسالت نمی تواند باشد و اگر تو از من یک درهم بخواهی به تو نخواهم داد.

۳۴- مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) و او از پدرانش نقل می کند که فرمود:

خداوند آفریده ای را نیافرید مگر اینکه موجود دیگری را امیر او کرد و به او چیره ساخت، بدین گونه است که وقتی خداوند دریاها را آفرید فخر کرد و جوشید و گفت:

چه چیزی بر

من غلبه می کند؟ پس خداوند فلك را آفرید و دریاها را به وسیله آن به گردش درآورد و آنها را خوار ساخت، سپس زمین فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ پس خدا کوه ها را آفرید و آنها را بر پشت زمین مانند میخها محکم کرد که تا آنچه در زمین است آرام بگیرد، پس زمین خوار شد و آرام گرفت، آنگاه کوه ها بر زمین فخر کردند و تکبر نمودند و گفتند: چه چیزی بر ما غلبه می کند؟ پس خداوند، آهن را آفرید که کوه ها را برید، پس کوه ها آرام گرفتند و خوار شدند، آنگاه آهن بر کوه ها فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ خداوند آتش را آفرید که آهن را ذوب نمود و آهن زبون شد، آنگاه آتش زبانه کشید و فخر فروشی کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ خداوند آب را آفرید که را خاموش کرد و او زبون گردید، آنگاه آب بر خود فخر کرد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ پس خداوند باد را آفرید که امواج آب را حرکت داد و آنچه را که در قعر آن است برانگیخت و آن را از مجاری خود منع کرد، پس آب زبون شد، آنگاه باد فخر کرد و وزید و دامنش را حرکت داد و گفت: چه چیزی بر من غلبه می کند؟ پس خداوند انسان را آفرید و او حیله کرد و چیزی را برگرفت که او را از باد و غیر آن بپوشاند، پس باد هم زبون شد، سپس انسان طغیان کرد و گفت: چه کسی از من نیرومندتر

است؟ پس خداوند مرگ آفرید که بر او غلبه نمود و انسان زبون شد، سپس مرگ در خود فخر نمود، پس خداوند فرمود: فخر مکن که من تو را میان دو گروه اهل بهشت و اهل جهنم سر می برم و دیگر تو را زنده نمی کنم، پس زبون شد و ترسید.

در خربزه ده خصلت جمع است

۳۵- ابن ابی عمیر از شخصی و او از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: خربزه را

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۶۷

بخورید که در آن ده خصلت جمع است: آن چربی زمین است و در آن مرض و ناراحتی وجود ندارد و آن هم غذا و هم نوشیدنی است و آن میوه و ریحان و اشنان و خورشت است و آن بر قوّه شهوت می افزاید و مثانه را شستشو می دهد و ادرار را زیاد می کند.

۳۶- یحیی بن اسحاق از امام صادق (ع) شبیه همان حدیث بالا را نقل می کند و در حدیث دیگر آمده: خربزه سنگریزه های مثانه را ذوب می کند و پیامبر خدا (ص) خربزه را با رطب میل می فرمود. و در خبر دیگر است: خربزه را با شکر می خورد، و امام صادق (ع) فرمود: خوردن خربزه ناشتا، باعث فلج می شود و خوردن خرمای برفی ناشتا، باعث فلج می شود.

ده چیز نشاط آور است

۳۷- جعفر بن خالد از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: نشاط در ده چیز است:

راه رفتن و سوارکاری و فرو رفتن در آب و نگاه کردن در سبزی و خوردن و آشامیدن و نگاه کردن به زن زیبا و جماع و مسواک کردن و همصحبتی با مردان.

۳۸- صهیب بن عبّاد از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش نقل می کند که فرمود:

نشاط در ده چیز است: راه رفتن و سوارکاری و فرو رفتن در آب و نگاه کردن به سبزی و خوردن و آشامیدن و جماع و مسواک کردن و شستن سر با خطمی و نگاه کردن به زن زیبا و همصحبتی با مردان.

نماز بر ده وجه است

۳۹- زراره بن اعین از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: خداوند نماز را واجب کرد و پیامبر نیز آن را بر ده وجه سنت نمود: نماز در وطن، نماز در سفر، نماز خوف که بر سه وجه است و نماز کسوف آفتاب و ماه و نماز عید فطر و قربان و نماز استسقاء (طلب باران) و نماز بر میت.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۶۹

در شیعه ده خصلت است

۴۰- عمرو بن ابی المقدام از پدرش نقل می کند که امام باقر (ع) به من فرمود: ای ابو المقدام! همانا شیعیان علی (ع) (از کثرت عبادت) رنگشان پریده و لاغر اندامند و پوست خشکی دارند و لبهایشان نیز خشکیده و شکمهایشان گرسنه است و رنگهایشان دگرگون است و چهره هایشان زرد است، هنگامی که شب فرا رسد زمین را فرش خود قرار می دهند و پیشانی ها بر آن می گذارند، سجده آنان و اشک چشمانشان و دعا کردنشان و گریستنشان بسیار است، مردم شادمانند ولی آنان غمگین هستند.

پیامبر خدا (ص) در باره مشروب ده نفر را لعنت کرد

۴۱- جابر جعفر از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) در باره مشروب ده نفر را لعنت کرد: کسی که درخت آن را بکارد و کسی که از آن نگهبانی کند و کسی که آن را بفشارد و کسی که آن را بخورد و کسی که آن را بریزد و کسی که آن را حمل کند و کسی که به سوی او حمل شود و فروشنده و مشتری و خورنده قیمت آن.

ثواب کسی که ده ماه رمضان را روزه بگیرد

۴۲- محمد بن حسین کرخی می گوید: از امام حسن عسکری (ع) شنیدم که در خانه اش به مردی فرمود: ای ابو هارون! هر کس ده ماه رمضان را پشت سر هم در سالهای متوالی روزه بگیرد، وارد بهشت می شود.

ثواب کسی که ده بار حجّ کرده باشد

۴۳- سیف بن عمیره از ابو بکر حضرمی نقل می کند که امام صادق (ع) فرمود: هر کس ده حجّ به جای آورد (ده سال در موسم به حج رود)، خداوند هرگز او را محاسبه نمی کند.

برکت ده جزء دارد

۴۴- سفیان جریری از عبد المؤمن انصاری نقل می کند که امام باقر (ع) از پیامبر

خدا (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود: برکت ده جزء دارد که نه قسمت آن در تجارت و یک دهم باقی مانده در پوست است.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از پوست، پوست گوسفند است و گواه این سخن روایتی است که از پیامبر خدا (ص) نقل شده که فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است که به معنای گوسفند است.

۴۵- حسین بن زید از پدرش و او از زید بن علی و او از پدرانش از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که از پیامبر روایت کرده که آن حضرت فرمود: نه دهم روزی در تجارت و یک جزء باقیمانده در «سابیاء» است؛ یعنی گوسفند.

پیش از قیامت ده نشانه وجود دارد

۴۶- حذیفه بن اسید می گوید: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: پیش از برپایی قیامت ده نشانه وجود دارد: پنج نشانه در مشرق و پنج نشانه در مغرب، آنگاه این نشانه ها را بیان کرد: دابّه الارض و دجّال و طلوع آفتاب از مغرب و آمدن عیسی بن مریم و یأجوج و مأجوج و اینکه او بر آنان غلبه می کند و آنان را در دریا غرق می سازد، و همه آن نشانه ها را بیان نکرد.

اسلام بر ده بخش بنا شده است

۴۷- زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: اسلام بر اساس ده بخش بنیاد شده است: گواهی بر اینکه معبودی جز خدا نیست که اساس دین است و نماز که فریضه است و روزه که سپر (از آتش جهنم) است و زکات که پاکی (مال) است و حج که شریعت است و جهاد که جنگیدن است و امر به معروف که وفاداری به

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۷۳

دین است و نهی از منکر که حجّت بر مخالفان است و جماعت که باعث الفت است و عصمت (در امام) که پایه فرمانبرداری است.

ایمان ده درجه دارد

۴۸- عبد العزیز قراطیسی می گوید: امام صادق به من فرمود: ای عبد العزیز همانا ایمان ده درجه دارد و به منزله نردبان است که از آن پله پله بالا- روند، پس آنکه یک درجه از ایمان دارد به آنکه دو درجه دارد نگوید که تو چیزی نیستی تا برسد به درجه دهم، و کسی را که پایین تر از توست، از ایمان ساقط مکن که آنکه بالا-تر از توست تو را ساقط می کند، پس چون کسی را دیدی که از تو پایین تر است به ملایمت او را به طرف خود بالا بکش و چیزی که او طاقت ندارد به او تحمیل مکن که می شکند، چون هر کس مؤمنی را بشکند باید جبران کند. و مقداد در درجه هشتم و ابو ذر در درجه نهم و سلمان در درجه دهم بود.

۴۹- عبد العزیز قراطیسی گفت: نزد امام صادق (ع) رفتم و برخی از کارها و سخنان شیعیان را به او عرض کردم، فرمود: ای عبد العزیز! ایمان ده درجه

دارد، مانند نردبانی که ده پله دارد و پله پله از آن بالا می روند، کسی که در درجه اول است به کسی که در درجه دوم است نگوید که تو چیزی نیستی و کسی که در درجه دوم است به کسی که در درجه سوم است چنین نگوید، تا رسید به درجه دهم. فرمود: سلمان در درجه دهم و ابو ذر در درجه نهم و مقداد در درجه هشتم بودند، ای عبد العزیز، کسی را که پایین تر از توست ساقط مکن که بالاتر از تو، تو را ساقط می کند، هر گاه کسی را دیدی که پایین تر از توست و توانستی او را تا درجه خودت بالا بری، این کار را بکن و چیزی را که طاقت آن را ندارد بر او تحمیل مکن که او را می شکنی، و هر کس مؤمنی را بشکند باید جبران کند، زیرا تو اگر به بچه شتر بار شتر نه ساله را بزنی او را از میان برده ای.

ثواب کسی که ده سال به خاطر خدا اذان گفته باشد

۵۰- سعد بن طریف از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس ده سال برای خدا اذان بگوید، خداوند به مقدار چشم انداز او و تا جایی که در آسمان صدایش برسد، او را می آمرزد و هر خشک و تری که صدای او را بشنود، او را تصدیق می کند و برای او از هر کسی که با او در مسجد نماز بخواند بهره ای است، و برای او از هر کسی

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۷۵

که با صدای او نماز بخواند حسنه ای است.

در مسواک کردن ده خصلت است

۵۱- عمرو بن جمیع با سند خود از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: در مسواک کردن ده خصلت است: دهان را پاک و خدا را راضی می کند و حسنات را هفتاد بار اضافه می کند و آن از سنت است و زردی دندانها را از بین می برد و دندانها را سفید و لثه را محکم می کند و بلغم را قطع می کند و پرده جلو چشم را می برد و اشتها به غذا می آورد.

نشانه های قیامت ده تاست

۵۲- حذیفه بن اسید غفاری می گوید: در مدینه در سایه درختی نشسته بودیم و پیامبر در حجره بود که به ما توجه نمود و فرمود: در چه حالی هستید؟ گفتیم: سخن می گوییم؟ فرمود: از چه چیزی؟ گفتیم: از قیامت، فرمود: شما قیامت را نخواهید دید مگر اینکه پیش از آن ده نشانه را ببینید: طلوع آفتاب از مغرب و دجّال و دابّه الارض و سه بار فرو رفتن در زمین یک بار در مشرق و یک بار در مغرب و بار دیگر در جزیره العرب، و خروج عیسی بن مریم و خروج یأجوج و مأجوج و در آخر الزمان آتشی از سوی یمن از قعر زمین خارج می شود که هیچ کس را پشت سر خود نمی گذارد و مردم را به سوی محشر سوق می دهد، هر وقت بایستند با آنان می ایستد و آنها را به محشر سوق می دهد.

پیامبر خدا (ص) شبانه روز، ده بار هفت شوط طواف را به جا می آورد

۵۳- ابو الفرج می گوید: ابان از امام صادق (ع) پرسید: آیا برای پیامبر خدا (ص) نوع طوافی بود که با آن شناخته می شد؟ فرمود: پیامبر خدا (ص) در شبانه روز، ده بار هفت شوط طواف را به جای می آورد، در آغاز روز سه بار و آخر شب سه بار و

صبح دو بار و بعد از ظهر دو بار و میان آنها استراحت می کرد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۷۷

کسی که در یک روز از ماه رمضان ده بار با زن خود همبستر شود

۵۴- فتح بن یزید جرجانی به امام کاظم (ع) نامه نوشت و از او در باره مردی که در ماه رمضان از راه حلال یا حرام با زنی همبستر شده پرسید، فرمود: برای او ده کفاره است، برای هر دفعه ای یک کفاره، فرمود: اگر بخورد و بیاشامد، یک روز یک کفاره دارد.

ده سخن پندآموز

۵۵- ابان بن عثمان نقل می کند که مردی نزد امام صادق (ع) آمد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! مرا موعظه کن، فرمود: اگر خداوند به روزی تو متکفّل است، پس اهتمام تو برای چیست؟ و اگر روزی قسمت شده است، حرص برای چیست؟ و اگر حساب حق است، پس جمع کردن برای چیست؟ و اگر جایگزین کردن خداوند حق است، پس بخل برای چیست؟ و اگر عذاب آتش جهنم حق است گناه برای چیست؟

و اگر مرگ حق است شادی برای چیست؟ و اگر عرضه شدن به خداوند حق است مکر و حیله برای چیست؟ و اگر عبور از پل صراط حق است خودبینی برای چیست؟

و اگر هر چیز بر اساس قضا و قدر الهی است اندوه برای چیست؟ و اگر دنیا فانی است اطمینان به آن برای چیست؟

ده نفر از این امت به خدای بزرگ کفر ورزیدند

۵۶- انس بن محمد ابو مالک از پدرش از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی، از این امت ده نفر به خدای بزرگ کفر ورزیدند: سخن چین، جادوگر، دیّوث، کسی که از راه حرام از عقب زن جماع کند، کسی که با حیوانات جماع کند، کسی که با زن محرم خود زنا کند، کسی که سعی در فتنه کند، کسی که به دشمن در حال جنگ اسلحه

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۷۹

بفروشد و کسی که زکات ندهد و کسی که امکان حجّ داشته باشد و حج نکند و بمیرد.

چوبه های قمار که در جاهلیت وجود داشت ده تا بود

۵۷- ابان بن تغلب از امام باقر (ع) نقل می کند که آن حضرت در باره سخن خداوند:

«بر شما مردار و خون و گوشت خوک و ... حرام شده است.» «۱» فرمود: مردار و خون و گوشت خوک معلوم است و اما

«گوسـفندی که بدون ذکر نام خدا سـر بریده شده» منظور قربانی بتهاست، و اما «منخنقه» این بود که مجوسـی ها حیوانات ذبح شـده را نمی خوردنـد بلکه مردار می خوردنـد و آنهـا گاو و گوسـفند را خفه می کردنـد و چون خفه می شـد و می مرد، می خوردنـد، و «مـتردّیه» این بود که چشـمان حیوان را می بسـتند و از بالاـی بـام به پـایین می انداختنـد و چون می مرد آن را می خوردند و «نطیحه» این بود که میش ها را با هم درگیر می کردند و چون یکی از آنها می مرد می خوردند، «و ما اکل السبع الّا ما ذکیتم» این بود که آنها حیوانی را که گرگ و شیر آن را کشته بود

می خوردند، که خدا آن را حرام کرد «و ما ذبح علی النصب» حیوانی بود که برای آتشکده ها ذبح می کردند و قریش درخت و صخره را پرستش می کردند و برای آنها گوسفند ذبح می کردند.

«و ان تستقسموا بالازلام» این بود که آنان شترهای نحر شده را ده بخش می کردند و دور آن جمع می شدند و تیرها را بیرون می آوردند و آنها را به یک نفر می دادند و آن تیرها ده تا بود که هفت تا از آنها سهم داشت و سه تا پوچ بود، نامهای تیرهایی که سهم داشت عبارت بود از: فذّ، توأم، مسبل، نافس، حلس، رقیب و معلّی. «فذّ» یک سهم و «توأم» دو سهم و «مسبل» سه سهم و «نافس» چهار سهم و «حلس» پنج سهم و «رقیب» شش سهم و «معلّی» هفت سهم. و تیرهایی که سهم نداشتند عبارت بودند از: سفیح، منیح و وغد. قیمت شترها را کسی پرداخت می کرد که از این تیرها سهمی بر او اصابت نمی کرد و این همان قمار بود که خداوند آن را حرام کرد.

---

(۱) سوره مائده، آیه ۵.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۸۱

آنچه خدا بر هر مسلمانی فرض کرده که هر روز پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه و پیش از غروب آن، ده مرتبه آن را بگوید

۵۸- اسماعیل بن فضل می گوید: از امام صادق (ع) سخن خداوند را که می فرماید:

«تسبیح بگو با حمد پروردگارت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن.» «۱» پرسیدم، فرمود: بر هر مسلمانی فرض است که پیش از طلوع آفتاب ده مرتبه و پیش از غروب آن ده مرتبه بگوید: «نیست معبودی جز خدای یگانه، شریکی برای او وجود ندارد، پادشاهی و سپاس او راست، زنده می کند و می میراند و او زنده است و نمی میرد، خیر در دست اوست و او بر

هر چیزی قدرت دارد.» می گوید: من گفتم:

«نیست معبودی جز خدای یگانه، شریکی برای او وجود ندارد، پادشاهی و سپاس او راست، زنده می کند و می میراند و زنده می کند.» امام فرمود: ای شخص، شک نیست که خداوند زنده می کند و می میراند و زنده می کند ولی تو همان را بگو که من گفتم:

(یعنی فقط بگو زنده می کند و «می میراند و زنده می کند» را اضافه مکن.)

پسران عبد المطلب ده تا بودند به اضافه عباس

۵۹- ابان بن عثمان احمر می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که از پدرش نقل می کرد که از جابر بن عبد الله انصاری شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا (ص) از پسران عبد المطلب پرسیدند، فرمود: ده تا به اضافه عباس.

مصنف این کتاب می گوید: آنان عبارت بودند از: عبد الله، ابو طالب، زبیر، حمزه، حارث- که بزرگ ترین آنان بود- غیداق، مقوّم، حجل، عبد العزی، و او همان ابو طالب بود، ضرار و عباس. بعضی گفته اند که «مقوّم» همان «حجل» است.

عبد المطلب ده نام داشت که عرب ها و پادشاهان روم قیاصره و پادشاهان عجم و پادشاهان حبشه او را با آن نام ها می شناختند، از نامهای او عامر، شیبه الحمد، سیّد البطحاء، ساقی الحجیج، ساقی المغیث، غیث الوری فی العام الجدب، ابو الساده العشره، عبد المطلب، حافر زمزم. و این نامها برای کسی پیش از او نبود.

---

(۱) سوره طه، آیه ۱۳.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۸۳

باب خصلت های یازدهگانه

نامهای یازده ستاره ای که یوسف در خواب دید که آنها با آفتاب و ماه به او سجده می کنند

۱- عبد الرحمن بن سابط قریشی از جابر بن عبد الله انصاری در باره این سخن خداوند که از قول یوسف نقل می کند که گفت: «من یازده ستاره را همراه با آفتاب و ماه دیدم که به من سجده می کنند.» نقل می کند که آن ستارگان را چنین نام برد: طارق، جربان، ذیّال، ذو الکنفان، ذو القرع، قابس، وثّاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروح، ضیاء و نور که همان آفتاب و ماه بودند، و هر کدام از این ستارگان آسمان را احاطه کرده اند.

۲- جابر بن عبد الله می گوید: مردی از یهودیها نزد پیامبر خدا (ص) آمد که به او بستان یهودی می گفتند، و گفت: ای محمّد، به من خبر بده از ستارگانی

که یوسف دید که به او سجده می کنند، پیامبر خدا (ص) آن روز جوابی به او نداد تا جبرئیل نازل شد و نامهای آنها را به او خبر داد، پیامبر خدا (ص) کسی را دنبال بستان فرستاد و چون آمد، پیامبر فرمود: اگر آن نامها را بگویم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. پیامبر به او چنین گفت: جربان، طارق، ذیّال، ذو الکنفان، قابس، وثّاب، عمودان، فیلق، مصبح، ضروح، ذو القرع و ضیا و نور که آنها را در افق آسمان دید که به او سجده می کنند و چون یوسف آن را به یعقوب تعریف کرد، یعقوب گفت: این کار پراکنده ای است که خداوند بعدها آن را جمع می کند. می گوید: بستان گفت: به خدا سوگند که این نام های آن ستارگان است.

زمزم یازده نام دارد

۳- معاویه بن عمّار از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: نام های چاه زمزم عبارتند از: رکضه جبرئیل، حفیره اسماعیل، حفیره عبد المطلب، زمزم، برّه، مضمونه، رواء، شبعه، طعام، مطعم و شفاء سقم.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۸۵

باب خصلت های دوازده گانه

باب یک تا دوازده

۱- عطا از طاوس نقل می کند گروهی از یهود نزد عمر بن خطاب آمدند و او در آن روز والی مردم بود، گفتند: تو والی این امر پس از پیامبرتان هستی و ما نزد تو آمدیم و از تو چیزهایی می پرسیم، اگر تو آنها را درست پاسخ دادی ایمان می آوریم و تو را تصدیق می کنیم و پیرو تو می شویم، عمر گفت: بپرسید آنچه را در نظر دارید، گفتند: به ما خبر بده از قفلهای آسمانهای هفتگانه و کلیدهای آنها، و به ما خبر بده از قبری که صاحب خود را حرکت داد، و به ما خبر بده از کسی که قوم را ترسانید در حالی که نه از انس بود و نه از جنّ، و به ما خبر بده از محلّی که آفتاب به آنجا تابید و دیگر بازنگشت، و به ما خبر بده از پنج موجود زنده ای که در رحم مادر آفریده نشدند، و از یکی و دو تا و سه تا و چهار تا و پنج تا و شش تا و هفت تا و هشت تا و نه تا و ده تا و یازده تا و دوازده تا، می گوید: عمر ساعتی سر به زیر انداخت و سپس چشمانش را باز کرد و گفت: شما از عمر بن خطّاب چیزهایی را پرسیدید که آنها را نمی داند ولی پسر عموی پیامبر خدا (ص) از آنچه

پرسیدید به شما خبر می دهد، پس کسی را به جانب او فرستاد و او را فرا خواند.

و چون علی (ع) آمـد، عمر به او گفت: ای ابو الحسن، گروه یهود از من چیزهایی را پرسـیدند که به هیـچ کدام پاسخ ندادم و آنها به من قول داده انـد که اگر به آنها بگویم به پیامبر ایمان بیاورند، علی (ع) به آنان گفت: ای گروه یهود، سؤالهای خود را بـا من بگوییـد، آنهـا همـان چیزهایی را که به عمر گفته بودنـد بازگو کردنـد. علی (ع) به آنان گفت: امّا قفل های آسـمان ها شریک قرار دادن به خـداست و کلیـدهای آن گفتن «لاـ اله الّا الله» است، و امّا قبری که صاحب خود را حرکت داد ماهی بود که یونس را در شکم خود در هفت دریا گردانید، و امّا آنکه قوم خود را ترسانید و از انس و جنّ نبود مورچه حضرت سلیمان بن داود بود، و امّـا محلّی که آفتـاب به آنجـا تابیـد و دیگر باز نگشت، دریایی بود که خداونـد در آنجا موسـی را نجات داد و فرعون و یارانش را

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۸۷

غرق کرد (چون در آن حال آبها کنار رفت و آفتاب به آنجا تابیـد و دیگر آبها به هم آمدنـد و هرگز آفتاب به آنجا نتابید.) و امّـا پنـج موجود زنـده ای که در رحم مادر آفریـده نشدنـد، عبارت بودنـد از: آدم و حوّا و عصای موسـی و شتر صالـح و قوچ ابراهیم.

و امّـا یکی، خـدای یگانه ای است که شـریک نـدارد، و اما دو تا، آدم و حوا هسـتند، و امّا سه تا، جبرئیل و میکائیل و اسـرافیل هستند، و امّا

چهار تا، تورات و انجیل و زبور و فرقان، و امّا پنج تا پنج نمازی است که به پیامبر واجب شده است، و امّا شش تا، سخن خداوند است که فرمود: آسمان ها و زمین را در شش روز آفریدیم، و امّا هفت تا، سخن خداوند است که فرمود: بالای شما هفت آسمان سخت آفریدیم، و امّا هشت تا، سخن خداوند است که فرمود: در آن روز عرش پروردگارت را بالای آنان هشت نفر حمل می کنند، و امّا نه تا، معجزاتی بود که به موسی بن عمران داده شد، و امّا ده تا، سخن خداوند است که فرمود: ما با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر به پایان رسانیدیم، و امّا یازده تا، سخن یوسف است که به پدرش گفت: من دیدم که یازده ستاره بر من سجده کردند، و امّا دوازده تا، سخن خداوند است که به موسی فرمود: عصای خود را به سنگ بزن، پس دوازده چشمه از آن جوشید.

می گوید: آن یهودی ها جلو آمدند در حالی که می گفتند: گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و اینکه محمد (ص) پیامبر خداست و تو پسر عموی او هستی، سپس رو به عمر کردند و گفتند: گواهی می دهیم که این شخص برادر پیامبر خداست و به خدا سوگند که او به این مقام شایسته تر از توست و هر کس که با آنان بود مسلمان شدند و اسلام نیکویی داشتند.

بدترین اوّلین و آخرین دوازده نفرند

۲- مالک بن ضمره رواسی گفت: چون ابو ذر تبعید شد، او و علی بن ابی طالب (ع) و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان و

عبد الله بن مسعود اجتماع كردند، ابو ذر گفت: حديثى بگوييد كه با آن پيامبر خدا (ص) را ياد كنيم و به او شهادت بدهيم و دعا كنيم و او را با توحيد تصديق كنيم، على (ع) فرمود: حالا- زمان حديث گفتن من نيست، گفتند: درست است، ابو ذر گفت: اى حذيفه، تو حديثى براى ما بگو،

الخصال / ترجمه جعفرى، ج ٢، ص: ١٨٩

گفت: شما مى دانيد كه من همواره از مشكلات مى پرسيدم و آنها را مى آزمودم و از غير آنها نمى پرسيدم، ابو ذر گفت: اى ابن مسعود، تو به ما حديث بگو، ابن مسعود گفت:

شما مى دانيد كه من قرآن قرائت مى كنم و از غير آن پرسيده نمى شوم، ولى شما اصحاب حديث هستيد، گفتند: درست است، ابو ذر گفت: اى مقداد، تو به ما حديث بگو، گفت: مى دانيد كه من صاحب شمشير بودم و از غير آن پرسيده نمى شوم ولى شما اصحاب حديث هستيد، گفتند: درست است، ابو ذر گفت: اى عمّار، تو به ما حديث بگو، عمّار گفت: شما مى دانيد كه من مرد فراموشكارى هستم مگر اينكه كسى به ياد من بياورد تا يادم آيد.

ابو ذر گفت: من براى شما حديثى را مى گويم كه آن را شنيديد و كسانى هم از شما شنيده اند. پيامبر خدا (ص) فرمود: آيا شما گواهى نمى دهيد كه معبودى جز خدا نيست و محمد پيامبر خداست و قيامت برپا خواهد شد و در آن شكى نيست و اينكه خداوند تمام مردم را كه در قبرها هستند زنده مى كند و برانگيخته شدن حق است و بهشت و جهنم حق است؟ گفتند: گواهى مى دهيم، فرمود: من نيز با شما از گواهان هستم، سپس گفت:

آیا گواهی نمی دهید که پیامبر خدا (ص) فرمود: بدترین اولین و آخرین دوازده نفرند:

شش نفر از پیشینیان و شش نفر از آخرین است؟ سپس شش نفری که از پیشینیان است چنین نام برد: پسر آدم که برادرش را کشت و فرعون و هامان و قارون و سامری و دجّال که نام او در اولین است ولی در آخرین خروج می کند و اما شش نفری که از آخرین است، عبارتند از:

گوساله که همان «نعثل- پیر خرفت» است و فرعون که همان معاویه است و هامان این امت که همان زیاد است و قارون آن که سعید است و سامری که همان ابو موسی اشعری عبد الله بن قیس است، چون او همان را گفت که سامری قوم موسی گفت و آن اینکه گفت: جنگ نباشد، و ابتر که همان عمرو عاص است، آیا به این گواهی می دهید، گفتند: آری، گفت: من نیز از گواهان هستم.

سپس گفت: آیا گواهی می دهید که پیامبر خدا (ص) فرمود: همانا امّت من در پنج پرچم، وارد بر من در حوض می شوند، اولین پرچم، پرچم همان گوساله است و من بلند می شوم و دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم صورتش سیاه می شود و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که از او پیروی کرده مانند او می شود و من می گویم: شما پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر آن دو را (که همان قرآن است) دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و کوچک تر آن دو را (که خاندان پیامبر است) مورد ستم قرار دادیم و حق او را گرفتیم، پس من می گویم:

به طرف چپ بروید و آنان در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه شده و قطره ای آب نخورند. سپس پرچم فرعون امّت من که آنان بیشترین مردم هستند و از

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۹۱

آنها کسانی هستند که برگرداننده اند، گفته شد: یا رسول الله برگردانندگان چه کسانی هستند؟ آیا آنها راه را برگردانیده اند؟ فرمود: نه، بلکه دین خود را برگردانیده اند، آنان کسانی هستند که به خاطر دنیا خشم می گیرند و به آن خوشنود هستند، پس برمی خیزم و دست رفیق آنها را می گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می شود و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که از او پیروی کرده مانند او می شود و من می گویم: شما پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند بزرگ تر آن دو را دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و با کوچک ترین آن دو (که خاندان پیامبر است) جنگیدیم و او را کشتیم، پس من می گویم: راه رفیقانتان را در پیش بگیرید و آنها می روند در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه است و قطره ای از آن نخورند.

فرمود: سپس پرچم هامان امّت من بر من وارد می شوند و من بر می خیزم دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می گردد و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که کار او را کرده تابع او می شود، من می گویم: شما پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر را دروغ انگاشتیم و پاره پاره کردیم و کوچک تر را خوار ساختیم و نافرمانی کردیم، پس من می گویم: به راه رفیقانتان بروید، پس می روند در حالی

که تشنه اند و صورت هایشان سیاه شده و قطره ای از آن نخورند.

سپس پرچم عبد الله بن قیس بر من وارد می شود و او پیشوای پنجاه هزار نفر از امّت من است، برمی خیزم و دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم صورتش سیاه می شود و قدم هایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس که کار او را کرده تابع او می شود، پس می گویم: پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر را دروغ انگاشتیم و نافرمانی کردیم و کوچک تر را خوار ساختیم و از آن رویگردان شدیم، پس می گویم: راه رفیقانتان را بروید، پس می روند در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه است و قطره ای از آن نمی خورند.

سپس آن مرد شل با پرچم خود بر من وارد می شود و من دست او را می گیرم و چون دست او را گرفتم، صورتش سیاه می شود و قدمهایش می لرزد و درونش می تپد و هر کس کار او را کرده تابع او می شود، پس من می گویم: پس از من با دو امانت گران بها چه کردید؟ می گویند: بزرگ تر را دروغ انگاشتیم و او را نافرمانی کردیم و با کوچک تر جنگیدیم و او را کشتیم، پس من می گویم: راه رفیقانتان را بروید، پس می روند در حالی که تشنه اند و صورت هایشان سیاه شده و قطره ای از آن نمی خورند.

سپس پرچم امیر المؤمنین و پیشوای پرهیزگاران و رهبر پیشانی سفیدان بر من وارد می شود، برمی خیزم و دستش را می گیرم و چون دست او را گرفتم صورت او و یارانش سفید می شود، پس می گویم: پس از من با دو امانت گرانبها چه کردید؟ می گویند: از بزرگتر پیروی نمودیم و آن را

تصدیق کردیم و کوچک تر را کمک کردیم و یاری نمودیم و همراه با او جنگیدیم، پس می گویم:

برگردید در حالی که سیراب هستند، پس شربتی می خورند که هرگز پس از آن تشنه نمی شوند،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۹۳

صورت پیشوایشان مانند خورشید درخشان و صورت های یارانش مانند ماه در شب چهاردهم و مانند نورهای ستارگان آسمان است.

سپس گفت: آیا شما نزد خداوند به این گواهی می دهید؟ گفتند: آری. گفت: من نیز از گواهان هستم، یحیی (راوی حدیث) گفت: عبّاد (راوی بعدی حدیث) گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ابو عبد الرحمن این حدیث را برای من نقل کرد و ابو عبد الرحمن گفت: نزد خدا بر من گواه باشید که حارث بن حصیره این حدیث را برای من نقل کرد و حارث گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که صخر بن حکم این حدیث را برای من نقل کرد، صخر بن حکم گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که حیّان این حدیث را برای من نقل کرد، حیّان گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ربیع بن جمیل این حدیث را برای من نقل کرد، ربیع بن جمیل گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که مالک بن حمزه این حدیث را برای من نقل کرد، مالک بن حمزه گفت: نزد خدا برای من گواه باشید که ابو ذر غفاری برای من این حدیث را نقل کرد، ابو ذر نیز مانند آن را گفت و گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: آن را جبرئیل از جانب خدا به من گفت.

شناختن زوال آفتاب در هر ماه از ماههای دوازده گانه رومی

۳- عبد اللّٰه بن سنان می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که

می فرمود: آفتاب در نیمه ماه حزیران به اندازه نصف قدم (از سایه قدّ انسان) زایل می شود و ظهر می شود، و در نیمه ماه تموز به انـدازه یـک و نصف، در نیمه ماه آب به انـدازه دو قـدم و نصف، و در نیمه ماه ایلول به انـدازه سه قـدم و نصف، و در نیمه تشرین اول پنج قدم و نصف، و در نیمه تشرین دوم هفت قدم و نصف، و در نیمه کانون اول نه قدم و نصف، و در نیمه کانون دوم هفت قـدم و نصف، و در نیمه شـباط پنـج قـدم و نصف، و در نیمه حزیران نصف قـدم. (این ترتیب به شـهر سائـل و امـام اختصاص دارد و نمی توان آن را به همه جا تعمیم داد).

کسانی که نشستن ابو بکر در مقام خلافت و پیشی گرفتن او به علی بن ابی طالب (ع) را انکار کردند، دوازده نفر بودند

۴- عثمان بن مغیره از زید بن وهب نقل می کند که گفت: کسانی که نشستن ابو بکر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۹۵

در مقام خلافت و پیشـی گرفتن او بر علی بن ابی طالب (ع) را انکار کردند، دوازده نفر از مهاجران و انصار بودند، از مهاجران خالـد بن سـعید بن العـاص و مقـداد بن اسود و أبیّ بن کعب و عمّار بن یاسـر و ابو ذر غفاری و سـلمان فارسـی و عبـد اللّٰه بن مسعود و بریده الاسلمی، و از انصار خزیمه بن ثابت و ذو الشهادتین و سهل بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن تیهان و جز آنها. چون ابو بکر به منبر رفت با خود مشورت کردنـد، بعضـی از آنها گفتنـد: بهتر است برویم و او را از منبر پیامبر خدا (ص) پایین بکشیم، دیگران گفتند: اگر چنین کنید خود

را به زحمت انداخته اید و خداوند فرموده است: «خود را با دست خود به هلاکت نیندازید» «۱» بلکه ما را نزد علی بن ابی طالب (ع) ببرید تا با او مشورت کنیم و از فرمان او اطلاع حاصل کنیم، آنها نزد علی (ع) رفتند و گفتند: یا امیر المؤمنین، خود را ضایع کردی و حقی را که تو به آن شایسته تر بودی رها ساختی و ما اراده کرده ایم که آن مرد را از منبر پیامبر خدا (ص) پایین بکشیم، زیرا که حق، حق توست و تو به این کار از او شایسته تری، ولی ناخوش داشتیم که بدون مشورت تو او را پایین بکشیم.

علی (ع) به آنان فرمود: اگر چنین کنید برای آنها جز دشمن در حال جنگ نخواهید بود و چیزی جز مانند سرمه چشم یا نمک توشه نخواهید بود (یعنی تعداد شما در برابر آنها اندک است) و امّت که سخن پیامبر را رها کرده و به خدا دروغ بسته است، بر این کار اتفاق کرده اند، و من با اهل بیتم در این باره مشورت کرده ام و آنها جز سکوت نخواسته اند و این به جهت خشمی است که در سینه های این قوم است و با خدا دشمنی و اهل بیت پیامبرش دشمنی دارند و آنان خون های جاهلیت را مطالبه می کنند، به خدا سوگند اگر چنین کنید، آنان شمشیرهای خود را عریان می کنند و آماده جنگ می شوند، همان گونه که این کار را کردند و مرا مقهور و مغلوب ساختند و اعتراف مرا خواستند و به من گفتند: بیعت کن و گر نه تو را می کشیم و من چاره ای نیافتم جز اینکه این قوم را

از خـودم دفع کنم، و این بـدان جهت بود که سـخن پیـامبر (ص) را به یـاد آوردم که فرمود: یـا علی، قوم امر تو را شکسـتند و بـدون تو در آن اسـتبداد کردنـد و در بـاره تو مرا نافرمـانی کردنـد، بر تو باد صبر تا امر خـدا فرود آیـد، آگاه باش که آنان به زودی و حتما به تو نیرنگ خواهند کرد، نگذار آنها به خوار کردن تو و

---

(۱) سوره بقره، آیه ۱۹۲.

کشـتن تو راه پیـدا کننـد، چون امّت پس از من بـا تو نیرنـگ خواهنـد کرد، جبرئیل به من از جانب پروردگارم چنین خبر داده است. شـما نزد آن مرد بروید و آنچه را که از پیامبرتان شنیده اید به او بگویید و او را در کارش در شبهه باقی نگذارید، تا این کـار حجت بزرگی برای او باشـد و کیفر او را وقتی نزد پروردگارش رفت در حالی که پیامبرش را عصـیان کرده و فرمان او را مخالفت نموده، بیشتر کند.

راوی گفت: آنها رفتند و روز جمعه دور منبر پیامبر جا گرفتند و به مهاجران گفتند: همانا خداوند در قرآن با شـما شروع کرده و فرمود: «همانا خداوند از پیامبر و مهاجران و انصار درگذشت» پس با شـما شروع کرده است. نخستین کسی که شروع کرد و برخاست، خالد بن سـعید بن عاص بود که نسـبتی با بنی امیه داشت. پس گفت: ای ابو بکر از خدا بترس، تو خود می دانی که پیامبر خدا (ص) پیشتر در باره علی (ع) چه گفته است، آیا نمی دانی که پیامبر خدا (ص) به ما که در روز بنی قریظه دور آن

حضـرت بودیم و به مردان صاحب منزلت ما فرمود: ای گروه مهاجران و انصار، به شما وصیتی می کنم آن را حفظ کنید و من چیزی را به شـما می رسـانم، آن را بپذیریـد، آگـاه باشـید که علی (ع) امیر شـما پس از من و جانشـین من در میان شـما است، پروردگـارم این موضوع را به من سـفارش کرده و اگر شـما وصـیت مرا در باره او حفظ نکنیـد و او را یاری نکنیـد، در احکام دینتان دچار اختلاف می شوید و کار دینتان بر شـما مضطرب می شود و بدترین های شما بر شما حاکم می شوند، آگاه باشید که اهل بیت من وارثان امر من و قیام کنندگان به امر امت من هسـتند، خداوندا، هر کس در باره آنان سـفارش مرا حفظ کند، او را در جرگه من محشور فرما و از رفاقت من او را بهره ای ده که با آن سـعادت آخرت را دریابـد، خداوندا، هر کس پس از من در باره اهل بیتم بدی کند، بهشت را که پهنایی چون آسمان ها و زمین است، بر وی حرام کن.

عمر بن خطـاب گفت: سـاکت بـاش ای خالـد، که تو اهـل مشورت نیسـتی و سـخن تو قابـل قبول نیست، خالـد گفت: بلکه تو ساکت باش ای پسـر خطاب، که به خدا سوگند که تو خود می دانی که با زبانی جز زبان خودت سـخن می گویی و به افرادی جز افراد خودت تکیه کرده ای، و به خـدا سوگنـد که قریش می دانـد که من از نظر شـرافت خـانوادگی بزرگ ترین آنها و از نظر ادب قوی ترین آنها و از نظر نام و نشان نیکوترین آنها و از نظر بی نیازی به خدا و رسولش کمترین آنها

هستم و تو از نظر شرافت خانوادگی پست ترین آنها و از نظر تعداد کمترین آنها و از نظر نام و نشان گمنام ترین آنها هستی و با خدا و رسولش رابطه کمتری داری و تو موقع جنگ ترسو و در قحط سالی بخیل هستی و نژاد پستی داری و در قریش افتخاری نداری، راوی می گوید: خالد او را ساکت کرد و نشست.

سپس ابو ذر (ره) برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت: اما بعد، ای گروه

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۱۹۹

مهاجران و انصار شما می دانید و نیکان شما می دانند که پیامبر خدا (ص) فرمود: کار خلافت پس از من مال علی (ع) سپس حسن و حسین، سپس در خاندان من از نسل حسین قرار دارد، شما سخن پیامبر خودتان را کنار گذاشتید و در آنچه به شما تأکید کرده بود خود را به فراموشی زدید؟ و تابع دنیا شدید و نعمت های آخرت را ترک کردید. همان جایی که سرای جاویدان است و بنیان آن خراب نمی شود و اهل آن اندوهگین نگردد و ساکنان آن نمی میرند، و چنین بودند امت هایی که پس از پیامبرانشان کافر شدند و (دین خدا را) تبدیل کردند و تغییر دادند و شما دقیقا همانند آنها شدید، به زودی وبال کارتان را خواهید چشید و خداوند بر بندگانش ستمکار نیست، سپس گفت:

آنگاه سلمان فارسی (ره) برخاست و گفت: ای ابو بکر! وقتی قضاوتی برای تو رسید، به چه کسی کار خود را واگذار می کنی؟ و وقتی از آنچه نمی دانی پرسیده شدی، به چه کسی پناه خواهی برد؟ در حالی که در میان قوم، دانشمندتر از تو و در کار خیر،

کـاراتر از تـو و سـرافرازتر از تو، و از نظر پیشـینه و خویشاونـدی به رسول خـدا (ص)، نزدیـک تر از تو وجود دارد؟ او به شـما تأکید کرد و شـما سـخن او را رها کردید و سـفارش او را از یاد بردید، بزودی هنگامی که قبرها را زیارت کردید کار بر شـما روشن خواهـد شـد، در حـالی که پشت تو از سـنگینی هـا سـنگین شـده است. اگر آن را به قبر خود حمل کنی به پیشـینه خود برگردی، پس اگر به سوی حق برگشتی و در بـاره اهـل آن بـا انصـاف رفتـار نمودی، این کـار باعث نجات تو خواهـد بود در روزی که به عمـل خود نیازمنـدی و در گودی قبر بـا گناهـانت از آنچه انجـام داده ای تنهـا مانـدی، تو همان را شـنیدی که ما شنیـدیم و همـان را دیـدی که مـا دیـدیم ولی این کـار تو را از آنچه می کنی باز نداشـته است، در باره خود از خـدا بترس که کسی که بیم داده شد، عذر او پذیرفته نیست.

سپس مقـداد بن اسود (ره) برخـاست و گفت: ای ابو بکر! از جایگـاه خود تجاوز مکن و وجب خود را با انـدازه میان انگشـت ابهام و سبابه مقایسه کن (یعنی از حد خود تجاوز مکن) و به خطای خود گریه کن که این در زندگی و مرگ برای تو مناسب تر است و این کـار را به آنجـا که خـدا و رسولش قرار داده بـازگردان، به دنیا تکیه مکن و با فرومایگانی که می بینی، به خود مغرور مباش، به زودی دنیای تو خراب خواهد شد و به سوی پروردگارت بازخواهی گشت و او مطابق با عملت به تو جزا

خواهد داد، تو خود می دانی که این کار از آن علی (ع) است و او پس از پیامبر صاحب آن است، همانا تو را نصیحت کردم، اگر تو نصیحت مرا بپذیری.

سپس بریده الأسلمی برخاست و گفت: ای ابو بکر! فراموش کردی یا خودت را به فراموشی زدی یا خودت را فریب دادی؟ آیا به یاد نمی آوری هنگامی را که پیامبر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۰۱

خدا (ص) به ما فرمان داد که به علی (ع) به عنوان امیر مؤمنان سلام بدهیم در حالی که پیامبر در میان ما بود؟ از پروردگارت بترس و پیش از آنکه نتوانی، نفس خود را دریاب و آن را از هلاکت نجات بده و این امر را رها کن و آن را به کسی که شایسته تر از توست واگذار، و به گمراهی خود اصرار مورز، و برگرد که می توانی برگردی، به تحقیق که من تو را نصیحت کردم و آنچه نزد من بود به تو گفتم، پس اگر بپذیری موفّق می شوی و هدایت می یابی.

سپس عبد اللّٰه بن مسعود برخاست و گفت: ای گروه قریش! شما می دانید و نیکان شما می دانند که اهل بیت پیامبرتان به آن حضرت از شما نزدیکترند، و اگر شما این کار را به سبب نزدیکی به پیامبر خدا (ص) ادعا می کنید و می گویید: ما سابقه دار هستیم، خاندان پیامبرتان از شما به پیامبر نزدیکتر و از نظر شما سابقه دارترند و علی بن ابی طالب (ع) صاحب این امر پس از پیامبرتان است، پس آنچه را که خدا برای او قرار داده به او بدهید و به گذشته های جاهلی برنگردید که از زیانکاران خواهید شد.

سپس عمّار یاسر برخاست

و گفت: ای ابو بکر! برای خود حقی را قرار مده که خدا آن را به غیر تو داده است و نخستین کسی مباش که پیامبر خدا (ص) را نافرمانی کرد و در باره خاندان او به مخالفت برخاست و حق را به اهل آن برگردان تا بار تو سبک شود و وبال تو کم گردد و در حالی با پیامبر ملاقات کنی که او از تو راضی است، سپس به سوی خداوند رحمان بازگردی، و او تو را مطابق عملت محاسبه کند و از آنچه کرده ای از تو بپرسد.

سپس خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین برخاست و گفت: ای ابو بکر! آیا نمی دانی که پیامبر خدا (ص) شهادت مرا به تنهایی قبول کرد و کس دیگری را جز من نخواست؟ گفت: آری می دانم. گفت: خدا را شاهد می گیرم که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: خاندان من میان حق و باطل جدایی می اندازند و آنان پیشوایانی هستند، که باید به آنان اقتدا شود.

سپس ابو الهیثم بن تیهان برخاست و گفت: ای ابو بکر ما شهادت می دهیم که پیامبر خدا (ص) علی (ع) را بلند کرد و انصار گفتند: او را جز برای خلافت بلند نکرده است و بعضی ها گفتند: او را بلند نکرد مگر برای اینکه مردم بدانند که او ولیّ هر کسی است که پیامبر مولای اوست، پس فرمود: همانا اهل بیت من مانند ستارگان هستند آنها را پیش بیندازید و از آنان پیشی نگیرید.

سپس سهل بن حنیف برخاست و گفت: شهادت می دهم که از رسول خدا (ص) بر منبر شنیدم که فرمود: پیشوای شما پس از من علی بن ابی طالب است،

و خیرخواه ترین کس برای امت من است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۰۳

سپس ابو ایوب انصاری برخاست و گفت: در باره خانـدان پیامبرتان از خـدا بترسـید و این کار را به آنان بازگردانید، شـما هم مانند ما در جاهای متعدد شنیده اید که پیامبر فرمود: آنها به خلافت اولی تر از شما هستند، سپس نشست.

آنگاه زید بن وهب برخاست و سـخن گفت و گروهی پس از او برخاسـتند و مانند او سـخن گفتند، شخص موثقی از اصحاب رسول خدا (ص) خبر داد که ابو بکر سه روز در خانه اش نشـست، روز سوّم محمد بن خطاب و طلحه و زبیر و عثمان بن عفان و عبـد الرحمـن بـن عرف و سـعد بـن ابی وقـاص و ابـو عبیـده جراح هر کـدام همراه ده نفر از مردان قـبیله شـان در حـالی که شمشـیرها را برهنه کرده بودنـد، آمدند و ابو بکر را از منزلش بیرون آوردند و به منبر بالا بردند و گوینده ای از آنان گفت: به خدا سوگند اگر از شـما کسـی برگردد و دوباره آن سـخنان را بگوید، شمشیرهای خود را از او پر می کنیم، پس آنها در خانه هایشان نشستند و پس از آن کسی سخن نگفت.

خداوند از بنی اسرائیل دوازده سبط بیرون آورد و از حسن (ع) و حسین (ع) نیز دوازده سبط نشر داد

۵- عبیـد اللَّه بـن عبـد اللَّه بـن حسـن می گویـد: از امـام موسـی بـن جعفر (ع) از آنچه در بـاره فرزنـدان افطس گفته می شـود پرسـیدم، فرمود: همانا خداونـد از فرزنـدان اسـرائیل که همان یعقوب بن اسـحاق بن ابراهیم است، دوازده نفر سـبط (نوه) پدید آورد و نبوت و کتـاب را در آنهـا قرار داد و همچنین از حسن و حسـین دو پسـر امیر المؤمنین (ع) از فـاطمه دختـر پیـامبر خـدا (ص) دوازده سبط

منتشـر کرد. سـپس امام کاظم (ع) دوازده نفر فرزندان اسـرائیل را چنین نام برد: روبیل بن یعقوب و شـمعون بن یعقوب و یهود ابن یعقـوب و یشـاجر بن یعقـوب و زیلـون بن یعقـوب و یوسف بن یعقـوب و بنیـامین بن یعقوب و نفتـالی بن یعقوب و دان بن یعقوب- و ابو الحسن نسـابه سه تن از آنهـا را سـقط کرده است- سـپس امام (ع) دوازده نفر از فرزنـدان حسن و حسـین (ع) را برشمرد و فرمود: امام حسن (ع) از شش بطن فرزندانی آورد و آنها

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۰۵

عبارتند از: فرزندان حسن بن زید بن حسن بن علی، و فرزندان عبد اللَّه بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان حسن بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان داود بن حسن بن حسن بن علی، و فرزندان جعفر بن حسن بن حسن بن علی، نسل حسن بن علی (ع) از این شش بطن باقی ماند.

سپس فرزنـدان حسـین (ع) را بر شـمرد و فرمود: فرزنـدان محمـد بن علی الباقر بن علی بن الحسـین (ع) که یک بطن بودند، و فرزنـدان عبـد اللَّه بن باهر بن علی، و فرزنـدان زید بن علی بن الحسـین بن علی (ع)، و فرزندان حسـین بن علی بن الحسـین بن علی، و فرزنـدان عمر بـن علی بن الحسـین بن علی (ع)، و فرزنـدان علیّ بن علیّ الحسـین بن علی، اینـان شـش بطن هسـتند که خداوند از حسین بن علی (ع) پدید آورده است.

جانشینان و امامان پس از پیامبر (ص) دوازده نفرند

۶- شعبی از مسروق نقل می کند که، در آن میان که ما نزد عبد اللَّه بن

مسعود بوديم و مصحفهاى خود را به او عرضه كرديم، جوانى به او گفت: آيا پيامبرتان به شما خبر داده كه پس از وى چند خليفه خواهد بود؟ گفت: تو كم سنّ و سالى و اين چيزى است كه پيش از تو كسى آن را از من نپرسيده است، آرى، پيامبر ما به ما خبر داده كه پس از او دوازده خليفه خواهند بود، به تعداد نقباى بنى اسرائيل.

۷- مطرف از شعبى و او از عمويش قيس بن عبد نقل مى كند كه در مجلسى نشسته بوديم كه عبد اللّٰه بن مسعود نيز حضور داشت، يك اعرابى آمد و گفت: كدام يك از شما عبد اللّٰه بن مسعود است؟ عبد اللّٰه گفت: من عبد اللّٰه بن مسعود هستم، گفت: آيا پيامبرتان به شما گفته است كه پس از وى چند خليفه خواهد بود؟ گفت: آرى، دوازده نفر به تعداد نقباى بنى اسرائيل.

۸- چند تن از جمله اشعث بن سوّار همگى از شعبى و او از عمويش قيس بن عبد

الخصال / ترجمه جعفرى، ج ۲، ص: ۲۰۷

نقل كرده است.

و ابو القاسم عتّاب گفته، اين حديث مطرف است كه گفت: در مسجد نشسته بوديم و عبد اللّٰه بن مسعود با ما بود، يك اعرابى آمد و گفت: آيا عبد اللّٰه در ميان شماست؟

گفت: آرى من عبد اللّٰه هستم، حاجت تو چيست؟ گفت: اى عبد اللّٰه! آيا پيامبرتان به شما خبر داده كه در ميان شما چند خليفه خواهد بود؟ گفت: از من چيزى را پرسيدى كه از وقتى كه به عراق آمده ام كسى آن را از من نپرسيده است، آرى دوازده نفر، به تعداد نقباى بنى اسرائيل. ابو عروبه

هم چنین نقل کرده که گفت: آری، به تعداد نقبای بنی اسرائیل، و اشعث از ابن مسعود روایت کرده که پیامبر (ص) فرمود: جانشینان پس از من دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل خواهند بود.

۹- مسروق می گوید: مردی نزد ابن مسعود آمد و گفت: آیا پیامبرتان به شما گفته است که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، پیش از تو کسی از من آن را نپرسیده است و تو جوان ترین قوم از نظر سنّ و سال هستی، پیامبر (ص) فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

۱۰- عامر از مسروق نقل می کند که مردی نزد عبد اللّٰه بن مسعود آمد و گفت: ای ابو عبد الرحمن! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟

گفت: آری، و کسی پیش از تو آن را از من نپرسیده است و تو جوان ترین مردم از نظر سنّ و سال هستی، آری فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

۱۱- عامر از مسروق نقل می کند که گفت: مردی نزد عبد اللّٰه بن مسعود آمد و گفت:

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۰۹

ای ابو عبد الرحمن! آیا پیامبرتان به شما خبر داده که پس از وی چند خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری، پیش از تو کسی آن را از من نپرسیده و تو جوان ترین قوم از نظر سنّ و سال هستی، آری، فرمود: پس از من به تعداد نقبای موسی خواهد بود.

۱۲- جابر بن سمره گفت: با پدرم نزد پیامبر (ص) بودیم و از او شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهد بود، سپس

صدای خود را پایین آورد، به پدرم گفتم: چیزی که پیامبر صدای خود را پایین آورد چه بود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

۱۳- شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: با پدرم به مسجد رفتیم و این در حالی بود که پیامبر خدا (ص) خطبه می خواند، شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس صدایش را پایین آورد و ندانستم چه می فرماید، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

۱۴- سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می کند که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس سخنی گفت و آن بر من پنهان ماند، از پدرم پرسیدم که چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۱۵- (با سند دیگر) سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود و کلمه ای گفت که من آن را نشنیدم، مردم گفتند که فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

۱۶- (با سند دیگر) سماک بن حرب از جابر بن سمره نقل می کند که نزد

پیامبر (ص) رفتیم و از آن حضرت شنیدیم که می فرمود: این امر پایان نخواهد یافت تا اینکه دوازده نفر همگی شان حکومت کنند، پس سخن آهسته ای گفت که من آن را نفهمیدم، پس به مردم گفتم: چه فرمود؟ گفتند: فرمود همه آنها از قریش خواهند بود.

۱۷- (با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر خدا (ص)

فرمود:

این دین همواره عزیز و بلند پایه خواهد ماند و اهل دین بر دشمنان خود پیروز خواهند بود تا دوازده خلیفه بیایند، و کلمه ای فرمود که مردم نگذاشتند آن را بشنوم، پس به پدرم گفتم: آن کلمه ای که مردم نگذاشتند من آن را بشنوم چه بود؟ گفت:

فرمود: همه آنها از قریش خواهند بود.

۱۸- سعید بن قیس همدانی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: همواره کار این امت راست خواهد بود و بر دشمن خود پیروز خواهد بود تا دوازده نفر خلیفه که همگی از قریش هستند بگذرند، پس به منزل آن حضرت رفتم و پرسیدم: پس از آن چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

۱۹- حصین بن عبد الرحمن و چند تن دیگر از جابر بن سمره نقل می کنند که گفت: با پدرم نزد پیامبر خدا (ص) رفتم، فرمود: همواره کار این امت بر صلاح خواهد بود و بر دشمن خود پیروز خواهد بود، تا اینکه دوازده پادشاه و یا فرمود: دوازده خلیفه بگذرند، پس کلمه ای گفت که بر من پوشیده ماند، از پدرم پرسیدم، گفت:

فرمود: همگی از قریش خواهند بود.

۲۰- زیاد بن علاقه و عبد الملک بن عمیر از جابر بن سمره نقل می کنند که گفت:

همراه پدرم نزد پیامبر خدا (ص) بود که شنیدم آن حضرت فرمود: پس از من دوازده نفر امیر خواهند بود، سپس صدایش را پایین آورد، از پدرم پرسیدم، گفت: فرمود:

همگی از قریش خواهند بود.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۱۳

۲۱- سماک بن حرب و زیاد بن علاقه و حصین بن عبد الرحمن همگی از جابر بن سمره نقل می کنند که پیامبر خدا (ص)

فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود،- او در حدیث خود گفت:- سپس چیزی فرمود که من نفهمیدم، بعضی از آنان در حدیث خود گفتند که گفت: از پدرم پرسیدم و بعضی گفتند که گفت: از مردم پرسیدم، آنها گفتند: فرمود همگی آنان از قریش خواهند بود.

۲۲- عمران بن سلیمان از شعبی نقل می کند که جابر بن سمره گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که می فرمود: کار این امت، برتر از دشمنانشان خواهد بود تا وقتی که دوازده خلیفه حکومت کنند، سپس کلمه ای پوشیده گفت که من آن را نفهمیدم، پس از کسی که به پیامبر از من نزدیکتر بود، پرسیدم، گفت: فرمود: همگی از قریش هستند.

۲۳- (با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: همراه پدرم بود که پیامبر خدا (ص) فرمود: این دین عزیز و بلند پایه خواهد بود و اهل دین بر دشمنانشان پیروز خواهند بود تا دوازده خلیفه، سپس سخنی گفت که مردم نگذاشتند بشنوم، به پدرم گفتم: آن کلمه ای که مردم نگذاشتند من آن را بشنوم چه بود؟ گفت:

فرمود: همگی از قریش خواهند بود.

۲۴- (با سند دیگر) عامر شعبی از جابر بن سمره سوائی نقل می کند که گفت: با پدرم در مسجد بودم در حالی که پیامبر خدا (ص) خطبه می خواند، از آن حضرت شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر خواهند بود، سپس صدای خود را پایین آورد و من ندانستم چه می گوید، پس به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همگی آنان از قریش خواهند بود.

۲۵- (با سند دیگر) شعبی از جابر بن سمره نقل می کند که گفت: با پدرم در مسجد بودم

و پیامبر خدا (ص) خطبه می خواند، پس، از آن حضرت شنیدم که می فرمود:

دوازده خلیفه، سپس صدای خود را پایین آورد و من نفهمیدم که چه می فرماید، به پدرم گفتم: چه می فرماید؟ گفت: فرمود: همگی آنان از قریش خواهند بود.

۲۶- اسود بن سعید همدانی گفت: از جابر بن سمره شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود که همه آنان از قریش خواهند بود، چون به خانه اش بر گشت، نزد آن حضرت رفتم و میان خود با او گفتم: سپس چه خواهد بود؟ فرمود: هرج و مرج.

۲۷- عبد الملك بن عمیر از جابر بن سمره نقل می کند که او می گفت: پیامبر خدا (ص) فرمود: امت من همواره در حال گذار خواهند بود تا وقتی که دوازده مرد بر آنان حکومت کند، سپس سخنی گفت که بر من پوشیده ماند، به پدرم گفتم: چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند.

۲۸- سعید بن خالد از جابر بن سمره نقل می کند که پیامبر (ص) فرمود: این دین همواره سالم خواهد ماند و هیچ دشمنی به آن آسیبی نخواهد رسانید، تا هنگامی که دوازده امیر باشند که همگی از قریش هستند.

۲۹- ابن سیرین از جابر بن سمره سوائی نقل می کند که گفت: نزد پیامبر (ص) بودم که فرمود: این امر را دوازده نفر به دست خواهند گرفت، می گوید: مردم سر و صدا کردند دیگر چیزی نشنیدم، به پدرم که به پیامبر (ص) از من نزدیکتر بود گفتم: پیامبر خدا (ص) چه فرمود؟ گفت: فرمود: همه آنها از قریش هستند و مانند هیچ کدام از

آنها دیده نخواهد شد.

۳۰- عامر بن سعد می گوید: به جابر بن سمره نامه ای همراه غلامم نافع فرستادم و از وی پرسیدم که به من خبر بده از چیزی که از پیامبر خدا (ص) شنیده ای، در پاسخ من نوشت: شامگاه روز جمعه ای که مرد اسلمی را سنگسار کردند از پیامبر خدا (ص) شنیدم که فرمود: این دین پیوسته برپا خواهد بود تا قیامت قیام کند و بر شما دوازده

ابن بابویه، محمد بن علی - جعفری، یعقوب، الخصال / ترجمه جعفری، ۲جلد، نسیم کوثر - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۲ش.

الخصال / ترجمه جعفری ؛ ج ۲ ؛ ص۲۱۷

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۱۷

خلیفه باشد که همگی از قریش هستند.

۳۱- بجیر بن ابی بجیر از سرح برمکی نقل می کند که او در نامه اش گفت: همانا در این امت دوازده نفر هستند که جدّ آنان پیامبرشان است، پس چون این تعداد آمدند و رفتند، مردم طغیان می کنند و در زمین ستم می کنند و میانشان جنگ خواهد بود.

۳۲- ابن نجران می گوید که ابو خالد به او گفته است و بر سخن خود سوگند خورده است که این امّت هلاک نخواهد شد تا وقتی که دوازده خلیفه در آنان باشد که همگی بر هدایتند و به دین حق عمل می کنند.

۳۳- برد می گوید: به مکحول گفته شد: آیا پیامبر (ص) فرموده که پس از من دوازده خلیفه خواهد بود؟ گفت: آری و سخن دیگری هم گفت.

۳۴- معمر از کسی که از وهب بن منبه شنیده نقل می کند که او (به نقل از پیامبر خدا (ص) گفت: پس از من دوازده خلیفه خواهد بود، سپس هرج و مرج خواهد بود و چنین و چنان

خواهد شد.

۳۵- عمرو بکائی از کعب الاحبار نقل می کند که در باره خلفا گفت: آنان دوازده نفرند که وقتی به پایان رسیدند و طبقه شایسته ای سر کار آمدند، خداوند عمر آنان را طولانی می کند، خداوند به این امت چنین وعده داده است، سپس این آیه را خواند:

«خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، وعده داده که آنان را جانشینان زمین کند همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشینان کرده بود «۱»» او گفت: خداوند با بنی اسرائیل هم چنین کرد و دشوار نیست که این امت را یک روز و یا یک نصف روز یک جا جمع کند. «و همانا یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می شمرند».

۳۶- سماک از جابر بن سمره سوائی نقل می کند که او می گفت: از پیامبر خدا (ص)

---

(۱) سوره نور، آیه ۵۵.

شنیدم که می فرمود: پس از من دوازده امیر قیام خواهند کرد، سپس سخنی گفت که آن را نفهمیدم، از مردم پرسیدم، گفتند که فرمود: همه آنان از قریش هستند.

۳۷- ابو عمر عامر شعبی از جابر نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: کار امت من رو به راه خواهد بود تا دوازده خلیفه بگذرند که همگی از قریش هستند.

۳۸- سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل می کند که گفت: نزد پیامبر (ص) وارد شدم و حسین (ع) روی زانوان آن حضرت بود و از دو چشم و دهان وی می بوسید و می فرمود: تو آقا پسر آقا هستی، تو امام پسر امام هستی، تو پدر امامان هستی، تو حجت پسر حجت هستی،

تو پدر نه حجت از نسل خود هستی که نهمین آنان، قائم آنان خواهد بود.

۳۹- حسین بن زید بن علی از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) سه بار فرمود: مژده باد، مژده باد! مژده باد! همانا مثل امّت من مانند باران است که معلوم نمی شود آغاز آن خوب است یا پایان آن، همانا مثل امّت من مانند باغی است که یک سال گروهی از آن می خورند، سپس یک سال گروهی دیگر از آن می خورند، شاید آخرین گروه آنان چون دریا گسترده تر و از نظر طول و شاخه عمیق تر و از نظر چیدن میوه بهتر باشند، و چگونه این امّت هلاک شود در حالی که من نخستین آنها هستم و دوازده نفر نیکان و صاحبان خرد به اضافه مسیح بن مریم آخرین آنهایند ولی در این میان آنها که از هرج و مرج به وجود آمده اند هلاک خواهند شد، آنان از من نیستند و من از آنها نیستم.

۴۰- صالح بن عقبه از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: چون ابو بکر هلاک شد و عمر در جای او قرار گرفت عمر به مسجد برگشت و نشست، مردی نزد او آمد و گفت: یا امیر المؤمنین! من مردی از یهودم. دانشمند آنان هستم، می خواهم از تو چند

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۲۱

مسأله بپرسم که اگر به من پاسخ دادی مسلمان خواهم شد، گفت: آن مسأله ها چیست؟ گفت: سه تا و سه تا و یکی، اگر خواهی بپرسم و اگر در میان قوم کسی از تو دانشمندتر است مرا به سوی او راهنمایی کن. عمر

گفت: بر تو باد این جوان، یعنی علی بن ابی طالب (ع) او نزد علی (ع) آمد و از او پرسید.

حضرت فرمود: چرا گفتی: سه تا و سه تا و یکی و نگفتی هفت تا؟ گفت: اگر چنین می کردم نادان بودم؛ چون اگر از سه تا پاسخ ندادی دیگر بسنده می کنم، فرمود: اگر تو را پاسخ دهم مسلمان می شوی؟ گفت: آری. فرمود: بپرس. گفت: از تو می پرسم از نخستین سنگی که بر روی زمین گذاشته شد و از نخستین چشمه ای که جوشید و از نخستین درختی که روئید، فرمود: ای یهودی! شما می گویید! که نخستین سنگی که بر زمین نهاده شد، در بیت المقدس بود و دروغ می گویید، که بلکه آن سنگی است که آدم آن را از بهشت آورد، گفت: به خدا سوگند که راست گفتی، این سخن به خط هارون و به املای موسی است. فرمود: شما می گویید:

نخستین چشمه ای که بر روی زمین جوشید چشمه ای بود در بیت المقدس و دروغ می گویید، آن چشمه زندگی است که یوشع بن نون، ماهی را در آن شست و آن چشمه ای است که خضر از آن نوشید و هیچ کس از آن ننوشد مگر اینکه زنده می ماند.

گفت: راست گفتی، به خدا که این سخن به خط هارون و به املای موسی است.

فرمود: شما می گویید نخستین درختی که بر روی زمین رویید زیتون است و دروغ می گویید، آن خرمای مخصوص است که آدم با خود از بهشت آورد، گفت: راست گفتی، به خدا که این سخن هارون و به املای موسی است. مرد یهودی گفت: آن سه مسأله دیگر این است که این امّت چند امام هدایتگر

خواهـد داشت که بـا وجود آنهـا هر کس بخواهـد آنان را خوار کنـد، نمی توانـد به آنان آسـیب برسانـد؟ فرمود: دوازده نفر، گفت: راست گفتی، به خدا این سـخن به خط هارون و املای موسـی است، گفت: پیامبر شـما در کجای بهشت ساکن خواهد شـد؟ فرمود: در بالاترین درجه و شـریف ترین جای آن که عدن نام دارد. گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسـی است. سـپس گفت: پس از وی چه کسـی در جایگاه او می نشـیند؟ فرمود: دوازده امام، گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسـی است، سـپس هفتمی را گفت و مسلمان شد: وصیّ او پس از وی چند سال زنده می مانـد؟ فرمود: سـی سـال، گفت: سـپس چه می شود، می میرد یـا کشـته می شود؟ فرمود کشـته می شود، بر فرق او ضـربت می خورد و ریشش با خونش خضاب می شود، گفت: راست گفتی، به خدا که آن به خط هارون و املای موسی است.

این حدیث را از چند طریق در کتاب الاوائل آورده ام.

۴۱- سلیم بن قیس هلالی می گوید: از عبد اللَّه بن جعفر الطّیّار شنیدم که می گفت:

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۲۳

من و حسن و حسـین و عبد اللَّه بن عباس و عمر بن سـلمه و اسـامه بن زید نزد معاویه بودیم، میان من و معاویه سـخنانی رد و بدل شد و من به معاویه گفتم: از پیامبر خدا شـنیدم که می فرمود: من نسبت به مؤمنان از خودشان اولی تر هستم، سپس برادرم علی بن ابی طالب (ع) به مؤمنان از خودشان اولی تر است و چون علی شهید شد، حسن بن علی به مؤمنان از خودشان

اولی تر است. سپس پسرش حسین به مؤمنان از خودشان اولی تر است، و چون شهید شد، پسرش علی بن الحسن الاکبر به مؤمنان از خودشان اولی تر است، سپس پسرم محمد بن علی الباقر به مؤمنان از خودشان اولی تر است. و تو ای حسین، او را درك خواهی کرد. سپس آن را تا دوازده امام تکمیل کرد که نه امام از نسل حسین (ع) خواهد بود. عبد اللّٰه بن جعفر گفت: سپس از حسن و حسین و عبد اللّٰه بن عباس و عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید گواهی خواستم و آنان نزد معاویه بر من گواهی دادند، سلیم بن قیس گفت: این مطلب را از سلمان و ابو ذر و مقداد نیز شنیدم و آنها گفتند که آن را از پیامبر خدا (ص) شنیده اند.

۴۲- حسن بن محبوب از ابو الجارود از امام باقر (ع) و او از جابر بن عبد اللّٰه انصاری نقل می کند که نزد فاطمه (ع) رفتم و در مقابل او لوحی بود که نام های اوصیاء در آن نوشته شده بود، آنها را شمردم، دوازده نفر بودند که یکی از آنها قائم و سه تا محمد و سه تا علی بود.

۴۳- ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: خداوند، محمّد (ص) را به سوی جنّ و انس فرستاد و پس از وی دوازده وصی قرار داد که برخی از آنان از دنیا رفته اند و برخی دیگر باقی مانده اند و بر هر وصیّی سنّتی جاری است. اوصیای پس از محمّد (ص) بر اساس سنّت عیسی هستند و آنان دوازده نفرند و امیر المؤمنین (ع) بر اساس سنّت مسیح بود.

۴۴-

زراره بن اعین می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: ما دوازده امام

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۲۵

هستیم که از جمله آنهاست حسن (ع) و حسین (ع) سپس امامان از نسل حسین (ع).

۴۵- سماعه بن مهران گفت: من و ابو بصیر و محمد بن عمران غلام امام باقر (ع) در خانه او بودیم که محمد بن عمران گفت: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: ما دوازده نفر الهام گیرنده هستیم، ابو بصیر گفت: به خدا سوگند که آن را از امام صادق (ع) شنیده ام و یک یا دو بار او را سوگند داد و او سوگند خورد که شنیده است، پس ابو بصیر گفت: ولی من آن را از امام باقر (ع) شنیده ام.

۴۶- تمیم بن بهلول می گوید: از عبد اللّٰه بن ابی الهذیل از امامت پرسیدم و اینکه امامت در چه کسی است و علامت کسی که مقام امامت را دارد چیست؟ گفت:

راهنمای این امر و حجّت بر مؤمنان و قائم به امور مسلمانان و ناطق به قرآن و عالم به احکام، همان برادر پیامبر خدا و جانشین او بر امتش و وصیّ او بر آنان و ولیّ اوست که نسبت به او به منزله هارون از موسی بود و کسی که پیروی از او به گفته خداوند:

«ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر او و کسانی از شما را که صاحبان امرند اطاعت کنید.» واجب است و اوست که به این سخن خدا توصیف شده: «همانا ولیّ شما خداوند و پیامبرش و کسانی هستند که نماز را بر پای دارند و زکات را می پردازند، در حالی که در

رکوع هستند.» و اوست که ولایت با اوست و در روز غدیر خم امامت او اثبات شد با سخن پیامبر که از جانب خدا بود: «آیا من به شما از خودتان اولی تر نیستم؟ گفتند: آری، فرمود: «هر کس را که من مولای او هستم علی (ع) نیز مولای اوست، خداوندا، هر کس را که علی را دوست بدارد دوست بدار، و هر کس را که علی را دشمن بدارد دشمن بدار، و هر کس را که علی را یاری کند، یاری کن، و هر کس را که علی را خوار بدارد خوار کن.» یعنی علی بن ابی طالب (ع) که امیر مؤمنان و پیشوای پرهیزکاران و رهبر پیشانی سفیدان و بهترین وصی ها و نیکوترین همه مردم پس از پیامبر خدا (ص) است و پس از وی حسن بن علی سپس حسین بن علی، دو نوه پیامبر و دو پسر بهترین همه زنان، سپس علی بن الحسین، سپس محمد بن علی، سپس جعفر بن محمد، سپس موسی بن جعفر، سپس علی بن موسی، سپس محمد بن علی، سپس علی بن محمد، سپس حسن بن علی، سپس پسر حسن که تا امروز (امامت آنها) یکی پس از دیگری ادامه دارد و آنان خاندان پیامبر و شناخته شدگان به وصایت و امامت هستند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۲۷

و روی زمین در هر عصر و زمان و هر وقت و هنگامی از آنان خالی نیست و آنان ریسمان مطمئن و امامان هدایتگر و حجّت بر اهل دنیا هستند تا وقتی که زمین و هر چه در آن است را خداوند به ارث برد، و هر کس با آنان مخالفت

کند، گمراه و گمراه کننده و ترک کننده حق و هدایت است، و آنان هستند که قرآن را معنی می کنند و از سوی پیامبر سخنی می گویند و هر کس بمیرد در حالی که معرفت به آنان نداشته باشد، مانند مردن جاهلیت مرده است. و دین آنان پرهیزگاری و عفت و راست گویی و صلاح و کوشش و ادای امانت به نیکوکار و بدکار و طول دادن به سجده و شب زنده داری و دوری از گناهان و انتظار فرج با صبر و معاشرت نیکو و همسایگی نیکو است.

سپس تمیم بن بهلول گفت: همین سخنان را ابو معاویه از اعمش و او از امام صادق (ع) راجع به امامت نقل کرده است.

۴۷- حسن بن عباس بن حریش از امام جواد (ع) نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) به ابن عباس فرمود: همانا در شب قدر هر سالی مقدّرات همان سال نازل می شود و این امر پس از پیامبر (ص) والیانی دارد، ابن عباس گفت: آنان چه کسانی هستند؟ فرمود:

من و یازده نفر از نسل من که امامان الهام شونده هستند.

۴۸- با همین اسناد گفت: پیامبر خدا (ص) به اصحاب خود فرمود: به شب قدر ایمان بیاورید که آن برای علی بن ابی طالب (ع) و یازده فرزند او پس از من است.

۴۹- زراره بن اعین می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: دوازده امام از آل محمد (ص) هستند که نه نفر آنها پس از حسین بن علی است که نهمین آنها قائم آنهاست.

۵۰- ابو بصیر از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: نه امام بعد از حسین بن علی (ع) است که نهمین آنها قائم آنهاست.

۵۱- زراره

می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: دوازده امام هستند، علی و حسن و حسین، سپس امامان از فرزندان حسین.

(مصنف می گوید:) هر چه در این باره روایت به من رسیده، در کتاب کمال الدین و

تمام النعمه فی اثبات الغیبه و کشف الحیره نقل کرده ام.

در مسواک دوازده خصلت است

۵۲- عمرو بن جمیع از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: در مسواک دوازده خصلت است: دهان را پاک می کند و خوشنودی خداوند را جلب می کند و دندانها را سفید می کند و زردی دندان را از بین می برد و بلغم را کم می کند و اشتها به طعام می آورد و حسنات را چند برابر می کند و با آن به سنّت عمل شده است و فرشتگان موقع مسواک کردن حاضر می شوند و لثه را محکم می سازد و آن راه خواندن قرآن را مرور می کند و دو رکعت نماز با مسواک زدن برای خداوند دوست داشتنی تر از هفتاد رکعت بدون مسواک است.

۵۳- عبد اللّه بن سنان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: در مسواک کردن دوازده خصلت است: آن از سنّت و پاک کننده دهان و روشن کننده چشم است و خداوند رحمان را خشنود می سازد و دندان ها را سفید می کند و چرک را از بین می برد و لثه را محکم می کند و اشتها به طعام می آورد و بلغم را می برد و حافظه را زیاد می کند و با آن حسنات چند برابر می شود و فرشتگان با آن شاد می شوند.

۵۴- انس بن محمد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند

که پیامبر خدا (ص) در وصیتی به او فرمود: یا علی، مسواک کردن از سنّت است و آن دهان را خوشبو و چشم را روشن و خدای رحمان را خشنود و دندان ها را سفید می کند و زردی دندان را از بین می برد و بر حفظ می افزاید و حسنات را چند برابر می کند و فرشتگان با آن شاد می شوند.

حدیث حجاب های دوازده گانه

۵۵- سفیان ثوری از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که فرمود: همانا خداوند متعال نور محمد (ص) را پیش از آفرینش آسمان ها و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۳۱

زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و جهنّم و پیش از خلقت آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و داود و سلیمان و همه کسانی که نامهایشان در آیه «و وهبنا له اسحاق- تا- صراط المستقیم» آمده و چهار صد و بیست و چهار هزار سال پیش از همه پیامبران آفرید، و همراه با آن حضرت دوازده حجاب آفرید: حجاب قدرت، و حجاب عظمت، و حجاب منّت، و حجاب رحمت، و حجاب سعادت، و حجاب کرامت، و حجاب منزلت، و حجاب هدایت، و حجاب نبوّت، و حجاب رفعت، و حجاب هیبت، و حجاب شفاعت.

آنگاه نور محمد (ص) را دوازده هزار سال در حجاب قدرت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربی الاعلی منزه است پروردگار بزرگ من» و یازده هزار سال در حجاب عظمت نگهداشت و او می گفت: «سبحان عالم السّر منزه است داننده راز» و ده هزار سال در حجاب منّت نگهداشت و او می گفت:

«سبحان من هو قائم لا یلهو منزه است کسی که قائم است و بیهودگی نمی کند.» و نه هزار سال در حجاب رحمت نگهداشت و او می گفت: «سبحان الرفیع الاعلی منزه است والای بلند مرتبه» و هشت هزار سال در حجاب سعادت نگهداشت و او می گفت: «سبحان من هو قائم لا یسهو منزه است کسی که قائم است و سهو نمی کند» و هفت هزار سال در حجاب کرامت نگهداشت و او می گفت: «سبحان من هو غنیّ لا یفتقر منزه است کسی که بی نیاز است و محتاج نمی شود.» و شش هزار سال در حجاب منزلت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربی العلیم الکریم منزه است پروردگار بزرگ و گرامی من» و پنج هزار سال در حجاب هدایت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربّ العرش العظیم منزه است پروردگار عرش بلند» و چهار هزار سال در حجاب نبوّت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ربّ العزّه عمّا یصفون منزه است پروردگار عزت از هر چه توصیف می کنند» و سه هزار سال در حجاب رفعت نگهداشت و او می گفت: «سبحان ذی الملك و الملکوت منزه است صاحب ملك و ملکوت» و دو هزار سال در حجاب هیبت نگهداشت و او می گفت: «سبحان اللّه و بحمده منزه است خداوند و ستایش او راست» و یك هزار سال در حجاب شفاعت نگهداشت و او می گفت:

«سبحان ربّی العظیم و بحمده منزّه است پروردگار بزرگ من و ستایش او راست.» آنگاه نام او را بر لوح ظاهر کرد و چهار هزار سال بر لوح می درخشید سپس او را بر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۳۳

عرش ظاهر کرد و هفت هزار سال بر ساق عرش

بود تا اینکه خداوند او را در صلب آدم قرار داد، سپس او را از صلب آدم به صلب نوح منتقل کرد، سپس از صلبی به صلب دیگر وارد می کرد تا اینکه او را از صلب عبد اللّه بن عبد المطلب بیرون آورد و او را با شش کرامت گرامی داشت: پیراهن رضایت را به او پوشانید و ردای هیبت را بر دوش او انداخت و تاج هدایت را بر سر او گذاشت و شلوار معرفت را به او پوشانید و بند آن را بند محبّت قرار داد که شلوار خود را با آن محکم کند و کفش او را خوف و بیم قرار داد و عصای منزلت را به دستش داد، سپس به او فرمود: ای محمد به سوی مردم برو و به آنان بگو: بگویید معبودی جز خدا نیست، محمد پیامبر اوست.

و اصل این پیراهن در شش چیز بود: بدنه آن از یاقوت و دو آستینش از لؤلؤ و دستک آن از بلور زرد و دو زیر بغلش از زبرجد و گریبانش از مرجان سرخ و یقه اش از نور پروردگار بزرگ، و خداوند به خاطر این پیراهن توبه آدم را قبول کرد و انگشتر (گمشده) سلیمان را به او برگردانید و یوسف را به وسیله آن به یعقوب برگردانید و یونس را به وسیله آن از شکم ماهی نجات داد و همچنین سایر پیامبران را به وسیله او از ناراحتی ها نجات داد و این پیراهن نبود مگر پیراهن محمد (ص).

مصنف این کتاب می گوید: ارواح تمام ائمه و مؤمنین با روح محمد (ص) آفریده شده است.

اهل تقوا دوازده علامت دارند

۵۶- ابو بصیر از امام باقر (ع) نقل

می کند که فرمود: امیر المؤمنین (ع) می فرمود:

اهل تقوا نشانه هایی دارند که با آن شناخته می شوند: راستگو، و ادای امانت، و وفای به عهد، و کم بودن فخر فروشی و بخل، و صله رحم، و مهربانی با ضعیفان، و کم بودن انس با زنان، و بخشش کردن، و خوش اخلاقی، و وسعت بردباری، و پیروی نمودن از دانش در آنچه به خدا نزدیک می کند، و طوبی برای آنان است و سرانجام نیکی دارند و طوبی درختی در بهشت است که ریشه آن در خانه پیامبر خدا (ص) است و هیچ مؤمنی نیست مگر اینکه در خانه او شاخه ای از شاخه های آن است و دل او چیزی را

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۳۵

نمی خواهد مگر اینکه این شاخه نزد او می آورد و اگر سوار کار تند روی صد سال در سایه آن بتازد، از آن بیرون نرود و اگر کلاغی از کنار ریشه آن پرواز کند به بالای آن نمی رسد اگر چه از پیری سفید گردد، آگاه باشید که برای آن رغبت کنید، همانا مؤمن، مشغول خویشتن است و مردم از او در راحتی هستند، وقتی شب بر او فرا رسد صورت خود را زمین گذارد و با بهترین عضوهای بدنش خدا را سجده کند و با کسی که او را آفریده برای آزادی از جهنم مناجات نماید، چنین باشید.

به دوازده نفر سلام داده نشود

۵۷- مسعده بن صدقه از امام صادق (ع) و او از پدرش نقل می کند که فرمود: سلام ندهید بر یهود، و نه نصاری، و نه بر مجوس، و نه بر پرستش کنندگان بتها، و نه بر کسی که بر شراب نشسته، و نه بر کسی که شطرنج و

نردبازی می کنـد، و نه بر ابنه و نه بر شاعری که زنهای پاکدامن را تهمت زنا می زند و نه بر نمازگزار و این برای آن است که نمازگزار نمی توانـد سـلام را پاسـخ گویـد، چون سـلام دادن به سـلام دهنـده مسـتحب است ولی ردّ آن واجب است، و نه بر رباخوار، و نه بر کسـی که در حال قضای حاجت است، و نه بر کسـی که در حمّام است و نه بر کسـی که فسق خود را آشکار می کند.

هنگامی که جعفر بن ابی طالب از حبشه برمی گشت، پیامبر خدا (ص) دوازده قدم به استقبال او رفت

۵۸- یوسف بن محمـد بن زیاد از پـدرش و او از پـدرش و او از امام حسن عسـکری (ع) و او از پدرانش از علی بن ابی طالب (ع) نقـل می کنـد که فرمود: چون جعفر بن ابی طـالب از حبشه آمـد، پیـامبر خـدا (ص) برای او برخـاست و دوازده قـدم او را اسـتقبال کرد و بـا او معـانقه نمود و میان دو چشـمش را بوسـید و گریه کرد و گفت: نمی دانم به کـدام بیشتر شادمان شوم، به آمدن تو ای جعفر یا به سبب فتح خیبر که خدا به وسیله برادرت انجام داد و از شادمانی دیدار او گریه کرد.

در صندوق ته جهنم دوازده نفرند

۵۹- جعید همدان نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) فرمود: همانا در صندوق ته

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۳۷

جهنم، شـش نفر از پیشـینیان و شش نفر از متأخران قرار دارند: آن شش نفر که از پیشینیان هستند، عبارتند از پسر آدم که قاتل برادرش بود و فرعون فرعون ها و سامری و دجّال که در پیشـینیان به شـمار آیـد ولی در آخر الزمان خروج می کنـد و هامان و قارون، و آن شش نفر که از متأخران هستند، عبارتند از: نعثل (خلیفه سوم) و معاویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری، و راوی دو نفر بقیه را فراموش کرده بود.

در سفره غذا دوازده خصلت است

۶۰- ابراهیم کرخی از امـام صـادق (ع) و او از پـدرانش نقـل می کنـد که امـام حسن مجتبی (ع) فرمود: در سـفره غـذا دوازده خصـلت است که باید هر مسـلمانی آن را بداند، چهارتا از آن فرض و چهار تا از آن سـنّت و چهار تا برای ادب است، امّا آنها که فرض هسـتند (لازم است که بوده باشـند) عبارتنـد از: شـناخت و راضـی شدن و بردن نام خدا و شـکر، و امّا آنها که سـنت هسـتند عبارتند از: شسـتن دست ها پیش از طعام و نشستن بر روی طرف چپ و خوردن با سه انگشت و لیسیدن انگشتان، و امّا آنهـا که برای ادب است عبارتنـد از: خوردن از آن قسـمت که جلوی توست، برداشـتن لقمه هـای کوچک و جویـدن بسیار و کمتر نگاه کردن به روی مردم.

۶۱- انس بن محمـد ابو مالک از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدر و جدش از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که پیامبر

خدا (ص) در وصیّتی به او فرمود: یا علی! دوازده چیز است که شایسته است که مسلمان آنها را در باره سفره غذا یاد بگیرند:

چهار تا از آنها فریضه و چهار تا سنّت و چهار تا ادب است: فریضه عبارت است از شناختن آنچه می خورد و نام خدا بردن و شکر و رضا، و امّا آنچه مستحب است نشستن بر پای چپ و خوردن به سه انگشت و از آنچه جلو اوست بخورد و لیسیدن انگشتان است، و امّا آنچه ادب است: کوچک برداشتن لقمه و جویدن زیاد و کمتر نگاه کردن به صورت های مردم و شستن دستان.

ماه ها دوازده ماهند

۶۲- صباح بن سیّابه از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: همانا خداوند ماه ها را

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۳۹

دوازده تا آفرید و آنها سیصد و شصت روزند، پس شش روز از آنها را از آن کم کرد و آنها روزهایی هستند که آسمان ها و زمین را در آن آفرید، و برای همین است که ماه ها کم می شوند. (منظور ماههای قمری است.) ۶۳- صدقه بن یسار از عبد اللَّه بن عمر نقل می کند که سوره «اذا جاء نصر اللَّه و الفتح» در اواسط روزهای تشریق (یازدهم تا سیزدهم ذیحجه) بر پیامبر خدا (ص) نازل گردید، و او دانست که برای وداع است، پس سوار شتر عضبای خود شد و حمد و ثنای الهی را به جای آورد.

سپس فرمود: ای مردم! هر خونی که در ایام جاهلیت بوده هدر است و نخستین خونی که هدر است خون حارث بن ربیعه بن حارث است که در قبیله مذیل شیر می خورد و فرزندان لیث او را کشتند- یا

فرمود: در بنی لیث شیر می خورد و فرزندان هذیل او را کشتند- و هر ربایی که در جاهلیت بود، برداشته می شود و نخستین ربایی که برداشته می شود مال عباس بن عبد المطلب است، ای مردم! امروز زمان به همان حالی برگشته که روز آفرینش آسمان ها و زمینی ها بود و تعداد ماه ها نزد خداوند دوازده ماه در کتاب خداست، روزی که آسمان ها و زمین را آفرید، چهارتا از آنها ماههای حرامند: رجب قبیله مضر که میان جمادی و شعبان است «۱» و ذو القعده و ذو الحجّه و محرّم، در این ماه ها بر خود ستم روا مدارید (جنگ نکنید) همانا نسی ء (جابه جا کردن ماه های حرام) افزونی در کفر است که کافران با آن گمراه می شوند. یک سال آن را حلال و یک سال حرام می کنند تا آنچه را که خدا حرام کرده تکمیل کنند، آنان یک سال محرّم را ماه حرام اعلام می کردند و یک سال صفر را حرام و محرّم را حلال می کردند.

ای مردم! شیطان از اینکه در بلاد شما پرستیده شود تا ابد مأیوس شده است و از شما به کارهای (گناهان) کوچک راضی می شود. ای مردم! هر کس که امانتی نزد اوست آن را به صاحب امانت برگرداند، ای مردم! زنها در میان شما اسیرند و مالک سود و زیان خود نیستند، آنها را به عنوان امانت الهی گرفته اید و با سخنان خدا آنها را بر خود حلال کرده اید، شما را بر آنان حقی و آنها را بر شما حقی است و از جمله حقوق شما

---

(۱) بر خلاف قبیله ربیعه که رجب را به رمضان اطلاق می کردند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۴۱

بر

آنـان این است که بستر شـما را آلوده نسازنـد و در کـار نیک شـما را نافرمانی نکننـد، پس اگر چنین کردنـد برای آنان اسـت خوراک و پوشاکشان به صورت نیکو، آنان را مزنید.

ای مردم! در میان شما چیزی را گذاشتم که اگر به آن پایبند باشید گمراه نشوید:

کتاب خداونـد، به آن چنگ بزنیـد. ای مردم، امروز چه روزی است؟ گفتنـد: روز حرام است، سـپس فرمود: ای مردم، این ماه چه ماهی است؟ گفتند: ماه حرام است، فرمود:

ای مردم، این شـهر چه شـهری است؟ گفتند: شـهر حرام است. فرمود: همانا خداوند خون ها و اموال و ناموسـهای شما را حرام کرده، مانند حرام بودن این روزتان در این ماهتان در این شهرتان، تا وقتی که خدا را ملاقات کنید، آگاه باشید و حاضران شما به غائبان شـما خبر بدهد که پس از من پیامبری نیست و پس از شـما امّتی نیست، سـپس دستان خود را بلند کرد، به طوری که سفیدی زیر بغلش آشکار شد و گفت: خدایا گواه باش که من رسانیدم.

۶۴- محمـد بن ابی عمیر از امام صادق (ع) در باره سـخن خداونـد: «همانا تعـداد ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است در کتاب خـدا، روزی که آسـمان ها و زمین را آفرید. «۱»» فرمود: محرّم و صـفر و ربیع الاـول و ربیع الآـخر و جمادی الاولی و جمادی الآـخر و رجب و شـعبان و رمضـان و شوّال و ذی القعـده و ذی الحجّه. از آنهـا چهـار ماه حرام است: بیست روز از ذی حجّه و محرّم و صفر و ربیع الاول و ده روز آخر ربیع الآخر. (این حدیث شاذّ است و باید آن را به

نحوی توجیه کرد، چون مسلّم است که ماههای حرام عبارتند از: ذی قعده و ذی حجّه و محرّم و رجب.)

ساعتهای شب دوازده و ساعتهای روز نیز دوازده است

۶۵- ابان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: ساعتهای شب، دوازده ساعت و ساعتهای روز، دوازده ساعت است. (منظور بیان ساعات شبانه روز در اعتدال ربیعی در منطقه استواست که شهر مدینه هم نزدیک به آن است) و بهترین ساعات شب و روز اوقات نماز است. سپس فرمود: هنگامی که آفتاب غروب کند، درهای آسمان باز می شود و بادها می وزد و خداوند به آفریدگان خود نگاه کند و من دوست دارم که برای من عمل صالحی در این زمان به آسمان بالا رود، سپس فرمود: بر شما باد دعا کردن بعد از نمازها که مستجاب خواهد شد.

۶۶- ابو هاشم می گوید: از امام کاظم (ع) پرسیدم: چرا نمازهای واجب و مستحب

---

(۱) سوره توبه، آیه ۳۶.

پنجاه رکعت است و کم و زیاد نیست؟ فرمود: شب دوازده ساعت است و میان طلوع فجر و طلوع آفتاب یک ساعت است و روز هم دوازده ساعت است و برای هر ساعتی دو رکعت قرار داده شده است و از غروب آفتاب تا پنهان شدن فرصت آن غسق نامیده می شود. (منظور از ساعات در این حدیث بخشهای گوناگون شبانه روز است که بیست و پنج شده و در پنجاه رکعت نماز، نافله عشا به حساب نیامده است.) ۶۷- حسن بن عبد اللّٰه عسکری از عموی خود نقل می کند که ابو اسحاق گفت:

ثعلب برای ما ساعات شب را چنین املا کرد: غسق، فحمه، عشوه، هدأه، جنح، هزیع، فقد، عقر، زلفه، سحره، بهره، و ساعات

روز را چنین املا کرد: راد، شروق، متوع، ترحّل، دلوك، جنوح، هجیر، ظهیره، اصیل و طفل.

برج ها و بیابان ها و دریاها و عالم ها هر کدام دوازده تا هستند

۶۸- ابان بن تغلب می گوید: نزد امام صادق (ع) بودم که مردی از اهل یمن وارد شد و سلام کرد و آن حضرت پاسخ سلام داد و فرمود: مرحبا بر تو ای سعد، آن مرد گفت:

مادرم مرا چنین اسم گذاشته ولی کمتر کسی است این نام مرا بداند، امام فرمود: راست گفتی ای سعد مولی، آن مرد گفت: فدایت گردم، لقب من هم همین است. امام فرمود:

در لقب خیری نیست، خداوند در کتاب خود می فرماید: «و با لقب ها به یک دیگر عیب جویی نکنید، چه بد است نام بد پس از ایمان «۱»» ای سعد شغل تو چیست؟

گفت: فدایت گردم من از خاندانی هستم که در نجوم (ستاره شناسی) کار می کنیم، نمی گوییم که در یمن کسی از ما داناتر به نجوم است.

امام فرمود: آیا از تو بپرسم؟ آن مرد یمنی گفت: هر چه می خواهی از نجوم بپرس که از روی آگاهی به تو خبر خواهم داد، امام فرمود: روشنایی خورشید نسبت به روشنایی ماه چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی دانم، امام فرمود: راست گفتی، روشنایی ماه نسبت به روشنایی زهره چند درجه است؟ گفت: نمی دانم. امام فرمود:

---

(۱) سوره حجرات، آیه ۱۱.

راست گفتی، روشنایی زهره نسبت به روشنایی مشتری چند درجه است؟ مرد یمنی گفت: نمی دانم. امام فرمود: راست گفتی، روشنایی مشتری نسبت به روشنایی عطارد چند درجه است؟ گفت: نمی دانم. امام فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره ای که اگر طلوع کند گاو به هیجان درمی آید، چیست؟ گفت: نمی دانم. فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره ای

که چون طلوع کند شتر به هیجان درآید، چیست؟ گفت: نمی دانم.

فرمود: راست گفتی، نام آن ستاره ای که چون طلوع کند کلاغ ها به هیجان درمی آیند، چیست؟ گفت: نمی دانم، امام فرمود: در این سخن خود که گفتی نمی دانم، راست گفتی. نزد شما ستاره زحل چگونه است؟ مرد یمنی گفت: ستاره نحسی است.

امام فرمود: نه چنین نگویید، زیرا که آن، ستاره امیر المؤمنین (ع) و ستاره اوصیا است و آن همان ستاره ثاقب (شکافنده) است که خداوند در قرآن از آن یاد کرده، یمنی گفت: ثاقب چیست؟ فرمود: محل طلوع آن آسمان هفتم است و با نور خود (آسمان ها را) می شکافد و آسمان دنیا را روشن می کند و از این جهت است که خداوند آن را ستاره ثاقب نامیده است. ای برادر یمنی، آیا نزد شما دانشمندانی وجود دارند؟ یمنی گفت: آری فدایت گردم. در یمن گروهی هستند که در علم خود مانند مردم دیگر نیستند.

امام فرمود: علم عالم آنها تا کجا می رسد؟ یمنی گفت: عالم آنها فال پرنده می زند و در یک ساعت ردّ پا را رد مسافت یک ماه سوارکار تندرو دنبال می کند. امام فرمود:

عالم مدینه از عالم یمن داناتر است، یمنی گفت: علم عالم مدینه تا کجاست؟ فرمود:

علم عالم مدینه به آنجا می رسد که ردیابی و فال گیری نمی کند ولی در یک لحظه مسافت سیر آفتاب را در دوازده برج و دوازده بیابان و دوازده دریا و دوازده عالم می داند. می گوید: یمنی گفت: فدایت گردم، گمان نمی کردم که کسی این را بداند و بفهمد که کنه آن چیست، سپس یمنی برخاست و بیرون شد.

جریان دوازده درهمی که به پیامبر خدا (ص) هدیه کردند

۶۹- ابان احمر از امام صادق (ع) نقل می کند که مردی نزد

پیامبر خدا (ص) رفت و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۴۷

لباس آن حضرت کهنه بود، آن مرد دوازده درهم به او داد، پس فرمود: یا علی! این درهم ها را بگیر و با آن برای من لباس بخر تا بپوشم. علی (ع) گفت: به بازار آمدم و با دوازده درهم پیراهنی خریدم و نزد آن حضرت آوردم، به آن نگاه کرد و فرمود: یا علی، پیراهنی غیر از این برای من دوست داشتنی تر است. آیا صاحب آن، آن را از ما پس می گیرد؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: ببین، پس نزد صاحب مغازه آمدم و گفتم: پیامبر خدا (ص) این را دوست ندارد و غیر آن را می خواهد، آن را از ما پس بگیر. او درهم ها را به من پس داد و آنها را نزد پیامبر خدا (ص) آوردم، با آنها به بازار رفت تا پیراهنی بخرد، بر سر راه کنیزی را دید که نشسته و گریه می کند، پیامبر خدا (ص) به او فرمود:

حال تو چگونه است؟ گفت: یا رسول اللّه، خانواده ام به من چهار درهم داد تا با آن نیازی را بخرم و آن درهم ها گم شده و جرأت نمی کنم که به سوی آنها برگردم. پیامبر خدا (ص) چهار درهم به او داد و فرمود: به سوی خانواده ات برگرد.

و از آنجا، به سوی بازار رفت و پیراهنی را به چهار درهم خرید و پوشید و خدا را سپاسگزاری کرد. پس مرد برهنه ای را دید که می گوید: هر کس مرا لباس بپوشاند، خداوند لباسهای بهشتی به او بپوشاند. پیامبر خدا (ص) پیراهنی را که خریده بود از تن درآورد و به آن مرد سائل پوشانید. سپس به بازار

برگشت و با چهار درهم باقی مانده پیراهن دیگری خرید و پوشید و خدا را سپاسگزاری کرد و به منزلش برمی گشت که آن کنیز را دید که بر سر راه نشسته و گریه می کند. پیامبر خدا (ص) به او فرمود: تو را چه شده که نزد خانواده ات نمی روی؟ گفت: یا رسول اللَّه، من دیر کرده ام می ترسم مرا کتک زنند. پیامبر خدا (ص) فرمود: پیش روی من برو و مرا به خانواده ات راهنمایی کن. پیامبر خدا (ص) آمد و بر در آنان ایستاد.

سپس فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه، آنها پاسخ ندادند. پیامبر دوباره سلام داد، باز پاسخ ندادند، پیامبر بار دیگر سلام داد، آنها گفتند: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو ای رسول خدا، فرمود: چرا در وهله اول و دوم پاسخ سلام مرا ندادید؟ گفتند:

سخن تو را شنیدیم ولی دوست داشتیم آن را بیشتر بشنویم. پیامبر خدا (ص) فرمود:

این کنیز نزد شما دیر آمده او را اذیت نکنید، گفتند: یا رسول اللَّه، به خاطر آمدن تو او را آزاد کردیم. پیامبر خدا (ص) فرمود: ستایش خدا را، من دوازده درهمی ندیدم که با

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۴۹

برکت تر از این باشد. خداوند با آن دو برهنه را پوشانید و برده ای را آزاد کرد.

نقیبان دوازده نفرند

۷۰- ابان بن عثمان از گروهی از مشایخ نقل می کند که گفتند: پیامبر خدا (ص) از امّت خود دوازده نفر نقیب (رئیس) برگزید که با اشاره و امر جبرئیل و مانند تعداد نقباء موسی بود. نه نفر از قبیله خزرج و سه نفر از قبیله اوس بودند، از خزرج: اسعد بن زراره و براء بن معرور و

عبد اللّه بن عمرو بن حرام و جابر بن عبد اللّه و رافع بن مالك و سعد بن عباده و منذر بن عمرو و عبد اللّه بن رواحه و سعد بن ربیع و ابن قوافل عباده بن صامت- و معنای قوافل این است که وقتی کسی وارد یثرب می شد، نزد یکی از اشراف خزرج می آمد و می گفت: تا وقتی که من در این شهر هستم به من پناه بده تا مورد ستم واقع نشوم، او می گفت: هر کجا که خواستی اقامت کن که تو در پناه منی، و کسی متعرض او نمی شد- و از اوس: ابو الهیثم بن تیهان و اسید بن حضیر و سعد بن خیثمه. داستان آنان را در کتاب «النبوه» آورده ام.

مصنف این کتاب می گوید: نقیب به معنای رئیس از دانایان است. گفته شده که آن به معنای کسی است که به پیمانی که در امر دین بسته می شود تعهد می کند، و گفته شده که به معنای امین است و گفته شده که آن به معنای گواه بر قوم خود است، و اصل نقیب در لغت به معنای سوراخ است و آن سوراخ بزرگ است و اینکه نقیب قوم گفته می شود، برای آن است که او از احوال آنان نقب می زند همان گونه که از اسرار و نهان ها نقیب می زند و با خبر می شود.

معنای سخن خداوند «و از آنان دوازده نقیب برانگیختیم» این است که از هر سبطی از آنان (بنی اسرائیل) ضامنی را در امر دینشان گرفت و گفته شده که آنان به سوی ظالمان فرستاده شدند تا از کار آنان با خبر شوند و برگردند و به پیامبرشان موسی گزارش دهند،

آنان برگشتند و قوم خود را از جنگیدن با آنان نهی کردند، چون قدرت و بزرگی خلقت آنان را دیده بودند، این داستان معروف است و منظور ما فقط بیان معنای نقیب در لغت بود. خداوند توفیق دهنده کارهای درست است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۵۱

باب خصلت های سیزده گانه

مسخ شده ها سیزده گروهند

۱- مغیره از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش نقل می کند که فرمود: مسخ شده ها از بنی آدم سیزده گروهند که از آنهاست: میمون، و خوک، و خفّاش، و سوسمار، و خرس، و فیل، و کرم سیاه، و مار ماهی، و عقرب، و سهیل، و خارپشت، و زهره و عنکبوت.

امّا میمون ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که در کنار دریا زندگی می کردند و روز شنبه از حدّ خود تجاوز می کردند و ماهی ها را صید می کردند (در حالی که خدا آنها را از این کار نهی کرده بود) پس خداوند آنها را به صورت میمون درآورد. و امّا خوک ها گروهی از بنی اسرائیل بودند که حضرت عیسی (ع) به آنان نفرین کرد و خداوند آنها را به صورت خوک درآورد. و امّیا خفّاش، زنی بود که دایه خود را جادو کرد و خداوند او را به صورت خفّاش درآورد. و امّا سوسمار، عرب بادیه نشینی بود هر کس از کنار او می گذشت او را می کشت، خداوند او را به صورت سوسمار درآورد. و امّا خرس مردی بود که از حجّاج دزدی می کرد، خداوند او را به صورت خرس درآورد. و امّا فیل، مردی بود که چارپایان را وطی می کرد و خداوند او را به صورت فیل درآورد، و امّا کرم سیاه، مردی بود که همواره زنا می کرد و

چیزی را رها نمی ساخت و خداوند او را به صورت کرم سیاه درآورد. و امّا مار ماهی، مرد سخن چینی بود و خداوند او را به صورت مار ماهی درآورد. و امّا عقرب، مرد عیبجویی بود که خداوند او را به صورت عقرب درآورد. و امّا سهیل، مردی غشّار (مأمور گمرک) بود و باج و خراج می گرفت و خداوند او را به صورت سهیل درآورد. و امّا زهره، زنی بود که هاروت و ماروت را فریب داد، پس خداوند او را مسخ کرد. و امّا عنکبوت، زنی بد اخلاقی بود که شوهرش را نافرمانی می کرد و از او روی گردان بود، پس خداوند او را به صورت عنکبوت درآورد. و امّا خارپشت، مرد بد اخلاقی بود که خداوند او را به صورت خارپشت درآورد.

۲- علی بن جعفر از معتب و او از امام صادق (ع) و او از پدر و جدّش نقل می کند که علی بن ابی طالب (ع) فرمود: از پیامبر خدا (ص) راجع به مسخ شده ها پرسیدم،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۵۳

فرمود: آنها سیزده گروهند. فیل و خرس و خوک و میمون و مار ماهی و سوسمار و خفّاش و کرم سیاه و عقرب و عنکبوت و خرگوش و سهیل و زهره. گفته شد: یا رسول اللّه، سبب مسخ آنان چه بود؟ فرمود: امّا فیل مرد لواط کاری بود که خشک و تر را رها نمی کرد، و امّا خرس مرد ابنه ای بود که مردها را به سوی خود می خواند، و امّا خوک ها قومی از نصاری بودند که از پروردگارشان خواستند که غذایی برای آنان بفرستد و چون بر آنان فرستاده شد، بیشتر در کفر

باقی ماندند و بیشتر تکذیب نمودند.

و امّا میمون ها قومی بودند که روز شنبه از حدّ خود تجاوز کردند، و امّا مار ماهی مرد دیّوثی بود که مردان را به سوی همسر خود دعوت می کرد، و امّا سوسمار عرب بادیه نشینی بود که با عصای خود از حجّاج دزدی می کرد، و امّا خفّاش مردی بود که میوه ها را از بالای درختان خرما می دزدید، و امّا کرم سیاه سخن چین بود و میان دوستان جدایی می انداخت. و امّا عقرب مرد عیبجویی بود که کسی از زبان او سالم نمی ماند، و امّا عنکبوت زنی بود که به شوهرش خیانت می کرد، و امّا خرگوش زنی بود که از حیض و مانند آن غسل نمی کرد، و امّا سهیل در یمن مأمور باج و خراج بود، و امّا زهره زنی نصرانی و همسر بعضی از پادشاهان بنی اسرائیل بود و همو بود که هاروت و ماروت را فریب داد و نام او ناهیل بود که مردم به او ناهید می گویند.

مصنف این کتاب می گوید: مردم در باره زهره و سهیل اشتباه می کنند و می گویند که آنها دو ستاره اند، در حالی که چنین نیست. بلکه آنها دو حیوان از حیوانات دریایی هستند که با نامهای دو ستاره در آسمان نامیده شده اند، همان گونه که چندین برج در آسمان به نامهای حیوانات زمین نامیده شده اند، مانند: «حمل بره» و «ثور گاو» و «سرطان خرچنگ» و «عقرب» و «حوت ماهی» و «جدی بزغاله» و این چنین است زهره و سهیل. علّت اینکه مردم در آنها اشتباه می کنند، آن است که این دو حیوان دریایی دیده نمی شوند؛ چون آنها در دریای گرداگرد دنیا هستند و هیچ کشتی به

آنها دسترسی ندارد و نمی توان چاره ای اندیشید. نمی شود که خداوند گنهکاران را به صورت نورهای روشنی بخش مسخ کند که در بیابان و دریا با نور آنها راهیابی می شود و آنگاه خدا آنها را برای همیشه در آسمان و زمین نگه دارد، در حالی که مسخ شده ها بیش از سه روز نماندند و مردند و نسلشان نماند.

و این حیواناتی که اکنون مسوخ نامیده می شوند، نام مستعار و مجازی برای آنهاست و آنها به شکل مسخ شده هایی هستند که خداوند گروهی را به سبب معصیت به آن شکل مسخ نموده و نعمت هایی را که داشتند تغییر داد و خداوند خوردن گوشت آنها را حرام کرد تا از آنها استفاده نشود و عقوبت آنها کوچک شمرده نشود. این حکایت از ابو الحسن محمد بن جعفر به من نقل شده است.

حد بلوغ پسر بچه، سیزده تا چهارده سال است

۳- عبد اللَّه بن سنان از امام صادق (ع) نقل می کند که پدرم از آن حضرت پرسید- و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۵۵

من در آنجا حاضرم بودم- کار یتیم چه وقت نافذ می شود؟ فرمود: وقتی که به بلوغ برسد. گفت: بلوغ رسیدن او چیست؟ فرمود: محتلم شدن. می گوید: گفت: گاهی پسر بچه هیجده سال دارد و یا کمتر و یا بیشتر ولی محتلم نمی شود؟ فرمود: اگر بالغ شود و (ثواب و گناه) بر او نوشته شود، کارهای او نافذ می شود مگر اینکه سفیه یا ضعیف باشد.

۴- عبد اللَّه بن سنان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: وقتی بچه به رشد خود رسد و سیزده سال داشته باشد و وارد چهارده سالگی شود، بر او همان چیزهایی واجب است که بر محتلم ها واجب می شود، خواه محتلم بشود

یـا نشود و گناهان و حسـنات بر او نوشـته می شود و کارهای او در اموالش نافـذ می گردد؛ مگر اینکه ضـعیف یا سـفیه باشـد. (قول مشهور این است که پسر بچه وقتی پانزده سال خود را تمام کرد بالغ می شود.)

سیزده مورد از فضائل امیر المؤمنین (ع)

۵- عبـد اللَّه بن محمد بن عقیل از جابر بن عبد اللَّه انصاری نقل می کند که گفت: از پیامبر خدا (ص) شـنیدم که در باره علی (ع) خصلتهایی را بیان کرد که اگر یکی از آنها در همه مردم بود، از نظر فضیلت برای آنها بس بود. سخن پیامبر که فرمود: هر کس را که من مولای او هستم علی مولای اوست، و سـخن دیگرش: علی نسبت به من مانند هارون نسـبت به موسـی است، و سخن دیگرش: علی از من است و من از علی هسـتم، و سـخن دیگرش: علیماننـد خود من است و پیروی از او پیروی از من و نافرمـانی او نافرمـانی من است، و سـخن دیگرش: جنـگ با علی، جنگ با من است و صـلح با علی صـلح با من است، و سـخن دیگرش: دوسـت علی دوست خـدا و دشـمن علی دشـمن خـداست. و سـخن دیگرش: علی حجّت خـدا و جانشـین او در میـان بندگانش است. و سخن دیگرش: دوست داشتن علی ایمان و دشمنی با او کفر است، و سخن دیگرش:

حزب علی حزب خـداست و حزب دشـمنان علی حزب شـیطان اسـت، و سـخن دیگرش: علی بـا حـق و حـق بـا علی اسـت، از همدیگر جدا نشوند تا در حوض بر من وارد شوند. و سخن دیگرش: علی تقسیم کننده بهشت و جهنّم است، و سخن دیگرش: هر کس از علی جدا

شود از من جدا شده و هر کس از من جدا شود از خدا جدا شده است، و سخن دیگرش: شیعه علی در قیامت رستگارانند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۵۷

باب های خصلت های چهارده گانه

در خضاب کردن چهارده خصلت است

۱- عبـد اللَّه بن زیـد حـدیث را به پیـامبر خـدا (ص) می رسانـد که فرمود: یـک درهم صـرف خضاب شود، بهتر است از هزار درهم که در راه خـدا صـدقه داده شود و در آن چهـارده خصـلت است: باد را از دو گوش برطرف می کنـد، و پرده را از جلو چشـم بر می دارد، و بینی را نرم می کنـد و دهـان را خوشـبو می کنـد، و لثه را محکم می سـازد، و ضـعف را از بین می برد و وسوسه شـیطان را کم می کند، و فرشـتگان با آن خوشـحال می شوند، و مؤمن با آن شاد می شود، و کافر با آن خشمگین می گردد، و آن هم زینت و هم عطر است و باعث دوری از عذاب قبر می شود و نکیر و منکر از آن حیا می کنند.

۲- انس بن محمّـد ابو مالک از پـدرش و او از امام صادق (ع) و او از پـدر و جدّش از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) در وصـیّتی به او فرمود: یا علی یک درهم که در خضاب صرف شود، بهتر از هزار درهم است که در راه خدا صدقه داده شود و در آن چهارده خصـلت است: باد را از گوش ها برطرف می کند، و چشم را نورانی می سازد، و بینی را نرم می کنـد و دهان را خوشـبو می کنـد و لثه را محکم می سازد، و ضـعف را از بین می برد، و وسوسه شـیطان را کم می کنـد و فرشتگان با

آن خوشحال می شوند، و مؤمن با آن شاد می گردد، و کافر با آن خشمگین می شود، و آن هم زینت و هم عطر است و نکیر و منکر از آن شرم می کنند و آن باعث دوری از عذاب قبر است.

۳- عثمان بن عروه از پدرش و او از زبیر بن عوام نقل می کند که پیامبر خدا (ص)

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۵۹

فرمود: پیری را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نکنید.

۴- ابو سلمه از ابو هریره نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: پیری را تغییر دهید و خود را شبیه یهود و نصاری نکنید.

مصنف این کتاب می گوید: اینکه در باره خضاب، این دو خبر را که یکی از زبیر و دیگر از ابو هریره است آوردم، برای آن بود که ناصبی ها خضاب کردن را بر شیعه عیب می گیرند، آنان نمی توانند حدیثی را که از آن دو نفر به صحّت رسیده رد کنند و در این دو خبر حجّتی برای ما بر آنهاست.

غسل در چهارده مورد است

۵- عبد اللّه بن سنان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: همانا غسل در چهارده مورد است: غسل میّت و غسل جنب و غسل کسی که میّت را غسل داده و غسل جمعه و غسل عید فطر و قربان و غسل روز عرفه و غسل احرام و غسل ورود به کعبه و غسل ورود به مدینه و غسل ورود به حرم و غسل زیارت و غسل شب نوزدهم رمضان و غسل شب بیست و یکم رمضان و غسل شب بیست و سوّم رمضان.

اصحاب عقبه چهارده نفر بودند

۶- زیاد بن منذر از جماعتی از مشایخ و آنها از حذیفه بن یمان نقل می کنند که گفتند: کسانی که شتر پیامبر (ص) را به هنگام بازگشت او از تبوک رم دادند، چهارده نفر بودند: ابو الشرور، و ابو الدواهی، و ابو المعازف، و پدرش، و طلحه، و سعد بن ابی وقاص، و ابو عبیده، و ابو الاعور، و مغیره، و سالم مولی ابی حذیفه، و خالد بن ولید، و عمرو بن عاص، و ابو موسی اشعری، و عبد الرّحمان بن عوف، آنان همان کسانی هستند که خداوند در باره آنان چنین نازل فرمود: «و آنان آهنگ چیزی را کردند که به آن نرسیدند.» «۱»

---

(۱) سوره توبه، آیه ۷۴.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۶۱

بابهای خصلت های پانزده گانه

هر گاه مردم پانزده چیز انجام دهند به آنان بلا نازل می شود

۱- یحیی بن سعید از محمد بن حنفیه و او از علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر گاه امّت من پانزده چیز انجام دهند، به آنان بلا نازل می شود، گفته شد: یا رسول اللَّه آنها کدامند؟ فرمود: زمانی که غنائم (که مال عموم است) دست اشخاص باشد، و امانت غنیمت شمرده شود (به صاحبانش باز گردانیده نشود) و زکات دادن ضرر شمرده شود، و مرد از زن خود اطاعت کند، و مادر خود را ناراحت سازد ولی به دوستش احسان کند، و به پدرش جفا کند، و پیشوای قوم پست ترین آنها باشد، و مردم او را از بیم شرّش احترام کنند، و صداها در مسجد بلند گردد، و مردان لباس حریر پوشند و کنیزان آوازه خوان برای خود گیرند، و آلات لهو به کار برند، و آخر این امّت به اول آن لعنت

کند. در این هنگام باید در انتظار باد سرخ یا فرو رفتن زمین و یا مسخ باشند.

۲- (با سند دیگر) یحیی بن سعید از محمد بن علی از پدرش علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر گاه امّت من به پانزده خصلت عمل کنند، به آنان بلا نازل می شود، گفته شد: آنها کدامند یا رسول اللَّه؟ فرمود: زمانی که غنائم در دست اشخاص باشد، و امانت غنیمت شمرده شود، و زکات ضرر شمرده شود، و مرد از زن خود اطاعت کند، و مادرش را ناراحت سازد ولی به دوستش احسان کند، و به پدرش جفا کند، و صداها در مساجد بلند شود، و پیشوای قوم پست ترین آنها باشد، و آلات لهو به کار برند، و آخر این امّت به اول آن لعنت کند. در این هنگام باید در انتظار باد سرخ یا فرو رفتن در زمین و یا مسخ باشند.

مصنف این کتاب می گوید: منظور از اینکه آخر این امّت به اول آن لعنت کند، خوارج هستند که امیر المؤمنین (ع) را لعنت می کردند، در حالی که او از نظر ایمان به خدا و پیامبرش، اول این امّت بود.

کودک میان پانزده سالگی تا شانزده سالگی به روزه گرفتن ادب شود

۳- عباس بن عامر قصبانی از کسی که به او نقل کرده و او از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: کودک میان پانزده سالگی تا شانزده سالگی به روزه گرفتن ادب شود.

در ایام تشریق در منی پس از پانزده نماز تکبیر گفته شود

۴- زراره بن اعین می گوید: به امام باقر (ع) گفتم: تکبیر در ایام تشریق (دهم تا

سیزدهم ذی حجّه) بعد از نمازها کدام است؟ فرمود: تکبیر در منی بعد از پانزده نماز و در شهرهای دیگر بعد از ده نماز است. بعد از نماز ظهر در عید قربان می گویی: «خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، معبودی جز خدا نیست، و خدا بزرگ است، خدا بزرگ است، و سپاس خداوند را، خدا بزرگ است به سبب آنچه ما را به آن هدایت فرموده، و خدا بزرگ است به سبب آنچه از گوشت حیوانات ما را روزی داده است.» و اینکه در سایر شهرها بعد از ده نماز تکبیر گفته می شود، برای آن است که وقتی مردم در کوچ اول کوچ می کنند، اهل شهرها از تکبیر باز می مانند ولی اهل منی تا وقتی که در منی هستند، و تا کوچ بعدی تکبیر می گویند.

۵- معاویه بن عمّار گفت: از امام صادق (ع) در باره تکبیر ایّام تشریق برای مردم شهرها پرسیدم، فرمود: روز عید قربان از نماز ظهر تا ده نماز و برای اهل منی در پانزده نماز و اگر ظهر و عصر را هم آنجا باشد تکبیر می گوید.

ثواب کسی که پانزده روز از ماه رجب را روزه بگیرد

۶- ابان بن عثمان از کثیر النواء و او از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: نوح در اول رجب سوار کشتی شد و دستور داد

هر کس که همراه اوست آن روز را روزه بگیرند، و گفت: هر کس امروز را روزه بگیرد آتش از او مسیر ده سال دور می شود، و هر کس هفت روز را روزه بگیرد، درهای هفتگانه جهنّم

به روی او بسته می شود و هر کس هشت روز روزه بگیرد، درهای هشتگانه بهشت به روی او باز می شود و هر کس پانزده روز روزه بگیرد، خداوند خواسته های او را برآورده سازد و اگر روزه بیشتری بگیرد خداوند نیز بیفزاید.

سیف بن مبارک، غلام امام کاظم (ع) از پدرش مبارک و او از آن حضرت نقل می کند که فرمود: نوح، اول ماه رجب سوار کشتی شد، و حدیث را مانند حدیث قبلی نقل می کند و من روایاتی را که در باره ثواب روزه ماه رجب نقل شده، در کتاب «فضائل رجب» آورده ام.

استحباب نوره کشیدن در هر پانزده روز

۷- محمّد بن ابی عمیر از برخی از اصحاب ما از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: سنّت در نوره کشیدن هر پانزده روز یک بار است، و هر کسی که بیست و یک روز بگذرد (و پول نداشته باشد) بر عهده خدا قرض کند و نوره بکشد و هر کس که چهل روز بر او بگذرد و نوره نکشد او مؤمن و مسلمان نیست و کرامتی ندارد. (منظور این است که مؤمن و مسلمان کاملی نیست).

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۶۵

بابهای خصلت های شانزده گانه

حق عالم شانزده خصلت است

۱- حسین بن علوان از عبد اللَّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع) از پدر و جدّش نقل می کند که علیّ بن ابی طالب (ع) فرمود: از حقوق عالم این است که از او زیاد نپرسی و در جواب دادن به او پیشی نگیری، و هر گاه که پاسخ نداد اصرار نکنی و هر گاه که خسته شد به لباس او نچسبی، و با دست خود به او اشاره نکنی و با چشم خود به او چشمک نزنی و در مجلس او سرگوشی صحبت نکنی، و اسرار او را طلب نکنی، و نگویی که فلانی بر خلاف سخن تو گفته، و سرّ او را فاش نسازی و نزد او از کسی غیبت نکنی، و شخصیّت او را هم در حضور او و هم در غیاب او حفظ کنی و همه را سلام دهی و او را مخصوص به تحیّت کنی و در برابر او بنشینی، و اگر او نیازی داشته باشد در خدمت او از دیگران پیشی بگیری، و از زیاد سخن گفتن او خسته نشوی، همانا

او مانند درخت خرماست. منتظر باش تا از او سودی به تو رسد، و عالم به منزله روزه دار و شب زنده دار و مجاهد در راه خداست، و چون عالم بمیرد در اسلام رخنه ای ایجاد شود که تا قیامت پر نشود، و طالب علم را هفتاد هزار فرشته از مقربان آسمان مشایعت می کند.

شانزده خصلت باعث تنگدستی می شود و هفده خصلت بر روزی می افزاید

۲- سعید بن علاقه می گوید: از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) شنیدم که می فرمود: رها کردن تار عنکبوت در خانه باعث تنگدستی می شود و بول کردن در حمّام باعث تنگدستی می شود، و خوردن در حال جنابت باعث تنگدستی می شود، و خلال کردن با چوب گز باعث تنگدستی می شود، و شانه کردن در حال ایستاده باعث تنگدستی می شود، و رها کردن خاکروبه در خانه باعث تنگدستی می شود، و سوگند دروغ باعث تنگدستی می شود، و زنا باعث تنگدستی می شود، و اظهار حرص باعث تنگدستی می شود، و خوابیدن میان دو نماز مغرب و عشاء باعث تنگدستی می شود، و خوابیدن پیش از طلوع آفتاب باعث تنگدستی می شود، و اندازه نداشتن در زندگی

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۶۷

باعث تنگدستی می شود، و قطع رحم باعث تنگدستی می شود، و عادت کردن به دروغ باعث تنگدستی می شود، و گوش دادن زیاد به ترانه باعث تنگدستی می شود، و ردّ مرد سائل در شب باعث تنگدستی می شود.

سپس فرمود: آیا بعد از اینها به شما چیزهایی را که بر روزی می افزاید بگویم؟ گفتند: آری یا امیر المؤمنین، فرمود: جمع کردن میان دو نماز بر روزی می افزاید، و خواندن تعقیبات پس از نماز صبح و عصر بر روزی می افزاید، و صله رحم بر روزی می افزاید، و جاروب کردن جلو در خانه بر

روزی می افزایـد، و همراهی با برادر دینی بر روزی می افزایـد، و صـبح به دنبال روزی رفتن بر روزی می افزاید، و اسـتغفار بر روزی می افزایـد، و امـانت داری بر روزی می افزایـد، و حقگویی بر روزی می افزایـد، و جواب دادن به اذان گو بر روزی می افزایـد، سـخن نگفتن در مستراح بر روزی می افزایـد، و ترک حرص بر روزی می افزایـد، و سپاسـگزاری از صـاحب نعمت بر روزی می افزایـد، و پرهیز کردن از سو گنـد دروغ بر روزی می افزایـد، و شسـتن دست ها پیش از غـذا بر روزی می افزایـد، و خوردن آنچه از سـفره می افتد بر روزی می افزاید، و هر کسـی هر روز سی بار خداوند را تسبیح گوید، خداوند هفتاد نوع بلا را از او برطرف می کند که آسان ترین آنها فقر است.

شانزده خصلت از کلمات حکمت آمیز

۳- اصـبغ بن نبـاته می گویـد: امیر المؤمنین (ع) می فرمود: راسـتگویی امـانت داری است، و دروغگویی خبـاثت است، و ادب ریـاست است، و احتیـاط زیرکی است، و اسـراف کردن تبـاه ساختن مال است، و میانه روی ثروت آور است، و حرص فقرآور است، و پستی زبونی آور است، و سـخاوت نزدیک کننـده است، و لئامت غربت است (شـخص نمی توانـد دوسـتانی به دسـت آورد) و رقّت قلب فروتنی است، و ناتوانی خواری است و هوای نفس کجی است، و صبر معیار زندگی است.

شانزده گروه از امّت محمّد (ص) خاندان او را دوست ندارند و با آنها دشمنی و کینه ورزی می کنند

۴- اعمش و نیز مسـلم بن خالد زنجی از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: سیزده (و به روایتی شانزده) گروه از امّت جدّم ما را دوست نمی دارنـد و مردم را به دوستی ما نمی خوانند، و ما را دشـمن می دارند، و از ما پیروی نمی کنند و مـا را خوار می سازنـد و مردم را به خوار کردن مـا وامی دارنـد. به راستی که آنان دشـمنان ما هسـتند و برای آنان است آتش جهنّم و آتش سوزان. می گوید: گفتم: ای پسر پیامبر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۶۹

خـدا (ص) آنها را برای من شـرح بده، که خداوند تو را از شـرّ آنان حفظ کند. فرمود: کسـی که عضو زایدی در خلقت دارد، کسـی از مردم را که عضو زایدی در خلقت دارد نمی بینی مگر اینکه دشـمن ما هسـتند و او را دوست ما نمی یابی. و کسی از مردان که در خلقت او نقصـی باشد، کسـی را نمی بینی که ناقص الخلقه باشد مگر اینکه در دل او کینه ای برای ما می یابی. و کسی که چشم راستش به طور مادرزادی کور باشد، کسی از آفریده های خدا را

نمی یـابی که نابینـای مـادرزادی باشـد مگر اینکه در حـال جنـگ با ما و صـلح با دشـمنان ماست. و پیرمرد سـیاه مو، کسـی از آفریـده های خـدا را نمی بینی که سـیاه مو باشد- و او کسـی است که عمر طولانی کرده ولی مویش سـفید نشده و ریش او را مانند زیر گلوی زاغ می بینی- مگر اینکه دشـمن ما و دوست دشـمن ماست. و مردان بسیار سیاه رنگ که هیچ کدام از آنان را نمی بینی مگر اینکه به ما دشـنام می دهند و دشـمنان ما را ستایش می کنند. و مردان کچل که مرد کچلی نمی بینی مگر اینکه او را نسـبت به ما عیب جو و سخن چین می یابی. و مردان زاغ چشم، هیچ کدام از آنان را- که زیاد هم هستند- نمی بینی مگر اینکه با ما یک چهره و در غیاب ما چهره ای دیگر دارند و برای ما بدی ها را می خواهند.

و مردان ولد الزّنا که با هیچ یک از آنان ملاقات نمی کنی مگر اینکه او را دشمن ما و گمراه کننده آشکار می یابی. و مردانی که مرض پیسـی دارند که هیچ کدام از آنها را نمی بینی مگر اینکه او را در حالی می یابی که در کمین ما و دوستان ما نشسته انـد تا به گمان خود ما را از راه راست گمراه سازنـد. و جذامی که آنان اهل جهنّم هسـتند و به آن وارد خواهند شد. و کسانی که ابنه هستند که هیچ کدام از آنان را نمی بینی مگر اینکه هجو ما را می سرایند و با ما دشمنی دارند.

و اهـل شـهری که سیسـتان نام دارد، آنان برای ما اهل عـداوت و دشـنام دادن هسـتند و بـدترین مردمنـد، بر آنان عـذابی چون عذاب فرعون

و هامـان و قـارون باشـد. و اهل شـهری که ری نامیـده می شود، آنان دشـمنان خـدا و دشـمنان پیامبر او و دشـمنان اهل بیت او هسـتند، آنان جنگ با اهل بیت پیامبر خـدا (ص) را جهاد می داننـد و مال آنان را غنیمت می شـمارند، برای آنان است عذاب خوارکننده در دنیا و آخرت و برای آنان است عذاب پایدار. و اهل شهری که موصل نامیده می شود، آنان بدترین مردم روزی زمین هسـتند. و اهل شـهری که زوراء نامیـده می شود و در آخر الزّمان بنا خواهد شد، آنان با خون ما طلب شـفا می کنند و با دشـمنی با ما تقرّب می جوینـد، در دشـمنی با ما با یک دیگر دوست می شوند و جنگ با ما را واجب می دانند و کشـتن ما را حتمی می شـمارند، ای پسـر از این گروه ها حـذر کن، باز حـذر کن، دو نفر از این گروه ها با یکی از خانـدان تو خلوت نمی کننـد مگر اینکه قصد کشـتن او را می کنند. الفاظ این حدیث از اول تا آخر از روایت تمیم است. (در این حدیث پانزده گروه ذکر شـده و لا بد یک گروه از یاد راوی رفته است. ضـمنا توجه کنیم که اولا این روایت به سـبب قرار گرفتن بکر بن عبد اللَّه بن حبیب در سـند آن ضعیف است و ثانیا، در صورت صحّت باید آن را حمل بر غالب و آنهم در زمان صدور حدیث دانست و نباید آن را به تمام زمان ها و مکان ها تعمیم داد.)

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۷۱

باب خصلت های هفده گانه

غسل در هفده مورد است

۱- محمد بن مسلم از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: غسل در هفده مورد است: شب هفدهم ماه رمضان

و آن شبی است که در آن دو لشکر در جنگ بدر به هم رسیدند، و شب نوزدهم (رمضان) و در آن واردین هر سال نوشته می شوند، و شب بیست و یکم (رمضان) و آن شبی است که اوصیاء پیامبران در آن از دنیا رفته اند و نیز عیسی بن مریم در آن به آسمان بالا برده شده و موسی جان داده، و شب بیست و سوّم (رمضان) که در آن امید شب قدر می رود. و عبد الرّحمان بن ابی عبد اللّه بصری گفت:

امام صادق (ع) به من فرمود: در شب بیست و چهارم غسل کن، تو را چه می شود که هر دو شب را غسل کنی، بر می گردیم به حدیث محمّد بن مسلم: و غسل روز عید فطر و قربان، و هنگامی که وارد حرمین (مکه و مدینه) می شوی، و روز احرام حج، و روز زیارت، و روزی که وارد بیت الحرام می شوی، و روز ترویه (هشتم ذی حجّه) و روز عرفه، و غسل میّت و وقتی که میّتی را غسل دادی و کفن کردی یا او را پس از سرد شدن مسّ کردی، و غسل روز جمعه، و غسل کسوف هنگامی که همه قرص گرفته باشد و تو از خواب بیدار شوی و هنوز نماز آیات نخوانده ای پس غسل کن و نمازت را به جای آور.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۷۳

باب خصلت های هجده گانه

امیر المؤمنین (ع) هجده منقبت داشت

۱- عبد اللّه بن شدّاد بن هاد از ابن عبّاس نقل می کند که گفت: علی (ع) هجده منقبت داشت که اگر جز یکی از آنها نبود نجات پیدا می کرد و آن حضرت هجده منقبت داشت که یک نفر از این امّت آنها

را نداشت.

هشدار خداوند به هجده ساله ها

۲- احمـد بن ابی عبـد اللَّه برقی با سـند خود از امام صادق (ع) در باره این سـخن خداوند که می فرماید: «آیا شـما را آن عمر ندادیم که در آن کسی که باید پند گیرد، پند می گیرد» «۱» فرمود: این هشداری به هجده ساله ها است.

---

(۱) سوره فاطر، آیه ۳۷.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۷۵

بابهای خصلت های نوزده گانه

نوزده حرف برای خواننده آن فرجی از آفات است

۱- سعید بن جبیر از ابن عبـاس نقـل می کنـد که گفت: علی بن ابی طالب (ع) نزد پیامبر (ص) آمـد و از وی چیزی خواست، پیامبر (ص) به او فرمود: یا علی! سوگنـد به کسـی که مرا به حق به پیامبری مبعوث کرد که چیزی از کم و زیاد نزد من نیست، ولی تو را چیزی یـاد می دهم که دوسـتم جبرئیـل آن را به من آورده و گفته است: یـا محمّـد، این هـدیه ای از جـانب خـدا بر توست و خداوند تو را با آن گرامی داشته و به هیچ یکٔ از پیامبران پیش از تو آن را عطا نکرده است، و آن نوزده حرف است که هیـچ مصیبت زده و غمگینی آن را نمی خوانـد و برای سرقت و آتش سـوزی (خوانـده نمی شـود) و هیـچ بنـده ای که از سلطـان می ترسـد آن را نمی گویـد، مگر اینکـه خداونـد فرجی به او می دهـد (حـاجت او را برآورده می سـازد) و آن نـوزده حرف است که چهار حرف آن به پیشانی اسـرافیل نوشـته شـده و چهار حرف آن به پیشانی میکائیل نوشـته شده و چهار حرف آن اطراف عرش نوشته شده و چهار حرف آن به پیشانی جبرئیل نوشته شده و سه حرف آن آنجا که خدا خواسته است.

علی بن ابی طالب (ع) گفت: چگونه با آنها

دعا کنیم یا رسول اللّه؟ فرمود: بگو «ای تکیه گاه کسی که تکیه گاه ندارد و ای ذخیره کسی که ذخیره ندارد و ای سند کسی که سند ندارد، و ای پناهگاه کسی که پناهگاه ندارد، و ای که در بخشش کریمی، و ای که در امتحان نیکویی، و ای کسی که در امیدواری بزرگی، و ای یاور ضعیفان، و ای نجات دهنده غرق شدگان، و ای نجات دهنده هلاك شوندگان ای نیکوکار، و ای زیبایی بخش و ای نعمت دهنده و ای بخشنده، تویی که سیاهی شب و نور روز و روشنا ماه و شعاع آفتاب و صدای آب و ناله درخت بر تو سجده می کند، ای اللّه ای اللّه ای اللّه، تو یگانه ای و شریکی بر تو نیست.» سپس می گویی: «برای من چنین و چنان کن»، از جای خود برنخیزی مگر اینکه به خواست خدا دعای تو مستجاب می شود. احمد بن عبد اللّه گفت: ابو صالح می گفت: این دعا را به سفیهان یاد ندهید.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۷۷

نوزده چیز از زنان برداشته شده

۲- انس بن محمّد ابو مالك از پدرش از امام رضا (ع) و او از پدرانش نقل می کند که علی بن ابی طالب (ع) گفت: پیامبر خدا (ص) در وصیّتی به من فرمود: یا علی، برای زنان نماز جمعه و جماعت نیست و نه اذان و نه اقامه و نه عیادت مریض و نه تشییع جنازه و نه هروله (دویدن) میان صفا و مروه و نه دست زدن به حجر الاسود و نه سر تراشیدن و نه مباشرت در امر قضاوت، و با آنان مشورت نشود و آنان ذبح نکنند مگر در حال ناچاری و (در احرام

حج) تلبیه را بلند نگوید و در قبرستان نایستد و خواستگاری را نشود و مباشرت در امر ازدواج نکند و از خانه شوهرش بدون اجازه او خارج نشود و اگر بدون اجازه او خارج شود، خداوند و جبرئیل و میکائیل او را لعنت کند، و از خانه شوهرش چیزی را نبخشد مگر با اجازه او و شب را روز نکند در حالی که شوهرش به او خشمناک است، هر چند که در حق او ستم کند.

نوزده مسأله ای که امام صادق (ع) در مجلس منصور از طبیب هندی پرسید و او ندانست و امام خود پاسخ داد

۳- ربیع حاجب منصور گفت: روزی امام جعفر بن محمد الصّادق (ع) در مجلس منصور حاضر بود در حالی که طبیبی از هند نزد وی بود و کتابهای طبّی را قرائت می کرد، و امام صادق (ع) موقع قرائت او ساکت می نشست، وقتی قرائت او تمام شد به امام گفت: ای ابو عبد اللّه، آیا از آن علمی که با من است چیزی می خواهی؟ فرمود: نه، چون آنچه نزد من است از آنچه نزد توست بهتر است، گفت: آن چیست؟ فرمود: من طبیعت گرم را با سردی و طبیعت سرد را با گرمی و طبیعت تر را با خشکی و طبیعت خشک را با تری مداوا می کنم و در همه موارد کار را به خداوند واگذار می کنم، و آنچه را که پیامبرش فرموده به کار می گیرم.

و می دانم که معده، خانه بیماری است و پرهیز کردن، اصل درمان است و بدن را به آنچه عادت کرده عادت می دهم. هندی گفت: آیا طبّ غیر از اینهاست؟ امام فرمود: آیا گمان می کنی که من از کتابهای طبّی اخذ کرده ام؟ گفت: آری، فرمود: نه، به خدا سوگند که آن را جز از خدا اخذ

نکرده ام، به من بگو که آیا تو به طب داناتری یا من؟ گفت: من.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۷۹

امام فرمود: از تو چیزی می پرسم، گفت: بپرس.

امام فرمود: ای هندی، به من خبر بده چرا در سر استخوان چند قطعه است؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: برای چه مو بر بالای آن قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا پیشانی از مو خالی است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: برای چه پیشانی دارای خطوط و چینهاست؟ گفت: نمی دانم، فرمود: برای چه ابروها بالای دو چشم قرار دارد؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: برای چه دو چشم مانند دو بادام است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا بینی در وسط دو چشم قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا سوراخ بینی به سوی پایین است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا لب و شارب بالای دهان قرار گرفته؟ گفت: نمی دانم، فرمود:

چرا دندان جلو تیز و دندان آسیاب پهن و دندان نیش بلند است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا مردها ریش دارند؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا دو کف دست از مو خالی است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا ناخن و مو احساس ندارند؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا قلب مانند صنوبر است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا ریه دو قطعه است و حرکت آن در محلّ خود است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا کبد خمیده است؟ گفت:

نمی دانم، فرمود: چرا کلیه مانند لوبیا است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا خمی زانوان به طرف پشت سر است؟ گفت: نمی دانم، فرمود: چرا در طرف کف پا فرورفتگی دارد؟ گفت: نمی دانم.

امام صادق (ع) فرمود: ولی من می دانم. گفت: پس جواب آنها را بگویید. امام صادق (ع) فرمود: استخوان سر چند قطعه است برای اینکه جمجمه میان تهی است و اگر چند

قطعه نبود زودتر درد می کرد و اینکه میان استخوان ها فاصله است، درد از آن دور است، و موی در بالای آن قرار گرفته تا به وسیله آن به مغز روغن برسد، و از اطراف آن بخار خارج شود و گرما و سرمای وارد بر آن را دفع کند، و اینکه پیشانی از مو خالی است برای آن است که آنجا محل رسیدن نور به چشمان است و در آن شیارها و چین ها قرار گرفته تا عرق وارد از سر را نگهدارد تا وقتی که انسان آن را پاک کند، مانند نهرهایی که در زمین آبها را نگه می دارد، و دو ابرو بالای دو چشم قرار گرفته، تا نور را به اندازه لازم به دو چشم هدایت کند.

ای هندی، آیا ندیدی که کسی که در برابر نور شدید قرار می گیرد دستش را بالای چشمش می گذارد تا نور به اندازه لازم به چشم برسد؟ بینی در وسط دو چشم قرار گرفته تا نور را به دو قسمت مساوی تقسیم کند، و چشم مانند بادام است تا میل دوا در آن جریان پیدا کند و درد از آن بیرون آید و اگر مربع و یا گرد بود، میل در آن جریان

نمی یافت و دوا به آن نمی رسید و درد از آن بیرون نمی آمد، و سوراخ بینی به طرف پایین است تا داروهایی که از مغز به پایین ترشّح می کند فرو ریزد و بوها به شامّه برسد و اگر به طرف بالا بود، دارو پایین نمی ریخت و بو را احساس نمی کرد، و شارب و لب بالای دهان قرار گرفته تا آنچه را از دماغ

پایین می ریزد از رسیدن به دهان حفظ کند، تا انسان در خوردن و نوشیدن احساس نفرت نکند تا وقتی که آن را پاک سازد، و مردان ریش دارند تا در نگاه کردن از کشف عورت بی نیاز باشد و مرد از زن تمیز داده شوند، و دندان جلو تیز است چون جویدن به وسیله آن انجام می گیرد و دندان آسیاب پهن است؛ چون خورد کردن و جویدن با آن صورت می پذیرد و دندان نیش بلند است تا دندان ها به آن تکیه کنند و دندان ها مانند ستون ها هستند، و دو کف دست خالی از مو است تا لمس کردن به وسیله آنها صورت پذیرد و اگر در آنها مو وجود داشت انسان آنچه را که پیش روی اوست نمی توانست احساس و لمس کند، و مو و ناخن از حیات خالی است، چون بلند بودن آنها بد و چیدن آنها خوب است اگر آنها جان داشتند انسان به هنگام چیدن آنها احساس درد می کرد، و قلب چون دانه صنوبر است چون وارونه است و سر آن را باریک کرد تا داخل ریه گردد، پس با خنکی آن خنک می شود تا مغز با حرارت آن نسوزد، و ریه دو قطعه شده تا قلب میان آن دو باشد و با حرکت آن سرد شود، و کبد خمیده شده تا معده را سنگینی کند و همه آن بر کبد قرار گیرد و آن را فشار دهد تا بخار آن خارج گردد.

و کلیه چون دانه لوبیا شده، چون محل ریختن قطره به قطره منی در آن است و اگر مربع یا گرد می شد قطره اولی در آن می ماند تا دومی بیاید و

شخص بـا خروج آن لـذت نمی برد، چون منی از فقرات پشت به کلیه می ریزد و آن ماننـد کرم است و باز و بسـته می شود و آن را یکی پس از دیگری ماننـد انداختن تیر از کمان به مثانه می اندازد، و خمی زانوان را به طرف پشت قرار داد، چون انسان به طرف جلـو راه می رود و حرکتهـای معتـدلی دارد و اگر چنین نبود در راه رفتن به زمین می افتـاد، و کف پـا فرو رفته است؛ چون اگر در راه رفتن همه پـا بر زمین واقع می شـد، سـنگینی آن ماننـد سـنگینی سـنگ آسـیاب می شـد، سـنگ آسـیاب اگر برگردی خود باشد یک کودک هم آن را حرکت می دهد ولی اگر بر رو به زمین افتد یک مرد به دشواری آن را حرکت می دهد.

هنـدی به امـام گفت: این علم از کجـا برای تو حاصـل شـده است؟ فرمود: آن را از پـدرانم از پیـامبر خـدا (ص) از جبرئیـل از پروردگـار جهانیـان کـه همـه اجسـاد و ارواح را آفریـده یـاد گرفته ام، هنـدی گفت: راست گفـتی و من شـهادت می دهم که معبودی جز خداوند نیست و محمّد (ص) فرستاده و بنده اوست و تو دانشمندترین زمان خود هستی.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۸۳

بابهای خصلت های بیست گانه و بالاتر

در دوستی اهل بیت (ع) بیست خصلت است

۱- ابو سلمه از ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: هر کس که خداوند محبت امامان از خاندان مرا به او روزی کرده باشد، به خیر دنیا و آخرت رسیده است و کسی شک نکند که او در بهشت خواهد بود، چون محبّت اهل بیت من بیست خصلت دارد، ده تا از آن در دنیا و ده تا در آخرت است، اما آنچه

در دنیاست عبارت است از زهـد و حرص در عمل و پرهیزگاری در دین و رغبت در عبادت و توبه پیش از مرگ و شادابی در شب زنده داری و نومیدی از آنچه دست مردم است و مراعات امر و نهی الهی، و نهمی دشـمنی با دنیا، و دهمی سخاوت. و اما آنچـه در آخرت است عبـارت اسـت از اینکـه پرونـده ای برای او نشـر داده نشـود و ترازو (میزان) برای او نصب نشـود و نـامه اعمالش به دست راستش داده شود و برای او برائت از آتش نوشته می شود و صورت او سفید خواهد بود و از لباسهای بهشتی پوشانیده می شود و در میان صد نفر از خاندانش شـفاعت می کند و خداوند با رحمت به او نگاه می کند و تاجهای بهشتی بر سر او گذاشته می شود و دهم اینکه بدون حساب وارد بهشت می گردد، پس خوشا به دوستداران خاندان من.

مؤمن بر عهده خداوند بیست خصلت دارد

۲- جابر بن یزیـد از امام باقر (ع) نقل می کنـد که فرمود: مؤمن بر عهـده خداونـد بیست خصـلت دارد که خداونـد به آنها وفا خواهـد کرد: بر خـداست کـه او را در فتنـه قرار ندهـد و گمراهش نسـازد، و بر خـداست کـه او را برهنـه و گرسـنه نکنـد و بر خداست که دشـمنش بر او شماتت نکند، و بر خداست که او را خوار و گوشه گیر نسازد، و بر خداست که پرده او را ندرد، و بر خداست که او را با غرق شدن و سوختن نمیراند، و بر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۸۵

خداست که او بر چیزی نیفتد و چیزی بر روی او نیفتد، و بر خداست که او را از مکر مکاران

حفظ کند، و بر خداست که او را از قدرت جباران در پناه خود گیرد، و بر خداست که او را در دنیا و آخرت همراه ما کند، و بر خداست که مرضـی را که چهره اش را بد جلوه دهد به او مسلط نسازد، و بر اوست که او را از پیسی و جذام دور کند، و بر خداست که او را با گناه کبیره نمیراند، و بر خداست که او را در مقام معصیت دچار فراموشی نکند تا وقتی که توبه کند، و بر خداست که معرفت و حجّت خود را از او پوشیده نکند، و بر خداست که در دل او باطل عزیز نشود، و بر خداست که او را در قیامت در حالی محشور سازد که نور او در برابرش ساطع گردد، و بر خداست که او را به هر چیزی موفق نماید، و بر خداست که دشـمن او را بر او مسلط نکند تا او را خوار سازد، و بر خداست که سرانجام او را با امن و امان قرار دهد و او را همراه ما در مقام بالا قرار دهد، این شرایط خداوند برای مؤمنان است.

ثواب کسی که بیست بار حجّ به جای آورد

۳- ابو بکر خضـرمی از امـام صـادق (ع) نقـل می کنـد که فرمود: هر کس بیست بـار حـجّ به جـای آورد جهنّم را نمی بینـد و صدای آن را نمی شنود.

بیست و سه خصلت پسندیده که امام سجّاد (ع) با آنها توصیف شده

۴- حمران بن اعین از امام باقر (ع) نقل می کند که امام سـجّاد (ع) در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند، همان گونه که امیر المؤمنین (ع) چنین می کرد، او پانصـد درخت خرما داشت و نزد هر درختی دو رکعت نماز می خواند، و چنین بود که چون به نمـاز می ایسـتاد رنگ او دگرگون می شـد و قیام او به نماز ماننـد قیام بنـده ای ذلیل در پیشـگاه پادشاهی بزرگ بود، اعضاء بـدن او از ترس خداونـد می لرزیـد و چنان نماز می خوانـد که گویا دیگر پس از آن نماز نخواهـد خوانـد، روزی نماز خواند و ردای او از یکی از شانه هایش افتاد و آن را درست نکرد تا از نماز فارغ شد، بعضی از اصحابش

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۸۷

در این باره از او پرسـیدند، فرمود: وای بر تو، می دانی که در برابر چه کسـی قرار داشـتم؟ همانا نماز بنـده قبول نمی شود مگر آن نمازی که با قلب خود آن را به جای آورد، آن مرد گفت: ما هلاک شـدیم، فرمود: هرگز! خداوند به وسـیله نافله ها آن را کامل می کند.

آن حضرت در شبی تاریک از خانه بیرون می شد در حالی که انبانی بر پشت او بود که در آن کیسه های دینار و درهم بود و گاهی بر پشت خود طعام یا هیزم حمل می کرد و به در خانه ها می رفت و در می زد و هر کس بیرون می آمد آن را به او می داد و وقتی چیزی به فقیر می داد

صورت خود را می پوشانید تا شناخته نگردد، چون از دنیا رفت او را از دست دادند و دانستند که او علیّ بن الحسین (ع) بوده است، و چون بر روی تخته غسل قرار دادند دیدند که پشت او مانند زانوی شتر پینه بسته بود، از باری که به خانه های فقرا و مساکین حمل کرده برد. یک روز از خانه بیرون آمد در حالی که لباس خزی پوشیده بود، سائلی آمد و به آن لباس خز آویخت، حضرت آن را رها کرد و رفت.

در روز عرفه به گروهی نگاه کرد و دید که از مردم چیزی می خواهند، فرمود: وای بر شما، در چنین روزی از غیر خدا درخواست می کنید؟ در این روز امید آن می رود که بچه هایی که در شکم مادرند خوشبخت شوند و آن حضرت از اینکه با مادرش غذا بخورد امتناع داشت، به او گفته شد: ای فرزند پیامبر (ص)، تو نیکوترین مردم هستی و از همه بیشتر صله رحم می کنی، چگونه است که با مادرت غذا نمی خوری؟ فرمود:

من دوست ندارم که دست من به لقمه ای سبقت بگیرد که چشم او به آن سبقت گرفته باشد. مردی به او گفت: ای فرزند پیامبر خدا (ص)، من تو را به خاطر خدا بسیار دوست دارم، حضرت گفت: خدایا به تو پناه می برم که به خاطر تو مرا دوست داشته باشند ولی تو مرا دشمن بداری. او بر روی شتری که داشت بیست بار حجّ به جای آورد و هرگز آن را با تازیانه نزد و چون آن شتر مرد دستور داد که آن را دفن کنند تا حیوانات درنده آن را نخورند.

از کنیزش در باره

آن حضرت پرسیده شد، گفت: مفصّل بگویم یا خلاصه کنم؟

گفتند: خلاصه کن، گفت: هرگز روزها طعامی نزد او نیاوردم و شب ها رختخوابی برای او پهن نکردم. روزی آن حضرت نزد گروهی آمد که غیبت او را می کردند، پس ایستاد و فرمود: اگر شما راست می گویید خداوند مرا بیامرزد و اگر دروغ می گویید خداوند شما را بیامرزد.

آن حضرت چنین بود که چون طالب علمی نزد او می آمد، می فرمود: مرحبا به

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۸۹

سفارش شده پیامبر خدا (ص)، سپس می فرمود: وقتی طالب علم از منزل خود بیرون می آید، قدم خود را به هیچ خشک و تری در زمین نمی گذارد مگر اینکه برای او تا عمق هفت زمین تسبیح می گوید. و آن حضرت متکفّل صد خانواده از فقراء مدینه بود و خوشحال می شد اگر به سفره او یتیمان و نابینایان و زمین گیران و بیچارگانی که چاره ای ندارند بنشینند، و با دست خود به آنان غذا می داد و هر کدام از آنها که خانواده داشت از آن غذا به خانه اش حمل می کرد و هرگز غذا نمی خورد مگر اینکه مانند آن را صدقه بدهد. و به سبب کثرت نماز هر سال از او هفت پینه از مواضع سجده می افتاد و آنها را جمع می کرد و چون از دنیا رفت همراه او دفن شد. او بر پدرش حسین (ع) بیست سال گریه کرد و طعامی پیش روی او گذاشته نمی شد مگر اینکه گریه می کرد تا جایی که غلامش به او عرض کرد: ای پسر پیامبر خدا (ص) آیا وقت آن نرسیده که اندوه تو پایان یابد؟ فرمود: وای بر تو! یعقوب پیامبر دوازده پسر داشت، خداوند یکی از آنها

را از چشم او پنهان کرد، از کثرت گریه بر او دو چشمش سفید شد و سر او از اندوه سفید شد و پشت او از غم خمیده گشت در حالی که پسرش در دنیا زنده بود، ولی من می دیدم که پدر و برادر و عمو و هفده نفر از خاندانم در کنار من کشته شده اند، پس چگونه اندوه من پایان گیرد؟

آنچه در باره شب بیست و یکم و شب بیست و سوم ماه رمضان رسیده

۵- فضیل بن یسار می گوید: وقتی شب بیست و یکم و شب بیست و سوم (رمضان) می شد، امام باقر (ع) دعا می خواند تا شب از نیمه بگذرد و چون شب از نیمه می گذشت نماز می خواند.

۶- سلیمان جعفری از امام کاظم (ع) نقل می کند که فرمود: شب بیست و یکم و شب بیست و سوم (رمضان) صد رکعت نماز بخوان، در هر رکعتی یک بار سوره حمد و ده بار سوره قل هو اللّه احد را بخوان.

۷- رفاعه از امام صادق (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود: شب قدر اول سال و آخر آن است.

(مصنف این کتاب می گوید:) بزرگان ما اتفاق نظر دارند که شب قدر، شب بیست

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۹۱

و سوم ماه رمضان است و غسل کردن در آن اول شب است و تا آخر شب هم کفایت می کند.

۸- حسّان بن مهران از امام صادق (ع) نقل می کند که از آن حضرت از شب قدر پرسیدم، فرمود: آن را در شب بیست و یکم و شب بیست و سوم بجو.

نهی از بیست و چهار خصلت

۹- عبد اللّه بن حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) از پدرش و او از امام صادق (ع) و او از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: ای امّت! خداوند بیست و چهار چیز را بر شما نمی پسندد و شما را از آنها نهی می کند: بر شما نمی پسندد بازی کردن در نماز، و منّت گذاشتن در صدقه و خندیدن میان قبرها و سر کشیدن به خانه ها و نگاه کردن به فرجهای همسران- و گفت که آن کوری می آورد- و سخن گفتن در حال جماع-

و گفت که آن باعث لال شـدن فرزنـد می شود- و خوابیدن پیش از نماز عشاء و سـخن گفتن بعد از نماز عشاء و غسل کردن زیر آسـمان بـدون لنـگ، و جمـاع کردن در زیر آسـمان و وارد شـدن در رودخـانه هـا مگر بـا لنگ- و فرمود: در رودخانه ها آبادکنندگان و ساکنانی از فرشتگان وجود دارند- و وارد شدن به حمام بدون لنگ.

و سـخن گفتن میـان اذان و اقـامه در نماز صـبح تا نماز را بخوانـد و به دریا رفتن در طول طوفان و خوابیـدن در پشت بامی که نرده نـدارد- و فرمود: هر کس بر پشت بـام بـدون نرده بخوابـد (در حفظ او) تعهّدی نیست- و اینکه کسـی به تنهایی در خانه بخوابد و اینکه مرد با زنش همبستر شود در حالی که او در حیض است- و اگر همبستر شد و فرزندی مبتلا به جذام و یا پیسی به وجود آمد کسـی را جز خودش سـرزنش نکند- و اینکه مرد با زنش همبستر شود در حالی که محتلم شده تا هنگامی که از احتلامی که دیده غسل کند- و اگر چنین کند و فرزندش دیوانه متولّد گردد کسـی را جز خودش سرزنش نکند- و اینکه مرد با جـذامی سـخن بگوید مگر اینکه میان او و جذامی به مقدار یک ذراع فاصـله باشد- و فرمود: از جذامی فرار کن همان گونه که از شیر فرار می کنی- و بول کردن بر کنار جوی روان و اینکه شخص زیر درختی که میوه

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۹۳

دارد قضای حاجت کند و اینکه ایستاده نعلین بپوشد و اینکه شخصی وارد خانه ای تاریک گردد مگر اینکه مقابل او آتشی

باشد و اینکه به محلّ نماز بدمد.

نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی با فضیلت تر است

۱۰- عبد اللّه بن خبّاب از ابو سعید خدری نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود:

نماز جماعت بیست و پنج درجه از نماز فرادی (نماز بدون جماعت) با فضیلت تر است.

(مصنف این کتاب می گوید:) پدرم در نامه خود به من گفته: خواندن نماز جماعت برای انسان، نسبت به نماز خواندن به تنهایی بیست و پنج درجه در بهشت برتری دارد.

نماز بیست و نه خصلت دارد

۱۱- ضمره بن حبیب می گوید: از پیامبر خدا (ص) راجع به نماز پرسیده شد، فرمود: نماز از شرایع دین است و خوشنودی خداوند در آن است و آن شیوه پیامبران است، و برای نمازگزار است: محبّت فرشتگان و هدایت و ایمان و نور معرفت و برکت در روزی و راحتی در بدن و دوری شیطان و اسلحه بر کافران و اجابت دعا و قبولی اعمال، و آن توشه مؤمن از دنیا به آخرت است و میان او و فرشته مرگ شفیع می شود و باعث انس در قبر است و بستری در کنار اوست و پاسخی بر نکیر و منکر است، و نماز بنده در محشر تاجی بر سر او و نوری بر صورت او و لباسی بر بدن او، و پوششی میان او و آتش و حجّتی میان او و پروردگار، و نجات بدن او از آتش و عبور از صراط و کلیدی برای بهشت و مهریه ای برای حوریان و قیمتی برای بهشت است، و بنده به وسیله نماز به بالاترین درجه می رسد، چون نماز هم تسبیح و هم تهلیل (گفتن لا اله الّا اللّه) و هم تحمید (گفتن الحمد للّه) و هم تکبیر (گفتن اللّه اکبر) و هم تمجید و تقدیس (خدا) و هم سخن

و دعوت است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۹۵

در علم بیست و نه خصلت وجود دارد

۱۲- محمد بن عیسی از جماعتی از اصحاب ما از امیر المؤمنین (ع) نقل می کنند که پیامبر خدا (ص) فرمود: دانش یاد بگیرید که یاد گرفتن آن حسنه، و درس دادن آن تسبیح، و بحث از آن جهاد، و یاد دادن آن به کسی که نمی داند صدقه، و بذل آن به اهلش تقرّب به خداست، چون آن باعث دانستن حلال و حرام است و کسی را که آن را طلب کند به بهشت رهنمون می گردد و آن مونس در هنگام وحشت و رفیق در هنگام تنهایی و راهنمای انسان در سختی ها و سلاح بر دشمنان و مایه زینت بر دوستان است، خداوند به وسیله آن گروههایی را بالا می برد و پیشوایانی در کارهای نیکو قرار می دهد که دیگران به آنان اقتدا می کنند. به کارهای آنان نگریسته می شود و از آثارشان اقتباس می شود و فرشتگان به دوستی با آنان مایل می گردند و در نمازهایشان آنان را با بالهایشان لمس می کنند و همه چیز حتّی ماهیان و موجودات زنده دریا و درندگان و حیوانات بیابان به او استغفار می کنند، چون علم مایه زندگی دلهاست و نور دیدگان است از کوری، و نیروی بدن است از ضعف، و خداوند، حامل علم را به جایگاه نیکان وارد می کند و در دنیا و آخرت، مجالس خوبان را به او می بخشد، به وسیله علم، خداوند شناخته می شود و به خدایی اخذ می شود و به وسیله علم صله ارحام به عمل می آید و به وسیله آن حلال و حرام شناخته می شود و علم پیش روی عمل و عمل تابع آن است و خداوند

آن را به نیکان الهام می کند و بدان را از آن محروم می سازد.

خصلت هایی که ابو ذر آنها را از پیامبر خدا (ص) پرسید

۱۳- عبیـد بن عمیر از ابو ذر رحمه اللّه علیه نقـل می کنـد که وارد محضـر پیامبر خـدا (ص) شـدم و آن حضـرت به تنهایی در مسـجد نشسـته بود و من خلوت او را غنیمت شـمردم، به من فرمود: ای ابو ذر، مسـجد را تحیّتی است، عرض کردم، تحیّت آن چیست؟ فرمـود: دو رکعت نمـاز بخوانی، گفتم: یـا رسول اللّه تو مرا به نمـاز امر کردی، نمـاز چیست؟ فرمود: بهـترین موضوع است و هر کس بخواهد کمتر و هر کس بخواهد بیشتر کند.

گفتم: یا رسول اللّه، کدام عمل نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود: ایمان به خدا و جهاد در راه او، گفتم: کدام وقت شب افضل است؟ فرمود: وسط شب، گفتم:

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۹۷

کدام (عمل) نماز بهتر است؟ فرمود: طول دادن به قنوت، گفتم: کدام صدقه افضل است؟ فرمود: کوشش کسی که کم دارد و به فقیر پیر بپردازد. گفتم: روزه چیست؟

فرمود: واجبی است که پاداش داده می شود و نزد خداوند چند برابر حساب می شود، گفتم: آزاد کردن کدام برده بهتر است؟ فرمود: پر قیمت ترین و بهترین آن نزد اهلش، گفتم: کـدام جهاد بهتر است؟ فرمود: کسـی که مرکب او پی شـده باشد و خون او ریخته شده باشد، گفتم: کدام آیه ای که بر تو نازل شده با عظمت تر است؟ فرمود: آیه الکرسی.

سپس فرمود: ای ابو ذر! آسمانهای هفتگانه نسبت به کرسی چیزی جز حلقه ای نیست که در بیابانی افتاده باشد، و برتری عرش بر کرسی مانند برتری بیابان به آن حلقه است، گفتم: یا رسول اللّه، پیامبران چه تعدادند؟

فرمود: صد و بیست و چهار هزار نفر، گفتم: از میان آنها پیامبران مرسل چند نفرند؟ فرمود: همگی سیصد و سیزده نفرند، گفتم: نخستین پیامبران کیست؟ فرمود: آدم، گفتم: آیا او از پیامبران مرسل بود؟

فرمود: آری، خداوند او را با قدرت خود آفرید و روح خود را در آن دمید.

سپس فرمود: ای ابو ذر! چهار تن از پیامبران سریانی بودند: آدم و شیث و اخنوخ که همان ادریس است- و او نخستین کسی است که با قلم نوشت- و نوح، و چهار تن از پیامبران، عرب بودند. هود و صالح و شعیب و پیامبر تو محمّد، و نخستین پیامبران بنی اسرائیل موسی و آخرین آنها عیسی بود و ششصد پیامبر (از بنی اسرائیل).

گفتم: یا رسول اللّه خداوند چند کتاب فرستاده است؟ فرمود: صد و چهار کتاب، خداوند پنجاه صحیفه بر شیث و سی هزار صحیفه بر ادریس و بیست صحیفه بر ابراهیم فرستاد و نیز تورات و انجیل و زبور و قرآن را فرستاد. گفتم: یا رسول اللّه، صحف ابراهیم چه بود؟ فرمود: همه آنها پندهایی بود و در آن آمده بود: ای پادشاه مبتلای مغرور، من تو را مبعوث نکرده ام که دنیا را جمع کنی ولی تو را مبعوث کرده ام که دعای مظلوم را از من بگردانی چون من آن را رد نمی کنم. اگر چه کافر باشد، و بر عاقل است تا وقتی که مغلوب عقل خود نشده که ساعات خود را چنین قسمت کند:

بخشی که در آن با پروردگار خود مناجات کند و بخشی که در آن خود را حساب کند، و بخشی که در آن در صنعت خداوند بیندیشد، و بخشی که

به لـذّت بردن از حلال اختصـاص دهـد، چون این سـاعت کمـک ساعات دیگر است و دل ها را خرّم و آسوده می کنـد، و بر عاقل است که به زمان خود بصـیرت داشته باشد و به کار خود بپردازد و زبان خود را حفظ نماید، زیرا که هر کس سخن خود را عمل خود به شمار آورد،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۲۹۹

سخنش کم می شود مگر در چیزهایی که برای او مهمّ است، و بر عاقل است که در طلب سه چیز باشد: تأمین زندگی یا توشـه گیری برای معاد یا لذت بردن از راه غیر حرام.

(ابو ذر می گوید:) عرض کردم: یا رسول اللَّه، در صحف موسی چه بود؟ فرمود:

همه آن به زبـان عبری بود و در آن آمـده بود: تعجب می کنم از کسـی که یقین به مرگ دارد چگونه شاد می شود؟ و کسـی که یقین به آتش جهنّم دارد چگونه می خنـدد؟ و کسـی که دنیا و دگرگونی آن را می بیند چگونه به آن اطمینان می کند؟ و کسـی که ایمـان به قضـا و قـدر دارد چگونه خود را به زحمت می انـدازد؟ و کسـی که یقین به حساب دارد چگونه عمل نمی کند؟ گفتم: یا رسول اللَّه، در دست ما چیزی از آنچه خداوند از صـحف ابراهیم و موسـی بر تو نازل کرده وجود دارد؟ فرمود: ای ابو ذر! بخوان «همانا رستگار شد کسی که خود را پاک کرد و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز خواند، بلکه شما زندگی دنیـا را ترجیـح می دهیـد در حـالی کـه آخرت بهـتر و پایـدارتر است، همانـا این در صـحف نخسـتین است، صـحف ابراهیم و موسی.» «۱» گفتم: یا رسول اللَّه مرا وصیت

کن، فرمود: تو را به تقوای الهی وصیت می کنم که آن رأس تمـام کارهـاست، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بر تو بـاد تلاوت قرآن و یاد بسیار خداوند، زیرا که آن باعث یاد تو در آسمان و نور تو در زمین خواهد بود، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بر تو باد طول سکوت که آن طردکننده شیطان و یاور تو در کار دین توست، گفتم: بر من بیفزای فرمود: بپرهیز از خندیدن زیاد که آن دل را می میرانـد و نور صور را از میـان می برد، گفتم: بر من بیفزای، یـا رسول اللّٰه. فرمود: به کسی که پایین تر از توست نگاه کن و به کسی که بالاتر از توست نگاه مکن که شایسته تر بر این است که نعمت خدا را در نظر تو کوچک نکند، گفتم: یـا رسول اللّٰه بر من بیفزای. فرمود: بـا خویشـان خود صـله ارحـام کن، اگر چه از تو بریـده باشـند، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: بیچارگان و همنشین با آنان را دوست بدار. گفتم:

بر من بیفزای، فرمود: حق را بگو اگر چه تلـخ باشـد، گفتم: بر من بیفزای، فرمود: در کار خـدا از سـرزنش سـرزنش کننـدگان هراس مکن، گفتم بر من بیفزای، فرمود: آنچه از خود می دانی تو را از مردم باز دارد، و در باره چیزی که خودتماننـد آن را انجام می دهی بر آنان خشم مگیر.

سپس فرمود: برای مرد از نظر عیب بس است که در او سه خصلت باشد: عیبهایی را از مردم بشناسد که در خودش نمی شناسد و در مردم از چیزی شرم کند که خودش آن را داشته باشد و همنشین خود را با چیزهای غیر مهم

اذیت کند، سپس فرمود: عقلی مانند تدبیر نیست و پرهیزگاری مانند خود نگهداری نیست و شرافتی مانند حسن خلق نیست.

---

(۱) سوره اعلی، آیات ۱۹- ۱۴.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۰۱

بابهای خصلت های سی گانه و بالاتر

امام سی علامت دارد

۱- علی بن حسن بن فضّال از پدرش و او از امام رضا (ع) نقل می کند که فرمود:

امام علامتهایی دارد: او دانشمندترین مردم و حکیم ترین مردم و پرهیزگارترین مردم و بردبارترین مردم و شجاع ترین مردم و سخاوتمندترین مردم و عابدترین مردم است، و او ختنه شده به دنیا می آید و پاک و پاکیزه است و کسی را که پشت سر اوست می بیند همان گونه که پیش روی خود را می بیند، و او سایه ندارد و وقتی از مادر تولد می شود بر دو کف دست می افتد در حالی که صدایش به شهادت (بر توحید و نبوّت) بلند کرده است، او محتلم نمی شود و چشمانش می خوابد ولی قلبش نمی خوابد و به او الهام می شود و زره پیامبر بر او اندازه می شود و بول و غائط او دیده نمی شود، چون خداوند زمین را فرمان داده که هر چه از او بیرون می آید، ببلعد.

و برای او عطری خوشبوتر از عطر مشک است و او نسبت به مردم اولی تر از خود آنان و مهربانتر از پدران و مادرانشان است و او در برابر خدا از همه متواضع تر است و او نسبت به آنچه فرمان می دهد از همه عمل کننده تر است و نسبت به آنچه نهی می کند از همه خود نگهدارتر است، دعای او مستجاب است، حتی اگر به یک سنگ سیاه دعا کند دو نیم می شود، و سلاح پیامبر خدا (ص) نزد اوست و شمشیر او ذو الفقار است، و

نزد او صحیفه ای است که نامهای شیعیانش تا قیامت در آن است و صحیفه دیگری است که نامهای دشمنانش تا قیامت در آن است، و جامعه نزد اوست و آن صحیفه ای است که طولش هفتاد ذراع است و در آن همه آنچه فرزندان آدم به آن نیاز دارند، وجود دارد، و جفر بزرگ و جفر کوچک نزد اوست و آن یک پوست بز و یک پوست قوچ است که همه علوم حتی أرش (تفاوت قیمت) خراشیدن و حتی یک ضربه تازیانه و نصف و یک سوم آن در آن است و مصحف فاطمه (س) نزد اوست.

۲- در حدیث دیگر آمده: امام مؤیّد با روح القدس است و میان او و خداوند

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۰۳

ستونی از نور است که در آن اعمال بندگان را می بیند و هر چه برای رهنمایی بدان محتاج باشد، بر آن آگاه می شود.

۳- و امام صادق (ع) فرمود: بر ما گسترده می شود و ما می دانیم، بر ما بسته می شود و ما نمی دانیم و امام زاییده می شود و می زاید و سالم می شود و مریض می گردد و می خورد و می آشامد و بول و غائط می کند و شاد می شود و غمگین می گردد و می خندد و می گرید و می میرد و دفن می شود و بر او افزوده می شود، پس می داند و راهنمایی به او با دو چیز است: علم و استجابت دعا، و هر چه از حوادث پیش از وقوع آن خبر دهد به سبب عهدی معلوم از جانب پیامبر خدا (ص) است که آن را از پدرانش به ارث برده است.

و این از عهدی است که توسط جبرئیل از سوی خداوند دانای غیب ها

به پیامبر (ص) رسـیده است. همه امامان یازده گانه پس از پیامبر (که از دنیا رفته انـد) کشـته شده اند، برخی از آنها با شمشـیر کشته شده اند مانند: امیر المؤمنین و حسین (ع) و بقیّه در اثر زهر کشته شده اند و این کار واقعا و از روی صحّت به آنان اتفاق افتاده است و آنچنان نیست که غلات و مفوّضه که خـدا لعنتشان کنـد، گفته اند، آنها می گویند: ائمه در واقع کشـته نشده اند بلکه کار آنان بر مردم اشـتباه شده است و دروغ می گویند، کار هیچ یک از پیامبران و حجّتهای الهی بر مردم مشـتبه نشده جز کـار عیسـی بن مریم که از زمین به صـورت زنـده به آسـمان هـا برده شـد و روح او به او بر گشت و این است سـخن خداونـد: «هنگـامی که خداونـد گفت: ای عیسـی، همانـا من تو را بر خواهم گرفت و تو را به سوی خودم بالا خواهم برد.» «۱» و نیز در حکایت از آنچه عیسـی در روز قیامت خواهـد گفت، چنین می فرمایـد: «و تو (خدایا) بر آنان گواه بودی تا وقتی که من زنده بودم و چون مرا بر گرفتی تو خودت مراقب آنـان بودی و تو بر همه چیز گواهی.» «۲» آنان که در حقّ ائمه از حـدّ تجاوز کرده اند می گویند: اگر جایز است که کار عیسـی مردم را به اشـتباه اندازد، چرا کار ائمه چنین نباشد؟ چیزی که باید به آنان گفت این است که عیسـی بدون پدر متولد شده، پس چرا جایز نیست که ائمه نیز بدون پدر متولّد شده باشند؟ آنان در اظهار مذهب خود در این باره جسارت نمی کنند- خدا لعنتشان کند- و هر گاه جایز باشد که

تمام پیامبر ان و حجّتهای الهی از پدران و مادران متولد شده باشند و در میان آنان فقط عیسی بدون پدر زاده شده، جایز است که کار او بر مردم مشتبه شود و کار پیامبران دیگر و حجّتهای خدا مشتبه نشود، همان گونه که او بدون پدر زاده شد ولی دیگران چنین نبودند و خداوند اراده کرده بود که کار او را معجزه و نشانه ای قرار بدهد تا معلوم شود که خداوند بر هر چیزی تواناست.

---

(۱) سوره آل عمران، آیه ۵۵.

(۲) سوره مائده، آیه ۱۱۷.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۰۵

ماه رمضان سی روز است و هرگز کم نمی شود

۴- معاذ بن مسلم هرّا، از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: ماه رمضان سی روز است و به خدا سوگند که هرگز کم نمی شود.

۵- یاسر خادم می گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: آیا ماه رمضان بیست و نه روز می شود؟ فرمود: ماه رمضان از سی روز کمتر نمی شود.

۶- حسن بن عبد اللَّه از پدرانش، از جدّش حسین بن علی بن ابی طالب (ع) نقل می کند که گروهی از یهودی ها نزد پیامبر خدا (ص) آمدند و دانشمندترین آنان مسائلی از آن حضرت پرسید، از جمله اینکه گفت: خداوند برای چه بر امّت تو روزه گرفتن در روز را سی روز واجب کرده ولی بر امّتهای دیگر بیشتر از آن را واجب نموده است؟ پیامبر (ص) فرمود: وقتی آدم از آن درخت ممنوعه خورد، سی روز در شکم او ماند و لذا خداوند بر ذریّه او سی روز گرسنگی و تشنگی را واجب کرد و هر چه می خورند تفضّلی از جانب خدا بر آنان است، بر آدم چنین واجب شده بود و بر

امّت من نیز چنین واجب شد، سپس پیامبر خدا (ص) این آیه را تلاوت کرد: «روزه گرفتن بر شما واجب شده همان گونه که بر پیشینیان واجب شده بود، باشد که تقوا پیشه کنید، و آن روزهای شمارش شده ای است.» «۱» یهودی گفت: راست گفتی ای محمّد.

۷- ابو بصیر می گوید: از امام صادق (ع) در باره این سخن خداوند پرسیدم: «و تا شمارش را کامل کنید» فرمود: سی روز.

۸- محمد بن یعقوب بن شعیب از پدرش و او از امام صادق (ع) در یک حدیث طولانی نقل می کند که فرمود: ماه رمضان سی روز است، چون خداوند فرموده: «تا

---

(۱) سوره بقره، آیه ۱۸۰.

شمارش را کامل کنید.» و کامل ماه تمام است.

۹- اسماعیل بن مهران می گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: به خدا سوگند که خداوند بندگان را جز به کمتر از طاقت آنها تکلیف نکرده است، به آنان در شبانه روز پنج نماز واجب کرده و در هر هزار درهم بیست و پنج درهم (زکات) واجب نموده و در یک سال روزه سی روز را واجب کرده و برای آنان حج را فقط یک بار واجب کرده در حالی که توانایی انجام بیشتر از این ها را دارند.

مصنف این کتاب می گوید: مذهب خواص شیعه و اهل بصیرت از آنان در باره ماه رمضان این است که آن هرگز از سی روز کمتر نمی شود و اخبار در این باره مطابق با قرآن و مخالف با اهل سنّت است، هر کس از شیعیان ضعیف به اخباری عمل کند که از روی تقیّه وارد شده مبنی بر اینکه ماه رمضان هم کم

می شود و در تمام یا نقصان مانند ماههای دیگر است، باید از آنان تقیّه کرد مانند تقیّه کردن از اهل سنّت و باید با آنان سخن نگفت مگر بدان گونه که با اهل سنّت سخن گفته می شود، و نیرویی جز به وسیله خداوند نیست. (باید گفت که بر خلاف نظر مصنف کتاب، اکثریت قاطع علمای شیعه با این نظر مخالفند و معتقدند که ماه رمضان هم مانند ماههای دیگر کم و زیاد می شود و این یک امر طبیعی است و جای گفتگو ندارد و شاید روایاتی که نقل شد ناظر به یوم الشک باشد، یعنی وقتی اول ماه شوال ثابت نشد، حتما باید رمضان را سی روز حساب کرد).

فرجهایی که در کتاب و سنّت حرام شده سی و چهار تا است

۱۰- ابراهیم بن عبد اللَّه آملی از امام موسی بن جعفر (ع) نقل می کند که امام صادق (ع) فرمود: از پدرم در باره فرجهایی که خداوند در قرآن و پیامبر خدا (ص) در سنّت آنها را حرام کرده، پرسیدند.

فرمود: آنچه خداوند حرام کرده سی و چهار فرج است که هفده مورد آن در قرآن و هفده مورد دیگر آن در سنّت است. آنچه در قرآن آمده عبارتست است: زنا، که خداوند فرموده: «به زنا نزدیک نشوید» «۱» و ازدواج با زن پدر که خداوند فرموده: «و

---

(۱) سوره اسراء، آیه ۳۲.

نکاح نکنید با زنانی که پدرانتان با آنها نکاح کرده است.» «۱» و «مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه هایتان و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرانی که شما را شیر داده اند و خواهران شیری تان و مادران زنانتان و دختران زنانتان که در آغوش شما بزرگ شده اند، از

زنانی که به آنها دخول کرده اید و اگر دخول نکرده باشید گناهی بر شما نیست و زنان پسرانتان که از صلب شماست و اینکه میان دو خواهر را جمع کنید مگر آنچه پیشتر گذشته است.» «۲» و نیز زن حائض تا وقتی که پاک شود، خداوند می فرماید: «به آنها نزدیکی نکنید تا پاک شوند.» «۳» و نکاح در حال اعتکاف، خداوند می فرماید: «و با زنان مباشرت نکنید در حالی که شما در مساجد در حال اعتکاف هستید.» «۴» و امّا آنچه در سنّت حرام شده عبارتند از: همبستر شدن با زن در روز ماه رمضان و ازدواج زنی که مرد با او ملاعنه کرده (تهمت زنا زده و هر دو سوگند خورده اند) و ازدواج در حال عدّه و جماع در حال احرام و اینکه شخص در حال احرام زن بگیرد یا زن بدهد و کسی که ظهار کرده پیش از دادن کفاره (ظهار آن است که مرد زنش را به مادرش تشبیه کند) و ازدواج با زن مشرک و ازدواج با زنی که او را سه بار طلاق داده است و ازدواج با کنیز با داشتن همسر آزاد، و ازدواج با کافر ذمّی در حالی که زن مسلمان دارد و ازدواج با زنی که عمه و یا خاله او همسر اوست و ازدواج با کنیز بدون اجازه مولایش و ازدواج با کنیز برای کسی که قدرت ازدواج با آزاد را دارد و با کنیزی که اسیر گرفته شده پیش از تقسیم غنائم و جماع با کنیزی که مشرک است و جماع با کنیزی که خریده پیش از آنکه استبراء کند و جماع با کنیزی که

قسمتی از قیمت خود را داده است.

خداوند از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است

۱۱- زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: همانا خداوند از این جمعه تا آن جمعه سی و پنج نماز واجب کرده است که در میان آنها یک نماز را به صورت جماعت واجب کرده و آن نماز جمعه است.

---

(۱) سوره نساء، آیه ۲۷.

(۲) سوره نساء، آیه ۲۸.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۲۳.

(۴) سوره بقره، آیه ۱۸۷.

باب های خصلت های چهل گانه و بیشتر

نماز شرابخوار تا چهل روز مورد پذیرش نیست

۱- فضل بن یسار می گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: هر که شراب بنوشد و از آن مست گردد، نمازش تا چهل روز مورد پذیرش نیست، پس اگر در این روزها نماز نگزارد به جهت ترک نماز، کیفرش دو چندان می گردد.

در حدیث دیگری آمده: به راستی که نماز شرابخوار میان آسمان و زمین بازداشته می شود، اگر توبه کند به او برگردانده می شود.

روزه بر چهل وجه است

۲- زهری می گوید: خدمت امام سجّاد (ع) شرفیاب شدم، حضرتش به من فرمود:

ای زهری! از کجا می آیی؟ عرض کردم: از مسجد. فرمود: در مورد چه چیزی گفتگو می کردید؟ عرض کردم: در باره روزه سخن می گفتیم. نظر من و یارانم بر این بود که روزه واجب جز روزه ماه رمضان نیست. فرمود: ای زهری! آن گونه که گفتید، نیست.

روزه بر چهل وجه است، ده مورد از آن همانند روزه ماه رمضان، واجب است. ده مورد حرام، و در چهارده مورد مکلّف

اختیـار دارد اگر خواست روزه می گیرد و اگر خواست افطار می کنـد و روزه اذن نیز سه وجه است، روزه تأدیب، روزه اباحر، روزه سفر و بیماری.

عرض کردم: فدایت گردم! این ها را برای من شـرح بدهید! فرمود: ده وجه واجب عبارتست از: ۱- روزه ماه رمضان. ۲- روزه دو مـاه پی در پی برای کسـی که عمـدا یک روز از ماه رمضان روزه اش را بخورد. ۳- روزه دو مـاه پی در پی در قتل خطائی برای کسـی که نتوانـد بنـده ای آزاد کنـد. خداونـد متعال می فرمایـد: «و هر که مؤمنی را به خطا بکشد بایستی یک بنده آزاد کرده و یک دیه برای خانواده او

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۱۳

تسلیم کند. و

هر کس بنده نیابد دو ماه پی در پی روزه بگیرد.» ۴- روزه دو ماه پی در پی در کفّاره ظهار برای کسی که نتواند بنده ای آزاد کند. خداوند می فرماید: «کسانی که زنان خود را ظهار می کنند آنگاه از گفته خود بازمی گردند، بایستی پیش از آمیزش جنسی بنده ای آزاد کنند، این برای آن است که بدان پند گیرید و خداوند بدان چه انجام می دهید آگاه است. و هر کس توانایی آزاد کردن بنده را ندارد پس بایستی پیش از آمیزش دو ماه پی در پی روزه بگیرد. ۵- روزه سه روز در کفاره سوگند، برای کسی که نتواند اطعام نماید واجب است. خداوند متعال می فرماید:

«کسی که نتواند، سه روز روزه بگیرد که کفاره سوگند شماست اگر سوگند یاد کنید.» همه این روزها پی در پی است و پراکنده نیست. ۶- روزه تراشیدن سر در حال احرام برای کسی که از سرش در آزار باشد. خداوند متعال می فرماید: «پس هر که از شما بیمار باشد یا از سرش در آزار باشد بایستی فدیه ای از روزه یا صدقه قربانی دهد.» او در این امر اختیار دارد، اگر خواست روزه بگیرد، سه روز است. ۷- روزه در عوض قربانی برای کسی که در حجّ تمتع نتواند قربانی کند واجب است. خداوند متعال می فرماید: «کسی که با پایان عمره حج تمتّع را انجام دهد آنچه از قربانی برای او امکان دارد ذبح کند و هر که نیافت سه روز در ایام حجّ و هفت روز هنگامی که بازگشتید روزه بگیرید که این ده روز کامل است.» ۸- روزه کفاره صید در حال احرام واجب است. خداوند متعال می فرماید: «و

هر کس از شما از روی عمد آن را بکشد بایستی کفاره معادل آن از چهارپایان بدهد که دو نفر عادل از شما آن را تصدیق نماید که به صورت قربانی به سوی کعبه بفرستد یا به مسکینان اطعام نماید یا معادل این، روزه بگیرد.» آنگاه فرمود: ای زهری! می دانی معادل این روزه چگونه می شود؟ عرض کردم: نمی دانم. فرمود: آن صید را قیمت گذاری می کند، سپس به قیمت آن گندم تهیّه می کند، آنگاه این گندم ها با صاع پیمانه می شود، و به جای هر نیم صاع یک روز، روزه می گیرد. ۹- روزه نذر واجب. ۱۰- روزه اعتکاف واجب.

و روزه های حرام عبارتند از: ۱- روزه روز فطر. ۲- روزه روز قربان. ۳- روزه سه روز از روزهای تشریق. (برای کسی که در منی باشد) ۴- روزه، روزی که در آن تردید است (که از آخر روز شعبان یا اول روز رمضان است) که در مورد آن امر و نهی داریم، امر داریم که به قصد شعبان روزه بگیریم و نهی داریم از روزه آن روز که فردی در آن روز، روزه بگیرد در صورتی که مردم در آن تردید دارند، عرض کردم: قربانت گردم! اگر از ماه شعبان هیچ روزه ای نگرفته چه کند؟ فرمود: همان شب که تردید دارد نیّت کند که از ماه شعبان روزه بگیرد. اگر از ماه رمضان باشد از او کافی است و اگر از ماه شعبان باشد زیانی ننموده است. عرض کردم: چگونه روزه مستحبی از روزه واجب کفایت می کند؟ فرمود: اگر کسی یک روز از روزه ماه رمضان را به عنوان مستحب

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۱۵

روزه بگیرد آنگاه بفهمد از

او مجزی است؛ چرا که روزه واجب عینا واقع شده است.

۵- روزه وصال حرام است. ۶- روزه سکوت حرام است. ۷- روزه نذر در معصیت حرام است. ۸- روزه تمام عمر نیز حرام است.

روزه هایی که گیرنده آن اختیار دارد عبارتند از: روزه روز جمعه، پنجشنبه، دوشنبه، روزه ایام بیض، روزه شش روز از ماه شوال پس از ماه رمضان، روزه روز عرفه، عاشورا. در همه این موارد مکلّف اختیار دارد اگر خواست روزه می گیرد و اگر خواست افطار می کند. روزه اذن عبارتست از: این که زن نمی تواند بدون اجازه همسرش روزه مستحبی بگیرد. برده نمی تواند بدون اجازه آقای خود روزه مستحبی بگیرد. و میهمان نمی تواند بدون اجازه میزبانش روزه مستحبی بگیرد. پیامبر خدا (ص) فرمود:

«هر کس میهمان گروهی شد نمی تواند بدون اجازه آنان روزه (مستحبی) بگیرد.» روزه تأدیب عبارتست از: (روزه بچه ای نزدیک بلوغ) آنگاه که نوجوان به سن بلوغ نزدیک شد وادارش می کنند تا روزه بگیرد تا ادب شود و این روزه واجب نیست و همچنین کسی که به جهتی از اول روز افطار کرده چون نیرو پیدا کند وادار می شود که باقی مانده روز را به عنوان تأدیب امساک کند و این واجب نیست. و همچنین مسافری که از آغاز روز، افطار نموده، آنگاه که به نزد خانواده اش رسید وادار می شود که به عنوان تأدیب- نه واجب- باقی مانده روز را امساک کند. روزه اباحه عبارتست از این که هر که از روی فراموشی چیزی خورده یا نوشیده یا بدون عمد قی کرده باشد خداوند آن را به او مباح نموده و روزه اش کافی است. در مورد روزه در سفر و در حال

بیماری اهل سنّت اختلاف نظر دارند، گروهی گویند: می تواند روزه بگیرد، گروه دیگری گویند: نمی تواند روزه بگیرد، گروه سوّم می گویند: اگر خواست روزه می گیرد و اگر خواست افطار می کند. ولی ما می گوییم: در هر دو صورت بایستی افطار کند و اگر در سفر یا در حال بیماری روزه گیرد، باید قضای آن را نیز بگیرد. چرا که خداوند متعال می فرماید: «هر کدام از شما بیمار یا در سفر باشد بایستی به همان تعداد در روزهای دیگر روزه بگیرد.» «۱»

کسی که پیش از خود به چهل تن از برادرانش دعا کند آنگاه به خود دعا کند

۳- جمعی از اصحاب، از امام صادق (ع) نقل کرده اند که فرمود: کسی که در دعا چهل نفر از برادرانش را مقدّم داشته و برای آنان دعا کند آنگاه برای خود دعا نماید، دعایش در مورد آنان و خودش مورد پذیرش قرار می گیرد.

---

(۱) سوره بقره، آیه ۱۸۷.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۱۷

کسی که پس از مرگش چهل تن از مؤمنان به خیر و نیکی او گواهی دهند

۴- عبد اللّه بن مسکان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: آنگاه که مؤمنی بمیرد و چهل مرد بر جنازه او حاضر شده و بگویند: خداوندا! ما جز خیر و نیکی از او نمی دانیم و تو نسبت به او از ما داناتری، خداوند متعال می فرماید: به راستی که من گواهی شما را در مورد او پذیرفته و آنچه را که شما از او نمی دانستید و من می دانستم، آمرزیدم.

نهی از ترک تراشیدن موی زهار پیش از چهل روز

۵- مسعده بن صدقه از امام صادق (ع)، از پدر بزرگوارش و از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: کسی که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارد، نبایستی بیش از چهل روز تراشیدن موی زهار خود را ترک کند، و اگر نتواند، بایستی پس از چهل روز قیچی کند و به تأخیر نیندازد.

زمین تا چهل روز از ادرار کسی که ختنه نشده نجس می گردد

۶- اسماعیل بن مسلم سکونی از امام صادق (ع) از پدر بزرگوار از پدرانش از علی (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: فرزندان خود را هفتمین روز تولّد ختنه کنید که پاکتر و پاکیزه است و در رویش گوشت سرعت می بخشد، زیرا که زمین تا چهل روز از ادرار فردی که ختنه نشده نجس می گردد.

حکم کسی که کنیزی را بگیرد و تا چهل روز با او آمیزش نکند و او مرتکب عمل حرام گردد

۷- سلمان فارسی در حدیثی گوید: کسی که کنیزی را بگیرد و تا چهل روز با او آمیزش نکند و او مرتکب عمل حرامی

گردد، گناهش به گردن اوست.

۸- عثمان بن عیسی نیز از راوی خود از امام صادق (ع) متن این حدیث را روایت کرده است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۱۹

دیه سگ شکاری چهل درهم است

۹- عبد الأعلی بن اعین از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: در کتاب علی (ع) دیه سگ شکاری چهل درهم است.

۱۰- ولید بن صبیح از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: دیه سگ سلوقی چهل درهم است که پیامبر خدا این حکم را به بنی خزیمه داد.

خداوند میان دو جمله فرعون چهل سال مهلت داد

۱۱- زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: خداوند متعال میان دو سخن فرعون که گفت: من پروردگار والای شما هستم و سخن دیگر که: من معبود دیگری جز خودم برای شما نمی دانم، به او چهل سال مهلت داد آنگاه او را به کیفر دنیا و جهان دیگر گرفتار ساخت. و میان سخنی که خداوند متعال به موسی و هارون فرمود: «بی تردید دعوت شما مورد پذیرش قرار گرفت» تا موقعی که خداوند پذیرفت، چهل سال طول کشید.

آنگاه فرمود: جبرئیل گفت: من در باره فرعون سخت نزد پروردگارم صحبت کردم و گفتم: پروردگار من! آیا او را رها می کنی با این که گفته: من معبود والای شما هستم؟

فرمود: تنها بنده ای همانند تو، سخنی مانند این گوید.

طلب آمرزشی که چهل گناه کبیره با آن آمرزیده می شود

۱۲- هشام بن سالم از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر مؤمنی که در شبانه روز به چهل گناه بزرگ مرتکب شود و با پشیمانی گوید: «آمرزش می خواهم از خدایی که جز او معبودی نیست، زنده و پاینده است، پدید آورنده آسمان ها و زمین و دارای جلالت و بزرگواری است و از او می خواهم که توبه مرا بپذیرد». خداوند او را می آمرزد. آنگاه فرمود: و کسی که در شبانه روز چهل گناه کبیره مرتکب می شود، خیری در او نیست.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۲۱

پیوند رحم تا چهل نسل به هم می رسد

۱۳- حسن بن علی وشاء از امام رضا (ع) از پدران بزرگوارش از علی (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم، رحمی را دیدم که به عرش (خدا) آویزان است، و از رحم دیگری به پروردگارش شکایت

می کند. به او گفتم: بین تو و آن رحم چند نسل فاصله است؟ گفت: در نسل چهلمین به هم می رسیم.

در زمان حضرت قائم (ع) خداوند نیروی یک مرد شیعی را به اندازه نیروی چهل مرد قرار می دهد

۱۴- ثویر بن ابی فاخته از امام سجّاد (ع) نقل می کند که فرمود: آنگاه که قائم ما (ع) قیام کند، خداوند متعال همه بیماری ها را از شیعیان ما برمی دارد و دلهای آنها را بسان پاره های آهن قرار داده و به هر کدام از آنها نیروی چهل مرد را قرار می دهد و آنان فرمانروایان زمین و بزرگان آن خواهند بود.

کسی که چهل حدیث حفظ کند

۱۵- موسی بن ابراهیم مروزی از امام کاظم (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) می فرمود: هر که از امّت من چهل حدیث از احادیثی که مردم در امور دینی خود بدان نیازمندند، حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند بر می انگیزد.

۱۶- ابن عباس از پیامبر (ص) نقل می کند که فرمود: هر که از امت من چهل حدیث از سنّت حفظ نماید، من در روز رستاخیز شفیع او خواهم بود.

۱۷- انس از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: هر که از امت من از احادیث من چهل حدیثی که در باره امر دینش است، حفظ کند و منظورش رضای خدا و پاداش سرای آخرت باشد خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند برمی انگیزد

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۲۳

. ۱۸- حنان بن سدیر از امام صادق (ع) نقل می کند که گوید: هر که از احادیث ما چهل حدیث که در باره حلال و حرام است حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز فقیهی دانشمند برانگیخته و عذابش نمی کند.

۱۹- امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش نقل می کند که امام حسین (ع) فرمود:

پیامبر خدا (ص) وصیتهایی را به امیر مؤمنان علی (ع) فرمود، از جمله وصایا این بود که فرمود: ای

علی! هر کس از امّت من چهل حدیث برای رضای خدا و پاداش سرای آخرت حفظ کند، خداوند او را در روز رستاخیز به همراه پیامبران، صدیقان، شهیدان و شایستگان محشور می نماید که اینان رفیقان خوبی هستند.

علی (ع) عرض کرد: ای پیامبر خدا! این احادیث کدامند؟ فرمود: این که به خدای یگانه ای که شریکی ندارد ایمان بیاوری، تنها او را بپرستی و غیر او را نپرستی، نماز را با وضوی کامل در وقت خودش بر پای داری، و آن را به تأخیر نیندازی؛ چرا که تأخیر بدون علّت موجب خشم خداست، زکات را بپردازی، ماه رمضان را روزه بگیری، آنگاه که دارای ثروت شدی و مستطیع گشتی حج خانه خدا را انجام دهی، پدر و مادرت را ناراحت نکنی، مال یتیم را به ستم نخوری، ربا نخوری، شراب و هر گونه نوشیدنی مست آور را ننوشی، زنا نکنی، لواط نکنی، برای سخن چینی گام برنداری، به دروغ به خدا سوگند نخوری، دزدی نکنی برای هیچ کس- چه نزدیک چه دور- گواهی دروغین ندهی، حق را از هر که بیاورد- چه کوچک چه بزرگ- بپذیری، به هیچ ستمگری- گر چه دوست نزدیک باشد- اعتماد نکنی، طبق هوای (نفست) عمل

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۲۵

نکنی، به زنان پارسا نسبت بد ندهی، ریاکاری نکنی که کمترین ریا شرک به خدای متعال است، به کسی که قدّش کوتاه است به خاطر عیب جویی نگویی: کوتاه، و به کسی که بلند قامت است نگویی: بلند، کسی از آفریدگان خدا را مسخره نکنی، به بلا و مصیبت بردبار و صبور باشی، و نعمتهایی را که خداوند به تو ارزانی داشته سپاسگزار باشی، و

به جهت گناهی که انجام داده ای از کیفر خدا ایمن نباشی، و از رحمت خدا نومید مباشی، و از گناهت به خدا توبه کنی، چرا که توبه کننده از گناهش همانند کسی است که گناه نکرده است و با وجود آمرزش خواهی، بر گناهان پافشاری نکنی که مانند کسی خواهی بود که خدا و آیات و پیامبران او را مسخره کند.

و بایستی بدانی که آنچه به تو رسد از دست تو بیرون نرود و آنچه از دست تو رود به تو باز نگردد، و این که خدا را به خاطر خشنودی مخلوق به خشم نیاوری، و دنیا را بر آخرت ترجیح ندهی زیرا که دنیا فانی و آخرت پایدار است و از آنچه توانایی داری بر برادرانت بخل نورزی و درونت همانند بیرونت باشد، بیرونت نیک و درونت زشت نباشد که در این صورت از منافقان خواهی بود، دروغ مگوی، با دروغگویان میامیز، و آنگاه که سخن حق شنیدی خشمگین مباش و تا می توانی خود، خانواده، فرزندان و همسایگانت را ادب کن و بدان چه می دانی عمل کن و با هیچ یک از آفریدگان خدای متعال جز به حق رفتار نکن، و نسبت به خویشاوند و بیگانه خوش رفتار باشی، و ستمگر و کینه توز نباشی و بسیار سبحان اللّه و لا اله الا اللّه بگویی و فراوان دعا کنی و زیاد به یاد مرگ و پس از آن قیامت، بهشت و دوزخ باشی.

و قرآن زیاد بخوانی و به آنچه در آن است عمل کنی و نیکی و بزرگواری را نسبت به مردان و زنان مؤمن غنیمت شماری و بنگری هر چه را که برای خودت نمی پسندی

برای کسی از مؤمنان میسندی و از کار خیر دلتنگ مشوی، و بار دوش هیچ کس نشوی و آنگاه که به کسی نعمتی دادی منّتش ننهی، و دنیا در نزد تو بسان زندانی باشد تا خداوند بهشت را نصیب تو کند. این چهل حدیث است که هر کس در عمل به آنها پایداری کند و آنها را از من برای امّتم حفظ کند، به رحمت خدا، وارد بهشت می شود، و او از برترین مردم و پس از پیامبران و جانشینان آنها محبوبترین افراد در پیشگاه خداست و خداوند او را در روز رستاخیز با پیامبران، صدیقان، شهیدان و شایستگان محشور خواهد کرد و اینان رفیقان خوبی هستند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۲۷

حریم مسجد چهل ذراع و همسایگی تا چهل خانه از چهار طرف است

۲۰- امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش از علی (ع) نقل کرده که فرمود: حریم مسجد چهل ذراع است و همسایگی چهل خانه از چهار سمت خانه است.

کسی که چهل سال یا بیشتر عمر کند

۲۱- اسحاق بن عمّار از امام صادق (ع) و او از پدران بزرگوارش از علی (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) فرمود: کسی که چهل سال عمر کند از سه گونه بیماری، جنون، جزام و پیسی سالم می ماند و کسی که پنجاه سال زندگی کند، خداوند بازگشت به سوی خودش را بدو روزی می کند، و هر که شصت سال عمر کند خداوند در روز رستاخیز حسابرسی او را آسان می کند، و هر که هفتاد سال زندگی کند، کارهای نیک او نوشته شده و گناهانش نوشته نمی شود، و هر که هشتاد سال عمر کند گناهان پیشین و پسین او آمرزیده می شود و در روی زمین آمرزیده شده و راه می رود و در مورد خاندانش شفاعت می کند.

۲۲- محمد بن طلحه از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: خداوند افراد چهل ساله را گرامی می دارد و از افراد هشتاد ساله شرم می کند (که او را کیفر دهد.) ۲۳- ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: آنگاه که بنده به سن سی و سه سالگی رسید در واقع به رشد رسیده و آنگاه که به سن چهل سالگی رسید به نهایت درجه آن رسیده و آنگاه که به سن چهل و یک سالگی گام گذاشت او در کاستی است و شایسته است که فرد پنجاه ساله همانند کسی باشد که در حال جان کندن است.

۲۴- ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

بنده تا سن چهل سالگی در وسعت و گشایش است و آنگاه که به سن چهل سالگی رسید خداوند به دو فرشته او

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۲۹

وحی می کند که من عمری برای بنده ام دادم که اینک طولانی شده پس با او تندی کنید، بر او سخت بگیرید و خوب از او نگهداری کنید و اعمال او را- از کم و زیاد، کوچک و بزرگ- بنویسید.

امام صادق (ع) فرمود: امام باقر (ع) فرمود: هر گاه بنده ای پا به سن چهل سالگی گذاشت به او گفته می شود: خود را دریاب که عذری از تو پذیرفته نیست و فرد چهل ساله برای عذر، شایسته تر از بیست ساله نیست، چرا که آنچه که آنها را می جوید یکی است و در خواب نیست. (از کار آنها غافل نیست) پس به جهت هراسی که در پیش داری عمل کن و گفتار زیادی را رها کن.

۲۵- علی بن مغیره از امام صادق (ع) نقل می کند که شنیدم حضرتش می فرمود:

هنگامی که انسانی به چهل سالگی می رسد، خداوند او را از سه بیماری ایمن می دارد.

جنون: جذام و پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید حسابرسی او را سبک گیرد، و آنگاه که به شصت سالگی رسید بازگشت به سوی خودش را به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید آسمانیان او را دوست دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید، خداوند دستور می دهد که حسنات او ثبت و گناهانش کنار گذاشته شود، و آنگاه که به نود سالگی رسید، خداوند گناهان پیشین و پسین او را می آمرزد و نامش در شمار اسیران خدا در روی زمین

نوشته می شود.

و در حدیث دیگری آمده: و آنگاه که به صد سالگی رسید به پایانی ترین درجه عمر رسیده است و روایت شده: پایانی ترین درجه عمر این است که خرد او مانند خرد کودک هفت ساله باشد.

۲۶- خالد قلانسی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: روز رستاخیز پیر مردی را می آورند و نامه اعمالش را به دستش می دهند، طرف پشت نامه به سوی مردم است، او در آن جز بدی و گناه نمی بیند، بر او سخت گران می آید. می گوید: ای پروردگار من! آیا دستور می فرمایی که به سوی آتش بروم؟ خداوند جبّار فرماید: ای پیر مرد! من شرم دارم که تو را عذاب کنم، با این که تو در دنیا همواره نماز می خواندی. بنده مرا به سوی بهشت ببرید! ۲۷- انس از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: از افراد مسنّ کسی نیست که چهل سال عمر کند مگر این که خداوند سه گونه بلا را از او باز گرداند: جنون، جذام و

پیسی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید خداوند حسابرسی او را آسان نماید، و آنگاه که به شصت سالگی رسید خداوند بازگشت به سوی خویش را در آنچه دوست دارد و خشنود است به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید خداوند او را دوست داشته و آسمانیان او را دوست می دارند، و آنگاه که به هشتاد سالگی رسید خداوند اعمال نیک او را می پذیرد و از اعمال بد او می گذرد، و آنگاه که به نود سالگی رسید خداوند گناه پیشین و پسین او را می آمرزد و اسیر خدا در

روی زمین نامیده می شود و در باره خاندانش شفاعت می کند.

۲۸- انس بن مالك از پیامبر خـدا (ص) نقل می کند که فرمود: هیچ بنده ای نیست که در اسـلام چهل سال عمر کند مگر این که خداوند سه گونه بلا را از او بازگرداند: جنون، جذام و پیسـی، و آنگاه که به سن پنجاه سالگی رسید خداوند حسابرسی او را آسان نماید، و آنگاه که به شـصت سالگی رسـید خداوند بازگشت به سوی خویش را در آنچه دوست دارد و خشنود است به او روزی می کند، و آنگاه که به هفتاد سالگی رسید خداوند او را دوست داشته و آسمانیان او را دوست می دارند، و آنگاه که به هشـتاد سالگی رسـید خداونـد اعمال نیك او را می پذیرد، و از اعمال بد او می گذرد، و آنگاه که به نود سالگی رسـید خداوند گناه پیشین و پسین او را می آمرزد و اسیر خدا در روی زمین نامیده می شود و در باره خاندانش شفاعت می کند.

پاداش کسی که چهل مرتبه حج کند

۲۹- زکریّای موصـلی از امام کاظم (ع) نقل می کند که از حضـرتش شنیدم که می فرمود: کسی که چهل مرتبه اعمال حج را انجام دهد به او گفته می شود: در مورد هر کسـی که دوست داری شفاعت کن و دری از درهای بهشت برای او باز می گردد که از آن، خود و هر کس که شفاعتش کرده، وارد بهشت شوند.

استدلال امیر مؤمنان علی (ع) با چهل و سه دلیل در برابر ابو بکر

۳۰- امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش از جدّ ارجمندش نقل می کند که فرمود:

آنگـاه که کـار ابو بکر بالا گرفت و مردم با او بیعت کرده و با علی (ع) آن گونه رفتار نمودنـد، ابو بکر همواره نسـبت به علی (ع) روی خوش نشان می داد ولی از حضـرتش گرفتگی می دید، این رفتار بر ابو بکر سنگین بود. از این رو دوست داشت که با حضرتش دیدار کرده و از نظر او آگاه گردد و از این که مردم دور او گرد هم آمده و کار امّت را بدو

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۳۳

سپردنـد از او عـذر خواهی کنـد و کم علاقگی و بی اعتنایی خود را نسبت به خلافت ابراز کنـد. به همین جهت در هنگام بی خبری نزد حضـرتش آمـده و از او اجازه ملاقات خصوصـی خواست و آنگاه گفت: سوگنـد به خدا! ای ابا الحسن! من در این موضوع زمینه سـازی نکرده بودم و در آنچه هم اینـک گرفتـارم رغبتی نداشـتم و بر آن حرص نمی ورزیـدم و به خود مطمئن نیسـتم کـه بتـوانم نیازهـای امّـت را برطرف سـازم، نه نیروی مـالی دارم و نه افراد زیـادی از خانـدانم، و نمی خواسـتم آن را از دیگری بربایم، پس برای چه تو از من چیزی را که سزاوارش نیستم

به دل گرفته و نسبت به من در این موضوع ناخرسندی نشان داده و با دیده بدبینی به من می نگری؟

امام فرمود: علی (ع) به او فرمود: اگر تمایل به این کار نداری و بر آن حرص نمی ورزی و به خود مطمئن نیستی که بتوانی به این امر قیام کرده و نیازمندی مربوط به آن را روا سازی چرا به آن تن دادی؟ ابو بکر گفت: به جهت حدیثی است که از پیامبر خدا (ص) شنیدم که:

«خداوند امّت مرا بر گمراهی گرد هم نمی آورد» هنگامی که اجتماع آنها را دیدم از حدیث پیامبر پیروی کردم و محال دانستم که اجتماع آنان بر خلاف و هدایت باشد و زمام پذیرش را به آنان سپردم، اگر می دانستم که کسی مخالفت می کند از پذیرش آن خودداری می کردم.

علی (ع) فرمود: در مورد حدیثی که از پیامبر (ص) نقل کردی که: «خداوند امّت مرا بر گمراهی گرد هم نمی آورد» در این صورت آیا من از این امّت بودم یا نبودم؟ گفت:

آری، بودی، فرمود: همچنین آن گروهی که از بیعت با تو خودداری کردند؛ سلمان، عمّار، ابا ذر، مقداد، ابن عباده، و افراد دیگری از انصار، آیا از امّت بودند یا نه؟ گفت:

همه اینان از امّت بودند. علی (ع) فرمود: پس چگونه به حدیث پیامبر (ص) استدلال می کنی که همچون افرادی از بیعت با تو خودداری کردند با این که در میان امّت کسی بر آنان ایراد نگرفته و آنان در صحابی بودن پیامبر (ص) و خیرخواهی او کوتاهی نداشتند. ابو بکر گفت: من هنگامی از مخالفت آنان آگاه شدم که کار خلافت استوار شده بود و من بیم داشتم که اگر

خلافت را از خود دور کنم کار سخت تر گشته و مردم از دین برگردند و مبارزه با شما برای پذیرش من، برای دین آسانتر و نگاهدارنده تر از این بود که مردم به جان همدیگر افتاده و به دوران کفر بازگردند و می دانستم که علاقه تو نسبت به بقای مردم و دین آنها از من کمتر نیست.

علی (ع) فرمود: آری چنین است، ولی برای من بازگو کن کسی که شایستگی این امر را پیدا می کند با چه ویژگیهایی آن را پیدا می کند؟ ابو بکر گفت: با خیرخواهی، وفا، رفع چاپلوسی و بخشش بیجا، روش نیکو، اظهار دادگری، دانش کتاب و سنّت و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۳۵

داشتن فصل خطاب به همراه زهد در دنیا و کم علاقگی به آن و ستاندن حق مظلوم از ظالم خویشاوند یا بیگانه.

آنگاه ابو بکر ساکت شد. علی (ع) فرمود: تو را به خدا! ای ابا بکر! آیا این ویژگی ها را در خود می یابی یا در من؟ ابو بکر گفت: بلکه در شما می بینم ای ابا الحسن! حضرت فرمود: تو را به خدا! آیا پیش از متوجه شدن مسلمانان، من پیامبر خدا (ص) را پاسخ دادم یا تو؟ گفت: بلکه تو! فرمود: تو را به خدا! آیا من برای اهل موسم حج و برای همه امّت، سوره برائت را اعلام نمودم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! در آیه زکات که من انگشتر بخشیدم، آیا ولایت من به همراه ولایت خدا و پیامبر خدا بود یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا طبق حدیث پیامبر در روز غدیر، من مولای تو و همه

مسلمانان هستم یا تو؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا وزارت از پیامبر خدا (ص) و همانند بودن از هارون از موسی را من دارم یا تو؟ گفت:

بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا پیامبر خدا (ص) با من و خاندان و فرزندان من برای مباهله با مشرکان مسیحی بیرون آمد یا با تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا آیه تطهیر از پلیدی برای من و خاندان و فرزندانم فرود آمده یا برای تو و خاندان و فرزندانت؟ گفت: بلکه تو و خاندانت. فرمود: تو را به خدا! آیا من و خاندان و فرزندانم در روز کساء مشمول فراخوانی پیامبر خدا (ص) بودیم که:

«خداوندا! اینان خاندان منند که رهسپار به سوی تو هستند نه به سوی آتش» یا تو؟

گفت: بلکه تو و خاندان و فرزندانت.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن جوانمردی هستی که از آسمان ندا داده شد که:

شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی (ع) نیست» یا من؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو همان کسی هستی که آفتاب به هنگام نمازش برگردانده شد و او نمازش را خواند، سپس آفتاب ناپدید شد یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو آن کسی هستی که پیامبر خدا (ص) در جنگ خیبر پرچم خود را بدو سپرد و خداوند او را پیروز کرد، یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که اندوه پیامبر خدا (ص) و مسلمانان را با کشتن عمرو بن عبد ودّ زدودی یا من؟ گفت:

بلکه

تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا (ص) برای پیغام بردن

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۳۷

به سوی جنّیان امین خود قرار داد و او هم این مأموریت را پذیرفت یا من؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی که پیامبر خدا (ص) او را با گفتن: «من و تو از آدم تا عبد المطلب حلال زاده ایم نه زنا زاده.» از زنا تطهیرش نمود یا من؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی هستم که پیامبر خدا (ص) مرا برگزید و دخترش فاطمه (س) را همسر من قرار داد یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من پدر دو ریحانه پیامبر (ص) یعنی حسن و حسین (ع) که در مورد آنان فرمود: «اینان سرور جوانان بهشتند و پدرشان از آنان بهتر است» بودم یا تو؟ گفت:

البته تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا برادر تو با دو بال زینت شده در بهشت با فرشتگان پرواز می نماید یا برادر من؟ گفت: البته برادر تو. فرمود: تو را به خدا! آیا من بدهی های پیامبر خدا را به عهده گرفتم و در موسم حج فریاد زدم که وعده های پیامبر را در موقع اش پرداخت خواهم نمود یا تو؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! آیا من همان کسی بودم که پیامبر خدا (ص) برای خوردن مرغی که نزدش بود و می خواست بخورد به خدا عرض کرد: «خدایا! محبوبترین آفریدگانت بعد از مرا در نزد من حاضر کن.» یا تو؟ گفت: البته تو بودی. فرمود: تو را

به خدا! آيا من همان كسى هستم كه پيامبر خدا (ص) نويد داد كه به تأويل قرآن با پيمان شكنان، بى دادگران و از دين خارج شوندگان جنگ خواهم كرد يا تو؟ گفت: البته تو بودى.

فرمود: تو را به خدا! آيا من همان كسى هستم كه در واپسين لحظات عمر پيامبر خدا (ص) شاهد آخرين كلام آن حضرت بودم و به غسل و خاكسپارى او پرداختم يا تو؟ گفت: بلكه تو بودى. فرمود: تو را به خدا! آيا من همان كسى هستم كه پيامبر خدا (ص) با گفتار على داورترين شماست، به دانش داورى راهنمايى كرد يا تو؟ گفت: البته تو بودى. فرمود: تو را به خدا! آيا من همان كسى هستم كه پيامبر خدا (ص) به يارانش دستور داد در دوران زندگيش به عنوان امير مؤمنان سلام دهند يا تو بودى؟ گفت: البته تو بودى. فرمود: تو را به خدا! آيا تويى آن كه در خويشاوندى از پيامبر خدا (ص) پيشى گرفته اى يا من؟ گفت: بلكه تو. فرمود: تو را به خدا! آيا تو همو بودى كه خداوند به هنگام نيازش دينارى بدو بخشيد و آن را به جبرئيل فروخت و محمّد (ص) را مهمان كرده و فرزندانش را غذا داد؟ حضرت فرمود: ابو بكر گريست و گفت: البته تو بودى. فرمود: تو را به خدا! آيا تويى آن كه پيامبر خدا (ص) براى پايين انداختن بتهاى كعبه و شكستن آنها او را به دوش خود گرفت كه اگر مى خواست به كرانه و افق آسمان برسد دسترسى داشت، يا من بودم؟

گفت: البته تو بودى. فرمود: تو را به خدا! آيا تويى آن كه پيامبر خدا (ص) براى

او

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۳۹

فرمود: «تو پرچمدار من در دنیا و سرای آخرت هستی.» یا من؟ گفت: بلکه تو.

فرمود: تو را به خدا! آیا تو بودی آن که پیامبر خدا (ص) دستور گشایش درب خانه اش به سوی مسجد را صادر کرد آنگاه که دستور داد همه درهای اصحاب و خاندانش به سوی مسجد بسته شود و آنچه که خدا در آن برای او حلال کرده بود برایش حلال نمود، یا من بودم؟ گفت: بلکه تو. فرمود: تو را به خدا! آیا تویی آن که به جهت نجوای با پیامبر خدا (ص) پیشاپیش صدقه ای داد آنگاه به نجوا پرداخت آنگاه که خداوند متعال گروهی را مورد عقاب قرار داد و فرمود: «آیا سختتان بود که پیش از نجوای با پیامبر صدقه هایی بپردازید؟» یا من بودم؟ گفت: بلکه تو بودی. فرمود: تو را به خدا! تو بودی که پیامبر خدا (ص) در مورد او در ضمن سخنانی به فاطمه (ع) فرمود: من تو را به همسری کسی درآوردم که او نخستین مردم از نظر ایمان و برترین آنان از نظر اسلام است؟ گفت: بلکه تو بودی. علی پیوسته مناقبی را که خداوند بدو- نه به ابو بکر و غیر او- اختصاص داده می شمرد و ابو بکر می گفت: بلکه تو بودی. آنگاه حضرتش فرمود: پس به این ویژگی ها و مانند آن شایستگی قیام به امور امّت محمّد (ص) پیدا می شود. سپس حضرتش رو به ابو بکر کرد و فرمود: چه چیزی تو را از خدا و پیامبر و دینش فریب داد با این که از آنچه که اهل دین بدان نیاز دارند، تهی هستی؟ حضرت فرمود:

در این هنگـام ابو بکر گریست و گفت: ای ابا الحسن! راست گفتی، همین امروز را به من مهلت بـده تا در کار خود و آنچه از تو شنیدم بیاندیشم.

حضـرت فرمود: علی (ع) بـدو فرمود: ای ابا بکر! تو این مهلت را داری. آنگاه ابو بکر از نزد علی (ع) بازگشت و آن روز را به تنهایی سپری کرد و تا شب به هیـچ کس اجازه ملاقات نـداد. عمر نیز از آنجایی که جلسه خلوت ابو بکر با علی (ع) را شـنیده بود در میان مردم رفت و آمـد می کرد. ابو بکر آن شب پیامبر خدا (ص) را در خواب دید که در جایگاه خود نشسـته، ابو بکر برخـاست تا به حضـرتش سـلام کنـد، حضـرت روی از او گردانیـد، عرض کرد: ای پیامبر خـدا! آیا فرمانی دادی که من انجام ندادم؟

پیامبر خـدا (ص) فرمود: من پاسـخ سـلام تو را بدهم، با این که با خدا و پیامبرش و کسـی که خدا و پیامبرش او را دوست می دارد، دشـمنی می کنی؟ حق را به اهلش بـاز گردان! ابو بکر گفت: اهـل آن کیست؟ فرمود: همـان- علی (ع)- که بر تو عتاب کرد.

ابو بکر گفت: به فرمان تو ای پیامبر خدا! خلافت را به او برمی گردانم. حضرت فرمود:

بامـدادان در حـالی که می گریست به علی (ع) گفت: دسـت را بـده، آنگاه با او بیعت کرد و امر خلافت را به او تسـلیم کرد، آنگاه گفت: من به مسجد پیامبر خدا (ص) می روم و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۴۱

مردم را از خوابی که دیشب دیدم آگاه می کنم و گفتگوهایی که میان من و تو شده به مردم گزارش می دهم.

آنگاه از این امر کنار می روم و به شما به عنوان امیر سلام می دهم. علی (ع) فرمود: آری.

ابو بکر با رنگ پریده از نزد علی (ع) بیرون آمد، عمر که در جستجوی او بود، او را دید و گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! چرا حالت این گونه است؟ ابو بکر او را از تصمیم خود و خوابی که دیده بود و آنچه که میان او و علی (ع) رخ داده بود، آگاه کرد، عمر گفت: ای خلیفه پیامبر خدا! تو را به خدا که فریب سحر بنی هاشم را مخور، این نخستین سحری نیست که از آنها سر می زند. او پیوسته از این سخنان به گوش او خواند تا این که او را از رأیش برگردانده و از تصمیمش منصرف نمود و به خلافت تشویق کرد و وادار نمود که در آن استوار مانده و بدان قیام کند.

حضرت فرمود: علی (ع) در وعده مقرّر در مسجد حاضر شد ولی هیچ کس را در آنجا ندید و احساس کرد که آنان شرّی ایجاد کرده اند. پس کنار قبر پیامبر خدا (ص) نشست، عمر داشت از آنجا عبور می کرد و به آن حضرت گفت: ای علی! آنچه تو در جستجوی آنی، همانند کندن خارهای درخت قتاد، سخت است- یعنی به آن هرگز نخواهی رسید- حضرت از قضیه آگاه شد و برخاست و به خانه خود رفت.

استدلال علی (ع) با این ویژگی ها بر مردم در روز شورا

۳۱- از عامر بن واثله نقل شده که گوید: من در روز شورا در آن خانه ای که شورای خلافت تشکیل شده بود حضور داشتم، شنیدم که علی (ع) می فرمود: مردم در حالی ابو بکر را خلیفه کردند که سوگند به خدا من

از او شایسته تر و سزاوارتر بودم، ابو بکر نیز عمر را خلیفه کرد که سوگند به خدا من از او شایسته تر و سزاوارتر بودم. اینک عمر طبق وصیتش مرا همسان با پنج نفری قرار داده که مرا ششمین نفر آنها شمرده و به من نسبت به آنها هیچ برتری قایل نشده است. اگر بخواهم برای برتری خودم بر علیه آنان آن چنان استدلال می کنم که هیچ عرب و عجمی و هیچ فرد معاهده بسته و شرک ورزی نتواند آن را دگرگون ساخته و انکار نماید.

آنگاه فرمود: شما را به خدا! ای اعضای شورا! آیا در میان شما کسی هست که پیش از من خدا را به یگانگی بشناسد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. سپس فرمود: شما را به خدا آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) به او فرموده باشد که تو نسبت به من مانند هارون از موسی هستی؟ گفتند: نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که وقتی پیامبر خدا (ص) قربانی خود را به سوی پروردگار جهانیان به

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۴۳

مکه برد کسی را جز من در آن شریک کند؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما کسی جز من هست که آنگاه که مرغی برای خوردن به نزد رسول خدا (ص) آوردند، فرمود: خداوندا! محبوبترین آفریده خود در پیشگاهت را برای من برسان تا با من از این مرغ بخورد» گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که عمر

از دو دژ خیبر بـازگشت در حالی که همراهانش او را و عمر آنها را ترسو می شـمردند که پرچم پیامبر خـدا (ص) را شکسـت خورده بازگردانیـده بود، حضـرتش بـدو فرمود: «فردا این پرچم را به دست مردی خواهم سپرد که هرگز فرار نمی کند. خدا و پیامبرش او را و او خدا و پیامبرش را دوست می دارد، تا به یاری خدا پیروز نگردد باز نمی گردد.» هنگامی که صبح شد پیامبر خدا فرمود:

علی را نزد من فراخوانیـد. گفتند: ای پیامبر خدا! او چشم درد دارد به گونه ای که نمی تواند پلک روی هم گذارد، پیامبر خدا (ص) فرمود: او را نزد من بیاوریـد. علی (ع) فرمود: هنگـامی که به حضورش شـرفیاب شـدم، آب دهـان مبـارکش در چشـمم افکنـد و فرمود: «خداونـدا! گرمی و سـردی را از آن بزدای.» خداوند تاکنون گرمی و سـردی را از من برده است. من پرچم را گرفتم پس خداوند شرک ورزان را شکست داده و مرا بر آنان پیروز کرد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شـما را به خـدا! آیا در میان شـما جز من کسـی هست که برادری همچون برادر من جعفر دارد که با دو بال زینت داده شده در بهشت به هر کجای آن بخواهد به پرواز درآید؟

گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شـما را به خدا! آیا در میان شـما- جز من کسـی هست که عمویی، همچون عموی من حمزه داشـته باشد که شـیر خدا و پیامبر او و سـرور شـهیدان است؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که دو سبط هم چون دو سبط من حسن و

حسین (ع) که فرزندان پیامبر خدایند و سرور جوانان بهشتیان هستند داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همسری همانند همسر من فاطمه دخت پیامبر خدا (ص) و بانوی زنان بهشتی داشته باشد؟ گفتند: به خدا سوگند! نه.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد: و هر کس از تو جدا گردد از من جدا شده و کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده است؟ گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد: «قبیله بنی ولیمه از سرپیچی دست بردارند و گر نه مردی را که همانند من است به سوی آنان خواهم فرستاد، همو که اطاعت او اطاعت از من و سرپیچی از دستورات او همچون سرپیچی از دستور من است، با شمشیر آنها را فرا خواهد گرفت. گفتند: به

خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد: «هیچ مسلمانی نیست که مهر من در دلش جای گرفته باشد مگر این که خداوند گناهان او را بپوشاند و هر که مهر من در دلش جای گیرد بی تردید مهر تو نیز به دل او رسیده و دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست می دارد ولی با تو دشمنی می ورزد.» گفتند: به خدا سوگند!

نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد: هر وقت که من غایب باشم تو جانشین من در میان خانواده، فرزندان، و مسلمانان هستی. دشمن تو دشمن من است و دشمن من دشمن خداست. و دوست تو دوست من و دوست من، دوست خداست.» گفتند: به خدا سوگند! نه. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد: «کسی که به تو مهر ورزد و ولایت تو را داشته باشد رحمت (الهی) او را از پیش فرا گیرد و هر که با تو دشمنی ورزد و به ستیزه برخیزد لعنت (الهی) او را از پیش فرا گرفته است.» در این هنگام عایشه گفت: ای پیامبر خدا! در مورد من و پدرم خدا را بخوان تا از کسانی که با او دشمنی ورزیده و به ستیز برخیزد نباشیم. پیامبر خدا (ص) فرمود: ساکت باش! اگر تو و پدرت از کسانی باشید که ولایت او را پذیرفته و او را دوست می دارند بی تردید رحمت الهی از پیش شما را فرا گرفته و اگر شما از کسانی باشید که با او دشمنی کرده و به ستیز برخیزید، بی تردید لعنت الهی از پیش شما را فرا گرفته است، به طور حتم تو و پدرت در حالی در نزد من خواهید آمد که پدرت نخستین کسی است که در حق او ستم نموده و تو نخستین کسی هستی که با او جنگ نموده باشی.» گفتند: نه به خدا! فرمود:

شما را به خدا!

آیا در میان شـما جز من کسـی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد آنچه که در مورد من فرموده که: «ای علی! تو در دنیـا و آخرت برادر من و من برادر تو هسـتم، خانه تو در بهشت همان گونه که برادران رو به روی هم می نشـینند رو به روی خانه من است.» گفتنـد: نه به خـدا! فرمود: شـما را به خـدا! آیا در میان شـما جز من کسـی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد:

«ای علی! به راسـتی که خداونـد تـو را به کـاری مخصـوص کرده و آن را به تو ارزانی داشـته است که هیـچ عملی در پیشـگاه خداونـد از آن محبوبتر و برتر نیست و آن زهـد در دنیاست که نه تو می توانی از دنیا چیزی بـدست بیاوری و نه دنیا می تواند چیزی از تو بـدست آورد. و همین ویژ گی در روز رسـتاخیز در پیشـگاه خداونـد متعال زینت نیکان خواهـد بود، پس خوشا به حال کسی که به تو مهر ورزیده و تو را تصدیق کند و وای بر کسی که با تو دشمنی نموده و تو را تکذیب کند»؟ گفتند: نه به خـدا! فرمود: شـما را به خـدا! آیا در میان شـما جز من کسـی هست که پیامبر خـدا (ص) او را برای آوردن آب فرسـتاده باشـد آنسـان کـه مرا فرسـتاد، مـن رفتم تـا این که مشـک آب را به پشت گرفته و به راه افتـادم، پس بـادی از پیش روی وزیـد و مرا بازگردانید تا این که بر زمین نشاند، آنگاه برخاستم باز بادی از رو به روی وزید و مرا بازگردانده و

بر زمین نشاند. سپس من برخاستم و به حضور پیامبر خدا (ص) شرفیاب شدم. حضرتش به من فرمود: چرا دیر کردی؟ من سرگذشت

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۴۷

خود را به او گفتم: فرمود: جبرئیل بر من فرود آمد و قضیه را گفت، باد نخستین، همان جبرئیل بود که با هزار فرشته بر تو درود فرستادند و دومین باد، میکائیل بود که با هزار فرشته بر تو درود فرستادند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که جبرئیل در باره او گفته باشد:

«ای محمّد! آیا این همکاری علی را می بینی»؟ پیامبر خدا (ص) فرمود: به راستی که او از من و من از او هستم، جبرئیل گفت: من نیز از شما هستم؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همچون من برای پیامبر خدا (ص) نویسندگی کند، آن گونه که من نویسندگی می کردم که پیامبر خدا (ص) چشم بر هم نهاده بود و من می دیدم که همچنان به من املا می کند وقتی بیدار شد فرمود: ای علی! از آنجا تا اینجا چه کسی به تو املا کرد؟ عرض کردم: شما، ای پیامبر خدا! فرمود: «نه، و لیکن این جبرئیل بود که بر تو املا می کرد.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در باره او منادی از آسمان ندا دهد که: «شمشیری جز ذو الفقار و جوانمردی جز علی نیست»؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما

جز من کسـی هست که پیامبر خـدا در باره او فرموده باشد آن گونه که به من فرمود: «اگر بیم نداشـتم که همه مشتی از خاک پای تو را به جهت برکت برای بازماندگانش بر می داشت در مورد تو سخنی می گفتم که همه مشتی از خاک پای تو را برمی داشـتند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شـما را به خدا! آیا در میان شـما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در باره او فرموده باشد: «مراقب در خانه باش که گروهی از فرشـتگان به زیارت من می آیند و به کسـی اجازه ورود نده.» در این حال عمر آمد، من سه مرتبه او را برگردانـدم و بـدو گفتم که پیـامبر اجازه ملاقات نـداده؛ چرا که گروهی از فرشـتگان که تعـدادشان چنین و چنان است به زیارت حضـرتش مشـرّف شده اند. آنگاه به او اجازه ورود دادم، او وارد شد و گفت: ای پیامبر خدا! من چندین بار آمدم و هر مرتبه علی مرا باز می گردانید، و می گفت:

پیامبر خـدا را نمی شود دیـد؛ چرا که در محضـر او چنین و چنان تعداد از فرشـتگان هسـتند، او چگونه از شـما آنان آگاه بود؟ مگر آنها را دیـده بود؟ پیامبر خـدا (ص) به علی (ع) فرمود: ای علی! عمر راست می گویـد چگونه از شـمار آنان آگاه شدی؟ من عرض کردم: صداهایی را شـنیدم که به من تحیّت می گفتند، من آنها را شمردم و تعداد فرشتگان را دانستم. فرمود: راست گفتی، زیرا که از برادرم عیسی (ع) روشی برای توست، پس عمر بیرون رفت در حالی که می گفت:

علی را به فرزند مریم مثل زد، که در این هنگام خداوند متعال این

آیه را فرستاد که: «و آنگاه که فرزند مریم مثل زده شد به ناگاه قوم تو از آن باز می دارند.» (فرمودند: یعنی: فریاد می زنند.) می گویند: آیا معبودهای باطل بهتر است یا او؟ این مثل را نمی زنند مگر از راه ستیزه،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۴۹

بلکه آنان گروهی ستیزه جویند. او نبود مگر بنده ای که ما به او نعمت داده و او را مثلی برای بنی اسرائیل قرار دادیم. و اگر بخواهیم به جای شما فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در باره او فرموده باشد آنسان که در مورد من فرمود که: «طوبی درختی است در بهشت که ریشه اش در خانه علی (ع) است، هیچ فرد با ایمانی نیست مگر این که شاخه ای از شاخه های آن در خانه اوست؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا به او فرموده باشد: «تو به روش من می جنگی و ذمّه مرا بری خواهی نمود.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) بدو فرموده باشد: «تو با پیمان شکنان و بیدادگران و از دین بیرون شدگان پیکار خواهی کرد.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که به خدمت پیامبر خدا (ص) شرفیاب شده باشد در حالی که سرش در دامن جبرئیل بود که جبرئیل به من گفت: «به

پسر عمویت نزدیک شو که تو از من به او شایسته تری»؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) سرش را در دامان او نهاده باشد تا آن که خورشید غروب کرده باشد و نماز عصر را نخوانده باشد، هنگامی که پیامبر خدا (ص) بیدار شد و فرمود: ای علی! نماز عصر را خوانده ای؟ عرض کردم: نه. پیامبر خدا (ص) دعا کرد و خورشید با درخشش و تابش بازگشت، آنگاه که من نمازم را خواندم به سوی افق سرازیر شد. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند به پیامبرش فرمان دهد تا او را به اعلام برائت و بیزاری از مشرکان بفرستد، پیامبر ابو بکر را فرستاد که ناگاه جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! این پیام را نمی رساند مگر خودت یا مردی از خودت. پس پیامبر مرا فرستاد تا آن را از ابو بکر گرفته و آن را برده و از جانب پیامبر خدا (ص) آن را رساندم و خداوند بر زبان پیامبرش ثابت کرد که من از او هستم؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) به او فرموده باشد: «تو پیشوای کسی هستی که از من فرمان برد، و نور دوستان منی و همان کلمه ای هستی که پارسایان بدان ملازمند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد

او فرموده باشد: «هر که خرسند است که همچون من زندگانی کند و همچون من بمیرد و در بهشتی که پروردگارم به من وعده داده که همان باغهای عدن است که خداوند نهال آن را با دست (توانای) خویش کاشت. آنگاه به او فرمود:

موجود شو و آن موجود شد ساکن گردد، پس علی بن ابی طالب و فرزندان پس از او را که همان پیشوایانند، دوست بدارد، آنان همان اوصیایی هستند که خداوند دانش و فهم برای

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۵۱

آنان عطا فرموده است، آنان شما را از در گمراهی وارد نمی کنند و از در هدایت بیرون نمی برند، هرگز چیزی به آنان نیاموزید که آنان از شما داناترند، حق به همراه آنان- هر جا که بروند می رود» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در باره او فرموده باشد: «فرمانی است که صادر شده که جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز کافر منافق با تو دشمنی نمی کند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در باره او فرموده باشد آنسان که در باره من فرمود: «اهل ولایت تو در روز رستاخیز در حالی از گورهایشان بیرون می آیند که بر شترهای سفید سوارند، از بند کفشهای آنان نوری می درخشد، آنان به آسانی به هر جا وارد شده و سختی ها از آنان برداشته می شود و به آنان امان داده می شود و همه غم ها و اندوه ها از آنان بریده می شود تا این که به سایه عرش

خدای رحمان درآیند، که سفره ای در برابرشان گسترده می گردد که از (غذاهای) آن بخورند تا حسابرسی (مردم) به سر آید، (در آن روز) همه مردم می ترسند ولی آنان نمی ترسند و مردم محزونند ولی آنان اندوهی ندارند.» گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در باره او فرموده باشد آنگاه که ابو بکر به خواستگاری حضرت فاطمه (س) آمده پیامبر رد کرد و از این امر خودداری نمود، پس عمر برای خواستگاری آمد، دست رد بر سینه او نیز زده شد، پس من از او خواستگاری نمودم و به من تزویج نمود، ابو بکر و عمر آمده و گفتند: ما را به همسری او نپذیرفتی ولی او را پذیرفتی؟- پیامبر خدا (ص) فرمود: «من شما را رد نکردم و من علی را به همسری او برنگزیدم، بلکه خدا بود که شما را رد کرد و او را پذیرفت.» گفتند: نه به خدا! فرمود:

شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا شنیده اید که فرمود: هر پیوند و نژادی در روز رستاخیز گسستنی است مگر پیوند و نژاد من.» پس کدام پیوند از پیوند من و کدام نژاد از نژاد من برتر است؟ به راستی که پدر من و پدر پیامبر خدا (ص) دو برادر بودند، و حسن و حسین فرزندانی که فرزندان پیامبر خدا (ص) و سرور جوانان بهشتیانند، فرزندان من هستند و فاطمه دخت پیامبر خدا (ص) و بانوی زنان بهشتی، همسر من است. گفتند: نه به خدا! فرمود:

شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر

خـدا (ص) در باره او فرموده باشـد: «به راستی که خداونـد خلق را آفرید و آن را دو گروه قرار داد و مرا در بهترین گروه قرار داد. سـپس آنهـا را چنـد شـعبه قرار داده و مرا در بهترین شـعبه قرار داد، آنگـاه آنها را قبیله هایی قرار داده و مرا در بهترین آن قرار داد، آنگاه آنها را

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۵۳

خانـدانهایی قرار داده و مرا در بهترین خانـدان قرار داد. آنگـاه از خانـدانم، من، علی، جعفر را برگزیـد و مرا بهترین آنـان قرار داد، پس روزی در میان دو فرزنـد ابو طالب خوابیده بودم، جبرئیل به همراه فرشـته ای آمد که به جبرئیل گفت: ای جبرئیل! به کـدامیک از اینان فرسـتاده شـده ام؟ گفت: به این- آنگاه دست مرا گرفت و مرا نشانیـد». گفتنـد: نه به خدا! فرمود: شـما را به خـدا! آیا در میان شـما جز من کسـی هست که آنگاه که پیامبر خـدا (ص) درهای همه مسـلمانان را که به مسـجد باز می شـد بست و در خـانه مرا نبست، پس عباس و حمزه خـدمت حضـرتش آمـده و عرض کردنـد: ما را از مسـجد بیرون کردی و او را جای دادی؟ حضـرت به آنها فرمود: من شـما را بیرون نکردم و او را جای نـدادم بلکه خداونـد شـما را بیرون کرد و او را جای داد. خداونـد متعال به برادرم موسـی وحی نمود که: مسـجد پاکیزه ای برگزین و خود، هارون و فرزندان هارون در آن مسـجد جـای گیریـد. و خداونـد متعـال به من نیز وحی کرد که مسـجد پـاکیزه ای برگزین و خود، علی، و دو فرزنـدانش در آن جای گیرید. گفتند: نه به

خـدا! فرمود: شـما را به خـدا! آیا در میان شـما جز من کسـی هست که پیامبر خدا (ص) در باره او فرموده باشد: «حق با علی و علی با حق است. این دو هرگز از هم جـدا نمی شوند تا در کنار حوض (کوثر) نزد من آیند» گفتند: نه به خدا! فرمود: شـما را به خدا! آیا در میان شـما جز من کسـی هست که از جان پیامبر خدا (ص) محافظت کرده باشد آنگاه که شـرک ورزان تصمیم به قتل آن حضـرت گرفتند، من در بستر حضـرتش آرمیدم و پیامبر خدا (ص) به سوی غار رهسـپار شد، آنها گمان می کردند کـه من او هسـتم، (وقـتی مرا دیدنـد) گفتنـد: پسـر عمـویت کجـاست؟ گفتم: نمی دانم، آنقـدر مرا زدنـد که نزدیـک بـود مرا بکشـند.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شـما را به خدا! آیا در میان شـما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در باره او فرموده باشـد آن گونه که در مورد من فرمود: «به راستی خداونـد مرا به دوستی و ولایت علی فرمان داد، پس ولایت او ولایت من و ولایت من ولایت پروردگار من است، این پیمانی است که پروردگارم از من پیمان گرفته و به من دسـتور داده که آن را به شـما برسانم، آیا شـنیدید؟ گفتند: آری شـنیدیم. فرمود: آگاه باشـید! در میان شـما کسـی هست که می گوید: شـنیدم، ولی مردم را بر دوش خودش سوار کرده و با علی (ع) به ستیز برمی خیزد؟

گفتنـد: ای پیـامبر خـدا! مـا را از آنـان آگاه فرما؟ فرمود: هان که به راستی پروردگارم مرا از آنان آگاه ساخته و به من دسـتور داده که از آن

روی گردانم، طبق دستوری که از پیش صادر گشته فقط هر کدام از شما بدان چه در دل خویش نسبت به علی (ع) می یابد، بسنده کند.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در میدان نبرد نه تن از مبارزان بنی عبد الدار را که همگی پرچمدار بودند بکشد که من کشتم، آنگاه غلام آنان، صؤاب حبشی به میدان

کارزار قدم نهاد و در حالی که می گفت: سوگند به خدا! در عوض سروران خودم جز محمّد را نخواهم کشت. دو لبش کف کرده و چشمانش سرخ شده بود، شما همگی ترسیده و از مبارزه با او کناره گرفتید، در این هنگام من گام به مبارزه با او برداشتم، وقتی رو به من کرد گویی گنبدی ساخته شده و استوار بود، با آغاز نبرد دو ضربه میان من و او ردّ و بدل شد من با ضربه ای از کمر او را دو نیم کردم که نیم تنه پایین او همچنان بر روی دو پایش ایستاد که مسلمانان به او نگریسته و از آن منظره می خندیدند.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که همانند من از شرک ورزان قریش به خاک و خون بکشد؟ گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در میدان نبرد عمرو بن عبد ودّ فریاد می زد، آیا کسی هست که به مبارزه من بیاید؟ همه شما از او ترسیدید من برخاستم. پیامبر خدا (ص)

فرمود: کجا می روی؟ عرض کردم: به سوی این فاسق برخاستم. فرمود: او عمر بن عبد ودّ است! عرض کردم: ای پیامبر خدا! اگر او عمرو بن عبد ودّ است من نیز علی بن ابی طالبم. حضرت سخنش را دوباره فرمود. من نیز پاسخم را تکرار کردم. آنگاه به من فرمود: برو به نام خدا. وقتی که به نزدیک او رسیدم گفت: ای مرد! تو کیستی؟ گفتم: علی بن ابی طالب. گفت: همتای بزرگواری هستی ای برادر زاده! بازگرد که پدرت با من حق همنشینی و گفتگوی داشت. من دوست ندارم که تو را بکشم. من در پاسخ او گفتم: ای عمرو! تو با خدا پیمان بسته ای که اگر کسی سه تا پیشنهاد برای تو کرد یکی از آنها را بپذیری! گفت: پیشنهاد کن. گفتم: این که گواهی دهی که معبودی جز خدا نیست و این محمّد (ص) پیامبر خداست و بدان چه که از جانب خدا آورده اقرار کنی. گفت: پیشنهادی غیر از اینها بیاور. گفتم: از همان راهی که آمده ای بازگردی. گفت: سوگند به خدا! سخن و گفتگوی زنان قریش نباید این باشد که من از برابر تو گریختم. گفتم: پس (از اسب) پیاده شو تا با تو بجنگم. گفت: این پیشنهاد را می پذیرم. آنگاه (از اسب) پایین آمد دو ضربه میان من و او، ردّ و بدل شد که ضربه شمشیر او به سپر من خورد و از آن رد شده بر سر من رسید، و من آنچنان ضربه ای به او زدم که هر دو پایش قطع شد و خداوند او را به دست من کشت. آیا در میان شما جز من کسی

هست که چنین مبارزه ای داشته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند.

فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که آنگاه که مرحب پا به عرصه نبرد گذاشت رجز می خواند و می گفت: من همانم که مادرم مرا مرحب نامیده، پهلوانی با تجربه که غرق در سلاحم؛ که گاهی با نیزه و گاهی با شمشیر نبرد می کنم. من برای مبارزه با او به میدان آمدم، او به قدری بزرگ بود که به جای کلاه خود، سنگی کنده شده در سر داشت، او ضربه ای بر من زد، وقتی من شمشیر به سوی او حواله کردم از ضربه من، کلاه خود سنگی از سرش افتاد و شمشیر بر سرش اصابت کرد

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۵۷

و من او را کشتم. آیا در میان شما جز من کسی هست که چنین مبارزه ای داشته باشد؟ گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که خداوند در باره او آیه تطهیر را نازل کرده باشد که: «خداوند فقط می خواهد پلیدی را از شما خاندان زدوده و شما را تمام و کمال پاکیزه گرداند.» در این هنگام، پیامبر خدا (ص) کسای خیبری را گرفته و من، فاطمه، حسن و حسین را در آن جای داد و آنگاه فرمود: «پروردگار من! اینان خاندان منند، پس پلیدی را از آنان بزدای و آنها را کاملا پاکیزه گردان!» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که پیامبر خدا (ص) در مورد او فرموده باشد: «من سرور فرزندان آدم و

تو ای علی! سـرور عرب هستی» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شـما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که وقتی پیامبر خدا (ص) در مسجد بود بناگاه دید که چیزی از آسمان فرود می آید، حضرت به سرعت به طرف آن رفت و اصحابش در پی حضـرت بودند، آن حضـرت به چهار سیاهی رسید که تابوتی را به دوش می کشیدند، حضرت به آنان فرمود: تابوت را بر زمین گذاریـد! آنان آن را بر زمین گذاشـتند! فرمود: روی آن را باز کنیـد! باز کردنـد، ناگاه جنازه سـیاهی که آهن بر دور گردنش داشت در آن بود. پیامبر خدا (ص) به آنان فرمود: این کیست؟ گفتند: غلامی خبیث و فاسد از قبیله ریاحیان است که از دست آنان فرار کرده بود، (اینک مرده) به ما دستور دادند او را با همان زنجیری که در گردن دارد به خاک بسپاریم. من به آن غلام نگریسـته و عرضه کردم: ای پیامبر خـدا! هر وقت این غلام مرا می دیـد می گفت: «سوگنـد به خدا! من تو را دوسـت می دارم، سوگنـد به خـدا جز مؤمن تو را دوست نمی دارد و جز کـافر تو را دشـمنی نمی کنـد.» پیـامبر خـدا (ص) فرمود: «ای علی! اینـک بـدون تردیـد خداونـد به خـاطر این عقیـده به او پـاداش داد. اینـک هفتـاد گروه از فرشـتگان که هر گروهی هزار گروهنـد فرود آمـده و بر او نماز می خواننـد. آنگاه پیامبر خـدا غل آهنین از گردنش باز کرد و بر او نماز خوانده و به خاکش سپرد. گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست

که پیـامبر خـدا (ص) در باره او فرموده باشـد آنسان که در باره من فرمود: «دیشب به من اجازه داده شـد تا دعا کنم، چیزی از پروردگارم نخواستم مگر این که به من ارزانی داشت و چیزی برای خود نخواستم مگر این که همانند آن را برای تو خواستم و خداوند آن را عطا فرمود». من گفتم: خدا را سپاس. گفتند: نه به خدا! فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که پیامبر خدا (ص) خالـد بن ولیـد را به سوی قبیله بنی جـذیمه فرسـتاد، او با آنان آن گونه رفتار کرد. پیامبر خـدا (ص) بر فراز منبر رفت و سه بار فرمود: «خداوند! من از آنچه که خالد بن ولید انجام داده به سوی تو بیزاری می جویم.» آنگاه به من فرمود: یا علی! تو برو. من به سوی آنان رفته و دیه آنها را پرداختم. آنگاه آنها را به خدا سوگند دادم که

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۵۹

آیا چیزی باقی مانـده است؟ گفتنـد: چون ما را به خـدا سوگنـد دادی (می گوییم) که کاسه های سـگان ما و زانوبند شتران ما باقی مانـده است. من بهای آن ها را نیز پرداختم. باز طلای زیادی به همراه من باقی مانـد که همه آنها را به آنان دادم و گفتم: این را می دهم بدان جهت که ذمّه پیامبر خدا (ص) در آنچه می دانید و نمی دانید به خاطر ترسـی که زنان و کودکان داشـتند بری گردد.

آنگاه به خدمت پیامبر خدا (ص) بازگشته و جریان را گزارش نمودم. حضرت فرمود: سوگند به خدا! اگر در عوض این کاری که انجام دادی شتران سرخ مو به من می رسید، این قدر خوشحال

نمی شدم.» گفتند: آری به خدا شنیدیم.

فرمود: شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا (ص) شنیدید که می فرمود: «ای علی! دیشب امّتم را به من نشان می دادند، پرچمداران آنان از کنار من عبور کردند، من به تو و شیعیان تو آمرزش خواستم.» گفتند: آری به خدا شنیدیم. فرمود: شما را به خدا! آیا از پیامبر خدا (ص) شنیدید که فرمود: ای ابا بکر! برو و گردن این مردی را که فلان محل خواهی دید بزن، او بازگشت.

پیامبر (ص) فرمود: او را کشتی؟ گفت: نه؟ چون دیدم در حال نماز است. فرمود: ای عمر! تو برو و او را به قتل برسان. او نیز بازگشت. پیامبر فرمود: او را کشتی؟ گفت: نه، چون دیدم در حال نماز است. پیامبر (ص) فرمود: من به شما دستور می دهم او را بکشید، شما می گویید او را در حال نماز دیدیم؟ فرمود: ای علی! تو برو و او را به قتل برسان، وقتی من رهسپار شدم فرمود: اگر او را بیابد، می کشد. من باز گشتم و عرض کردم: ای پیامبر خدا (ص) کسی را نیافتم. فرمود: «راست گفتی! اگر او را می یافتی حتما می کشتی.» گفتند: آری به خدا سوگند شنیدیم. فرمود: شما را به خدا! آیا در میان شما جز من کسی هست که در باره او پیامبر خدا (ص) گفته باشد آنسان که در باره من فرمود: «به راستی که دوست تو در بهشت و دشمن تو در آتش خواهد بود.» گفتند: نه به خدا سوگند! فرمود: شما را به خدا! آیا می دانید که عایشه به پیامبر خدا (ص) گفت: ابراهیم از تو نیست، او از فلان قبطی است،

پیامبر (ص) به من فرمود: ای علی! تو برو و او را بکش! من عرض کردم:

ای پیامبر خدا! آیا در اجرای این حکم همانند مسمار گداخته باشم یا قضیه را بررسی کنم؟

فرمود: نه، بلکه قضیه را بررسی کن. من رفتم وقتی چشمش به من افتاد از دیواری بالاـ رفت، خود را به آن طرف دیوار انداخت. من نیز در پی او رفتم تا این که او بر فراز درخت خرمایی بالا رفت و من نیز در پی او از درخت بالا رفتم. وقتی دید من از درخت بالا رفتم، لباس زیر از تن کند. ناگاه دیدم که آلت مردی ندارد. پس خدمت پیامبر خدا (ص) بازگشته مطلب را به عرضش رساندم. حضرت فرمود: سپاس خدایی را که نسبت ناروایی را از خاندان ما بازگردانید.» گفتند:

نه به خدا سوگند. فرمود: خداوندا! گواه باش.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۶۱

باب های خصلت های پنجاه گانه و بیشتر

پنجاه حقی که امام سجّاد (ع) به یکی از یارانش نوشته

۱- ابو حمزه ثمالی گوید: این نامه امام سجّاد (ع) است به یکی از یارانش: بدان که خداوند متعال را نسبت به تو حقوقی است که در هر حرکت و جنبشی که از تو سر می زند یا هر آرامشی که داشته باشی یا در هر حالی که هستی یا در هر منزلی که فرود می آیی یا هر عضوی را که بگردانی یا هر ابزاری را که در آن تصرّف کنی پیرامون تو را فرا گرفته است. پس بزرگترین حقوق خداوند متعال نسبت به تو همان است که برای خویش بر تو لازم کرده. همو که اصل و اساس همه حقوق است. سپس حقوقی است که خداوند برای خودت بر تو از فرق تا قدمت با گوناگونی اعضایت،

واجب کرده است، پس خداوند متعالی برای زبانت، گوشت، چشمت، دستت، پایت، شکمت و عضو جنسیت حقّی بر تو قرار داده است. این اعضای هفتگانه همان هایی هستند که کارها با آنها انجام می گیرد. آنگاه خداوند متعالی برای کردارهایت حقوقی را قرار داده که برای نمازت، روزه ات، صدقه ات، قربانیت حقی قرار داده و نسبت به کردارهایت برای تو حقوقی است.

آنگاه حقوقی است که از جانب تو نسبت به صاحبان حقوقی است که لازم ترین آنها حقوق پیشوایانت است. سپس حقوق زیر دستانت، آنگاه حقوق خویشاوندان تو. اینها حقوقی است که هر کدام چند شعبه است: حقوق پیشوایان تو سه تاست که لازم ترین آنها حق کسی است که با سلطنت امور تو را تدبیر می کند، سپس حق کسی که تو را به دانش تربیت می کند، سپس حق کسی که تو را با حکومت پرورش می دهد و همه پرورش دهندگان تو امام و پیشوایند. و حقوق رعیت تو نیز سه تاست:

لازم ترین آنها حق کسانی است که بر آن سلطنت داری، سپس حق دانش آموختگانی که از تو بهره علمی می برند؛ چرا که نادان رعیّت دانشمند است، سپس حق کسانی که با ملکیّت- همچون زنان و بردگان- رعیّت تو هستند. و حقوق رعایای تو بسیار و به پیوستگی پیوند خویشاوندی به هم پیوسته است. لازم ترین آنها حق مادر توست. آنگاه حق پدر و آنگاه حق فرزندانت، آنگاه حق برادرت، آنگاه حق هر که نزدیکتر و شایسته تر است،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۶۳

سپس حق مولایت که بر تو نعمت ارزانی داشته، آنگاه حق مولایت که نعمتش بر تو جاری است، آنگاه حق کسانی که به تو احسان می کنند، آنگاه حق

مؤذّنی که نمازت را اعلام می کند، آنگاه حق امام جماعت تو، آنگاه حق همنشین تو، آنگاه حق همسایه تو، سپس حق مصاحب تو، سپس حق شریک تو، سپس حق دارایی تو، سپس حق بدهکاری که از وی طلب داری، سپس حق بستانکاری که از تو طلب دارد، سپس حق کسی که با تو افت و خیر و معاشرت دارد، سپس حق کسی که بر علیه تو اقامه دعوا کرده، سپس حق کسی که تو بر علیه او اقامه دعوا داری، سپس حق کسی که با او مشورت می کنی، سپس حق کسی که بر تو بر علیه او اقامه دعوا داری، سپس حق کسی که با او مشورت می کنی، سپس حق کسی که به تو در مشورت نظر می دهد، سپس حق کسی که از تو خیرخواهی می کند، سپس حق کسی که از او خیرخواهی می کنی، سپس حق کسی که از تو بزرگتر است، سپس حق کسی که از تو کوچکتر است، سپس حق کسی که از تو درخواست می کند، سپس حق کسی که از او درخواست می کنی، سپس حق کسی که به دستش- با گفتار یا کردار، از روی عمد یا غیر عمد- به تو بدی کرده، سپس حق ملّت تو نسبت به تو، سپس حق اهل ذمه تو، آنگاه حقوقی است که به اندازه علّتهای احوال و گردش سببها جریان دارد. پس خوشا به حال کسی که خداوند او را بر انجام حقوقی که بر او لازم کرده یاری کرده و بر این موفّق و استوار سازد.

پس حقّ بزرگ خداوند بر تو این است که او را بپرستی و چیزی را شریک او قرار ندهی.

آنگاه

که با اخلاص وظیفه ات را انجام دادی، خدا بر تو مقرّر فرموده که کار دنیا و آخرت تو را کفایت کند. و حق نفست بر تو این است که در اطاعت خدای متعال بکار ببری. و حق زبان این که از دشنام پرهیز و به خیر و نیکی عادتش دهی و سخنان اضافی را که سودی ندارد ترک کنی و با آن به مردم نیکی کرده و گفتار نیکو گویی. و حق گوش این که از شنیدن غیبت و سخنانی که شنیدنش حلال نیست منزّه اش داری. و حق چشم این است که از آنچه که دیدنش حلال نیست بپوشانی، و با آن به دیده عبرت بنگری. و حق دست این که آن را به سوی چیزی که حلال نیست دراز نکنی. و حق پاها این که به وسیله آنها به جایی که حلال نیست، نروی، چرا که به وسیله آنها بر روی صراط خواهی ایستاد، پس دقّت کن که تو را نلغزانند و در آتش نیفکنند. حق شکمت این که آن را ظرف حرام قرار ندهی و بیش از سیری نخوری. و حق تناسل جنسی این که آن را از زنا نگهداشته و از دیدگان بپوشانی.

و حق نماز این که بدانی آن حضور در درگاه الهی است و تو در پیشگاه خدا ایستاده ای وقتی از این آگاه باشی در واقع در جایگاه بنده ای خوار، حقیر، علاقه مند، بیمناک، امیدوار، ترسان، بیچاره، زاری گر در برابر بزرگوار و شکوهمندی، با آرامش و وقار ایستاده و با قلب خود روی آورده و آن را با حدود و حقوقش بر پا کنی. و حق حج این که بدانی آن میهمانی

به سوی پروردگار و فرار از گناهانت است و پذیرش

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۶۵

توبه تو با آن بوده و آنچه که خدا بر تو لازم شمرده انجام می شود. و حق روزه این که بدانی آن پرده ای است که خداوند بر زبان، گوش، چشم، شکم، آلت جنسی تو زده تا به وسیله آن تو را از آتش بازدارد. پس اگر روزه را رها کنی پرده ای را که خدا بر تو کشیده پاره کرده ای. و حق صدقه این که بدانی آن اندوخته تو در پیشگاه پروردگارت بوده و ودیعه ای که نیاز به گواه ندارد. پس اگر از این امر آگاه شوی آنچه در پنهانی به ودیعت می گذاری برای تو از آشکارا مورد اعتمادتر خواهد بود و بدانی که صدقه بلاها و بیماری ها را در دنیا و آتش را در آخرت از تو دفع می کند.

و حق قربانی این که با آن رضای خدا را بخواهی نه رضا و خشنودی مردم را، هدفت از آن جز قرار گرفتن در معرض رحمت خدا و رهایی روحت در روز رستاخیز نباشد.

و حق سلطان این است که، بدانی تو برای او وسیله آزمایشی و خداوند به وسیله سلطنت دادن به او، او را به تو گرفتار ساخته است و بر توست که خود را در معرض خشم او قرار ندهی تا خود را به دست خویش به هلاکت نیندازی و در بدیهایی که از جانب او به تو می رسد، شریک وی نشوی. و حق پرورش دهنده علمی تو این که او را تعظیم نموده و به جایگاه او ارج نهاده و خوب به سخنان او گوش فرا داده و بر

او اقبال کنی و این که صدایت را بر او بلند نگردانی، و پاسخ کسی را که از او پرسش کرده ندهی تا خودش پاسخ دهد و در جلسه او با کسی صحبت نکرده و در نزد او غیبت کسی را ننمایی و آنگاه که از او در نزد تو بدی گویند از او دفاع کرده و عیب های او را بپوشانی و فضایلش را آشکار سازی، با دشمنان او ننشسته و با دوستان او دشمنی نکنی، هر گاه چنین کنی فرشتگان خدا بر تو گواه شوند که تو او را خواسته و دانش او به خاطر خدای متعال- نه به خاطر مردم- آموختی. و حق کسانی که با حکومت کارهای تو را تدبیر می نمایند این که از آنان اطاعت کرده و از فرمانشان- جز در مواردی که موجب خشم خداست- سرپیچی نکنی، چرا که با معصیت آفریدگار، اطاعت از آفریده شده روا نیست. و حق رعایا و زیردستانی که به آنان سلطنت داری این که بدانی آنان به جهت ناتوانی خود و توانمندی تو رعیّت تو شدند. از این رو لازم است که در میان آنان با عدالت رفتار کرده و برای آنان همچون پدری مهربان باشی و کارهایی را که از روی نادانی انجام می دهند برای آنان ببخشی، و در کیفر آنان شتاب نکنی و از توانمندی که خداوند در باره آنان به تو ارزانی داشته، از حضرت حق سپاسگزار باشی.

و حق شاگردانی که از دانش تو بهره می برند این که بدانی که خداوند در آن دانشی که به تو ارزانی داشته و از گنجینه دانش خود دری به روی تو گشوده، تو را

برای آنـان سـرپرست قرار داده. پس اگر به مردم بـا خـوش رفتـاری، آموزش داده و بر آنـان خشونت نکرده و از آنـان دلتنگ نشوی، خداونـد دانش تو را از فضـلش فزونی خواهـد بخشـید، ولی اگر دانشت را از مردم دریغ کرده و آنگـاه که از دانش تو بخواهنـد بر آنـان بـد خلقی کنی، بر خداونـد است که دانش و آبروی تو را از تو بگیرد و جایگاه تو را از دل ها بردارد. و حق زنت این است که بدانی خداوند او را برای تو مایه آرامش و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۶۷

انس قرار داده و این که، این نعمتی از جـانب خـدا بر توست. پس او را گرامی داشـته و با نرمی با او رفتار کنی، گر چه حق تو نسـبت به او لازم تر است. در عین حال بر توست که بر او ترحّم کنی، زیرا که او اسـیر توست، خوراک و پوشاک او را بـده و اگر نـادانی کرد از او درگـذر. و حـق برده ات این که بـدانی او آفریـده پروردگـار تو و فرزنـد پـدر و مـادر توست، گوشت و خونت بـا او یکی است. تو از این جهت مالـک او نشـده ای که تو او را آفریـده ای، و تو چیزی از اعضـای او را نیافریـده ای و روزی او را تو نمی دهی، بلکه خداونـد متکفّل آن شـده. آنگاه او را مسـخّر تو گردانیـده و تو را امین او قرار داده و به ودیعت سپرده تا هر خیری که از جانب تو به او می رسـد برای تو نگهدارد. پس به او نیکی کن آنسان که خدا به تو نیکی کرده اسـت و اگر او را

دوست نداری عوضش کن و آفریده خدا را شکنجه مکن و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.

و حق مادرت این که بدانی او آنگاه که هیچ کس را توانایی حمل تو نبوده، حمل کرده و میوه دلش که کسی به او نمی دهد به تو ارزانی داشته و با همه اعضایش از تو مواظبت نموده، او باکی نداشته که خود گرسنه مانده تو را غذا دهد، خود تشنه مانده و تو را سیراب کند و خود برهنه مانده و تو را بپوشاند، خود آفتاب خورده تو را در سایه اندازد، او به جهت تو بی خوابی کشیده و تو را از گرما و سرما نگهداری کرده تا تو فرزندی برای او باشی، از این رو، تو جز با یاری و توفیق خداوند توانایی سپاسگزاری از او را نداری. و حق پدرت این که بدانی او ریشه و اساس توست. که اگر او نبود تو نیز نبودی، پس هر گاه در وجود خود شگفتیهایی دیدی بدان که پدرت اصل نعمت بر توست، پس خدا را به همان اندازه ستایش کرده و سپاسگزاری کن و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق فرزندت این که بدانی او از توست و در آینده دنیا نیکی و بدی او به تو نسبت داده می شود و تو مسئول تربیت نیکوی او و راهنمایی او به سوی پروردگارش هستی، تویی که بایستی او را در اطاعت پروردگارش یاری کنی، پس در باره او همچون کسی رفتار کن که می دانی با احسان کردن به او پاداش خواهی داشت و با بدی به او کیفر خواهی دید.

و حق برادرت این که بدانی او دست

تو و عزّت و نیروی توست. پس او را سلاحی برای معصیت خدا و وسیله ای برای ستم بر آفریدگان خدا برنگیر و در برابر دشمنش او را وامگذار و برای او خیرخواهی کن. این در صورتی است که او از خداوند اطاعت کند و گر نه خداوند از او بر تو گرامی تر است و هیچ نیرویی جز از خدا نیست.

و حق مولایی که با آزاد کردن به تو احسان نموده این که بدانی اوست که از مالش داده تا تو را از خواری بندگی و هراس آن به شکوه و عزّت آزادی و آرامش آن رسانیده، او تو را از اسارت بردگی رها ساخته و زنجیر بندگی را از گردنت گشوده و از زندان بیرونت کرده و به تملّك خودت در آورده و تو را به پرستش پروردگارت فارغ ساخته است، و بدانی که در دوران زندگی و مرگت از همه سزاوارتر است و بر تو لازم است که با جانت او را یاری نموده و آنچه از جانب تو نیازمند است بدو برسانی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق برده ای که با آزاد کردن او احسانش نموده ای این

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۶۹

که بدانی خداوند متعال آزادی او را توسط تو، وسیله ای به نزد خویش قرار داده و آن را پرده میان تو و آتش نموده و به راستی که پاداش تو در آینده دنیا همان میراث اوست، اگر خویشاوندی نداشته باشد که از مالت به او داده ای و در آخرت بهشت است. و حق کسی که بر تو نیکویی کرده این که از او سپاسگزاری کنی و نیکویی او

را یادآور شوی و با گفتار نیک به او پاسخ دهی و با خالص ترین دعایی که میان تو و خداوند متعال است او را دعا کنی، اگر چنین کنی در آشکار و نهان او را سپاس گفتی، آنگاه که اگر روزی توانایی یافتی نیکویی او را جبران کن. و حقّ مؤذّن این که بدانی یادآور پروردگار تو و فراخوان به سوی بهره عبادت تو و یاور تو در انجام عملی که خداوند بر تو واجب کرده، می باشد. پس همانند سپاسگزار بر نیکوکار از او بر این نعمت سپاسگزاری کن.

و حق امام جماعت در نمازت این که بدانی که او نمایندگی میان تو و پروردگارت را بر عهده گرفته و از جانب تو در پیشگاه خدا سخن می گوید. بی آن که تو از جانب وی سخن گویی، او از جانب تو دعا می کند بی آنکه تو از جانب وی دعا کنی و تو را از بیم و هراس ایستادن در برابر خداوند کفایت می کند. پس اگر در نمازت کاستی باشد به عهده اوست و اگر تمام باشد تو با او شریکی و او را نسبت به تو برتری نیست. او جان تو را با جان خویش و نماز تو را با نماز خویش حفظ کرده پس به همان اندازه از او سپاسگزار باش. و حق همنشین تو این که با او با نرمی رفتار کرده و در گفتگو با او با انصاف باشی و بدون اجازه او برنخیزی و کسی که در پیش تو نشسته، می تواند بی اجازه تو برخیزد و این که لغزشهای او را فراموش کرده و نیکی هایش را به یاد بسپاری و جز سخن خیر با

او نگویی.

و حق همسایه ات این که او را در غیاب حفظ کرده و در حضورش گرامی داری، و آنگاه که مورد ستم قرار گیرد یاریش کرده و عیبش را جستجو نکنی و اگر از او بدی دیدی آن را بپوشانی و اگر بدانی که او پندپذیر است در خلوت او را پند گویی، و او را در سختی تنها نگذاری و از لغزش او در گذشته و گناهش را ببخشی و با او بزرگوارانه معاشرت کنی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق رفیق این که با او به تفضّل و انصاف رفتار کنی و آن سان که او تو را گرامی می دارد تو نیز او را گرامی بداری و تو برای او مایه رحمت باشی نه موجب شکنجه و عذاب، و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق شریک این که اگر غایب شد او را کفایت کرده و در صورت حضور مراعاتش کنی، و بدون حکم او حکم صادر نکنی و بدون نظر او به رأی خود عمل نکنی و دارایی او را برایش نگهداری و در کاستی و فزونی کارش به او خیانت نورزی. چرا که مادامی که دو شریک به یک دیگر خیانت نکنند دست خداوند بر سر آنهاست و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق دارایی تو این که جز از حلال آن را بدست نیاوری و جز در مورد (صحیحش) انفاقش نکنی، و کسی را که ناسپاس است بر خود ترجیح ندهی، پس با آن (مال) به اطاعت پروردگارت عمل کن و در آن بخل نورز که با وجود گشایش در زندگی حسرت و پشیمانی

خواهی دید و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق بستانکارت که از تو طلب دارد اینکه اگر دارا هستی، طلب اش را به او دهی و اگر تنگ دستی او را با گفتار نیک خشنود و راضی کنی و با نرمی او را رد کنی. و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۷۱

حق کسی که با او معاشرت داری این که فریبش نداده و خیانتش نورزی و نیرنگش نزنی، از خداوند متعال در کار او بیم داشته باشی. و حق دشمنی که علیه تو ادّعا دارد این که اگر آنچه بر علیه تو ادّعا می کند حق است، خودت بر خویشتن گواهی دهی و بر او ستم نکنی و حق او را به صورت کامل بپردازی و اگر آنچه ادعا می کند باطل است با او به نرمی رفتار کرده و در کارش جز با نرمی رفتار نکنی و در مورد او پروردگارت را به خشم نیاوری و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق کسی که تو علیه او ادّعا داری این که اگر تو در ادّعای خودت حق هستی با نیکویی با وی گفتگو کنی و حق او را انکار نکنی و اگر در ادّعای خود بر باطل هستی از خدای متعال بیم داشته و به سوی او توبه کنی و ادّعایت را رها سازی.

و حق کسی که با تو مشورت می کند این که اگر نظری برای او داری به آن اشاره کنی و اگر چیزی به نظرت نمی رسد او را به کسی که می داند راهنمایی کنی. و حق کسی که تو با او مشورت می کنی این که در مواردی که رأی او مخالف

رأی توست متّهمش نسازی و اگر رأیش با رأی تو موافق شد خدای را سپاس گویی. و حق کسی که از تو پندی می خواهد این که به او نصیحت و پندگویی و روش تو بایستی با مهرورزی و نرمی به او باشد. و حق کسی که نصیحتگر توست این که به او فروتنی کرده و به سخن او گوش فرا دهی. پس اگر سخن درستی گفت خدای را سپاس گویی و اگر موافق نگوید به او دلسوزی کنی و متّهمش نکنی و اگر دانستی که خطا رفته به خاطر آن او را مؤاخذه نکنی مگر این که سزاوار اتهام باشد، پس در هیچ حال به چیزی از دستورات او اعتنا نکنی و هیچ نیرویی جز از خدا نیست. و حق بزرگتر این که به خاطر سنّ او، احترامش کرده و به جهت پیشی گرفتنش در پذیرش اسلام بزرگش بداری و به هنگام ستیزه جویی با او برابری نکنی و پیش از او راه نرفته و از او پیشی نگیری و با او نادانی نکنی و اگر او نادانی کرد تحمل کرده و به جهت حق اسلام و حرمتش، او را گرامی بداری. و حق کوچکتر این که در آموزش او دلسوزی کنی و از او درگذری و پرده پوشی کنی و با مهربانی با او رفتار کرده و او را کمک کنی. و حق کسی که از تو درخواست می کند این که به اندازه نیازش به او بدهی.

و حق کسی که از او چیزی خواسته ای این که اگر چیزی داد با سپاس و شناخت از فضلش آن را بپذیری و اگر چیزی نداد عذرش را بپذیری. و

حق کسـی که تو را به خاطر خدا شاد کرده این که نخست خدای را سـپاس گفته آنگاه از او سپاسگزاری کن. و حق کسی که به تو بـدی کرده این که از او درگـذری و اگر بـدانی که عفو از او زیان دارد، داد خود را از او بسـتانی که خداونـد متعال می فرماید: «و کسی که پس از مورد ستم قرار گرفتن داد خود را بگیرد، اینان کسانی هستند که گناهی بر آنان نیست.» و حق اهل ملّت و هم کیشانت این که در دل، تنـدرستی و رحمت آنان را خواسـته و با بـدهای آنان با مهربانی رفتار کنی و با آنان مـدارا کرده و به خیر و صـلاح بیـاوری و از نیکوکارانشـان سپاسـگزاری کرده و آزارشان نرسانی و آنچه برای خود دوست می داری برای آنان نیز دوست داشته و آنچه برای خود ناخوش داری برای آنان نیز خوش نداشته باشی و این که پیران آنان به منزله پدر تو و جوانان آنان به منزله برادر تو و پیر زنانشان به منزله مادر تو و کوچک زنانشان به منزله فرزندان تو هسـتند. و حق اهل ذمّه این که آنچه خداوند از آنان پذیرفته تو نیز پذیرا باشی و مادامی که به پیمانی که با خدا دارند وفا دارند به آنان ستم نکنی.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۷۳

پنجاه ویژگی های مؤمن

۲- ابو سلیمان حلوانی- یا مردی از او- از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود:

ویژگی مؤمن این است که او: در دین نیرومنـد، در نرمی محتاط، در یقین با ایمان، در فهمیـدن حریص، در هـدایت با نشاط و در پایداری نیکوکار و به هنگام شهوت

چشم پوش، در بردباری دانا، در هنگام مدارا سپاسگزار، در حق سخاوتمند، در ثروتمندی میانه رو، در دوران تنگدستی آراسته، به هنگام قدرت عفوکننده، در پند و خیرخواهی فرمانبردار، در رغبت پرهیزکار، در جهاد حریص، در عین مشغولیّت نمازگزار، در سختی شکیبا، در پیشامدها با وقار، در ناملایمات بسیار شکیبا، در رفاه سپاسگزار است، او غیبت نمی کند، تکبّر نمی ورزد، ستم نمی کند، اگر به او ستمی شد، شکیباست و پیوند خویشاوندی را قطع نمی کند، او نه سست است نه بد خلق و نه خشن، چشمش از او پیشی نمی گیرد (یعنی در اختیار اوست) و شکمش او را رسوا نمی سازد و آلت جنسی اش بر او چیره نمی شود، به مردم حسد نمی ورزد، افترا نمی بندد، بیهوده خرج نمی کند و اسراف نمی نماید، بلکه همواره میانه رو است، ستمدیده را یاری می کند و به تهی دستان دلسوزی و ترحّم می کند، جانش از او در زحمت و مردم از او در آسایشند، به عزّت و شکوه دنیا رغبتی ندارد و از درد آن بی تابی نمی کند، مردم دارای خواسته هایی هستند که بدان روی می آورند و خواسته ای دارد که بدان مشغول است. در بردباری او کاستی دیده نمی شود و در رأی او سستی نیست و در دینش تباهی نیست، هر که با او مشورت کند او را راهنمایی می کند و هر که از او کمک بطلبد یاریش می کند، او از باطل، دشنام و نادانی گریزان است، پس اینها ویژگی های مؤمن است.

پاداش کسی که پنجاه مرتبه حجّ انجام دهد

۳- هارون بن خارجه از امام صادق (ع) نقل می کند که از حضرتش شنیدم که می فرمود: هر که پنجاه مرتبه حج انجام دهد، خداوند در بهشت عدن شهری برای او می سازد که صد هزار کاخ دارد،

در هر کاخی یک حوری از حوریان بهشتی و هزار همسر است و او را در بهشت از رفیقان حضرت محمّد (ص) قرار می دهد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۷۵

باب های خصلت های هفتادگانه و بیشتر

هفتاد منقبتی که امیر مؤمنان علی (ع) آنها را داشت و کسی از رهبران در آنها با او شریک نبود

۱- مکحول از علی (ع) نقل می کند که فرمود: حافظان از یاران حضرت محمّد (ص) می دانند که در میان آنان کسی نیست که منقبی داشته باشد مگر آن که من با او شریک بوده و بر او برتری دارم ولی من هفتاد منقبت دارم که کسی در آنها با من شریک نیست. عرض کردم: ای امیر مؤمنان! مرا از آنها آگاه کن! فرمود: اول اینکه من یک چشم بهم زدن به خدا شرک نورزیده ام و هرگز لات و عزّی را نپرستیده ام. دوم اینکه من هرگز می ننوشیدم. سوم اینکه پیامبر خدا (ص) در دوران کودکی مرا از پدرم درخواست نمود و من از همان زمان هم خوراک و همدم و هم صحبتش بودم. چهارم اینکه من نخستین فرد در میان مردم بودم که ایمان آوردم.

پنجم اینکه پیامبر خدا (ص) فرمود: «ای علی! تو نسبت به من به منزله هارون از موسی هستی جز آن که پس از من پیامبری نیست. ششم اینکه من آخرین فرد از مردم بودم که از پیامبر خدا (ص) جدا شده و حضرتش را در آغوش نهادم. هفتم اینکه آنگاه که پیامبر خدا (ص) به غار رفت مرا در جای خود خوابانید و با لحاف خود پوشانید، هنگامی که مشرکان آمدند، گمان کردند که من محمّد هستم، مرا از خواب بیدار کرده و گفتند: رفیقت چه شد؟ گفتم: دنبال کارش رفته. گفتند: اگر فرار کرده بود این هم با او فرار

می کرد. هشتم اینکه پیامبر خدا (ص) هزار در دانش به من آموخت که در هر یک، هزار در دیگر گشوده می شود و هیچ از اینها را به کسی نیاموخت. نهم اینکه پیامبر خدا (ص) به من فرمود: «ای علی! آنگاه که خداوند پیشینیان و پسینیان را محشور کند، برای من منبری برتر از منبرهای پیامبران و برای تو منبری برتر از منبرهای اوصیا می گذارند و تو بر فراز آن می روی.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۷۷

دهم اینکه من از پیامبر خدا می شنیدم که می فرمود: «در روز رستاخیز چیزی به من داده نمی شود جز آن که همانند آن را برای تو درخواست می کنم.» یازدهم اینکه از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: ای علی! تو برادر من هستی و من برادر توأم و دست تو میان دست من خواهد بود تا وارد بهشت شویم. دوازدهم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: ای علی! مثل تو در میان امّت من همانند مثل کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن باز ماند غرق شد. سیزدهم اینکه پیامبر خدا (ص) عمّامه خویش را با دست خود بر سر من نهاد و دعاهای پیروزی بر دشمنان خدا را در مورد من خواند، پس من با اذن خدای متعال آنها را شکست دادم. چهاردهم اینکه پیامبر خدا (ص) به من دستور داد که دست خود را به پستان گوسفندی که خشک شده بود بکشم، عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما دست بکشید. فرمود: «ای علی! کار تو کار من است.» من دست خود را بر آن کشیدم، پس

شیرش جوشید. جرعه ای از آن به پیامبر خدا (ص) دادم.

آنگاه پیرزنی آمد که از تشنگی شکوه می کرد، او را از شیر سیراب نمودم، پیامبر خدا (ص) فرمود: «من از خدای متعال خواستم که دست تو را مبارك قرار دهد، و خدا نیز چنین کرد.» پانزدهم اینکه پیامبر خدا (ص) به من وصیت کرد و فرمود: «ای علی! جز تو کسی نباید مرا غسل بدهد و جز تو نباید کسی همه اندام مرا ببیند. چرا که اگر کسی- جز تو- تمام اندام مرا ببیند، دیدگانش از کاسه سر بیرون می آیند.» عرض کردم: ای پیامبر خدا (ص) من چگونه بدن شما را بگردانم! فرمود: «تو به زودی یاری خواهی شد.» سوگند به خدا هر عضوی از اعضای پیامبر را خواستم بگردانم، آن عضو برای من گردانده شد. شانزدهم اینکه هنگامی که خواستم بدن مبارك پیامبر خدا (ص) را برهنه کنم ندایی رسید که: «ای جانشین محمّد! او را برهنه مکن و در همان حال که پیراهن بر تن دارد غسلش بده.» سوگند به خدایی که او را به پیامبری گرامی داشته و به رسالت مخصوص نموده! من همه اندام او را ندیدم، و این ویژگی است که خداوند مرا از بین اصحاب آن حضرت مخصوص گردانیده است. هفدهم اینکه خداوند فاطمه (س) را به همسری من درآورد، البته پیش از این ابو بکر و عمر از او خواستگاری کرده بودند ولی خداوند از بالای آسمانهای هفتگانه اش او را به همسری من درآورد، پیامبر خدا (ص) فرمود: «ای علی! گوارایت باد که خدای متعال فاطمه، بانوی زنان بهشتیان را که پاره تن من است به همسری تو درآورد.»

عرض کردم: ای پیامبر خدا! آیا من از تو نیستم؟ فرمود: «آری، ای علی! تو از من و من از تو بسان دست راست من از دست چپم هستی، من در دنیا و آخرت از تو بی نیاز نیستم.» هجدهم اینکه پیامبر خدا (ص) به من فرمود: ای علی! تو در جهان آخرت پرچم حمد را بدست خواهی گرفت، و تو در روز رستاخیز از همه آفریدگان به من نزدیکتر می نشینی (در آن روز) فرشی برای

من و فرشی برای تو گسترده می شود، من در گروه پیامبران و تو در گروه جانشینان خواهی بود، بر سر تو تاج نور و افسر کرامت نهاده می شود و هفتاد هزار فرشته پیرامون تواند تا خداوند متعال از حساب آفریدگان فارغ شود. نوزدهم اینکه پیامبر خدا (ص) به من فرمود: «تو به زودی با پیمان شکنان، بی دادگران و از دین خارج شدگان نبرد خواهی کرد. پس هر کس از آنان با تو نبرد کند تو در عوض یک تن از آنان، صد هزار نفر از شیعیان خود را شفاعت خواهی کرد.

عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیمان شکنان کیانند؟ فرمود: طلحه و زبیر، آن دو به زودی در حجاز با تو بیعت کرده و در عراق آن را خواهند شکست، اگر چنین کردند با آنان پیکار کن، چرا که جنگ با آن دو سبب پاکیزگی اهل زمین است.» عرض کردم: دادگران کیانند؟ فرمودند:

«معاویه و افراد او. عرض کردم: خارج شوندگان از دین کیانند؟ فرمود: یاران ذو الثدیه که همانند بیرون آمدن تیر از کمان از دین بیرون می روند. با آنان نیز بجنگ که با کشتار آنان گشایشی برای زمینیان و

کیفری زودرس بر آنان و ذخیره ای برای تو در پیشگاه خداوند متعال در روز رستاخیز خواهد شد.

بیستم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: ای علی! مثل تو در میان امّت من همچون مثل دروازه حطه بنی اسرائیل است، پس هر کس وارد ولایت تو شود در واقع وارد دروازه حطه شده آنسان که خداوند فرمان داده است. بیست و یکم اینکه من از پیغمبر خدا (ص) می شنیدم که می فرمود: «من شهر دانش و علی دروازه آن است و به شهر جز از دروازه اش وارد نمی شوند.» آنگاه فرمود: «ای علی! به راستی که به زودی تو ذمّه مرا مراعات خواهی کرد و به روش من جنگ خواهی نمود و امت من با تو مخالفت خواهند نمود.» بیست و دوم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: به راستی که خدای متعال دو فرزندم حسن و حسین (ع) از نوری که به تو و فاطمه (ع) عنایت کرد، آفرید، و آنها همانند دو گوشواره ای هستند که در گوش لرزانند، و نور آنها هفتاد هزار مرتبه به نور شهیدان فزونی دارد، ای علی! خداوند متعال به من وعده داده که آنها را آن گونه گرامی بدار که جز پیامبران و فرستادگان کسی را آن گونه گرامی نداشته است. بیست و سوم اینکه پیامبر خدا (ص) در دوران زندگی اش در حضور همه اصحابش و عموی من عباس انگشتر، زره و کمربندش را به من عطا فرمود و شمشیرش را بر کمر من بست. پس خداوند متعال از میان آنها تنها مرا ویژه این شرافت کرد. بیست و چهارم اینکه خداوند متعال به پیامبرش آیه نازل

کرد که: «ای کسانی که ایمان آورده اید! آنگاه که خواستید با پیامبر نجوا و درگوشی صحبت کنید بایستی پیش از سخن درگوشی صدقه بدهید.» من دیناری داشتم که آن را به ده درهم فروختم، و هر وقت خواستم با پیامبر خدا (ص) محرمانه حرف بزنم

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۸۱

پیش از آن یک درهم صدقه می دادم، سوگند به خدا! این کار را- پیش از من و پس از من- حتی یک نفر از اصحاب انجام نداد. آنجا بود که خداوند این آیه را فرو فرستاد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوای خود صدقه ای بدهید؟ اینک که انجام ندادید خداوند توبه شما را پذیرفت ...» «۱» آیا توبه جز از گناهی است که سرزده است؟ بیست و پنجم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «بهشت بر پیامبران حرام است تا من وارد آن شوم و همو بر اوصیا حرام است تا این که تو وارد آن شوی، ای علی! به راستی که خداوند متعال به من در مورد تو مژده ای داده که پیش از من به هیچ پیامبری چنین مژده ای نداده است، به من مژده داده که تو سرور اوصیا هستی و این دو فرزندت حسن و حسین (ع) در روز رستاخیز سرور جوانان بهشتیان هستند. بیست و ششم اینکه جعفر، برادر من در بهشت با فرشتگان با دو بالی که از درّ، یاقوت و زبرجد تزیین شده، پرواز می کند. بیست و هفتم اینکه عموی من حمزه در بهشت سرور شهیدان است. بیست و هشتم اینکه پیامبر خدا (ص) فرمود: «به راستی که خداوند متعال به من در باره تو وعده ای داده

که هرگز خلف در وعـده نمی کند، که مرا پیامبر و تو را وصـی قرار داد. به زودی تو از امّت من پس از من همان خواهی دید که موسی از فرعون دید، بنا بر این، شکیبا باش! و به حساب خدا منظور کن تا این که به دیدار من آیی. سپس من کسی را که تـو را دوست دارد، دوست می دارم و آن را که بـا تـو دشـمنی کنـد دشـمن دارم.» بیست و نهم اینکه من از پیـامبر خـدا (ص) شنیدم که می فرمود: «ای علی! تو صاحب حوض هستی، جز تو کسـی مالک آن نیست و به زودی گروهی نزد تو خواهند آمد که از تو آب می خواهنـد. پس تو، به آنان می گویی: نه، نه، و نه یک ذرّه، پس آنان با چهره سـیاه بازمی گردنـد، و به زودی شیعیان من و تو بر تو وارد خواهند شد، پس تو به آنان می گویی: به صورت کامل سیراب شوید، پس آنان با چهره های سفید سیراب می گردند.

سی ام اینکه من از پیامبر خـدا (ص) شـنیدم که می فرمود: «امّت من در روز رسـتاخیز با پنـج پرچم محشور می شوند: نخستین پرچمی که نزد من آینـد، پرچم فرعون این امّت است که همـان معـاویه است. دومین پرچم بـا سـامری این امّت است که همان عمرو بن عاص است. سومین پرچم با جاثلیق این امّت است که همان ابو موسـی اشعری است. چهارمین پرچم؛ ابا الاعور سلمی است و پنجمین پرچم به همراه تو است– ای علی!– که همه مؤمنان در زیر آن هسـتند و تو پیشوای آنان هستی. آنگاه خـداوند متعال بر آن چهار گروه می فرماید: به پشت سرتان برگردید و نوری

درخواست کنید! پس دیواری میان آنان کشیده می شود که دروازه ای دارد که در بطن آن رحمت است و آنان شیعیان من و کسانی هستند که مرا دوست داشته و به همراه من با گروه ستمگر و آنان که از صراط سرنگون شدند جنگیدند، و دروازه رحمت است و

---

(۱) سوره مجادله، آیات ۱۴- ۱۳.

آنان شیعیان منند، پس آنان ندا در دهند: مگر ما با شما نبودیم؟ گویند: آری، ولی شما خود را فریب داده و به انتظار نشسته و به تردید افتادید و آرزوها شما را فریب داد تا این که فرمان خداوند فرا رسید و شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا فریب داد. پس امروز نه از شما فدیه ای گرفته می شود و نه از کسانی که کفر ورزیدند، جایگاه شما آتش است، همان مولای شما و بد فرجامی است. آنگاه امت و شیعیان من وارد می شوند و از حوض محمّد (ص) سیراب می گردند. در آن هنگام در دست من عصایی از چوب عوسج است که با آن دشمنان خود را- همانند راندن شتر ناشناس- می رانم. سی و یکم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «اگر چنین نبود که غالیان از امت من در مورد تو گفتاری را گویند که مسیحیان در مورد عیسی بن مریم گفتند، در مورد تو سخنی را می گفتم که از هیچ جمعیتی از مردم گذر نکنی مگر این که خاک زیر پایت را به عنوان تبرک گرفته و از آن شفا طلبند». سی و دوم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «خداوند متعال مرا با رعب (و وحشتی

که در دل دشـمنان می افکند) یاری کرد، از او خواستم که تو را نیز به مانند آن یاری کند.» سی و سوم اینکه پیامبر خدا (ص) دهـان بر گوش من نهاد و آنچه را که رخ داده و تا روز رسـتاخیز رخ خواهـد داد، به من آموخت. خداونـد این مهم را بر زبان پیامبرش بر من جاری فرمود. سـی و چهارم اینکه مسـیحیان مـدّعی شدنـد که کاری (مباهله ای) را انجام دهند، خداوند در این باره آیه ای فرو فرسـتاد که: «پس هر کس پس از آمـدن دانش بر تو، با تو ستیزه و محاجّه کنـد، پس بگو: بیاییـد فرزندان ما و فرزنـدان شـما، زنان ما و زنان شـما، و جانهای ما و جانهای شـما را فراخوانیم. آنگاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» پس در اینجـا جان من، همان جان پیامبر خـدا (ص) معرفی گردیـد و مقصود از زنان، فاطمه زهرا (س) و منظور از فرزندان ما، حسن و حسـین (ع) بودند. اینجا بود که آن گروه پشـیمان شده و از پیامبر خدا می خواستند که از آنان صرف نظر کند.

پیامبر نیز صـرف نظر کرد. سوگند به خدایی که تورات را بر موسی و قرآن را بر محمّد (ص) فرود آورد، اگر آنان با ما مباهله می کردند قطعا به صورت میمون ها و خوک ها مسخ می شدند.

سی و پنجم اینکه پیامبر خـدا (ص) مرا در جنگ بـدر فرسـتاد و فرمود: مشتی از ریگهایی که در یک جا جمع شـده بیاور، من مشتی از آنها را برداشتم و بوییدم. ناگاه متوجه شدم که از آنها بوی مشک بلند است، من آن ریگ ها را آورده و به

حضـرتش دادم، آن حضرت آنها را به صورت مشرکان پرتاب کرد، از آن ریگ ها چهار عدد از فردوس، یک عدد از مشرق، و یـک عـدد از مغرب و یـک عـدد از زیر عرش بود، همراه هر ریگی صـد هزار فرشـته بود که یـاور ما بودنـد، خداونـد با این فضیلت کسی را- نه پیش از من و نه پس از من- گرامی نداشته است. سی و ششم اینکه من از پیامبر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۸۵

خـدا (ص) شـنیدم که می فرمود: «وای بر کشـنده تو! که او از قوم ثمود و از پی کننـده شـتر بـدبخت تر است. و به راسـتی که عرش خـدای رحمـان بـه جهـت کشـته شـدن تـو خواهـد لرزیـد، پس ای علی! مژده بـاد که تـو در گروه صـدّیقان، شـهیدان و شایسـتگان هستی. سـی و هفتم اینکه به راستی که خداونـد متعال از میان اصـحاب حضـرت محمّـد (ص) مرا ویژه علم ناسخ و منسوخ، محکم و متشـابه و خـاص و عـام نموده است. و این از مواردی است که خداونـد به جهت آن نسـبت به من و پیامبرش منّت نهاده و پیامبر (ص) به من فرمود: ای علی! خداوند متعال به من دستور داد که تو را به خودم نزدیک گردانم و دور ننمایم و به تو بیـاموزم و بـا تو جفـا نکنم، بر من شایسـته و لازم است که از پروردگـارم اطاعت کنم و بر تو شایسـته و لازم است که آنچه می آموزم یاد گیری. سی و هشتم اینکه پیامبر خدا (ص) مرا به مأموریتی فرستاد و به من دعاهایی خواند و مرا از آنچه از حضرتش رخ خواهد داد آگاه ساخت. یکی از

اصحابش از این امر اندوهناک شد و گفت: اگر محمّد می توانست که پسر عمویش را پیامبر قرار دهد، این کار را انجام می داد. پس خداوند متعال مرا به آگاهی از این جریان به وسیله زبان پیامبرش شرافت بخشید.» سی و نهم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «دروغ می گوید کسی که می پندارد مرا دوست می دارد با این که علی را دشمن می دارد، مهر من و مهر او جز در دل مؤمن جمع نمی شود. ای علی! به راستی که خداوند بزرگ مهر من و مهر تو را در دل نخستین گروهی که به سوی بهشت پیشی می گیرند، قرار داده است. و دشمنی من و دشمنی تو را در دل اولین گروهی از گمراهان از امّت من که به سوی آتش پیشی می گیرند، قرار داده است.

چهلم اینکه پیامبر خدا (ص) در یکی از جنگ ها مرا بر سر چاهی فرستاد، به ناگاه متوجه شدم که در آن چاه آب نیست، بازگشته و جریان را به حضرتش باز گفتم. حضرت به من فرمود:

آیا در آن چاه گل بود؟ عرض کردم: آری، فرمود: از آن گل برای من بیاور. من برگشته و مقداری از گل آن آوردم، حضرتش سخنی در آن گفت. آنگاه فرمود: این گل را در میان چاه بینداز، من گل را در چاه انداختم ناگاه آبی جوشید تا این که پیرامون چاه پر شد. برگشتم و قضیه را بازگفتم.

حضرت به من فرمود: ای علی موفق باشی که جوشش آب به برکت تو بود. این منقت ویژه ایست که از میان اصحاب پیامبر (ص)، من بدان افتخار یافتم.

چهل و یکم اینکه من از پیامبر خدا

(ص) شـنیدم که می فرمود: «ای علی! مژده باد تو را که هم اینک جبرئیل نزد من آمد و به من گفت: ای محمّد! همانا خداوند متعال به اصحاب تو نگریست. پس پسر عمو و همسر دخترت فاطمه (س) را بهترین اصحاب یافت و او را وصی و جانشین تو و آن که پیـام تو را می رسانـد قرار داد. چهل و دوم اینکه من از پیامبر خـدا (ص) شـنیدم که می فرمود: «ای علی! مژده باد تو را که خانه تو در بهشت رو به روی خانه من است و تو به همراه من در آسایشگاه والا در اعلا علّیین

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۸۷

در والاترین مقامات خواهی بود.» عرض کردم: ای پیامبر خدا! والاترین مقامات چیست؟

فرمود: ای علی! گنبدی از درّ سفید که هفتاد هزار در دارد که جایگاه من و توست. چهل و سوم اینکه پیامبر خدا (ص) فرمود: «به راسـتی که خداونـد متعـال مهر مرا همچنین مهر تو را- ای علی- در دلهـای مؤمنـان جـای داد و کینه من و تو را در دلهـای منافقان جای داد. پس جز مؤمن پارسا تو را دوست نمی دارد و جز منافق کفرورز تو را دشمن نمی دارد.» چهل و چهارم اینکه پیامبر خدا (ص) فرمود: «هرگز از عرب جز زنازاده و از عجم جز بدبخت و از زنان جز زنی که خراب است، با تو دشـمنی نمی ورزد.» چهـل و پنجـم اینکـه روزی پیـامبر خـدا (ص) مرا نزد خـودش فرا خوانـد، مـن چشم درد داشـتم، حضـرتش آب دهـان مبارکش را به چشم من انداخت و فرمود: «خداوندا! گرمیش را سرد و سردیش را گرم کن.» سوگند به خدا!

تاکنون دیگر چشمم درد نکرد. چهل و ششم اینکه پیامبر خدا (ص) به فرمان خدا به اصحاب و عموهایش دستور داد در خانه هایشان را که به طرف مسجد باز می شد ببندند ولی در خانه مرا باز گذاشت. پس برای هیچ کسی منقبتی همچون منقبت من نیست. چهل و هفتم اینکه پیامبر خدا (ص) در ضمن وصیتش به من دستور داد تا بدهی هایش را پرداخته و به پیمانهایش وفا کنم. عرض کردم: ای پیامبر خدا! شما می دانید که من دارایی ندارم. فرمود: خداوند تو را یاری خواهد کرد. پس من هر کدام از بدهی ها و وعده های آن حضرت را که خواستم انجام دهم خداوند آن را برای من آسان کرد تا این که همه بدهی هایش را پرداختم و به پیمانهایش وفا کردم، آنها را شمارش نمودم به هشتاد هزار مورد رسید و بقیه آنها را که باقی مانده بود به فرزندم حسن (ع) وصیّت کردم که ادا کند. چهل و هشتم اینکه روزی پیامبر خدا (ص) به خانه من آمد، این در حالی بود که سه روز بود که چیزی نخورده بودیم. فرمود: ای علی! آیا چیزی داری؟ عرض کردم: سوگند به خدایی که تو را با کرامت، گرامی داشته و به رسالت برگزیده سه روز است که خودم، همسرم و فرزندانم چیزی نخورده ایم. پیامبر خدا (ص) فرمود: ای فاطمه! برو داخل اتاق بنگر که چیزی هست؟ عرض کرد: هم اکنون بیرون آمدم (چیزی نبود) عرض کردم: ای پیامبر خدا! من وارد اتاق شوم؟ فرمود: برو به نام خدا! من وارد اتاق شدم ناگاه دیدم طبقی از خرمای تازه نهاده شده و کاسه ای تلید کنار آن

است. من آنها را محضـر پیامبر خدا (ص) آوردم. فرمود: ای علی! آیا آن که این خوراک را آورد دیدی؟ عرض کردم: آری. فرمود: او را برای من توصیف کن. عرض کردم: رنگ هایی که از او به نظرم رسید، رنگی میان سرخ، سبز و زرد بود.

فرمود: اینها رنگ های بال جبرئیل است. به درّ و یاقوت آزین شده است. پس از تلید خوردیم تا این که سیر

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۸۹

شـدیم، ولی در آن جز خطـوط دسـتان و انگشـتانمان چیزی دیگر ندیـدیم، پس خداونـد مرا از میـان اصـحابش بـدین ویژگی اختصـاص داد. چهـل و نهم اینکه خداونـد پیـامبرش را به پیـامبری اختصاص داد و مرا پیامبر (ص) مخصوص به وصـیّت نمود، پس هر که به من مهر ورزد او خوشبخت است و در گروه پیامبران محشور می شود.

پنجاهم اینکه پیامبر خدا (ص) اعلام برائت را با ابو بکر فرستاد، هنگامی که رفت، جبرئیل آمد و گفت: ای محمّد! این پیغام را از جانب تو ابلاغ نمی کند جز خودت یا شخصی که از خودت باشد. پیامبر (ص) مرا با شتر عضبای خویش به دنبال او فرستاد، من در ذی الحلیفه به او پیوسـته و پیـام را از او گرفتم، و خداونـد این مـأموریت را به من اختصـاص داد. پنجاه و یکم اینکه در روز غـدیر خم پیـامبر خـدا (ص) در میـان همه مردم مرا پیشوای آنـان کرد و فرمود: «هر کس من مولای او هسـتم علی مولای اوست. پس دور و نـابود بـاد گروه سـتمگران.» پنجاه و دوم اینکه پیامبر خـدا (ص) فرمود: «ای علی! آیا می خواهی کلماتی را که جبرئیل به من آموخته به تو

یاد دهم؟ عرض کردم: آری. فرمود: بگو: ای روزی دهنده فقیران و ای رحم کننده مسکینان و ای شنواتر از شنوندگان و ای بیناتر از بینندگان و ای مهربان ترین مهربانان به من رحم کرده و روزیم ده.» پنجاه و سوم اینکه به راستی که خداوند هرگز دنیا را از بین نخواهد برد تا این که قائمی از خاندان ما قیام کند، او دشمنان ما را می کشد و از آنان جزیه نمی پذیرد و صلیب ها و بت ها را می شکند و نبردهای جهانی را به پایان می رساند و مردم را برای گرفتن مال فرا می خواند و به صورت برابر تقسیم کرده و در میان رعیّت به عدالت و دادگری رفتار می کند. پنجاه و چهارم اینکه من از پیامبر خدا (ص) می شنیدم که می فرمود: ای علی! به زودی بنی امیّه تو را لعنت خواهند کرد و در عوض یک لعنت، فرشته هزار لعن بر آنان لعن می فرستد، پس آنگاه که قائم (ع) قیام کند چهل سال بر آنان لعن کند.

پنجاه و پنجم اینکه پیامبر خدا (ص) به من فرمود: «به زودی گروه هایی از امّت من در مورد تو آزمایش خواهند شد، آنان می گویند: پیامبر خدا (ص) چیزی از خود به جای نگذاشته، پس برای چه علی را جانشین خود کرده است؟ آیا کتاب پروردگارم پس از خداوند متعال برترین چیزها نیست؟ سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت! اگر تو قرآن را با آن محکمی جمع آوری نکنی هرگز جمع نخواهد شد.» پس خداوند در میان اصحاب مرا بدین ویژگی، مخصوص گردانید. پنجاه و ششم اینکه خداوند مرا به چیزی اختصاص داد که اولیا و اهل طاعتش

را بـدان اختصاص داده و مرا وارث محمّد (ص) قرار داد، حضـرت به سـمت مدینه اشاره کرد و فرمود: پس هر که می خواهد بـدش آیـد، بـدش آیـد و آن که می خواهـد خوشـحال شود خوشـحال گردد. پنجاه و هفتم اینکه پیامبر خدا (ص) در یکی از جنگ ها با بی آبی

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۹۱

مواجه شد؛ لذا به من فرمود: ای علی! برخیز و به کنار این سـنگ برو و بگو: من فرستاده پیامبر خدا (ص) هستم به من آب بده. سوگند به خدایی که او را به پیامبری برانگیخت من بی تردید رسالت پیامبر (ص) را رساندم، در این هنگام همانند پسـتان گاو پیدا شد و از هر پسـتانی آب روان گردید. وقتی چنین دیدم با سرعت خود را به حضور پیامبر رساندم و قضیه را گزارش دادم. فرمود: ای علی! برو و از آن آب بیاور، مردم دیگر نیز آمدند و مشک ها و ظرف هایشان را پر کرده و چهارپایانشان را سیراب کرده و خود نوشیدند و وضو گرفتند. پس خداوند از میان اصحابش من را بدین ویژگی اختصاص داد. پنجاه و هشتم اینکه در یکی از جنـگ هـا آب تمـام شـده و پیـامبر خـدا (ص) به من فرمود: ای علی! کـاسه ای به من بیـاور، من کـاسه ای آورده و به حضـرتش دادم. آن حضـرت دست راست خود را بـا دست من در میـان کـاسه گـذاشت و فرمود: بجوش! آنگـاه آبی از میـان انگشـتان ما جوشـید. پنجاه و نهم اینکه پیامبر خـدا (ص) مرا به خیبر فرسـتاد، وقتی به خیبر رسـیدم دیـدم درش بسـته است. من سخت آن را تکان دادم و از جایش کنده و چهل گام

به دور انداختم. آنگاه وارد دژ خیبر شدم، مرحب برای مبارزه پا پیش گذاشته و به من حمله ای کرد، من نیز به او حمله کرده و زمینی را از خونش سیراب کردم. این در حالی بود که پیامبر خدا (ص) دو نفر از اصحاب خود را از پیش بدین مأموریت فرستاده بود و آنها شکست خورده و بازگشته بودند.

شصتم اینکه من عمرو بن عبد ودّ را- که با هزار مرد جنگی برابر بود- کشتم.

شصت و یکم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «ای علی! مثل تو در میان امّت من مثل سوره توحید است، هر که تو را از دل دوست داشته باشد همانند کسی است که یک سوّم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کند گویی دو سوّم قرآن را خوانده، و هر که تو را از دل دوست داشته و با زبانش یاری کرده و با دست به تو کمک کند گویی همه قرآن را خوانده است. شصت و دوم اینکه من در همه جا و در همه جنگ ها به همراه پیامبر خدا (ص) بودم و پرچم آن حضرت در دست من بود. شصت و سوم اینکه من هرگز از میدان نبرد فرار نکردم و کسی با من به مبارزه برنخاست؛ مگر این که زمین را از خونش سیراب نمودم. شصت و چهارم اینکه روزی مرغ بریانی از بهشت برای پیامبر خدا (ص) آورده شد، آن حضرت از خدای بزرگ خواست که محبوب ترین آفریده خود در پیشگاه او را خدمت حضرتش بیاورد. پس خداوند به من توفیق داد تا در

محضرش حاضر گشته و به همراه آن حضرت از آن مرغ بریان خوردم.

شصت و پنجم اینکه روزی من در مسجد نماز می خواندم که گدایی وارد شد و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۹۳

چیزی خواست و من در حال رکوع بودم، انگشتر خود را از انگشتم بیرون آورده و به او دادم. خداوند متعال در مورد من این آیه را فرستاد که: «ولیّ و سرپرست شما تنها خدا، پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده، همان کسانی که نماز را برپا داشته و در حال رکوع زکات می پردازند.» شصت و ششم اینکه به راستی که خداوند متعال دو مرتبه آفتاب را برای من بازگردانید که جز من برای کسی از امّت حضرت محمّد باز نگرداند. شصت و هفتم اینکه پیامبر خدا (ص) دستور داد که در دوران زندگی و پس از مرگش مرا به عنوان امیر مؤمنان بخوانند و هیچ کس- جز من- بدین نام خوانده نشد. شصت و هشتم اینکه پیامبر خدا (ص) به من فرمود: «ای علی! آنگاه که روز قیامت شود منادی از میان عرش ندا در دهد که: سرور پیامبران کجاست؟ پس من برخیزم. آنگاه فریاد می زند: سرور اوصیا کجاست؟ پس تو برمی خیزی. آنگاه رضوان کلیدهای بهشت را و مالک کلیدهای دوزخ را آورده می گویند: خداوند متعال به ما دستور فرمود که این کلیدها را به تو بدهیم و به تو عرض کنیم که شما نیز آنها را به علی بن ابی طالب (ع) بدهید. پس تو- ای علی- قسمت کننده بهشت و دوزخ هستی.

شصت و نهم اینکه من از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: «اگر تو نبودی منافقان از مؤمنان باز

شناخته نمی شدند.» هفتادم اینکه روزی پیامبر خدا (ص) خوابید و من، همسرم فاطمه و دو فرزندم حسن و حسین (ع) را نیز خوابانیده و عبای قطوانی خود را به روی ما کشید، پس خداوند در مورد ما این آیه را فرو فرستاد که: «خداوند می خواهد پلیدی را فقط از شما خاندان بزداید و شما را کاملا پاک و پاکیزه گرداند.» جبرئیل عرض کرد: ای محمّد! من نیز از شما هستم، پس ششمین نفر ما جبرئیل است.

۲- مجاهد گوید: در مورد علی (ع) هفتاد آیه فرو فرستاده شد که هیچ کس در فضیلت آنها با او شریک نبوده است.

پاداش کسی که در نماز وتر هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد

۳- عمر بن یزید از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس به هنگام خواندن نماز وتر هفتاد مرتبه بگوید: «از خدا آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم.» و بر این عمل مواظبت کند تا یک سال بگذرد، در پیشگاه خداوند از کسانی نوشته

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۹۵

می شود که سحرگاهان آمرزش خواهند و از جانب خداوند برای او آمرزش واجب گردد.

پاداش کسی که پس از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد

۴- جابر جعفی از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: «هر کس پس از نماز صبح هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد، خداوند او را می آمرزد، گرچه در آن روز هفتاد هزار گناه از او سرزده باشد و کسی که از او بیش از هفتاد هزار گناه سرزند خیری در او نیست.

در روایت دیگر آمده: «هفتصد گناه».

پاداش کسی که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه از خدا آمرزش بخواهد

۵- محمّد بن ابو حمزه از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید: از خدایی که جز او معبودی نیست، مهرورز و مهربان، زنده و پاینده، آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم.» در افق مبین نوشته می شود. عرض کردم: افق مبین کجاست؟ فرمود: جلگه ای است در برابر عرش که در آن نهرهایی است که به شمار ستارگان در آنها جام ریخته می شود.

۶- عباس بن هلال گوید: از امام رضا (ع) شنیدم که می فرمود: «هر کس یک روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند در روز رستاخیز در گروه پیامبر خدا (ص) محشور شده و از جانب خدا بزرگداشت او لازم می شود و هر که در ماه شعبان صدقه ای بدهد- گرچه نیمی از خرما باشد- خداوند تن او را بر آتش دوزخ حرام می کند و هر که سه روز از ماه شعبان را روزه داشته و به روزه ماه رمضان وصل کند خداوند به او روزه دو ماه پی در پی می نویسد.

پرچم حمد هفتاد بخش است

۷- ابن عباس از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: روزی جبرئیل شادان و خندان نزد من آمد، گفتم: دوستم جبرئیل، با این که این همه شادی، مقام برادر و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۹۷

پسر عمویم علی بن ابی طالب در پیشگاه خدا چیست؟ گفت: سوگند به خدایی که تو را به پیامبری برانگیخت و به رسالت برگزید! من در این وقت فرود نیامده ام مگر برای همین موضوع. ای محمّد! خداوند والا به شما دو تن سلام می رساند و می فرماید:

محمّد پیامبر رحمت من و علی برپا دارنده حجّت

من است، کسی که او را دوست بدارد کیفرش نکنم گرچه از من نافرمانی کند و هر که با او دشمنی ورزد رحم به او نمی کنم گرچه از من فرمان برد.

ابن عباس گوید: آنگاه پیامبر خدا (ص) فرمود: آنگاه که روز رستاخیز شود، جبرئیل نزد من می آید و پرچم حمد با اوست که آن هفتاد بخش است، هر بخشی از آن از آفتاب و مهتاب گسترده تر است. در آن روز من بر یکی از کرسی های رضوان بالای منبری از منبرهای قدس تکیه زده و آن پرچم را می گیرم و به علی بن ابی طالب می سپارم. در این هنگام عمر بن ابی خطاب از جا برجست و گفت: ای پیامبر خدا! چگونه علی (ع) توانایی برداشتن آن پرچم را دارد، با این که گفتید آن هفتاد بخش است که هر بخش از آن از آفتاب و مهتاب گسترده تر است؟ پیامبر (ص) فرمود: آنگاه که روز رستاخیز شود به علی نیرویی همانند نیروی جبرئیل و نوری همانند نور آدم و بردباری همچون بردباری رضوان و زیبایی چون زیبایی یوسف و صدایی نزدیک صدای داود داده می شود. اگر نبود که داود خطیب بهشت است همانند صدای او را به علی می دادند، به راستی که علی نخستین کسی است که از چشمه سلسبیل و زنجبیل می آشامد و علی گامی بر صراط برنمی دارد مگر این که بر جای آن گام دیگرش پابرجاست، و بی تردید برای علی و شیعیان او در پیشگاه خداوند متعال جایگاهی است که پیشینیان بر آن غبطه می خورند.

ربا هفتاد جزء است

۸- انس بن محمّد از پدرش از امام صادق (ع)، از پدر بزرگوارش، از جدّش از علی (ع) نقل

می کنـد که پیـامبر خـدا (ص) در ضـمن وصـیتی به علی (ع) فرمود: ای علی! ربـا هفتـاد جزء است که آسان ترین آن همچون کسی است که با مادرش در بیت اللَّه

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۳۹۹

الحرام آمیزش کنـد. ای علی! درهمی از ربـا بزرگتر از هفتاد مرتبه زنایی است که کسـی همه آنها را با محرم خود در بیت اللَّه الحرام مرتکب شود.

حدیث بنده ای که هفتاد خریف– که خریف هفتاد سال است– در آتش بماند

ابن بابویه، محمد بن علی - جعفری، یعقوب، الخصال / ترجمه جعفری، ۲جلد، نسیم کوثر - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۲ش.

الخصال / ترجمه جعفری ؛ ج ۲ ؛ ص۳۹۹

جـابر از امـام بـاقر (ع) نقـل می کنـد که فرمود: به راستی که بنـده ای هفتاد خریف- که هر خریف هفتاد سال است- در آتش مانـد، آنگاه خـدا را به حق محمّـد و خاندانش خواند که به او رحم کند، پس خداوند به جبرئیل وحی کرد که به نزد بنده من فرود آی و او را بیرون آور! جبرئیل عرض کرد: پروردگار من! چگونه می توانم به آتش روم؟

فرمود: من به آن فرمان دادم که بر تو سـرد و سـلامت باشـد. عرض کرد: پروردگار من! از جایگاه او اطلاعی نـدارم! فرمود: او در چـاهی از سـجّین است. حضـرت فرمود: جبرئیـل در حـالی که روی خود را بسـته بود وارد آتش شـد و او را از آتش بیرون آورد. پس خداوند متعال فرمود: ای بنده من! چه مدّت در میان آتش مانده و مرا سوگند می دادی؟ عرض می کند: پروردگار من! از شـمار آن آگاه نیسـتم. می فرمایـد: هان! سوگنـد به عزت و شـکوهم! اگر مرا به محمّـد و خانـدانش فرا نخوانـده بودی خواری تو را در آتش به درازا می کشیدم ولی

من بر خود لازم کرده ام که هر بنده ای که مرا به حق محمّد و خاندانش بخواند هر گناهی که میان من و اوست بیامرزم و من امروز گناه تو را آمرزیدم.

امّت به هفتاد و دو گروه پراکنده خواهند شد

۱۰- انس بن مالک از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: بنی اسرائیل پس از حضرت عیسی، به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند که هفتاد گروه از آنان نابود و گروهی رهایی یافتند و به راستی که امّت من به زودی به هفتاد و سه فرقه پراکنده خواهند شد که هفتاد و یک گروه از آنان نابود شده و یک گروه نجات خواهند یافت. گفتند: ای پیامبر خدا! آن یک گروه کدامند؟ حضرت سه مرتبه فرمود: جماعت، جماعت، جماعت.

مصنف این کتاب رضی اللّه عنه گوید: منظور از جماعت، اهل حق است گرچه اندک باشند و از پیامبر خدا (ص) روایت شده که فرمود: مؤمن به تنهایی حجّت است و مؤمن به تنهایی جماعت است.»

کسی که روایت کرده که به زودی امّت به هفتاد و سه گروه پراکنده خواهند شد

۱۱- سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش، از جدّش از پدرش

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۰۱

حسین بن علی (ع) نقل می کند که فرمود: از پیامبر خدا (ص) شنیدم که می فرمود: به راستی که امّت موسی پس از او به هفتاد و یک گروه پراکنده شدند، که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد گروه دیگر در دوزخ خواهند بود، و امّت عیسی پس از او به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند که گروهی از آنان نجات یافته و هفتاد و یک گروه دیگر در آتش خواهند بود، و به زودی امّت من پس از من به هفتاد و سه گروه پراکنده می شوند که گروهی از آنان رهایی یافته و هفتاد و دو گروه دیگر در دوزخند.

هفتاد و سه ویژگی در آداب زنان و فرق میان احکام آنان و احکام مردان

۱۲- جابر بن یزید جعفی گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: احکامی که بر زنان لازم نیست عبارت است از: اذان و اقامه گفتن، نماز جمعه، نماز جماعت، عیادت از بیمار، تشییع جنازه، بلند گفتن لبیک های احرام، هروله میان صفا و مروه، بوسیدن حجر الاسود، وارد شدن در کعبه، تراشیدن سر، بلکه (برای خروج از احرام) از موهایشان می چینند، تصدّی قضاوت، تصدّی فرمانداری، قرار گرفتن در طرف مشورت، ذبح قربانی- مگر در حال ناچاری- آنان وضوی خود را از باطن آغاز می کنند و مردان از ظاهر آن، مانند مردان مسح نکشند بلکه بر او لازم است که در نماز صبح و مغرب مقنعه از سرش که موضع مسح است بردارد و بر سرش مسح بکشد، و در باقی نمازها انگشتش را به زیر مقنعه داخل کرده و بدون این که مقنعه

از سر بردارد مسح بکشد.

و آنگاه که برای نماز ایستاد هر دو پایش را به هم بچسباند و دست هایش را به سینه اش گذارد و در حال رکوع دستانش را بر دو رانش نهد و آنگاه که خواست سجده کند می نشیند و در سجده خود را بر زمین می چسباند و چون سر از سجده برداشت، بنشیند آنگاه به قیام برخیزد، و چون برخاست به تشهّد بنشیند، دو پایش را بلند کرده و رانهایش را بهم می چسباند، آنگاه که بخواهد تسبیح گوید انگشتان خود را بر بندد

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۰۳

چرا که از آنان پرسش خواهد شد و هر گاه حاجتی به سوی خدا داشته باشد بر بام خانه خود رفته و دو رکعت نماز بخواند و سرش را به سوی آسمان برهنه کند؛ زیرا که چون چنین کند خداوند دعای او را پذیرفته و او را ناامید نمی کند، برای زن در سفر، غسل جمعه نیست ولی در شهر خود نباید آن را ترک کند و بر زنان گواهی در هیچ مورد از حدود جایز نیست، شهادت آنان در طلاق و در رؤیت ماه نو جایز نیست، ولی گواهی آنان در مواردی که نگاه مردان بر آن روا نیست، جایز است. زنان نبایستی از سمت بالای جاده راه بروند بلکه بایستی از دو طرف آن عبور نمایند، آنان نبایستی در بالای خانه ها بنشینند و نویسندگی نیاموزند و بر آنان مستحب است که ریسندگی آموخته و سوره نور را یاد گیرند و آموختن سوره یوسف بر آنان مکروه است.

و آنگاه که زن از اسلام مرتد گردد به او پیشنهاد توبه داده می شود. اگر توبه کرد که

آزاد است و گر نه برای همیشه در زندان می ماند، و در صورت ارتدادش همانند مردان کشته نمی شوند بلکه کارهای سختی به او تحمیل می شود و از غذا و نوشیدنی به اندازه ای که توان داشته باشد به او نمی دهند و از غذای گوارا او را محروم نموده و لباسهای خشن و زبر بر او پوشانند و برای نخواندن نماز و نگرفتن روزه او را می زنند.

بر زنان جزیه نیست و آنگاه که موقع زایمان او فرا رسید لازم است همه زنانی که در خانه اند بیرون کنند تا نخستین بیننده به عورت او نباشند. بر زنی که در حال حیض یا جنب است جایز نیست به هنگام تلقین میّت حاضر شود، زیرا که فرشتگان از زن حائض و جنب در آزارند، و بر چنین زنی جایز نیست مرده را در میان قبر گذارد. و آنگاه که زن از جایگاهش برخاست برای مرد جایز نیست که به جای او نشیند تا آنگاه که جایگاهش سرد شود و جهاد زن، خوب شوهرداری کردن است و بزرگترین حق بر زن، حق همسر اوست و به هنگام مرگ او سزاوارترین فرد برای نماز خواندن بر اوست. و بر زن جایز نیست که در میان زنان یهودی و مسیحی برهنه شود؛ زیرا آنان او را به شوهران خود توصیف می کنند و آنگاه که می خواهد از خانه اش بیرون رود جایز نیست که خود را معطر سازد و بر او جایز نیست که خود را به مردان شبیه سازد؛ زیرا که پیامبر خدا (ص) مردانی را که خود را به زنان شبیه و زنانی را که خود را به مردان شبیه می کنند، لعن فرموده

است و بر زن روا نیست که بی پیرایه باشد گرچه رشته ای به گردن بیاندازد و روا نیست که انگشتانش سفید دیده شود گرچه با اندکی حنا رنگین کند، و در دوران حیض نبایستی حنا ببندد که بیم آن می رود که شیطان به او آزار رساند.

هنگامی که زن در حال نماز حاجتی داشته باشد، دستهای خود را بهم زند ولی مرد

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۰۵

در حال نماز با سرش و پشتش اشاره کرده و تسبیح را بلندتر بگوید. و بر زن جایز نیست که بی مقنعه نماز بخواند مگر این که کنیز باشد که او با سر برهنه و بدون مقنعه می تواند نماز بخواند و بر زن جایز است که در غیر نماز و احرام لباس ابریشم و حریر بپوشد و بر مردان چنین لباسی جز در حال جهاد حرام است، و بر زن رواست که انگشتر طلا به دست کرده و با آن نماز بخواند و این عمل بر مردان- [جز در حال جهاد] حرام است. پیامبر خدا (ص) فرمود: «ای علی! انگشتر طلا بدست مکن که آن زیور تو در بهشت است و لباس حریر مپوش که لباس تو در بهشت است.» و بر زن روا نیست که از مالش بنده ای آزاد کند و نه احسانی کند، مگر با اجازه همسرش. و او را جایز نیست که بدون اجازه همسرش روزه مستحبی بگیرد و او را روا نیست که با نامحرمی دست دهد مگر از پشت لباسش، و او را روا نیست با نامحرمی بیعت کند مگر از پشت لباسش. و او را روا نیست که بدون اجازه همسرش حج مستحبی انجام دهد.

و

بر زن جـایز نیست که به حمّـام (در بیرون خـانه) رود چرا؛ که این کار بر او حرام است و او را روا نیست که سوار بر زین شود مگر در موارد ناچاری یا در سفر، و میراث زن نصف میراث مرد است. دیه او نصف دیه مرد است و به هنگام دیه جراحات دیه زن بـا مرد برابر است تـا این که به انـدازه یـک سوّم دیه کامـل گردد و چون بیش از یک سوّم گردد، دیه مرد زیاد می شود و دیه زن کم می گردد و چون زن بخواهد به تنهایی با مرد نماز بخواند، بایستی پشت سر مرد بایستد و در کنار او نایستد و چون زنی بمیرد، نمازگزار بر او در نزد سینه اش می ایستد و نمازگزار بر مرد کنار سرش می ایستد و چون در میان قبر نهند همسرش در جـایی می ایسـتد که بتوانـد از ران او گرفته و در قبر گـذارد و برای زن در پیشـگاه خـدا، هیـچ شـفاعتگری بهتر از رضایت همسـرش نیست و هنگـامی که فـاطمه (س) از دنیـا رفت امیر مؤمنـان علی (ع) برخاست و گفت: «خداونـدا! من از او که دختر پیـامبر اسـت راضـی هسـتم. خداونـدا! او را هراس افتـاده، پس به او مـونس بـده. خداونـدا! او از مـا دور شـده تـو به او بپیونـد. خداوندا! بر او ستم شده تو به نفع او داوری کن که تو بهترین داوران هستی.»

خدا برای عقل هفتاد و پنج لشکر و برای نادانی هفتاد و پنج لشکر عطا فرمود

۱۳– سـماعه بن مهران گوید: من در خدمت امام صادق (ع) بودم که گروهی از دوسـتانش نیز حضور داشـتند، سخن از خرد و نادانی به میان آمد. امام صادق (ع) فرمود: خرد و لشکر آن و نادانی

و لشکر آن را بشناسید تا هدایت شوید. سماعه گوید:

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۰۷

من عرض کردم به قربانت گردم: ما جز آنچه شما بر ما بشناسانی، چیزی نمی شناسیم.

امام صادق (ع) فرمود: به راستی که خداوند متعال عقل را آفرید و آن نخستین آفریده ای است که آن را از روحانیین از سمت راست عرش از نور خودش آفرید.

آنگاه به او فرمود: روی به من آور، او نیز روی آورد. سپس به او فرمود: روی از من بگردان، او نیز روی بگردانید. خداوند متعال فرمود: تو را آفریده بزرگی آفریدم و تو را بر همه آفریدگانم گرامی داشتم. حضرت فرمود: آنگاه خداوند متعال نادانی را از دریای تلخ و تاریک آفرید و بدو فرمود: روی از من گردان و او روی گرداند. آنگاه به او فرمود:

به من روی آور، او روی نیاورد. خداوند به او فرمود: تکبر ورزیدی! پس او را لعن کرد.

آنگاه برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد، وقتی جهل و نادانی این بزرگداشت از طرف خدا را نسبت به عقل دید، و لشکری که در اختیار او قرار داد دید، کینه او را به دل گرفت. پس نادانی گفت: ای پروردگار من! این آفریده ای همچون من است او را آفریده و گرامی داشتی و بدو نیرو بخشیدی در حالی که من ضدّ او هستم، نیرویی در برابر او ندارم، به من نیز لشکری مانند لشکر او عطا کن! خداوند فرمود: آری عطا می کنم، پس اگر پس از این از من نافرمانی کنی تو و لشکرت را از رحمت خویش بیرون می کنم. نادانی گفت: من راضی شدم. از این رو خداوند هفتاد

و پنج لشکر به او عطا فرمود. هفتاد و پنج لشکری که خداوند به عقل عطا فرمود عبارتند از: خیر، که وزیر عقل است و شرّ را ضدّ آن قرار داد که وزیر نادانی است؟ ایمان که ضدّش کفر است، تصدیق که ضدّش انکار است، امید که ضدّش ناامیدی است، عدل که ضدّش ستم است، خشنودی که ضدّش سخط و ناخرسندی است، سپاس که ضدّش کفران است، طمع که ضدّش یأس است، توکّل که ضدّش حرص است، مهربانی که ضدّش فریب است، مهرورزی که ضدّش غضب است، دانایی که ضدّش نادانی است، فهم که ضدّش حماقت است، پاکدامنی که ضدّش پرده دری است، زهد که ضدّش میل و رغبت به دنیاست، دلسوزی که ضدّش خشونت است، ترس (از خدا) که ضدّش جرأت به اوست، فروتنی که ضدّش تکبر است، آرامی که ضدّش شتاب زدگی است، بردباری که ضدّش سفاهت است، خاموشی که ضدّش یاوه گویی است، فرمان بری که ضدّش استکبار است، تسلیم بودن که ضدّش جبّاری کردن است، عفو که ضدّش کینه است، دلسوزی که ضدّش سنگدلی است، یقین که ضدّش تردید است، شکیبایی که ضدّش بی تابی است، گذشت که ضدّش انتقام جویی است، ثروت که ضدّش فقر است، اندیشه که ضدّش سهو است، حفظ که ضدّش فراموشی است، پیوند که ضدّش قطع و بریدن است، قناعت که ضدّش طمع است، همکاری و مواسات که ضدّش دریغ داشتن است، دوستی که ضدّش دشمنی است، وفا که ضدّش بی وفایی است، اطاعت که ضدّش سرپیچی است، فروتنی که ضدّش گردن کشی است، سلامتی

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۰۹

که ضدّش بلاست، مهرورزی که ضدّش کینه توزی است. راستی که ضدّش دروغ

است. حق که ضـدّش باطل است، امانت که ضـدّش خیانت است، اخلاص که ضـدّش ناصافی است، شـهامت که ضـدّش پرده دری است، حفـظ غیب که ضـدّش دورویی و حیله گری است، پنهـان داشـتن که ضـدّش فـاش نمودن است، نمـاز که ضـدّش ضـایع کردن و بی نمازی است، روزه که ضـدّش روزه خواری است، جهاد که ضـدّش سـرپیچی از آن است، حـج که ضـدّش افشاء نمودن است، انصاف که ضـدّش حمیّت و تعصّب ورزی است، سازش که ضـدّش سـتمگری است، پاکیزگی که ضـدّش پلیـدی است، حیا که ضدّش بی حیایی است، میانه روی که ضدش تجاوزگری است، آسایش که ضدّش رنجش است، آسانی که ضدّش سـختی است، برکت که ضدّش تجاوزگری است، آسایش که ضدّش رنجش است، آسانی که ضدّش سختی است، برکت که ضـدّش کاستی است، عافیت که ضـدّش بلا و گرفتاری است، زنـدگی اسـتوار که ضدّش زیاده طلبی است. حکمت که ضدّش هواپرستی است، وقار که ضدّش سبکی است، خوشبختی که ضدّش بدبختی است، توبه که ضدّش پافشاری بر گناه است، آمرزش خواهی که ضدّش غرور نفس است، محافظه کاری که ضدّش سهل انگاری است، دعا که ضدّش روی گردانی است، نشاط که ضـدّش کسالت است، شادی که ضـدّش اندوه است، انس یافتن که ضدّش جدایی است، سـخاوت که ضدّش خسیسی است.

پس همه این ویژگی ها که لشکر عقلند جز در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که خداوند قلبش را با ایمان آزموده در یک جا جمع نمی شود، ولی دوستان دیگر ما برخی از این ویژگی ها را دارند تا این که آن کامل شود و از لشکر نادانی پاک گردد و در این هنگام است که در درجه والا به همراه پیامبران

و اوصیای آنان خواهد بود و رسیدن به این مقام تنها با شناخت عقل و لشکر آن و دوری از نادانی و لشکر آن امکان پذیر است. خداوند ما و شما را به طاعت و رضایت خود موفق بگرداند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۱۱

باب های خصلت های هشتادگانه و بیشتر

در مورد امیر مؤمنان علی (ع) هشتاد آیه نازل شده که هیچ کس در آن شریک نبود

۱- عبد الرحمن بن ابی لیلی گوید: در باره علی (ع) هشتاد آیه صاف و خالص در کتاب خدا نازل شده که هیچ کس از این امت در آنها با او شریک نیست.

پیامبر (ص) به کسی که شرابخواری کرد هشتاد تازیانه زد

۲- محمّد بن حنفیّه از پدر بزرگوارش علی (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) به کسی که شرابخواری کرده بود هشتاد تازیانه زد.

تکبیرهای نماز نود و پنج تکبیر است

۳- صبّاح مزنی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: تکبیرهای نماز در نمازهای شبانه روزی، نود و پنج تکبیر است که تکبیر قنوت نیز از جمله آنهاست.

خداوند دارای نود و نه اسم است

۴- سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) از امام باقر (ع) از امام سجاد (ع) از امام حسین (ع) از علی (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا می فرمود: به راستی که برای خداوند نود و نه- صد یکی کم- اسم است که هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت می شود و آن اسامی عبارتند از:

اللّه: خدا، الّا له: معبود، الواحد: یکتا، الاحد: یگانه، الصمد: بی نیاز، الاوّل:

نخستین، الآخر: پایان، السّمیع: شنوا، البصیر: بینا، القدیر: توانا، القاهر: چیره، العلی:

بلند مرتبه، الاعلی: والاتر، الباقی: پاینده، البدیع: نوآور، الباری: آفریدگار، الاکرم:

بزرگوارتر، الظّاهر: آشکار، الباطن: پنهان، الحی: زنده، الحکیم: با حکمت، العلیم:

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۱۳

دانا، الحلیم: بردبار، الحفیظ: نگهدار، الحقّ: حق، الحسیب: حسابگر، الحمید:

پسندیده، الحفی: مهربان، الرّب: پروردگار، الرّحمان: بخشاینده، الرّحیم: مهرورز، الـذّارئ: پدید آورنده، الرّزّاق: روزی گر، الرّقیب: مراقبت کننده، الرّؤوف: مهربان، السلام: آرامش دهنده، المؤمن: ایمنی دهنده، المهیمن: فراگیرنده، العزیز: توانمند، الجبّار: جبران کننده، المتکبّر: بزرگ منش، السیّد: سرور، السبّوح: منزّه، الشّهید: گواه، الصّادق: راستگو، الصّانع: سازنده، الطّاهر: پاکیزه، العدل: دادگر، العفو: درگذرنده، الغفور: آمرزنده، الغنی: با مکنت، الغیاث: فریادرس، الفاطر: پدید آورنده، الفرد: تنها، الفتّاح: گشاینده، الفالق: شکافنده، القدیم: کهن، الملک: پادشاه، القدّوس: پاک مقدّس، القوی: نیرومند، القریب: نزدیک، القیّوم: پا برجا، القابض: گیرنده، الباسط: گستراننده، قاضی الحاجات، برآورنده نیازها، المجید: بزرگوار، المولی: ارباب، المنّان: منّت نهنده، المحیط: احاطه گر، المبین: آشکارگر، المقیت: مراقبت کننده، المصوّر:

تصویرگر، الکریم: بخشش گر، الکبیر: بزرگ، الکافی: کفایت کننده، کاشف الضرّ:

برطرف کننده زیان، الوتر: تنها، النّور: روشنی،

الوهّاب: بخشنده، الناصر: یاور، الواسع: وسعت دهنده، الودود: بسیار مهرورزنده، الهادی: هدایت گر، الوفی: وفادار، الوکیل: کارساز، الوارث: ارث برنده، البرّ: نیکوکار، الباعث: فرستنده، التوّاب: بسیار توبه پذیر، الجلیل: بزرگوار، الجواد: بخشنده، الخبیر: آگاه، الخالق: آفریدگار، خیر النّاصرین: بهترین یاری کننده گان، الدّیّان: پاداش دهنده، الشّکور: بسیار شکرگزار، العظیم: با شکوه، اللّطیف: مداراکننده، الشّافی: شفابخش.

من تفسیر این اسامی را در کتاب توحید نوشته ام. این روایت از راویان مختلفی با الفاظ مختلف به من رسیده است.

پاداش صد بار لا اله الا اللَّه گفتن و صد بار آمرزش خواستن

۵- ابو ایّوب خزاز از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس صد بار لا اله الا اللَّه بگوید، در آن روز برترین مردم است، مگر این که کسی از او بیشتر این ذکر را بگوید.

۶- سلام بن غانم از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس هنگام رفتن به بسترش صد بار لا ـ اله الا ـ اللَّه بگوید خداوند در بهشت خانه ای برای او می سازد و هر کس در آن هنگام صد بار از خدا آمرزش بخواهد، گناهانش همچون ریزش برگ از درخت فرو می ریزد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۱۵

باب یک تا صد

اشاره

۱- عبد اللَّه بن عباس گوید: دو برادر یهودی از بزرگان یهود به مدینه آمده و گفتند:

ای مردم! از پیامبر ما به ما حدیث شده که پیامبری در پشت تهامه (مکه) ظاهر می شود که اندیشه های یهود را سفیهانه می داند و از دین آنان انتقاد می نماید و ما بیم آن داریم که او ما را از دینی که پدران ما داشتند باز دارد، کدامیک از شما آن پیامبر هستید؟ که اگر او همان باشد که داود (ع) مژده آمدن او را داده به او ایمان آورده و از او پیروی می نماییم و اگر او نباشد بلکه کسی باشد که تنها سخنانی را منظّم می کند و ایراد می نماید و شعر می گوید و با نیروی زبانش بر ما چیره می شود، با جان و مال خودمان با او به مبارزه برمی خیزیم. پس کدامیک از شما آن پیامبر هستید؟ مهاجران و انصار گفتند: پیامبر ما از دنیا رفته است. آن دو برادر یهودی گفتند: سپاس خدا را؛ پس کدام یک از شما جانشین او هستید؟

چرا که خداوند متعال هیچ پیامبری را به سوی قومی نفرستاده مگر این که او جانشینی داشته که پس از او پیام او را رسانده و آنچه از جانب خدا مأموریت داشته برای مردم بیان کند. مهاجران و انصار به ابو بکر اشاره کرده و گفتند: او جانشین پیامبر است.

آن دو برادر به ابو بکر گفتند: ما پرسشهایی را که به جانشینان پیامبر پیشنهاد می شود به تو پیشنهاد می کنیم و پرسشهایی از تو داریم که از اوصیا پرسیده می شود. ابو بکر گفت: هر چه می خواهید پیشنهاد کنید من- ان شاء اللّه- پاسخ آن را می دهم، یکی از آن دو گفت: مقام من و تو در پیشگاه خداوند متعال چیست؟ و آن کدام جانی بود که در جان دیگری جا داشت؟ ولی میان آنان پیوند خویشی و نژادی نبود؟ و کدام قبری بود که صاحبش را می گردانید؟ خورشید از کجا طلوع و در کجا غروب می کند؟ کجا بود که خورشید به آنجا طلوع کرد و دیگر بدان جا نتابید؟

بهشت کجاست؟ دوزخ کجاست؟ آیا پروردگار تو حمل می کند یا حمل می شود؟ روی پروردگار تو به کدام طرف است؟ آن دو حاضر کدامند؟ و آن دو غایب کدامند؟ و آن دو دشمن کدامند؟ یک چیست؟ دو چیست؟ سه چیست؟ چهار چیست؟ پنج چیست؟ شش چیست؟

هفت چیست؟ هشت چیست؟ نه چیست؟ ده چیست؟ یازده چیست؟ دوازده چیست

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۱۷

بیست چیست؟ سی چیست؟ چهل چیست؟ پنجاه چیست؟ شصت چیست؟

هفتاد چیست؟ هشتاد چیست؟ نود چیست؟

ابن عباس گوید: ابو بکر از پاسخ فرو ماند و نتوانست هیچ پاسخی دهد. به گونه ای که ما بیم آن داشتیم که مردم

از دین اسـلام برگردنـد، از این رو من به در خانه علی بن ابی طالب (ع) آمده و به حضـرتش عرض کردم: ای علی! از رؤسای یهود به مدینه آمده و پرسشهایی را به ابو بکر پیشنهاد دادند و او از پاسخ فرو ماند و نتوانست جوابی بدهد.

علی (ع) تبسّـمی کرد و خندیـد، آنگاه فرمود: امروز، همان روزی است که پیامبر خدا (ص) به من وعده فرمود، پس پیشاپیش به راه افتاد که راه رفتنش با راه رفتن پیامبر خـدا (ص) هیـچ تفاوتی نـداشت. تا این که در همان جایی که پیامبر خدا (ص) می نشـست جلـوس فرمـود، آنگـاه رو به آن دو یهـودی کرد و فرمـود: هر دو نزدیـک من آمـده و پرسشـهایی را که از این پیرمرد داشتید از من بپرسید.

آن دو یهودی گفتنـد تو کیستی؟ فرمود: من علی بن ابی طالب فرزنـد عبـد المطّلب، برادر پیامبر، همسـر دخترش فاطمه، و پدر حسن و حسـین (ع) و جانشین او در همه حالات هستم و دارای همه مناقب و شکوه ها و راز دار پیامبر (ص) هستم. یکی از آن دو یهـود گفت: مقـام من و تو در پیشـگاه خداونـد متعـال چیست؟ فرمود: من از روزی که خود را شـناختم مؤمن بودم و تو از روزی که خـود را شـناختی کـافر بـودی و از این پس نمی دانم- ای یهودی!- خداونـد بـا تو چه رفتـار خواهـد داشت. یهودی گفت: کدام جانی بود که در میان جان دیگر جای داشته و میان آنها پیوند خویشی و نژادی نبود؟

فرمود: آن یونس در شکم ماهی بود. پرسید: کدام قبری بود که صاحبش را می گردانید؟ فرمود: یونس (ع) بود، آنگاه که

ماهی او را در هفت دریا گرداند. پرسید:

خورشید از کجا طلوع می کند؟ فرمود: از میان دو شاخ شیطان. پرسید: از کجا غروب می کند؟ فرمود: در چشمه حامیه، دوستم پیامبر خدا (ص) به من فرمود: «به هنگام برآمدن آفتاب و به هنگام غروب آن نماز نخوان، تا آن که به اندازه یک نیزه یا دو نیزه بلند شود.» پرسید: کجا بود که خورشید در آنجا طلوع کرد و دیگر در آنجا نتابید؟

فرمود: در دریائی که خداوند آن را برای بنی اسرائیل و قوم موسی شکافت. پرسید:

پروردگار تو حمل می کند یا حمل می شود؟ فرمود: پروردگار من با نیروی خود همه چیز را حمل می کند و هیچ چیز توان حمل او را ندارد تا حمل شود. پرسید: پس معنای این آیه که فرمود: «و عرش پروردگار تو را در آن روز هشت تن حمل می نماید.» چگونه است؟

فرمود: ای یهودی! آیا نمی دانی آنچه در آسمان ها و زمین و میان آن دو و زیر خاک

است همه از آن خداست؟ پس همه چیز روی خاک است و خاک بر قدرت پابرجاست و قدرت همه چیز را حمل می کند. پرسید: پس بهشت و دوزخ کجا هستند؟ فرمود:

بهشت در آسمان است و دوزخ در زمین. پرسید: روی پروردگار تو به کدام طرف است؟ علی (ع) به من فرمود: ای ابن عباس! آتش و هیزمی برای من بیاور. من آتش و هیزم را حاضر ساختم. حضرت هیزم را آتش زد و فرمود: ای یهودی! روی این آتش به کدام طرف است؟ یهودی گفت: من رویی برای آن نمی دانم. حضرت فرمود:

براستی که پروردگار بزرگ من بدین گونه است. مشرق

و مغرب از آن اوست، پس هر کجا که رو کند همان جا وجه اللّه است. از حضرتش پرسید: آن دو حاضر کدامند؟

فرمود: آسمان ها و زمین که ساعتی غایب نمی شوند. پرسید: آن دو غایب کدامند؟ فرمود: مرگ و زندگی که نمی شود بر آن دو واقف شد. پرسید: آن دو دشمن کدامند؟ فرمود: شب و روز پرسید: پس آن یک کدام است؟ فرمود: خدای بزرگ. پرسید: پس آن دو چیست؟

فرمود: آدم و حوّا. پرسید: پس آن سه چیست؟ فرمود: مسیحیان بر خدا دروغ بسته و گفتند: «سوّمین از سه تا» در حالی که خداوند همسر و فرزندی ندارد. پرسید: پس آن چهار چیست؟ فرمود: قرآن، زبور، تورات و انجیل. پرسید: پس آن پنج چیست؟

فرمود: پنج نمازی که واجب و فرض است. پرسید: پس آن شش چیست؟ فرمود: خداوند آسمان ها و زمین را در شش روز آفرید. پرسید: پس آن هفت چیست؟ فرمود: هفت در دوزخ که بر روی هم بسته می شود. پرسید: پس آن هشت چیست؟ فرمود: هشت در بهشت. پرسید: پس آن نه چیست؟ فرمود: نه طایفه ای که در روی زمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند.

پرسید: پس آن ده چیست؟ فرمود: ده روز از دهه. پرسید: پس آن یازده چیست؟ فرمود:

سخن یوسف (ع) به پدرش که: «ای پدر! من یازده ستاره و آفتاب و مهتاب را دیدم که بر من سجده می کردند.» پرسید: پس آن دوازده چیست؟ فرمود: ماههای سال. پرسید: پس آن بیست چیست؟ فرمود: فروش یوسف به بیست درهم. پرسید: پس آن سی چیست؟ فرمود: سی روز ماه رمضان که روزه اش بر هر مؤمنی واجب است مگر آن که بیمار بوده و یا

در سفر باشد. پرسید:

پس آن چهل چیست؟ فرمود: وعده گاه موسی (ع) که سی شب بود، پس خداوند با افزودن ده روز به پایان رسانید و وعده گاه پروردگارش چهل شب کامل گشت. پرسید: پس آن پنجاه چیست؟ فرمود: نوح (ع) در میان قومش هزار سال جز پنجاه سال ماند. پرسید: پس آن شصت چیست؟ فرمود: گفتار خدای متعال در مورد کفّاره ظهار که: «کسی که توانایی ندارد شصت مسکین را اطعام کند.» یعنی توانایی گرفتن دو ماه روزه پی در پی را ندارد. پرسید: پس

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۲۱

آن هفتاد چیست؟ فرمود: موسی (ع) از میان قوم خود هفتاد تن برگزید. پرسید: پس آن هشتاد چیست؟ فرمود: نام دهی در جزیره است که هشتاد نامیده می شود. همان جایی که نوح از آنجا در کشتی نشست و در کوه جودی فرود آمد و خداوند قومش را غرق نمود. پرسید: پس آن نود چیست؟ فرمود: همان کشتی پر، که نوح در آن برای جانوران نود خانه ساخت. پرسید: پس آن صد چیست؟ فرمود: عمر داود (ع) شصت سال بود، آدم (ع) از عمر خود چهل سال به او بخشید و چون مرگش فرا رسید منکر شد و فرزندان و ذرّیه او انکار را به ارث بردند.

آنگاه یهودی گفت: ای جوان! محمّد را به من آن گونه توصیف کن که گویی هم اینک او را می بینم تا همین ساعت به او ایمان بیاورم. در این هنگام امیر المؤمنین (ع) گریست، آنگاه فرمود: ای یهودی! اندوه های مرا برانگیختی؛ دوست من پیامبر خدا (ص) دارای پیشانی بلند، ابروانی به هم پیوسته، چشمانی سیاه، گونه هایی هموار و صاف، بینی کشیده،

لبانی نازک، ریشی پر پشت، دندانهایی درخشان بود، گردنش بسان تنگ نقره بلورین بود و خط مویی از سینه تا ناف همچون شاخه کافور کشیده شده بود که جز آن در بدنش مویی نداشت. نه زیاد بلند بالا بود و نه کوتاه قامت.

هنگامی که با مردم راه می رفت نورش آنها را فرا می گرفت و چون گام برمی داشت گویی پا از سنگ بر می کند یا از شیبی سرازیر می گردد. دو کعب حضرتش گرد بود، دو گامش لطیف، کمر (میان) باریک بود، عمامه اش سحاب و شمشیرش ذو الفقار و استرش دلدل و الاغش یعفور و ماده شترش عضباء و اسبش لزاز و تازیانه اش ممشوق نام داشت. آن حضرت از همه نسبت به مردم دلسوزتر و از همه مهربان تر بود. در میان دو شانه اش مهر نبوّت بود که بر آن دو سطر نوشته شده بود: سطر اول: لا اله الا اللّه و سطر دوم: محمّد رسول اللّه. این ویژگی های پیامبر بود ای یهودی! آن دو یهودی گفتند: گواهی می دهیم که معبودی جز خدا نیست و محمّد پیامبر خداست و تو جانشین بر حقّ محمّد هستی. آنگاه هر دو اسلام را پذیرا شده و مسلمان خوبی شدند و ملازم خدمت امیر مؤمنین علی (ع) شدند و با آن حضرت بودند تا آنکه جنگ جمل پیش آمد و آنها به همراه حضرت به بصره رفتند. یکی از آنها در جنگ جمل کشته شد و دیگری ماند تا این که در رکاب حضرت به جنگ صفّین آمد و در آن جنگ کشته شد.

۲- جعفر بن یحیی از پدرش از یکی از صادقان آل محمّد (ع) نقل می کند که

الخصال / ترجمه جعفری،

فرمود: دو تن از یهودیان خیبر که تورات گشوده ای در دست داشتند برای دیدار پیامبر (ص) آمدند. دیدند پیامبر (ص) از دنیا رفته است. پس نزد ابو بکر آمده و گفتند:

ما آمدیم تا از پیامبر (ص) پرسشهایی بکنیم. دیدیم او از دنیا رفته است. ابو بکر گفت:

پرسش شما چیست؟ گفتند: ما را از یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد، نود و صد آگاه کن. ابو بکر گفت:

من در این مورد چیزی نمی دانم. نزد علی بن ابی طالب بروید. راوی گوید: آن دو خدمت علی (ع) شرفیاب شده و قصه را از اول تا آخرش بازگو کرده، آنان تورات گشاده را نیز در دست داشتند. امیر مؤمنان علی (ع) به آن دو فرمود: اگر پاسخ پرسشهایتان را آن گونه که می دانید بگویم، اسلام را می پذیرید؟ گفتند: آری. حضرت فرمود: یک همان خدای یکتاست که شریکی ندارد. و دو همان گفتار خدای متعال است که: «دو معبود برای خود برنگزینند که او همان معبود یکتاست.» و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت همان فرمایش خداوند در کتابش در مورد اصحاب کهف است که: «به زودی گویند که آنان سه نفر بودند که چهارمی آنان سگ آنان بود و می گویند پنج نفر بودند که ششمین آنان سگشان بود، این سخن را از روی غیب گویی می گویند.

و می گویند هفت تن بودند که هشتمی آنان سگشان بود.» و نه همان گفتار خدای متعال در کتابش است که: «و در شهر، نه طایفه بودند که در زمین فساد می کردند و اصلاح نمی کردند.» و ده،

همان فرمایش خـدای متعال است که: «این ده روز تمام است.» و بیست همان فرمایش خدای متعال است که: «اگر بیست نفر از شما پایدار باشد بر دویست نفر پیروز می شوند.» و سی و چهل همان گفتار خدای متعال در کتابش است که: «ما با موسی سی شب وعـده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر به پایان بردیم. پس وعده گاه پروردگارش چهل شب شد.» و پنجاه همان سـخن خـدای متعال است که: «در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است.» و شـصت همان گفتار خداوند در کتابش است که: «هر کس توانایی (روزه) نـدارد پس شـصت مسـکین را اطعام کنـد.» و هفتاد همان گفتار خداونـد در کتابش است که: «موسـی از میان قومش برای وعده گاه ما هفتاد تن برگزید.» و هشتاد همان گفتار خداوند است که: «و آنان که زنان شوهر دار را متّهم به زنـا می کننـد و چهـار نفر گواه بر ادعـای خود ندارنـد پس هشـتاد تازیـانه به آنان بزنیـد.» و نود همان سـخن خـدای متعال در کتابش است که: «این برادر من است که نود و نه گوسـفند دارد.» و صـد همان فرمایش خـدای متعال در کتابش است که: «به هر کدام از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید.» راوی می گوید: پس هر دو یهودی به دست مبارک امیر مؤمنین

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۲۵

علی (ع) اسلام را پذیرفتند.

پیامبر (ص) یک صد و بیست مرتبه به آسمان عروج کرد

۳- صبّاح المزنی از امام صادق (ع) نقل می کنـد که فرمود: پیامبر (ص) یک صـد و بیست مرتبه به آسـمان عروج کرد و هیچ مرتبه ای نبود مگر اینکه خداوند متعال در آن او را به ولایت علی (ع) و پیشوایان

(ع) توصیه کرد پیش از آنکه او را به واجبات توصیه می فرماید.

میوه یک صد و بیست نوع است

۴- محمّد بن ابی عمیر از راوی خود از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: آنگاه که خداوند متعال حضرت آدم را از بهشت [به روی زمین] فرود آورد، یک صد و بیست شاخه نیز با او فرو فرستاد که از چهل شاخه از آن میوه اش- هم درون و هم بیرونش- خوردنی است و چهل شاخه از آن درونش خوردنی و بیرونش انداختنی است و چهل شاخه از آن بیرونش خوردنی و درونش انداختنی است.

آدم (ع) با خود جوالی آورد که تخم هر چیزی در آن بود.

بهشتیان یک صد و بیست صنفند

۵- بریده از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: بهشتیان یک صد و بیست صنف هستند که هشتاد صنف آن از این امّتند.

هر کس قرآن را حفظ کند سالیانه دویست دینار از بیت المال حقوق دارد

۶- ابو الأشهب نخعی از علی (ع) نقل می کند که فرمود: هر کس به اختیار خود اسلام را بپذیرد و به صورت آشکار قرآن را قرائت کند (حفظ نماید) سالیانه بایستی دویست دینار از بیت المال مسلمانان به او پرداخت گردد، اگر در دنیا پرداخت نگردد، روز رستاخیز- که در آن روز به آن حقوق نیازمندتر است- دریافت خواهد کرد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۲۷

یک سال سیصد و شصت روز است

۷- علی بن عبد العزیز گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: یک سال چند روز است؟

فرمود: سیصد و شصت روز است که در شش روز از آن خداوند متعال دنیا را آفرید که آن شش روز از اصل سال کم شد و یک سال سیصد و پنجاه و چهار روز شد. (منظور سال قمری است) مستحب است کسی که به مکه می رود به شمار روزهای سال، سیصد و شصت بار طواف کامل کند و اگر نتوانست سیصد و شصت شوط طواف کند.

۸- معاویه بن عمار از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «مستحب است به شمار روزهای سال سیصد و شصت طواف کامل نمایی و اگر نتوانستی هر چقدر که توانایی داری طواف کن.»

ویژگی هایی از قوانین دین

۹- اعمش از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: «اینها دستورات دین برای کسی است که بخواهد بدان چنگ بزند و خداوند هدایت او را خواسته باشد:

وضوی کامل: آنسان که خدای متعال در کتاب گویای خویش دستور داده، عبارت است از شستن رو و دستان تا آرنج و مسح سر و دو پـا تـا برآمـدگی اسـتخوان پشت پا هر کـدام یک مرتبه و دو مرتبه نیز جایز است، وضو را جز بول، باد معـده، خواب، مـدفوع، و جنابت باطل نمی سازد. هر کس که از روی کفش هایش مسـح کنـد در واقع با خدا و پیامبر او و فرزندش مخالفت ورزیده و وضوی او درست نبوده و نمازش کفایت نمی نماید.

غسل ها: که از جمله آنها غسل جنابت، غسل حیض، غسل میّت، غسل مسّ میّت- که پس از سـرد شدن بدن میّت مسّ کرده- غسل کسی که میّت را غسل داده، غسل روز

جمعه، غسل دو عید (فطر و قربان)، غسل ورود به مکّه، غسل ورود به مدینه، غسل زیارت، غسل احرام، غسل عرفه، غسل شب هفتم ماه مبارک رمضان و غسل شب

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۲۹

نوزدهم ماه مبارک رمضان و غسل شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان و غسل شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان.

غسل واجب: غسل جنابت، غسل جنابت و غسل حیض از نظر حکم یکی است.

نماز واجب: نماز ظهر چهار رکعت، نماز عصر چهار رکعت، نماز مغرب سه رکعت و نماز عشاء چهار رکعت و نماز صبح دو رکعت است که تمام نمازهای واجب هفده رکعت است.

نماز مستحب: نماز مستحب سی و چهار رکعت است. چهار رکعت آن پس از نماز مغرب است- که در سفر و حضر قصر نمی شود- و دو رکعت نشسته پس از نماز عشاء است- که یک رکعت به شمار می آید- هشت رکعت که هنگام سحر- که همان نماز شب است- نماز شفع دو رکعت، نماز وتر یک رکعت و دو رکعت نماز نافله صبح که پس از نماز وتر است و هشت رکعت پیش از نماز ظهر و هشت رکعت پیش از نماز عصر است. مستحب است نماز در اوّل وقت خوانده شود و فضیلت نماز جماعت بر نماز فرادی بیست و چهار برابر است، نماز پشت سر فرد فاجر و بدکار صحیح نیست و اقتدا صحیح نیست مگر به کسی که اهل ولایت باشد.

نماز در پوست مردار، گرچه هفتاد مرتبه دبّاغی شود صحیح نیست و همچنین در پوست درندگان. و جز بر زمین یا آنچه که بر زمین روید- به جز خوردنی و پنبه و

کتان سجده نمی شود.

در آغاز نماز گفته می شود: «تعالی عرشک» عرشت بلند باد و گفته نشود: «تعالی جدّک» پایتخت والا باشد و در تشهد اوّل نباید گفته شود: «السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین» سلام بر ما و بر بندگان شایسته خدا باد، زیرا تحلیل و بیرون آمدن از نماز است، پس اگر این عبارت را گفتی در واقع از نماز بیرون رفته و سلام دادی.

شکسته خواندن نماز در هشت فرسنگ است و آن دو برید (منزل) است و هر گاه نماز را شکسته خواندی بایستی روزه را هم افطار کنی و هر کس نمازش را در سفر شکسته نخواند نمازش درست نیست؛ چرا که در واجب خدای متعال افزوده است.

قنوت در همه نمازها در رکعت دوّم بعد از قرائت و پیش از رکوع، سنّت فرض (مؤکّد) است. در نماز میّت پنج تکبیر است، هر که چیزی از آن بکاهد، در واقع با سنّت مخالفت کرده است. مرده را بایستی از ناحیه پاهایش به آرامی وارد گور کرد و مرده زن از ناحیه سر به سمت لحد برده می شود و قبرها بایستی مسطح گردد نه- مثل کوهان شتر- بلند. بلند گفتن بسم اللّه الرّحمن الرّحیم در نماز واجب است. واجبات نماز

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۳۱

هفت تاست: وقت، طهارت، توجّه، قبله، رکوع، سجود و دعا.

و از هر دویست درهم واجب است که پنج درهم به عنوان زکات پرداخت گردد و کمتر از این نقره زکات ندارد و زکات بر مالی واجب است که از روزی که مالک آن شده یک سال از آن بگذرد و پرداخت زکات جز بر اهل ولایت و معرفت حلال

نیست.

زکات بر طلا هنگامی واجب می شود که به بیست مثقال برسد که در آن صورت نیم دینار زکات آن است. همچنین زکات بر گندم، جو، خرما و کشمش- هر گاه به پنج وسق، که هر وسق شصت صاع و هر صاع چهار مدّ است- واجب است و آن یک دهم است، اگر با آب باران یا جاری آبیاری شود و اگر با سطل آبیاری شود یک بیستم است.

و زکات گوسفند هنگامی واجب است که شمار آنها به چهل و یک برسد که در این صورت باید یک گوسفند به عنوان زکات بدهد و تا تعداد یک صد و بیست گوسفند همین است. و زکات صد و بیست گوسفند تا دویست گوسفند، دو گوسفند است و دویست و یک تا سیصد گوسفند سه گوسفند است و پس از آن در هر صد گوسفند یک گوسفند زکات است.

و زکات گاو هنگامی است که شمار گاوهای یک ساله به سی رأس برسد که در این صورت یک گوساله یک ساله به عنوان زکات داده می شود تا به چهل رأس برسد در آن یک گاو دو ساله داده شود، وقتی شمار گاوها به شصت رأس رسید تا هفتاد رأس، دو گوساله یک ساله زکات دارد. آنگاه در آن گاو یک ساله و دو ساله است تا به هشتاد رأس برسد، وقتی هشتاد رأس شد تا نود رأس دو گوساله دو ساله زکات دارد. پس از آن سه گوساله یک ساله است. پس از آن در هر سی رأس یک گوساله یک ساله و در هر چهل رأس یک گوساله دو ساله زکات است.

و هنگامی که تعداد شترها به پنج

نفر رسـید واجب است یک گوسفند به عنوان زکات داده شود، وقتی به ده نفر رسید، دو گوسفند و اگر به پانزده نفر رسید سه گوسـفند، وقتی به بیست نفر رسـید چهار گوسـفند، وقتی به بیست و پنـج نفر رسـید پنج گوسـفند، وقتی به بیست و پنج، یکی افزوده شد یک بچه شتر زکات دارد، وقتی به سی و پنج نفر رسید و یکی بیشتر شد، یک شتر- که دو سالش تمام شده به سال سوم وارد شـده باشد- زکات آن است. اگر به چهل و پنج نفر رسـید و یکی زیادتر شد، یک شتری که چهار سالش تمام شده زکاتش می باشد، و اگر به شـصت نفر رسـید و یکی بیشتر شد تا هشـتاد نفر، یک شتری که به پنج سال وارد شده زکاتش می باشد، وقتی از هشـتاد یکی بیشتر شد تا نود نفر یک شتری که به شـش سال وارد شده می باشد، وقتی به نود نفر رسید زکاتش دو تا شتری که دو سالش تمام و در سال سوم وارد شـده زکاتش می باشـد اگر از نود یکی بیشتر شـد تا یک صد و بیست نفر دو تا شتر چهار ساله که شتر نر را به پشت گیرد زکات دارد، وقتی تعداد شتران زیادتر از آن شد، هر چهل شتر یک شتری

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۳۳

که دو سـالش تمـام و در سـال سوّم وارد شـده زکـات دارد و هر پنجـاه شتر یـک شتر وارد در چهار سال زکات دارد و از این تعداد به بعد دیگر گوسفند داده نمی شود و بایستی به سال شتران رجوع شود.

و زکات فطریه برای هر نفری از کوچک،

بزرگ، آزاد و بنده، مرد و زن چهار مدّ که یک صاع تمام است از گندم، جو، خرما و کشمش واجب است و همه اینها بایستی به اهل ولایت و معرفت داده شود.

و حد اکثر روزهای حیض ده روز و حد اقلّ آن سه روز است. و زنی که خون استحاضه می بیند بایستی غسل کرده و پنبه به خود گرفته و نماز بخواند و زن حائض نماز را ترک می کند و قضا ندارد و روزه را ترک می کند ولی قضا دارد. و روزه ماه رمضان واجب است که با دیدن هلال آن آغاز و با دیدن هلال (شوال) روزه افطار می شود.

و نماز مستحبّی با جماعت خوانده نمی شود که این بدعت است و هر بدعتی گمراهی و هر گمراهی در آتش است. و در هر ماه سه روز روزه گرفتن مستحب است که آن روزه گرفتن دو پنج شنبه است که بین آن دو، یک چهار شنبه است. پنج شنبه نخست در دهه اول و چهارشنبه در دهه دوم و پنج شنبه دوم در دهه پایانی ماه است و روزه ماه شعبان برای کسی که بگیرد خوب است؛ چرا که شایستگان (از بندگان خدا) آن ماه را روزه می گرفتند، یا به آن علاقه نشان می دادند و پیامبر خدا (ص) روزه ماه شعبان را به ماه رمضان می پیوست. و کسی که نتوانسته روزه ماه رمضان را بگیرد، می تواند به صورت پراکنده قضا کند و اگر پی در پی قضا نماید بهتر است.

و حجّ خانه خدا بر هر کس که توانایی رفتن به آن را داشته باشد که همان توشه راه، مرکب سواری با تندرستی و داشتن هزینه اهل و

عیال تا هنگام بازگشت از مکه واجب است. حـجّ جز حجّ تمتّع جایز نیست. و حجّ قران و افراد جز برای کسـی که خانواده اش در مکّه است جـایز نیست. و پیش از رسـیدن به میقـات احرام جـایز نیست و تأخیر آن نیز از میقات جز به جهت بیماری یا تقیّه جـایز نیست. خداونـد متعـال می فرمایـد: «حـجّ و عمره را برای خـدا به پایـان برسانیـد.» و پایان رسانـدن آن خودداری از عمل زناشوئی، دروغ و ستیز در حجّ است. گوسـفندی که تخم آن را کشیده باشند به عنوان قربانی کفایت نمی کند؛ زیرا که ناقص است و گوسفندی که تخم آن را مالیده باشند در صورتی که غیر آن نباشد کفایت می کند.

واجبات حـج عبارتنـد از: احرام، گفتن چهار لبّیک: «لبیک اللهمّ لبّیک، لبّیک لا شـریک لک لبّیک، انّ الحمد و النّعمه لک و الملک، لا شـریک لک.»؛ طواف خانه خدا برای عمره، واجب است و دو رکعت نمازش که در مقام ابراهیم خوانده می شود و سعی بین صفا و مروه واجب است، و طواف حجّ، واجب است و دو رکعت نماز آن در

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۳۵

مقـام ابراهیـم واجـب است و پس از آن سـعی بین صـفا و مروه واجب است و طـواف نسـاء واجب است و دو رکعت نمـاز آن واجب است و پس از آن سـعی بین صـفا و مروه نیست، ماندن در مشعر واجب است، قربانی برای کسی که حجّ تمتّع انجام می دهد واجب است، ماندن در عرفه واجب است و سر تراشیدن و رمی سنگ ریزه ها سنّت است.

و جهاد در رکاب پیشوای دادگر و عادل واجب است و هر کس در

راه دفاع از دارائی خود کشته شود، شهید است و در کشوری که باید تقیّه کرد نبایستی هیچ یک از کفّار ناصبی ها کشته شود مگر کسی که قاتل بوده یا در فساد کوشد، و این در صورتی است که به جان خود و یارانت بیم داشته باشی. به کارگیری تقیّه در کشور غیر اهل ولایت واجب است و کسی که به جهت دفع ستمی از خودش از روی تقیّه سوگند بخورد مخالفت آن جایز است و کفّاره ندارد.

و طلاق، طبق آنچه که خدای متعال در کتاب خود و سنّت پیامبرش بیان کرده شرعی است و اگر طلاق مطابق سنّت نباشد جایز نیست. و هر طلاقی که مخالف قرآن باشد طلاق نیست. همان گونه که هر ازدواجی که مخالف قرآن باشد ازدواج شرعی نیست و بیش از چهار زن آزاد نمی شود همسر گرفت و هر گاه زنی را سه بار طلاق عدّه دار دادند، برای شوهرش حلال نمی شود مگر اینکه شوهر دیگری اختیار کند، و فرمود: «از ازدواج با زنهایی که یک جا سه بار طلاق داده شده اند بپرهیزید که آنان زنان شوهر دارند.» و صلوات فرستادن به پیامبر (ص) در همه جا و به هنگام عطسه کردن و وزیدن بادها و موارد دیگر واجب است.

و مهرورزی نسبت به دوستان خدا و پذیرش ولایت آنان و بیزاری دشمنانشان واجب است. و همچنین بیزاری از کسانی که به آل محمّد (ع) ستم نموده و پرده حرمت آنها را دریده و فدک را از حضرت زهرا (س) ربوده و او را از میراثش بازداشته و حقوق او و همسرش را غصب کردند و به سوزاندن خانه اش همّت گماشتند

و ستم را تأسیس کرده و سنّت پیامبر خدا (ص) را دگرگون ساختند، واجب است و بیزاری از پیمان شکنان، بی دادگران و خارج شوندگان از دین واجب است. و بیزاری از بت ها، قمارها، و از همه پیشوایان گمراهی و رهبران ستم، از اول تا آخرشان واجب است و بیزاری از بدبخت ترین پیشینیان و پسینیان، برادر پی کننده ناقه ثمود یعنی کشنده امیر مؤمنان (ع) واجب است. و بیزاری از همه کشندگان اهل بیت (ع) واجب است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۳۷

و ولایت و دوستی با مؤمنان همانهایی که پس از پیامبرشان دگرگون نشده و عوض نگشته اند مانند سلمان فارسی، ابو ذر غفّاری، مقداد بن اسود کندی، عمار بن یاسر، جابر بن عبد اله انصاری، حذیفه بن یمانی، ابو هیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایّوب انصاری، عبد اللّٰه بن صامت، خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین، ابو سعید خدری و هر کس که در راه آنان گام برداشته و کردارش مانند کردار آنان باشد، واجب است، و همچنین ولایت و دوستی پیروان آنان و کسانی که به آنان و هدایت آنان اقتدا کرده اند واجب است.

و نیکی پدر و مادر واجب است و اگر مشرک باشند نه از آنان و نه از غیر آنان در معصیت اطاعت نکن؛ چرا که اطاعت هیچ آفریده ای با معصیت آفریدگار، روا نیست. و پیامبران و جانشینان آنان گناهی ندارند، زیرا که آنان معصوم و پاکند. و حلال دانستن دو متعه، آنسان که خداوند در کتابش فرو فرستاده و پیامبر خدا (ص) آن دو را سنّت قرار داده؛ یعنی متعه حج و متعه زنان، واجب است. و فرائض و واجبات ارث هم آنسان

است که خداونـد متعال در قرآن فرو فرسـتاده است. عقیقه نوزاد پسـر و دختر در هفتمین روز تولّـد است و در همان روز نوزاد نامگذاری شده و موی سرش تراشیده شده و به وزن مویش طلا یا نقره صدقه داده می شود.

و خداوند متعال جز به اندازه توانایی هر کس تکلیف نمی کند و بیش از توانایی او بر او تکلیف نمی نماید و کارهای بندگان به آفرینش تقدیری نه تکوینی آفریده شده است و خداوند، آفریدگار همه موجودات است. و انسان بایستی نه قایل به جبر و نه تفویض باشـد و خداوند متعال فرد بی گناه را به جهت فرد گناهکار بازخواست نمی کند و کودکان را به جهت گناهان پدران کیفر نمی دهد، زیرا که در آیه محکم کتابش می فرماید: «بار گناه کسـی بر دیگری گذاشته نمی شود.» و فرموده است: «برای انسان نیست جز آنچه بکوشـد و در آینـده نتیجه کوشـش خود را خواهیـد دیـد.» و بر خداوند متعال است که از آنان بگذرد و تفضّـل فرمایـد ولی سـتم بر حضـرت حق روا نیست و خداونـد فرمـانبری از کسـی را که می دانـد او مردم را فریب می دهـد و گمراه می سـازد واجب نمی سـازد و از میـان بنـدگانش کسـی را که می دانـد به خـدا کفر می ورزد و شـیطان را بجـای خـدا پرسـتش می کند برای رسالت خویش نمی گزیند و منصوب نمی کند و برای آفریدگان خود جز فرد معصومی را انتخاب نمی کند.

و اسـلام غیر از ایمان است و هر مؤمنی مسـلمان است ولی هر مسلمانی مؤمن نیست و دزد در حال دزدی مؤمن نیست و کسی که زنا می کند در حال زنا کردن مؤمن نیست و کسانی که حدود گناه بر آنان جاری

شـد، مسـلمان هسـتند نه مؤمن و نه کـافر، زیرا خداونـد متعـال مؤمنی را که وعـده بهشت به او داده به دوزخ وارد نمی کنـد و کافری

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۳۹

را کـه بـه او وعــده آتش و مانـدگاری در آن را داده از آتش بیرون نمی آورد ولی غیر از ایـن هر کســی را کـه بخواهـد می آمرزد. و کسـانی کـه حدّ بر گردن دارنـد فاسـقند، نـه مؤمننـد و نه کـافر و برای همیشه در آتش نیسـتند و روزی از آن بیرون خواهند آمد، شفاعت برای آنان و نیز کسانی که در اعتقاد ناتوانند هر گاه که خداوند از دینشان راضی باشد، رواست. و قرآن کلاـم خـداست، نه آفریـدگار است و نه آفریـده و این بلاـد امروز بلاـد تقیّه و همـان بلاـد اسـلامی است نه بلاد کفر و نه بلاد ایمان.

امر به معروف و نهی از منکر برای هر کسـی که امکان انجام آن را داشـته و بر جان خود و یارانش نترسد واجب است و ایمان انجـام واجبـات و خودداری از گناهـان بزرگ است. و ایمـان همـان شـناخت قلبی و اقرار بـا زبان و انجام و کردار با اعضای و جوارح و اعـتراف به عـذاب قبر، نکیر و منکر و زنـده شـدن پس از مرگ و حسابرسـی، صـراط و میزان است و ایمـان به خـدا نیست مگر با بیزاری از دشمنان خداوند متعال.

و تکبیر گفتن در دو عیـد (فطر و قربان) واجب است. در عیـد فطر در پنج نماز که از نماز مغرب شب عید فطر آغاز می شود و تا نماز عصر روز عید فطر ادامه دارد، تکبیرش این است: «اللَّه اکبر، اللَّه اکبر لا اله

الّا اللّه و اللّه اکبر، و للّه الحمـد و اللّه اکبر علی ما هـدانا و الحمـد للّه علی ابلانا»؛ خداونـد بزرگتر است خداونـد بزرگتر است، معبودی جز خـدا نیست و خداونـد بزرگتر است و سـپاس مخصوص خداونـد است، خداونـد بزرگتر است بر آنچه مـا را بـدان هدایت فرموده و سپاس مخصوص خداوند است بر آنچه ما را آفریده. زیرا که خداوند متعال می فرماید: «و تا شماره روزها را تکمیل کرده و بر هدایتی که خداوند شـما را نموده تکبیر گویید.» و در عید قربان در شـهرها پس از ده نماز گفته می شود که از نماز تکبیر ظهر روز عیـد قربان آغاز می شود و تا نماز صـبح روز سوّم ادامه دارد و آنان که در منی هسـتند پس از پنج نماز می گویند که از نماز ظهر روز عید قربان آغاز می شود و تا نماز صبح روز چهارم ادامه دارد که در این تکبیر این جمله افزوده می شود که: «اللّه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام».

و زنی که خون نفاس (زایمان) بینـد، حد اکثر تا بیست روز از نماز و روز دست بر می دارد مگر این که پیش از این پاک شده باشد و اگر پس از بیست روز پاک نشد غسل کند و پنبه به خود گرفته و عمل زن مستحاضه را انجام می دهد.

و در مورد شـراب خواری، هر چیزی که زیادش مست کند، چه کم باشد چه زیاد، حرام است. و هر درنده ای که دارای دندان درنده است و هر پرنده ای که دارای چنگال است گوشتش حرام است.

و طحال حرام است؛ چرا که خون است و سگ ماهی، مار ماهی، طافی، زمیر حرام اند، و

هر ماهی که فلس نداشته باشد خوردنش حرام است و از تخم ها آنچه دو طرف آن با هم فرق داشته باشد خوردنش جایز و آنچه دو طرفش با هم برابر است خوردنش حرام است و از ملخ ها آنچه بلند پرواز است خوردنی و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۴۱

ملخ های ریز خوردنی نیستند؛ زیرا که توانای بلند پروازی را ندارند و تذکیه ماهی و ملخ های زنده گرفتن آنهاست.

و گناهان بزرگ حرام اند، که عبارتند از: شرک ورزیدن به خدای متعال، کشتن جانداری که خداوند آن را حرام کرده، عقوق پدر و مادر، فرار از میدان نبرد، خوردن مال یتیم از راه ستم، رباخواری پس آشکار شدن (حرمت آن)، تهمت زدن به زنان پاکدامن و پس از اینها، زنا، لواط، دزدی و خوردن مردار، خون، گوشت خوک و آنچه که به غیر خدا سربریده شده به جز در موارد ضروری خوردن مال حرام، کم فروشی در پیمانه و ترازو، قمار بازی، گواهی دروغ، نومیدی از لطف خدا، ایمنی از مکر خدا، نومیدی از رحمت خدا، ترک همکاری با ستم دیدگان، اعتماد و تکیه بر ستمگران، سوگند دروغ، خودداری از پرداخت حقوق دیگران بدون تنگدستی، کبرورزی، زورگویی و دروغ گویی، اسراف و بیهوده خرج کردن، خیانت، سبک شماری حج، مبارزه با دوستان خدای متعال، بازی هایی که انسان را از یاد خدای متعال باز می دارد همانند غنا و تار زنی. و پافشاری بر گناهان کوچک مکروه و ناپسند است. آنگاه فرمود: به راستی آنچه بیان شد برای گروهی که عبادت گرند، ابلاغ پیام است.

مصنف این کتاب رضی اللّه عنه گوید: گناهان بزرگ هفت تاست، پس از آن گناهی نسبت به کوچکتر از خود بزرگتر

و نسبت به بزرگتر از خود کوچکتر است و این همان معنای فرمایش امام صادق (ع) در این حدیث است که گناهان بزرگ را بیش از هفت عدد شمرده و هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست.

امیر مؤمنان (ع) در یک مجلس به یاران خود چهار صد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می کند، آموخت

۱۰- محمد بن مسلم از امام صادق (ع) از پدر بزرگوارش از جدّش نقل می کند که امیر مؤمنان علی (ع) در یک مجلس چهار صد درس از مواردی که کار دین و دنیای یک مسلمان را اصلاح می کند به یارانش آموخت:

فرمود: حجامت بدن را تندرست و عقل را نیرومند می کند، عطر زدن به شارب از

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۴۳

اخلاق پیامبر (ص) و گرامی داشت دو فرشته نویسنده اعمال است. مسواک کردن از کارهایی است که موجب خشنودی خدا و سنّت پیامبر است و دهان را پاکیزه می کند، و روغن مالیدن پوست بدن را نرم می کند و قدرت مغز را می افزاید و مجاری آب را در بدن آسان می سازد و خشکی پوست را از بین می برد و رنگ پوست را روشن می سازد، و شستن سر چرک و گرد و خاشاک را از بین می برد، مضمضه یعنی آب در دهان گرداندن و استنشاق یعنی آب به بینی کشیدن، سنّت و پاک کننده دهان و بینی است. انفیه در بینی کردن مایه سلامتی سر و تنقیه بدن و از بین برنده دردهای سر است. استعمال نوره موجب نشاط و پاکیزگی تن است.

کفش نیکو به پا کردن مایه نگهداری بدن و یاری به پاکیزگی و نماز است. چیدن ناخن جلوگیری از درد بزرگ است و روزی را زیاد نموده و آن را جلب می کند.

ستردن موی زیر بغل بوی بد را نابود

می نماید و آن پاکیزگی و سنّت و از جمله مواردی است که پیامبر پاکیزه (ص) بدان دستور داده است. شستن دست ها پیش از غذا و پس از آن موجب افزایش روزی و زدودن چربی از لباس است و دیده را روشن می گرداند. شب زنده داری موجب سلامتی تن و خشنودی پروردگار متعال و خود را در معرض رحمت الهی قرار دادن و چنگ زدن به اخلاق پیامبران است. خوردن سیب موجب پیراستگی معده است. جویدن کندر دندان ها را نیرومند می کند و بلغم را نابود و بوی دهان را از بین می برد. نشستن در مسجد پس از طلوع فجر تا طلوع خورشید سریع ترین وسیله در طلب روزی از کوشش در زمین است. خوردن به، موجب تقویت قلب ناتوان است و همو معده را پاکیزه و نیروی دل را می افزاید و ترسو را شجاع کرده و فرزند را نیکو می کند. خوردن هر روز ناشتا بیست و یک عدد مویز جز درد مرگ، همه بیماری ها را درمان می کند.

آمیزش هر مرد مسلمان با همسرش در شب اول ماه رمضان مستحب است؛ زیرا خداوند می فرماید: «در شب روزه آمیزش با همسرانتان بر شما حلال شده است.» به جز انگشتر نقره، انگشتر دیگر به دست نکنید که پیامبر خدا (ص) فرمود:

«دستی که در آن انگشتر آهن است پاک نمی شود و هر که بر انگشترش اسم خدا نقش کرده به هنگام دستشویی رفتن بایستی آن را از دستی که با آن خود را می شوید درآورد.

هر گاه یکی از شما در آینه می نگرد بگوید: «سپاس خدایی را که مرا آفرید و نیکو آفرید و به من صورت بخشید و زیبا نگارش کرد و آنچه از

دیگران نکوهیده بود در

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۴۵

من آراسته داشت و مرا به اسلام گرامی داشت.» وقتی یکی از شما با برادر مسلمانش رو به رو می شود برای او خود را بیاراید آن گونه که برای بیگانه خود را آرایش می کنید و دوست دارید او شما را در بهترین قیافه ببیند.

روزه سه روز از هر ماه که یک چهار شنبه میان دو پنجشنبه باشد و روزه ماه شعبان، وسوسه سینه و پریشانی قلب را از بین می برد. شستن و تمیز کردن محل مدفوع با آب سرد بواسیر را قطع می کند. شستن لباس اندوه و حزن را از بین برده و همان پاک کننده برای نماز است. هرگز موی سفید را نکنید که آن نور مسلمان است و هر که در اسلام از جوانی به پیری رسیده (و مویش سفید شود) روز رستاخیز برای او نور می گردد.

مسلمان در حال جنابت نخوابد، و جز با وضو نخوابد، اگر آبی نیافت با خاک تیمّم کند، زیرا که روح مؤمن به سوی خدای متعال بالا- می رود و خداوند او را پذیرفته و مبارک قرار می دهد و اگر هنگام مرگش فرا رسیده باشد او را در گنجینه رحمتش قرار می دهد و اگر هنگام مرگش فرا نرسیده باشد او را با فرشتگان امینش می فرستد تا او را به تنش بازگردانند. مؤمن به سمت قبله تف نکند که اگر از روی فراموشی چنین کرد از خداوند متعال آمرزش بخواهد. مرد در محل سجده فوت نکند، و غذایش را فوت نکند و آشامیدنی خود را فوت نکند و نیز در تعویذ (دعای بازوبند) خود فوت نکند. مرد در وسط راه نخوابد و

از پشت بـام در هـوا ادرار نكنــد و در آب گرم «۱» ادرار نكنـد اگر چنيـن كرد و مشــكلى براى او پيش آمـد جز خـودش را سرزنش نكنـد؛ زيرا كـه آب و هـوا اهلى دارنـد. مرد به رو نخوابـد و اگر كسـى را ديديـد كه به رو خوابيـده بيـدارش كنيـد و نگذاريد. و هيچ يك از شـما با حالت كسالت و چرت به نماز نايسـتد، و در نماز به خود نينديشد كه در پيشـگاه خداى بزرگ خود است و تنها براى بنـده آن نمازش پذيرفته است كه با حضور قلبش اقامه كند. آنچه را كه از سـفره بيرون مى افتد بخوريد كه شـفاى هر دردى به اذن خداست براى هر كسى كه بدان شفا جويد. هر گاه يكى از شما غذايى بخورد و انگشتانى كه بدان غذا خورده بليسد خداوند بزرگ مى فرمايد:

خدا تو را بركت دهد. لباس پنبه اى بپوشيد كه همان لباس پيامبر خدا (ص) بود كه لباس ما نيز هست و ما لباس مو و پشم نمى پوشـيم مگر آن كه علّتى داشـته باشد. و فرمود: خداوند زيباست و زيبايى را دوست مى دارد و دوست دارد كه اثر نعمت خود را در بنده اش ببيند.

با خويشان خود پيوند داشـته باشيد گر چه به سلام كردن باشد، خداوند متعال مى فرمايد: «از خدايى كه مورد بازخواست از او و خويشان هستيد، بيم داشته باشيد كه

---

(۱) ظاهرا «ماء جار» باشد؛ يعنى در آب جارى و روان.

الخصال / ترجمه جعفرى، ج ۲، ص: ۴۴۷

به راستى خداوند بر شـما رقيب و ديده بان است.» روز خود را با گفتار چنين و چنان و چنين و چنان كرديم نگذرانيد، چرا كه به همراه شما نگهبانانى

است که شما و ما را نگهبانند.

خـدا را در همه جا به یاد آورید که او با شـماست. بر محمد و خاندان او صـلوات بفرستید؛ چرا که خداوند متعال به هنگام یاد محمّد و دعای بر او و رعایت او، دعای شما را می پذیرد.

غـذای گرم را بگذاریـد تا خنک شود؛ چرا که چون غذای گرمی به پیامبر خدا (ص) تعارف کردند فرمود: «بگذارید تا خنک شود و بشود آن را خورد، خداونـد آتش را غـذای ما قرار نداده و برکت در غذای خنک است.» به هنگام دفع ادرار، به سـمت هوا و رو به باد ادرار نکنید. به کودکانتان چیزی بیاموزید که خدا به وسیله آن به آنها سود دهد، نکند که مرجئه عقاید خود را بـدان هـا تحمیل کننـد. زبان خود را نگهداریـد و سـلام کنیـد تا سود ببریـد. کسانی که شـما را امین دانسـته و امانت سپردنـد، امانتشان را برگردانید گرچه کشندگان فرزندان پیامبر باشند.

آنگاه که وارد بازار شدیـد و به هنگام اشـتغال مردم خـدا را بسـیار یاد کنید، زیرا که کفّاره گناهان شـماست و موجب زیادتی حسنات می شود و در زمره غافلان نوشته نشوید.

آنگاه که ماه رمضان فرا رسید سزاوار نیست که بنده سفر کند؛ چرا که خداوند می فرماید: «پس هر کس از شما ماه رمضان را درک کرد بایستی روزه بگیرد.» در شرابخواری و مسح بر کفش تقیّه نیست.

بپرهیزیـد از این که در مورد ما غلوّ کنیـد، بگوییـد ما بندگان پرورده ایم و در فضل ما هر چه می خواهید بگویید. هر که ما را دوست می دارد بایستی طبق رفتار ما رفتار کرده و از ورع و پاکدامنی یاری گیرد. زیرا که ورع بهترین

کمک در امور دنیایی و آخرتی است. با خرده گیران ما همنشینی ننمایید و در نزد دشمنان ما، با آشکار کردن دوستی ما از ما مدح نکنید تا در نزد پادشاهانتان خود را خوار نسازید. خود را به راستگویی ملزم کنید که رهایی بخش است و بدان چه در پیشگاه خداست رغبت نشان دهید و طاعت خدا را بجویید، و بر آن شکیبا باشید. چقدر زشت است که مؤمن با بی آبرویی وارد بهشت شود، در آنچه از پیش فرستادید در روز رستاخیز به امید شفاعت ما نباشید، خودتان را در روز رستاخیز در میان دشمنانتان رسوا نسازید و در نزد آنان به خاطر متاع پست دنیا، منزلت والای خود را در پیشگاه خدا تکذیب ننمایید. به آنچه خدا دستور داده چنگ زنید که میان یکی از شما و آن چه آرزو می کند دوست می دارد، فاصله ای جز این که قاصد خدا (مرگ) نزد او بیاید نیست و آنچه در نزد خداست بهتر و ماندگارتر است و مژده ای از جانب خدا به مؤمن می رسد و چشمش روشن گشته و دیدار خدا را دوست می دارد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۴۹

برادران ناتوان خود را تحقیر نکنید، زیرا که هر کس مؤمنی را تحقیر کند خداوند او را با وی در بهشت گردهم نمی آورد مگر این که توبه کند، آنگاه که دانستی برادر مؤمنت به تو حاجتی دارد، پیش از اظهارش، حاجتش را روا کن و با یک دیگر همکاری، مهربانی و بخشش کنید و همچون منافقی که توصیف می کند ولی انجام نمی دهد، مباشید. ازدواج کنید، زیرا پیامبر خدا (ص) مواقع بسیاری می فرمود که: «هر کس می خواهد از روش من

پیروی کنـد، بایستی ازدواج کنـد که همانا از رویه های من ازدواج کردن است، و فرزنـد بخواهیـد که من در روز رسـتاخیز به فزونی شـما بر دیگر امّت ها افتخار می کنم، از شـیر دادن زنان زناکار و دیوانه به فرزندانتان خودداری کنید که شـیر آثارش را سرایت می دهـد. از خوردن گوشت پرنـده ای که سـنگدان، خارپس پا و چینه دان نـدارد دوری کنید و از خوردن گوشت هر درنـده نیش دار و پرنـده چنگـال دار بپرهیزیـد و سپرز نخوریـد که محل تجمّع خون کثیف است. لباس سـیاه نپوشـید که لباس فرعون است. از غدّه های گوشت اجتناب کنید که رگ بیماری جذام را تحریک می کند.

در دین قیـاس نکنیـد که برخی از احکـام دین قیـاس پـذیر نیست و به زودی گروهی خواهنـد آمـد که قیاس می کننـد و آنان دشـمنان دین هسـتند و نخستین کسـی که قیـاس کرد ابلیس بود، و کفش های ویژه ای که دو طرفش یکسان است نپوشـید که کفش فرعون است و او نخستین کسی است که چنین کفشی پوشید. با شراب خواران مخالفت کنید و خرما بخورید که در آن شفـای هر بیمـاری است. از گفتـار پیامبر خـدا (ص) پیروی کنیـد که فرمود: «هر کس یک در، جهت درخواست از دیگران به روی خود باز کنـد، خداونـد دری از ناداری و فقر به روی او می گشاید.» بیشتر آمرزش بخواهید که روزی را برای شـما جلب می کند. هر چه از کارها در توان دارید پیش فرستید که فردای رستاخیز آن را خواهید یافت. از جدال و بگو مگو بپرهیزید که تردید به بار می آورد. هر کسی به پروردگار بزرگش نیاز و حاجتی دارد بایستی در سه وقت آن را بخواهد: ساعتی در روز

جمعه و به هنگام زوال آفتاب، و آنگاه که باد می وزد که درهای آسـمان گشوده می شود و رحمت فرود می آیـد و پرندگان آواز می کننـد و ساعتی در پایان شب به هنگام دمیـدن سپیـده که دو فرشـته فریاد می زننـد: آیا توبه کننـده ای هست که از او توبه پـذیرفته شود؟ آیـا درخواست کننـده ای هست که به او عطا شود؟ آیا حاجتمنـدی هست که حاجتش برآورده شود؟ پس دعوت خـدا را پاسـخ دهیـد و روزی را میان سپیـده دم تا برآمـدن آفتاب بخواهید که در خواسـتن روزی از کوشـش در زمین سریع تر اثر می کند و این همان ساعتی است که خداوند روزی را میان بندگانش تقسیم می کند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۵۱

منتظر فرج و گشایش باشـید! و از رحمت خـدا نومید مگردید، زیرا که محبوب ترین اعمال به سوی خدا انتظار فرج و گشایش است، مادامی که بنـده مؤمن بدان پاینده است. آنگاه که دو رکعت نماز بامداد را گزارید به خدا توکل کنید که در آن هنگام بهره هـا عطا می گردد. با شمشـیر وارد حرم نشویـد، کسـی از شـما به هنگام نماز شمشـیر پیش روی خود نگـذارد که قبله امن است.

آنگاه که به سوی خانه خـدا بیرون شدید حجّتان را با زیارت پیامبر خدا (ص) و همچنین با زیارت قبرهای دیگری که خداوند حقّ آنها و زیارتشان را برای شـما لازم نموده به پایان ببرید که ترک آن جفا و ناسپاسی است و بدین عمل مأمورید و در کنار آن قبور روزی بخواهید. و گناهان اندک را کوچک نشمارید؛ زیرا که اندک شمرده می شود آید تا بزرگ گردد.

و سجده را طول دهید که هیچ عملی بر شیطان سخت تر از آن

نیست که ببیند فرزند آدم در سجده است؛ چرا که او مأمور به سجده شد و عصیان کرد؛ ولی آدم بدان مأمور شد و اطاعت کرد و نجات یافت.

بسیار به یاد مرگ و روزی که از قبرهای خود بیرون می شوید و در پیشگاه خدای متعالی می ایستید باشید که یاد مرگ مصیبت ها را بر شما آسان می سازد. هر گاه چشم یکی از شما درد گرفت آیه الکرسی را به نیّت این که بهبود می یابد بخواند، ان شاء اللّٰه بهبودی خواهد یافت. از گناهان دوری کنید که هیچ بلا و کمبود روزی نیست؛ مگر این که از ناحیه گناه است. حتی خراش در بدن، به رو بر زمین خوردن و مصیبت.

خداوند متعال می فرماید: «آنچه مصیبت به شما می رسد نتیجه عملکرد شماست و خدا از بسیاری می گذرد». آنگاه که بر کنار سفره غذا نشستید، زیاد خدا را یاد کنید و سرکشی ننمایید، زیرا که آن نعمتی از نعمت های خدا و روزی ای از روزهای او است که سپاسگزاری و ستایش از آن بر شما واجب است. پیش از آنکه نعمتی از دست شما برود با آن نیکویی کنید که نعمت از دست می رود و در مورد رفتاری که صاحبش با او کرده، علیه او گواهی می دهد. کسی که از خداوند متعال به روزی اندک راضی و خشنود باشد، خداوند نیز از او به عمل اندک راضی می گردد. بپرهیزید از این که (در اعمالتان) کوتاهی نمایید که حسرت خواهید برد. آنگاه که حسرت سودی نداشته باشد.

آنگاه که در میدان کارزار با دشمن رو به رو شدید، کمتر سخن گفته و بسیار به یاد خدا باشید و پشت به دشمن ننمایید

که پروردگارتان را به خشم آورده و سزاوار غضب او خواهید بود. و آنگاه که دیدید کسی از برادران شما در جنگ زخمی شده یا وامانده گشته یا کسی را دیدید که دشمن شما به او طمع کرده با جانفشانی به او نیرو ببخشید.

هر چه می توانید کار نیک انجام دهید که از مرگ های بد حفظ می کند. هر کس از شما

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۵۳

بخواهد که بداند مقام و منزلت او در پیشگاه خداوند چگونه است، بایستی ببیند که مقام خداوند در نزد او به هنگام گناه چقدر است که مقام او نیز در پیشگاه خدا چنین خواهد بود. بهترین چیزی که مرد در خانه خود برای خانواده اش می گیرد گوسفند است. پس هر کس یک گوسفند در خانه اش باشد، فرشتگان هر روز یک مرتبه او را تقدیس می کنند. و هر که در خانه اش دو گوسفند داشته باشد فرشتگان هر روز دو مرتبه او را تقدیس می کنند و همین گونه در سه گوسفند، می گویند: به شما برکت داده شود. هر گاه مسلمانی ناتوان گردید گوشت با شیر بخورد که خداوند متعال در آن دو نیرو قرار داده است. آنگاه که قصد حج کردید خرید برخی از نیازمندی هایی که در سفر به شما نیرو می بخشند پیش بیندازید که خداوند متعال می فرماید: «اگر قصد خروج داشتند ساز و برگ آن را آماده می کردند.» و هر گاه یکی از شما در آفتاب بنشیند، پشت به آن نماید که آفتاب بیماری درونی را آشکار می سازد. و چون رحل سفر به سوی بیت اللّٰه الحرام بستید بیشتر، به خانه خدا نگاه کنید که خداوند یک صد و بیست رحمت در

کنـار خـانه محـترم خویش دارد که شـصت رحمت از آنهـا، ویژه طواف کننـدگان، چهـل رحمت از آن نمـازگزاران و بیسـت رحمت دیگر از آن نگـاه کننـدگان است. در کنـار ملتزم محلی میـان در کعبه و حجر الأسود آنچه از گناهانتان را به یاد دارید اعتراف کنید و در عوض آنچه فراموش کرده اید بگویید: «و آنچه نگهبانان تو برای ما نگاه داشـته و ما فراموش کرده ایم بر ما بیـامرز»؛ زیرا هر کس که در این محـل به گنـاهش اعتراف کنـد و آنها را بشـمارد و به یاد آورد و از خـدا آمرزش بخواهـد بر خداونـد متعال لازم است که او را بیامرزد. پیش از فرود آمدن بلا دعا کنید که درهای آسـمان در پنج وقت برای شـما باز می گردد. هنگـام بـارش بـاران، به هنگام جهاد، هنگام اذان و هنگام قرائت قرآن، هنگام ظهر و هنگام سپیـده دم. هر کس از شـما مرده ای را غسل می دهـد پس از پوشانیـدن کفن های او خود غسل کنـد، کفن ها را با بخور عطر آگین نکنیـد و جز با کافور مرده هایتان را خوشـبو نسازید که مرده به منزله کسـی که احرام بسـته است. به کسان خود دسـتور دهید که بر سر جنازه سخن نیکو بگوینـد، زیرا آنگاه که پـدر بزرگوار حضـرت فاطمه دخت محمّد (ص) از دنیا رفت، همه دختران بنی هاشم با او هم ناله شدند. آن حضرت فرمود: شمارش (اوصاف میّت) را کنار بگذارید و دعا کنید.

مرده هایتان را زیارت کنیـد که آنان به زیارت شـما شادمان می گردنـد و هر کسـی حاجت خود را در کنار قبر پدر و مادرش پس از آن که به آنان دعا کرد از خدا بخواهد.

مسلمان آیینه برادر دینی

خود است، پس هر گاه لغزشی از برادر خود، دیدید بر علیه

او نباشید؛ بلکه برای او همچون خودش باشید و او را راهنمایی کرده اندرزش داده و با او مهربانی کنید. مبادا اختلاف کنید که رشته الفت شما از هم گسیخته می گردد. میانه روی را مراعات کنید تا پیشرفت کرده و امیدوار شوید. هر کس از شما با حیوان چهارپایی به مسافرت رفت، آنگاه که به منزلی رسید، نخست به آن حیوان آب و علف بدهد. به صورت چهارپایان نزنید که آن تسبیح پروردگار خود را می گوید. و هر کس از شما در سفر گم شد یا بر جان خود بیم داشت، پس فریاد زند: «ای صالح! به فریادم برس.» که در میان برادران جنّی شما جنّی به نام صالح است که به جهت شما شهرها را می گردد و خود را وقف خدمت گزاری برای شما نموده است. پس آنگاه که صدا را بشنود پاسخ می دهد و گم شده شما را راهنمایی نموده و مرکب او را که فرار نموده نگاه می دارد. هر کس از شما به جان خود یا گوسفندانش از حمله شیر بیم داشته باشد، خطی به دور آنان کشیده، بگوید: «خداوندا! ای پروردگار دانیال و چاه و پروردگار هر شیر ژیانی، مرا و گوسفندان مرا نگهداری فرما». و هر کس از شما از عقرب بترسد، این آیات را بخواند: «سلام بر نوح در جهانیان، به راستی که ما این گونه به نیکوکاران پاداش می دهیم، بی تردید او از بندگان مؤمن ماست». هر کس از شما از غرق شدن بیم داشته باشد، بخواند: «به نام خدا به جریان گاه و لنگرگاه آن،

به راستی که پروردگار من آمرزنده و مهربان است، به نام خدایی که پادشاه بر حق است، حق معرفت خدا را نشناختند و زمین تماما در روز رستاخیز در قبضه قدرت اوست و آسمان ها پیچیده شده در دست قدرت اوست، پاک و منزّه و بزرگ است از آنچه شرک ورزان نسبت می دهند.» در هفتمین روز از تولّد فرزندانتان برای آنان عقیقه (گوسفند قربان) کنید و آنگاه که موی سرشان را تراشیدید، هم وزن آن نقره به مسلمانی صدقه بدهید، که پیامبر خدا (ص) در باره امام حسن و امام حسین (ع) و دیگر فرزندانش چنین رفتاری کرد. هر گاه به دست سائلی چیزی دادید، از او بخواهید که برای شما دعا کند. که دعای او در باره شما پذیرفته؛ ولی در مورد خودش پذیرفته نیست، چرا که آنان دروغ می گویند. و هر که دستش به دست سائل می رسد دست خود را به طرف دهانش آورده و ببوسد که صدقه پیش از آن که در دست سائل قرار گیرد، در دست خداوند متعال می گیرد، آن سان که خداوند می فرماید: «آیا نمی دانند که خداست همو که توبه را از بندگانش پذیرفته و صدقه ها را می گیرد.» شامگاهان صدقه دهید که صدقه در شب آتش خشم پروردگار بزرگ را خاموش می سازد.

سخن گفتن را از اعمالتان به حساب آورید، سخن شما جز در خیر و نیکی کمتر گردد. آنچه خداوند به شما روزی داده، انفاق کنید که انفاق کننده به منزله جهادکننده در راه خداست. پس هر کس یقین کند که هر چه انفاق می نماید عوض دارد، کوشش کرده و جان خود را به سخاوت وادار می سازد. هر کس یقین داشته باشد؛ سپس

تردید نماید به دنبال یقینش برود که شکّ یقین را نمی شکند.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۵۷

گواهی دروغ ندهید و بر سر سفره ای که در آن می خواری می شود ننشینید، که بنده نمی داند که جانش کی گرفته می شود. هر گاه یکی از شما بر سفره غذا نشست، همچون بندگان نشیند و به طور حتم نبایستی یک پای خود را روی پای دیگرش بیندازد و چهار زانو بنشیند که خداوند چنین نشستن را دشمن می دارد و صاحبش را دشمن می دارد. شام پیامبران پس از نماز عشا است و شام خوردن را ترک نکنید که ترک آن موجب ویرانی تن است. تب، پیش آهنگ مرگ و زندان خدا در روی زمین است که از بندگانش هر کس را که بخواهد در آن زندانی می کند و همان تب گناهان را می ریزد همان گونه که کرک از کوهان شتر می ریزد. همه دردها از درون تن است مگر زخم و تب که این دو از بیرون وارد بدن می شوند. حرارت تب را با بنفشه و آب سرد بشکنید که حرارت آن از گرمای دوزخ است. مسلمان تا زمانی که بیماری بر تندرستی او چیره نشده به درمان نمی پردازد.

دعا قضای حتمی خدا را برمی گرداند، پس آن را به عنوان ساز و برگ دفاعی خود قرار دهید. برای وضو پس از طهارت ده حسنه است، پس خود را پاکیزه نگهدارید. از کسالت و تنبلی بپرهیزید که هر کس تنبلی ورزد، حق خداوند متعال را نمی پردازد.

بوی بد گندیده ای را که آزار می دهد با آب پاکیزه نمایید. خودتان را بازرسی نمایید که خداوند متعال از میان بندگانش کسی را که کثیف است، به گونه ای

که هر کس در کنار او می نشیند از کثافت او روی گردان می شود، دشمن می دارد.

مرد نبایستی در نمازش باریش خود و یا چیزی که او را از نماز مشغول می سازد، بازی کند. به کار خیر پیش از آن که به کار دیگری سرگرم شوید، پیشی گیرید. مؤمن خود در ناراحتی است ولی مردم از او در آسایش اند، بیشتر سخنان شما بایستی یاد خدا باشد. از گناهان حذر کنید که بنده چون گناه کند روزی اش از او حبس می گردد. بیماران خود را با صدقه درمان کنید. دارایی خودتان را با پرداخت زکات بیمه کنید، نماز مایه نزدیک و تقرّب هر فرد پرهیزکاری است. حج جهاد هر فرد ناتوان است. جهاد زن، خوب شوهر داری کردن است، فقر و ناداری همان مرگ بزرگ است، کمی خانواده یکی از دو آسایش است.

اندازه نگهداشتن در زندگی نیمی از زندگی است. اندوه نیمی از پیری است. هر که میانه روی کرد، تهیدست نشده و هر که مشورت کرد، به زحمت نیفتاد. کار نیک جز در نزد شرافتمند و دین دار شایسته نیست. هر چیزی میوه ای دارد و میوه کار نیک، شتاب در انجام آن است. کسی که به عوض یقین دارد، در عطیّه بخشنده می گردد. هر کس به هنگام معصیت دست غم بر ران هایش بزند پاداشش از بین می رود. برترین

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۵۹

اعمال انسان انتظار فرج و گشایش از جانب خداست. کسی که پدر و مادرش را محزون کند، در واقع عاقّ آنان شده است، روزی را با صدقه دادن فرود آورید، پیش از ورود بلا، امواج بلا را با دعا از خود دور سازید، که سوگند به

آن که دانه را شکافته و مردم را آفریده! بلا به مؤمن سریع تر از ریزش سیل از بالای تپه به پایین آن و از دویدن استرها می رسد. از خداوند از سختی بلا، عافیت بخواهید که بلای سخت دین را از بین می برد.

خوش بخت کسی است که از دیگری پند پذیر شود، خودتان را با اخلاق نیکو تربیت کنید، زیرا که بنده مسلمان به وسیله حسن خلقش به درجه کسی می رسد که روزها روزه و شب ها به عبادت می ایستد. کسی که شراب خواری کند و بداند که آن حرام است، خداوند او را از خبال که چرک و خونی است که از گناهکاران و زنان زناکار می ریزد سیراب می کند، گرچه آمرزیده شود. در معصیت نذر درست نیست و در قطع پیوند خویشاوندی سوگند صحیح نیست، دعوت کننده به کار نیک بدون انجام آن همچون تیراندازی است که بدون زه کمان کشد. زن مسلمان بایستی خود را برای همسرش خوشبو سازد، کسی که در راه دفاع از دارایی خود کشته شود، شهید است. فرد مغبون نه مورد ستایش قرار می گیرد و نه پاداشی دارد. سوگند فرزندان بدون اجازه پدر و سوگند زن بدون اجازه همسرش صحیح نیست. یک روز تا هنگام شب نبایستی زبان از سخن فرو بست، به جز یاد خدا.

پس از هجرت از بیابان نشینی نبایستی دوباره بیابان نشین شد، و پس از فتح و پیروزی هجرتش صحیح نیست. تجارت پیشه کنید که بی نیازی شما از آنچه به دست مردم است در آن است. و خداوند بنده با حرفه امین را دوست می دارد. هیچ عملی در پیشگاه خدا از نماز محبوب تر نیست، پس هیچ کاری از کارهای دنیا شما را

از اوقات نماز مشغول نسازد؛ زیرا که خداوند گروهی را نکوهش کرده و فرموده: «کسانی که از نمازشان بی خبرند» یعنی آنان از نمازشان غافل بوده و اوقات آن را سبک می انگارند.

بدانید که نیکوکاران از دشمنانتان برای یک دیگر ریا می کنند؛ ولی خداوند متعال به آنان توفیق نمی دهد و جز عمل خالص نمی پذیرد. عمل نیک کهنه نمی شود، و گناه فراموش نمی گردد و خداوند بزرگوار با کسانی است که پرهیزکار بوده و کسانی که نیکوکار هستند.

مؤمن برادر خویش را فریب نمی دهد و به او خیانت نمی ورزد و او را تنها رهایش نمی کند و متّهمش نمی سازد و به او نمی گوید: من از تو بیزارم، (در مورد اشتباهی که) از برادر (دینی) تو (سرزده) در جستجوی یافتن عذری باش و اگر عذر واقعی بر آن نیافتی، عذری دیگر بر آن بتراش. از جای کندن کوه ها آسان تر از کندن حکومتی است که هنوز وقتش باقی است. و از خدا یاری بجویید و شکیبا باشید؛ زیرا که زمین از آن خدا است، به هر که بخواهد از بندگانش می دهد و سرانجام از آن پرهیزکاران است.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۶۱

پیش از فرا رسیدن کار شتاب نکنید که پشیمان می شوید. و پایان کار را طولانی نبینید که دل هایتان سخت می گردد. به ناتوانانتان رحم نمایید و با مهرورزی به آنان در پی رحمت از خدا باشید. از غیبت مسلمان بپرهیزید که مسلمان غیبت برادر مسلمانش را نمی کند که خداوند متعال از این کار باز داشته و فرموده: «برخی از شما غیبت برخی دیگر را ننماید، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر خود را که مردار است بخورد؟» مسلمان در

حال نماز که در پیشگاه خداوند متعال ایستاده، دست هایش را روی هم نمی گذارد که خود را به اهل کفر یعنی مجوس شبیه سازد، هر کدام از شما که بر سر سفره غذا می نشیند، بایستی همچون بنده بنشیند و بر روی زمین غذا بخورد و ایستاده نیاشامد.

هر گاه یکی از شما در حال نماز به جانداری (آزار رساننده) برخورد، بایستی آن را زیر خاک کرده و آب دهان به آن بیندازد، یا در گوشه لباس خود بپیچد تا نمازش پایان یابد. برگرداندن صورت به طور کامل از قبله نماز را باطل می سازد و کسی که چنین کرد، شایسته است که نماز را با اذان و اقامه و تکبیر از نو آغاز کند. هر کس یازده مرتبه پیش از دمیدن آفتاب سوره «قل هو اللّٰه احد» و به همان تعداد سوره «انا انزلناه» را پیش از طلوع آفتاب بخواند، آن روز گناهی از او سر نمی زند؛ گرچه شیطان در مورد او بکوشد. از کج روی در دین و از پیروزی مردان (بی دین) بر شما به خدا پناه ببرید. هر کس از ما تخلّف کند نابود می شود. کوتاه بودن لباس مایه پاکیزگی آن است که خداوند متعال می فرماید:

«لباست را پاکیزه کن» یعنی دامنت را کوتاه کن. خوردن انگشتی از عسل موجب شفای از هر دردی است، خداوند متعال می فرماید: «از شکم زنبوران شیره ای بیرون می آید که رنگ های گوناگون دارد و در آن برای مردم شفاست.» و این شفا به همراه خواندن قرآن است.

و جویدن کندر بلغم را ذوب می کند، در آغاز غذا خوردن، نخست با نمک شروع کنید که اگر مردم می دانستند که نمک چه خاصیّتی دارد، آن

را بر داروی تریاق تجربه شده ترجیح می دادند و برمی گزیدند، کسی که غذایش را با خوردن نمک آغاز کند هفتاد درد او از آنچه جز خدا نمی داند از بین می رود. در فصل تابستان بر شخص تب دار آب خنک بریزید که حرارت آن را آرام می کند. در هر ماه سه روز روزه بگیرید که برابر با روزه یک عمر است. و ما دو پنجشنبه را که یک چهار شنبه در میان آن دو است روزه می گیریم، زیرا که خداوند دوزخ را در روز چهارشنبه آفریده است. هر گاه یکی از شما در پی حاجتی است، بامداد روز پنج شنبه اقدام کند که پیامبر خدا (ص) فرمود: «خدایا! روز پنجشنبه را برای امّت من مبارک گردان.» و آنگاه که می خواهد از

خانه بیرون آید، آیه های آخر سوره آل عمران و آیه الکرسی و سوره «انّا انزلناه» و سوره حمد را بخواند که حوائج و نیازهای دنیایی و آخرتی او روا خواهد شد. بر شما باد که لباس های ضخیم بپوشید که هر کس لباس نازک بپوشد، دینش هم نازک و ناتوان خواهد شد.

هیچ کدام از شما با لباس بدن نما در برابر خداوند متعال نایستد. به سوی خداوند متعال توبه نمایید و خود را در محبّت او وارد سازید؛ چرا که خداوند متعال توبه کنندگان و پاکیزگان را دوست می دارد و مؤمن همواره توبه کننده است. هر گاه مؤمنی به برادرش بگوید: اف، رشته برادری بین آن دو بریده می شود و اگر به او بگوید: تو کافری، یکی از آن دو کافر می گردد. و هر گاه برادرش را متّهم سازد، اسلام در دل او همچون آب

شـدن نمک در آب، حل می شود. در توبه برای کسـی که توبه کنـد، باز است. پس به سوی خدا توبه خالص نمایید، باشد که پروردگارتان گناهان شـما را بپوشاند. و آنگاه که پیمان بستید، به پیمانتان وفا کنید که هیچ نعمت و نشاط زندگی از بین نرفته مگر به وسـیله گناهانی که مرتکب شـده انـد، و بی تردیـد خداونـد نسـبت به بندگانش سـتم روا نمی دارد. و اگر آنان در آن هنگام با دعا و زاری به اسـتقبال آن می رفتنـد نعمتشان زایل نمی شـد و اگر آنان به هنگام فرود نعمت و زوال نعمت با نیّتهای راستین به سوی خدا پناه برده و سستی نکرده و زیاده روی نمی کردند، البته خداوند هر فسادی را برای آنان اصلاح می کرد و هر شایسـته ای را برای آنان باز می گرداند. و هر گاه عرصه بر مسـلمانی تنگ شد، از پروردگارش شـکوه نکند؛ بلکه به سوی پروردگارش که کلیدهای کارها و تدبیر آن به دست اوست شکایت برد. در هر کس یکی از سه چیز است: فال بد زدن، تکبر و آرزو؛ پس هر گـاه یکی از شـما فـال بـد زد به آن اعتنا نکرده و کارش را ادامه داده و خـدا را به یاد آورد. و هنگامی که از تکبر ترسید، با بنده و نوکر خود هم غذا شده و گوسفند را خود بدوشد. و چون آرزو کرد از خداوند متعال بخواهد و به سوی او زاری کرده و نفسـش او را به گنـاه وادار نسـازد. بـا مردم آن انـدازه که شـناخت دارنـد، معاشـرت کنیـد و از آنچه که نمی شناسند واگذارید و آنها را بر خود و ما مشورانید که امر ما دشوار

و سخت است و به جز فرشته مقرّب یا پیامبر مرسل یا بنده ای که خداوند دلش را برای ایمان آزموده، کسی نمی تواند آن را تحمّل کند. آنگاه که شیطان دل یکی از شما را وسوسه کرد، بایستی به خدا پناه برده و بگوید به خدا و پیامبرش ایمان آورده و دینم را به او خالص گردانیدم. و هر گاه خداوند متعال به مؤمنی لباس نو پوشاند، وضو گرفته و دو رکعت نماز بخواند، که در آن دو سوره حمد و آیه الکرسی و سوره «قل هو اللّه احد» و سوره «انا انزلناه» بخواند آنگاه خدایی را که عورت او را پوشانده و او را میان مردم زینت داده سپاس گوید. و بسیار بگوید: «هیچ نیرو و توانایی جز از جانب خدای والا و بزرگ نیست.» که اگر چنین کند

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۶۵

خدا را در آن لباس معصیت نکرده و به هر نخی که در آن لباس است فرشته ای گماشته شود که برای او خدا را تقدیس نموده و برای او آمرزش بخواهد و ترحم نماید.

بدگمانی را از میان خود بدور اندازید که خداوند متعال از این کار باز داشته است. من به همراه پیامبر خدا (ص) و خاندانم و دو فرزندانم با هم در کنار حوض (کوثر) هستیم، هر کس ما را بخواهد، بایستی سخن ما را گرفته و به کردار ما عمل نماید، زیرا که هر خاندانی افراد نجیبی دارند و شفاعت از برای ماست، و دوستان ما نیز شفاعت خواهند نمود. پس برای ملاقات با ما در کنار حوض از همدیگر پیشی گیرند، زیرا که ما دشمنان را از خود

می رانیم و دوستان و پیروانمان را از آن سیراب می نماییم و هر کس شربتی از آن بنوشد، پس از آن هرگز تشنه نگردد، حوض ما سرشار است که در آن دو چشمه آب است که از بهشت در آن می ریزد: یکی از چشمه تسنیم و دیگر از معین (چشمه گوارا) که پیرامون آن زعفران است و ریگ هایش از لؤلؤ و یاقوت است که همان (حوض) کوثر است. کارها به دست خداست، نه در دست بندگان؛ و اگر به دست بندگان بود، هرگز دیگری را بر ما برنمی گزیدند و لیکن خداوند رحمتش را به هر کس که بخواهد مخصوص می گرداند. پس خدای را در برابر نعمت های اولیه در جهت حلال زاده بودن سپاس گویید.

هر چشمی در روز رستاخیز گریان است و هر دیده ای در روز رستاخیز بیدار، مگر چشمی که خداوند آن را ویژه کرامتش قرار داده باشد و بر هتک حرمتی که از امام حسین (ع) و خاندان پیامبر (ص) شد گریه کرده باشد. شیعه ما به منزله زنبور است که اگر مردم می دانستند در باطن آنها چیست آنها را می خوردند. آنگاه که مردی مشغول خوردن غذاست، او را شتاب زده نکنید تا از غذا خوردن فارغ شود و نیز کسی که بر قضای حاجت گشته تا کارش تمام شود، شتابزده نکنید. هر گاه یکی از شما از خواب بیدار شد، بگوید: «معبودی جز خدای بردبار و کریم، زنده و پاینده نیست که او بر هر چیزی توانا است، منزّه است پروردگار پیامبران و خدای فرستادگان و پروردگار آسمان های هفت گانه و آنچه در آنهاست و پروردگار زمین های هفت گانه و آنچه در آنهاست و پروردگار عرش بزرگ و

سپاس از آن پروردگار جهانیان است.» و آنگاه که از خوابش بیدار شد، پیش از ایستادن بگوید: «خداوند مرا بس است، پروردگارم برای من از مردم بس است، بس است کسی که او از آن روزی که بودم برای من بس است. خداوند برای من بس است که خوب کار سازی است.» و هر گاه یکی از شما شب هنگام از خواب برخاست، به اطراف آسمان نگریسته و بخواند: «به راستی که در آفرینش آسمان و زمین- تا- به راستی که تو در وعده گاه خلاف نمی کنی». سر کشیدن به چاه زمزم درد را از بین می برد، پس از آب آن که در سمت رکن حجر الاسود است بیاشامید که در زیر حجر الاسود چهار چشمه بهشتی

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۶۷

است: فرات، نیل و دو چشمه سیحان و جیحان که دو رودخانه اند.

مسلمان نبایستی در رکاب کسی که به فرمان خدا ایمان ندارد و در مورد غنیمت دستور خدا را اجرا نمی کند، به جهاد برود که اگر در چنین جنگی کشته شود، دشمن ما را در منع حقوق ما و ریختن خون ما یاری کرده است و مرگ او مرگ دوران جاهلیت است. یاد ما اهل بیت از دردها، بیماری ها و وسوسه های تردیدآمیز شفاست و آمدن به سوی ما مایه خشنودی پروردگار بزرگ است و آن که دستورات ما را گرفته و عمل کند، فردای قیامت در جایگاه قدس با ما خواهد بود. و آن که منتظر امر ما باشد، همچون کسی است که در راه خدا به خون غلتیده است. هر که جنگ ما با دشمنان را ببیند و یا ناله دادخواهی ما را

بشنود و ما را یاری ننماید، خداوند او را به صورت در آتش می افکند. آنگاه که مردم بیم داشته باشند و راه ها بر آنان تنگ گردد.

ما دروازه فریادرسی آنان هستیم و ما باب حطّه (ریزش گناه) هستیم و آن در سلامتی است که هر کس از آن داخل گردد رهایی یافته و هر کس باز ماند نابود می گردد. خداوند به وسیله ما آغاز می نماید و به وسیله ما پایان می دهد و به خاطر ما آنچه بخواهد محو می کند و به جهت ما استوار می سازد و به واسطه ما شرّ دوران سخت را برمی گرداند و به خاطر ما باران فرو می فرستد، پس فریب کار (شیطان) شما را از خدا فریب ندهد. از روزی که خدای متعال درهای آسمان را بسته، یک قطره آب از آن فرود نیامده و اگر قائم ما (ع) قیام نماید آسمان بارانش را ببارد و زمین گیاهش را برویاند و کینه از دل بندگان زدوده شود و درندگان و چهارپایان با یک دیگر در صلح و آشتی بوده، تا آنجا که زنی از عراق تا شام راه بیفتد و جز بر سبزه زاران گام ننهد و زیور و زینت خود را بر سر داشته شد، هیچ درنده ای او را به هیجان نیاورده و او از هیچ چیزی نترسد.

اگر بدانید که جایگاه شما در میان دشمنتان و بردباری شما بر آزاری که می شنوید چقدر والاست، قطعا چشم هایتان روشن می گردد. و اگر مرا از دست بدهید پس از من کارهایی را خواهید دید که هر کدام از شما آرزوی مرگ کند از آنچه از منکران و تجاوزکاران حق خدا و بیم بر جان خود ببیند. پس

در چنین روزی همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و بر شما باد بردباری و نماز و تقیّه. بدانید که خداوند متعال از بندگانش کسانی را که رنگارنگ اند دشمن می دارد. پس، از حق و ولایت اهل حق برکنار نشوید، زیرا که اگر کسی به جای ما دیگری را برگزیند نابود می گردد و دنیا از دستش فوت شده و با حسرت از دنیا می رود.

هنگامی که یکی از شما به خانه اش وارد شد به اهل خانه سلام دهد و بگوید: سلام

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۶۹

علیکم و اگر کسی در خانه نباشد بگوید: سلام بر ما از جانب پروردگارمان، و بایستی هنگام ورود به خانه اش سوره «قل هو اللَّه احد» را بخواند که فقر را از بین می برد. به کودکان خود نماز یاد دهید و آنگاه که هشت ساله شدند جهت نماز خواندن مورد بازخواست قرار دهید. از نزدیک شدن به سگان بپرهیزید، کسی که سگ در حال رطوبت به او برخورد، خود را بشوید و اگر خشک باشد بر لباس خود آب بپاشد.

هر گاه از حدیث ما چیزی که معنایش را نمی فهمید شنیدید آن را به خود ما بازگردانید و در مورد آن توقف کنید و تسلیم شوید تا حق بر شما آشکار گردد و از فاش کنندگان راز و عجول مباشید. تندروان و غالیان به ما بازگشته و کوته ورزان بازمانده که در حق ما کوتاهی کرده اند، بایستی به ما بپیوندند. هر کس به ما چنگ زند به ما ملحق می شود و هر کس به جز راه ما گام بردارد غرق می شود. برای دوستان ما فوج هایی از رحمت خدا و برای دشمنان ما

فوج هایی از خشم خداست، و راه ما میانه روی و در دستورات ما رشد و راهیابی است.

در پنج مورد شک نمی شود: نماز وتر، نماز جمعه، و دو رکعت نخست از نمازهای واجب و نماز صبح و نماز مغرب و هر گاه بنده ای وضو نداشته باشد، قرآن نخواند تا وضو بگیرد. آنگاه که در نمازید. هر سوره ای که می خوانید رکوع و سجود آن را به طور کامل به جای آورید. مرد در پیراهنی که حمایل وار به تن کرده، نماز نخواند که از کارهای قوم لوط بوده است.

نماز خواندن برای مرد در لباسی که دو طرف آن را به گردنش گره زده و پیراهنی ضخیم که دگمه هایش را بسته، کفایت می کند. مرد نبایستی بر صورت یا فرشی که در آن تصویر باشد سجده کند و اگر تصویر در زیر پایش بوده یا چیزی بر آن بیندازد که آن را بپوشاند، جایز است. مرد نباید درهم هایی را که تصویر دارد در حال نماز در لباسش گره زند. و جایز است که آن درهم ها را اگر می ترسد در کیسه ای یا در لباس دیگر قرار دهد و به کمرش ببندد. مرد نبایستی بر خرمن گندم و خرمن جو و به هیچ نوع خوردنی سجده کند، و نیز نباید بر نان سجده نماید و مرد تا نام خدا را بر زبان نیاورده وضو نگیرد تا این که بسم اللّٰه گفته، پیش از دست زدن بر آب بگوید: «به نام خدا و با خدا، خداوندا! مرا از توبه کنندگان و پاکیزگان قرار ده.» آنگاه که از وضویش فارغ شد بگوید: «گواهی می دهم که معبودی جز خدا نیست که یکتاست و شریکی ندارد و گواهی

می دهم که محمّد بنده و فرستاده اوست.» که در این هنگام سزاوار آمرزش خواهد بود.

کسی که با شناختن حق نماز، نماز خواند آمرزیده می شود. مرد نبایستی در هنگام

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۷۱

نماز واجب نماز نافله بخواند؛ مگر عذری داشته باشد که پس از آن در صورت امکان قضا نماید، خداوند می فرماید: «کسانی که همواره در نمازنـد» یعنی کسانی که همواره آنچه شب از آنان فوت می شود در روز، و آنچه در روز از آنان فوت شده در شب قضـا می کننـد، در وقت نمـاز واجب قضای نماز نافله نمی شود. نخست نماز واجب را بخوان، آنگاه هر چه خواستی نماز دیگر بخوان.

نمـاز در مکه و مـدینه برابر هزار نمـاز است و انفـاق یـک درهم در راه حـج برابر بـا هزار درهم است. مرد بـایستی در نمـازش خشوع داشـته باشـد که هر کس دلش برای خدا خاشع شد اعضای بدنش خاشع شده و با چیزی بازی نمی کند. قنوت در نماز جمعه پیش از رکوع رکعت دوم است و در رکعت نخست سوره حمـد و سوره جمعه خوانـده می شود و در رکعت دوّم سوره حمد و منافقین. در هر دو رکعت پس از دو سجده بنشیند تا اعضای بدن شما آرام گیرد، سپس برخیزید که ما چنین می کنیم.

هنگامی که یکی از شـما در پیشـگاه خداوند متعال ایستاد، دست خود برابر سینه اش بلند کند و آنگاه که یکی از شما در برابر خداونـد بوده، بـایستی سـینه اش را جلو برده و کمرش را راست نگه داشـته و خم نشود و هر گـاه یکی از شـما از نمازش فارغ شد، باید دو دست خود را به آسمان بلند کرده و

در دعا زیاده روی کند.

عبد اللّٰه بن سبا گفت: ای امیر مؤمنان! مگر خدا در همه جا نیست؟ فرمود: چرا.

گفت: پس چرا بنده دست هایش را به سوی آسمان بلند کند؟ فرمود: مگر در قرآن نمی خوانی که: «روزی شما و آنچه بدان وعده داده شده اید در آسمان است» پس روزی را جز از جایی که برای آن شخص می توان خواست می شود که جای معیّن روزی و هر چه خدا وعده داده آسمان است. بنده از نمازش برنمی گردد تا آن که از خدا بهشت را بخواهد و به او از آتش دوزخ پناه برده و از او بخواهد که از حور العین به او همسر دهد. هر گاه یکی از شما برای نماز ایستاد، بایستی نماز وداع کننده بخواند، و لبخند نماز را قطع نمی کند؛ ولی قهقهه باعث قطع نمازش می شود، هنگامی که خواب به دل راه یافت وضو واجب می شود و هر گاه در حال نماز خواب بر چشمت غلبه کرد نماز را قطع کن و بخواب؛ زیرا که تو نمی دانی به خود دعا می کنی یا نفرین می نمایی یا شاید به خودت نفرین می کنی.

هر کس ما را به دلش دوست داشته و با زبانش یاری مان کند و در رکاب ما با دستانش با دشمنانمان بجنگد، او در بهشت با ما و در درجه ما خواهد بود و کسی که ما را به دلش دوست داشته و با زبانش ما را یاری کند و در رکاب ما با دشمنانمان جنگ نکند، او از آن که گفتیم دو درجه پائین تر خواهد بود و هر که ما را به دلش دوست داشته و با زبان و دستش یاری نکند، او در

بهشت خواهد بود. و هر که ما را به دلش

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۷۳

دشـمن داشـته و با زبانش و دسـتش بر علیه ما ضـرر رسانـد، او با دشـمن ما در آتش خواهد بود و هر که ما را به دلش دشـمن داشـته و با زبانش بر ما ضـرر بزند او در دوزخ خواهد بود و هر که ما را به دلش دشـمن داشـته و به ما با زبان و دسـتش ضـرر نزند او در آتش خواهد بود، به راستی که بهشتیان به خانه های شیعیان ما می نگرند؛ همان گونه که آدمی به ستارگان آسمان می نگرد.

هر گاه از سوره های تسبیـح دار که در اواخر قرآن است خوانديـد، بگوييـد: «پاك و منزّه است خـدای والا»، و هر گاه آيه «به راستی که خدا و فرشـتگانش بر پيامبر صلوات می فرستند» را خوانديد، پس بر او صلوات بفرستيد؛ چه در نماز باشيد يا در غير آن.

در بـدن چيزی که از چشم کمتر شـکر خـدا کنـد نيست، پس هر چه او می خواهـد به او ندهيـد؛ مبادا شـما را از ياد خدا غافل سازد. آنگاه که سوره «تين» را خوانديـد در آخرش بگوييد: «و ما بر اين امر از گواهان هستيم.» وقتی خوانديد: «بگوييد به خدا ايمان آورديم» بگوييـد: «به خـدا ايمان آورديم تا برسـيد به مسـلمون.» هنگامی که بنـده ای در تشـهد در دو رکعت آخری در حـال نشسـته بگويـد: «گواهی می دهم که معبودی جز خـدايی که شـريکی نـدارد نيست و گواهی می دهم که محمّـد بنـده و فرسـتاده خـداست و به راستی که قيامت فرا رسـنده است و ترديـدی در آن نيست و خداونـد آنچه را که در گورهاست بر می انگيزاند»،

آنگـاه اگر حـدثی از او سـر زد نمـازش به پایان رسـیده است. خداونـد به چیزی که سـخت تر از پیاده رفتن به خانه اش باشـد، پرسـتش نشـده است. خیر را در سم و گردن شتران به هنگام آمـد و رفتشان بخواهیـد. این که نبیـذ سـقایه نامیـده شـده، به این جهت است که پیامبر خدا (ص) دسـتور داد کشـمش را که از طائف برای حضـرتش آورده بودند، بخیسانند و در حوض زمزم بریزند که آبش تلخ بود و حضـرت می خواست تلخی آن بشکند، پس اگر آب کشمش کهنه شد از آن نیاشامید. هنگامی که مرد برهنه شود شـیطان به او نگریسـته و طمع می کنـد، پس خود را بپوشانیـد، مرد نبایـد لباس خود را از رانش دور کرده و در میان گروهی بنشـیند. کسی که چیزی را که بوی آزار دهنده دارد بخورد (مثل سیر یا پیاز) نبایستی به مسجد نزدیک شود. مرد بایستی در سـجده نماز واجب قسـمت اخیر بدن خود را بلند کند. هر گاه یکی از شـما بخواهد غسل کند، بایستی از دو بازوی خود آغـاز کرده و آنها را بشویـد، هنگامی که نماز خوانـدی بایستی خودت قرائت و تکبیر و تسبیـح را بشـنوی، و آنگاه که از نماز فارغ شدی به سمت راست خود برگردان.

از دنیا توشه بگیر که بهترین توشه ای که از آن برمی گیری پارسایی است. از بنی اسـرائیل دو امّت گم شدنـد: یکی در دریا و دیگری در خشکی، پس به چیزی که

حلال بودنش را می شناسید نخورید. هر کس دردی را که به او رسیده سه روز از مردم پنهان دارد و به خدا شکوه کند بر

خدا لازم است که او را از آن درد شفا بخشد.

دورترین حال بنده از خدا هنگامی است که همّتش شکم و شهوت جنسی اش باشد. مرد نباید به سفری که در آن به دین و نمازش بیمناک است برود. به چهار چیز شنوایی داده شده: پیامبر، بهشت، دوزخ و حور العین، پس هنگامی که بنده نمازش به پایان رسید باید به همراه پیامبر (ص) صلوات بفرستد و از خدا بهشت درخواست کند و به خدا از آتش پناه ببرد و از او بخواهد که حور العین را به همسری او درآورد؛ زیرا کسی که به پیامبر خدا (ص) صلوات بفرستد پیامبر (ص) صلواتش را می شنود و دعای او به بالا برده می شود و کسی که از خدا بهشت در خواست کند، بهشت می گوید: پروردگار من! آنچه بنده ات خواست، به او عطا کن و کسی که از آتش پناه ببرد، آتش گوید: ای پروردگار من! بنده ات را از آنچه که به تو پناه آورد پناهش ده و کسی که حور العین بخواهد، آنها می گویند: خداوندا! آنچه بنده ات خواست به او عطا کن. غنا (ساز و آواز) نوحه سرایی شیطان به خاطر بهشت است.

هر گاه یکی از شما بخواهد بخوابد دست راستش را زیر گونه راستش بگذارد و بگوید: «به نام خدا پهلویم را به خاطر خدا و بر ملّت ابراهیم و دین محمّد (ص) و ولایت کسی که خداوند اطاعت او را واجب فرموده، بر زمین نهادم. آنچه خدا بخواهد می شود و آنچه نخواهد نمی شود.» هر کس این دعا را به هنگام خواب بخواند، از دزد و پیش آمد مهلك و ویرانی خانه در امان می ماند و فرشتگان

بر او آمرزش می خواهند. کسی که به هنگام رفتن به بستر خود سوره «قل هو اللّٰه احد» را بخواند خداوند متعال برای او پنجاه هزار فرشته می گمارد که آن شب او را پاسداری نمایند.

و هر گاه یکی از شما بخواهد بخوابد، پهلو بر زمین نگذارد تا این که بگوید: «جان، دین، خانواده و فرزند و دارایی و سرانجام عمل خود و هر چه را که پروردگارم روزیم کرده و در دسترس من قرار داده به پناه عزّت و شکوه خدا و عظمت خدا و جبروت خدا و سلطنت خدا و رحمت خدا و مهربانی خدا و آمرزش خدا و نیروی خدا و توانایی خدا و جلال خدا و رفتار خدا و ارکان خدا و گردآوردن خدا و پیامبر خدا (ص) و به توانایی خدا بر آنچه بخواهد سپردم از شرّ جانوران سمّی و خزنده گزنده و از شرّ پری و آدمی و از شرّ هر چیزی که بر روی زمین می جنبد و از شر آنچه که از زمین بیرون می آید و از شرّ آنچه که از آسمان فرود می آید و آنچه بر آسمان بالا می رود و از شر هر جنبنده ای که تو گیرنده زمام او هستی، به راستی که پروردگارم بر راه راست است و او بر هر چیزی تواناست و هیچ نیرو و توانایی نیست مگر از جانب

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۷۷

خدای والا و عظیم»، که پیامبر خدا (ص) با این دعا حسن و حسین (ع) را تعویذ نمود و به ما نیز چنین دستور می داد.

و ما گنجینه داران دین خدا هستیم، و ما چراغ های درخشان دانش هستیم، آنگاه که پرچمدار و

مهتری از مـا از دنیـا رود مهتر و پرچمـدار دیگری پدیـدار گردد. کسـی که از مـا پیروی کنـد گمراه نمی گردد و هر که مـا را انکار کنـد راه نمی یابـد. و هر کس دشـمن ما را به ضـرر ما یاری کند نجات نمی یابد و آن که ما را به دشـمن بسـپارد هرگز یاری نگردد. پس به جهت طمع دنیا و دارایی اندکی که از دست شـما رفتنی است و شـما نیز از آن جدا خواهید شد، از حد ما باز نایستید؛ زیرا کسی که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و به جای ما آن را برگزیند، فردا (رستاخیز) حسرت بزرگی به او دست خواهـد داد و این است معنای گفتار خداوند که: «مبادا کسـی گوید: ای حسـرت و اندوه بر آنچه در باره خدا کوتاهی نمودم؛ گر چه از خوارشـدگان می بـاشم.» کودکـان خـود را از چربی (که از خوردن غـذای چربی آلوده شـده انـد) بشوییـد؛ زیرا که شیطان چربی مانـده از غذا را می بوید و کودک در حال خواب می ترسد و دو فرشـته نویسـنده از آن اذیّت می بینند. نخستین نگاهتان به زن از آن شـماست؛ ولی نگاه دیگری در پی آن ننمایید و از فتنه حذر کنید. شـراب خوار دائم آنگاه که به ملاقات خـدا می رود همچون بت پرست خـدا را ملاقـات می کنـد. حجر بن عـدی گفت ای امیر مؤمنان! شـراب خوار دائم چه کسـی است؟ فرمود: کسی که هر وقت شراب پیدا کرد بنوشد.

کسـی که مست کننـده ای بنوشـد تا چهل شـبانه روز نمازش پذیرفته نمی شود. هر کس به مسـلمانی سـخنی گوید که هدفش کاستن از شخصیّت او باشد، خداوند متعال او را در میان خبال (چرک و

خون دوزخیان و زنان زناکار) زندانی می کند تا دلیلی برای گفته خود بیاورد. مرد نباید با مرد دیگر در زیر یک روانداز بخوابد، و همچنین زنی نبایستی با زن دیگر در زیر یک روانداز بخوابد و کسی که چنین کند واجب است که تأدیب شود که همان تعزیر است.

دبّا را که نوعی کدوست بخورید که مغز را زیاد و تقویت می کند و پیامبر خدا (ص) از آن خوشش می آمد. پیش از غذا و پس از آن ترنج بخورید که خاندان محمّد (ع) چنین می کردند. گلابی دل را جلاء داده و دردهای درونی را آرامش می بخشد.

آنگاه که شخصی به نماز ایستد، ابلیس از روی رشک به او نگاه می کند، به جهت این که می بیند که رحمت خدا او را فرا گرفته است. بدترین کارها، کارهای نو ظهور (بدعت ها) است، بهترین کارها آن است که مایه خشنودی خدای متعال باشد، هر که دنیا را پرستیده و آن را بر آخرت ترجیح دهد، سرانجام ناگواری خواهد داشت.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۷۹

آب را مایه خوش بویی سازید. هر کس از خدا به آنچه که به او قسمت کرده خشنود و راضی گردد، بدنش آسوده می گردد کسی که زندگی و عمرش در کاری که او را از خدای متعال دور می کند صرف کند، زیان کرده است، اگر نمازگزار بداند که چقدر از جلال خدا او را فرا گرفته است دوست نمی دارد که سر از سجده اش بردارد.

بپرهیزید از این که کارهایتان را به تأخیر اندازید، آنچه در توانتان است مبادرت کنید، آنچه روزی شماست به زودی با ناتوانی شما هم به شما خواهد رسید و آنچه به زیان شماست

هر گز نمی توانیـد با هیـچ راهی آن را از خود دور سازیـد. امر به معروف کنید و از کارهای بد بازدارید و به آنچه به شـما می رسـد صبر کنیـد، نور مؤمن شـناخت حق مـاست. بـدترین کوری ها برای کسـی است که از دیـدن برتری ما کور باشـد و با ما دشـمنی ورزد بدون این که گناهی از ما نسـبت به او سـر زده باشد؛ جز این که ما او را به حق فرا خوانده ایم و دیگران او را به سوی فتنه و آشوب و دنیا فرا خوانده اند، او آنها را گرفته و آشکارا از ما بیزاری جسته و دشمنی می کند.

پرچم حق به دست مـاست، هر که در سـایه آن درآیـد بر او سایه می افکنـد و هر کس بـدان پیشـی کنـد، کامیاب گردد و هر کس از آن باز مانـد نابود گردد و هر که از آن جـدا شود سـرنگون گردد و هر کس بـدان چنگ زند نجات یابد. من رئیس و پیشـوای مؤمنـان هسـتم و مـال و ثروت رئیس و پیشوای سـتمگران است، به خـدا سوگنـد! مرا جز مؤمن دوست و به جز منـافق دشمن نمی دارد.

آنگاه که برادرانتان را ملاقات کردید با هم دست دهید و اظهار خوشـرویی و شادمانی نمایید تا از یک دیگر جدا شوید، آنچه بار گناه بر گردنتان است برداشـته می شود. هر گاه یکی از شـما عطسه کرد به او دعا کرده و بگویید: «خدا تو را رحمت کند» و او در پاسخ بگوید: «خداوند شما را آمرزیده و رحمت کند.» خداوند متعال می فرماید: «و آنگاه که تحیّتی به شما گفته شد، بهتر از آن گویید یا همان را بازگردانید.» با دشمن خود

دست بـده گرچه دوست نـدارد؛ زیرا که این از دسـتورات خـدا بر بنـدگانش است که می فرمایـد: «بـا بهترین وجه دفاع نما تا کسـی که میان تو و او دشـمنی است گویی دوستی صمیمی است و این روش را فرا نمی گیرد مگر کسانی که صبر کرده و فرا نمی گیرد مگر کسـی که دارای بهره بزرگی است.» سـخت ترین مجازاتی که در مورد دشمنت می کنی، این باشد که در باره او خـدا را اطاعت کنی و برای تو کافی است که ببینی دشـمنت معصـیت خـدای متعال را انجام می دهد. دنیا در گردش است، پس بهره خود را از آن به نیکوترین وجه برگیر تا نوبت تو فرا رسد.

مؤمن بیدار، مراقب و بیمناک است، و در انتظار یکی از دو پیشامد خوب است:

(فرج دنیـایی و سـعادت آخرتی) و از بلاـ به این جهت می ترسـد که مجـازات گنـاه او باشـد، به رحمت پروردگارش امیـدوار است، مؤمن از بیم و امید خالی نیست، از آنچه

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۸۱

پیش فرسـتاده بیمناک است، و از جسـتجوی آنچه خـدا به او وعـده داده غفلت نمی کند و از آنچه خداوند او را بیم داده ایمن نیست. شـما آبادکننـدگان زمین هستید، همان کسانی که خداوند شـما را در آن جای داده تا ببیند چگونه رفتار می کنید. پس در آنچه از شـما می بینـد مراقب باشـید! از شاهراه حرکت کنیـد تا این که دیگران جای شـما را نگیرند. هر کس عقلش کامل است، رفتـارش نیکوست. و در دینش نیکو بنگرد: «به سوی آمرزشـی از پروردگارتـان و بهشتی که به پهنـای آن آسـمان ها و زمین است و برای پرهیزکاران مهیّا شده است، بشتابید.» زیرا که شما

بدان هرگز دست نخواهید یافت مگر با پارسایی، کسی که زنگار گناه گیرد از یاد خدا کور شود.

هر کس دستور پیشوای الهی را ترک کند، خداوند شیطانی به او بگمارد که همنشین او گردد، چرا مخالفان شما در گمراهی خودشان از شما بیناتر و در صرف مالی که در دست دارند، از شما بخشنده ترند؟ این نیست مگر این که شما به دنیا اعتماد کردید و به ستم کشیدن راضی شدید و به مال اندک دنیا حرص ورزیدید و در مورد آنچه وسیله عزّت و شکوه و نیک بختی شما و نیروی شما بر ستمگران شما بود، کوتاهی کردید، نه در باره آنچه خدا به شما دستور داده از او حیا می کنید و نه برای خود اندیشه می کنید و شما هر روز در ستمی تازه هستید و شما از خوابتان بیدار نمی شوید و سستی شما به پایان نمی رسد. آیا نمی بینید که شهرها و دین شما هر روز ضایع تر می گردد و شما در غفلت دنیا به سر می برید، خداوند متعال به شما می فرماید: «به کسانی که ستمگرند اعتماد نکنید که آتش شما را فرا گیرد و جز خدا برای شما دوستانی نیست و آنگاه یاری نمی شوید.» فرزندانتان را نامگذاری کنید و اگر نمی دانید که پسر است یا دختر، نامی بر آنان انتخاب کنید که بر مرد و زن اطلاق می شود، زیرا فرزندان سقط شده در روز رستاخیز به هنگام ملاقات با شما که نامگذاری نکرده باشید، فرزند سقط شده به پدرش گوید:

چرا مرا نامگذاری نکردی؟ که پیامبر خدا محسن (ع) همه را پیش از تولدش نامگذاری کرد.

بپرهیزید از این که سر پا ایستاده آب بیاشامید که موجب درد

بی درمانی است، مگر آن که خداوند او را عافیت بخشد. آنگاه که به چهارپایان سوار شدید خدای متعال را به یاد آورید و بگویید: «پاك و منزّه است کسی که این حیوان را مسخّر ما ساخته و ما توانایی آن را نداشتیم و به سوی پروردگارمان بازگشت خواهیم نمود.» هر گاه یکی از شما به سفر رود بگوید: «خداوندا! تو همراه من در سفر و باری که در پشت کشیده می شود و جانشین من در خانواده و مال و فرزندانم می باشی»، و چون در منزل فرود آمدید بگویید: «خداوندا! ما را در منزل با برکتی فرود آور که تو بهترین فرود آورندگانی». آنگاه که چیزی از نیازمندی های خود را از بازار خریدید به هنگام ورود به بازار بگویید: «گواهی می دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست که

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۸۳

شریکی ندارد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده اوست، خداوندا! من از کالاهای زیان آور و سوگند دروغ به تو پناه می برم و به تو از کسادی پناه می برم».

کسی که پس از نماز خواندن منتظر فرا رسیدن نماز دیگر باشد از زیارت کنندگان خدای متعال به شمار می آید و بر خداوند متعال لازم است که زائرش را بزرگ داشته و آنچه می خواهد عطایش فرماید. آن که حج و عمره به جای آورد مهمان خداست و خداوند آمرزش را به او بی دریغ عطا می کند.

کسی که به کودکی که هنوز شعور ندارد نوشابه مست کننده بدهد، خداوند متعال او را در میان خبال که چرک و خون دوزخیان و زنان زناکار است زندانی می کند تا به کاری که کرده دلیلی بیاورد، صدقه برای مؤمن سپر

بزرگ از آتش است و برای کافر وسیله حفظ مال اوست که به زودی عوض صدقه اش به او داده می شود و بلاها از او گردانده می شود ولی در جهان آخرت بهره ای ندارد.

دوزخیان به وسیله زبان به آتش افکنده می شوند و نوریان به وسیله زبان نور بخشیده شده اند، پس زبان خود را نگهدارید و آن را به یاد خدا مشغول سازید پلیدترین کارها آن است که گمراهی بار آورد و بهترین دست آوردها کارهای خیر است. بپرهیزید از این که صورت کشیده (بسازید) که در روز رستاخیز از آن بازپرسی خواهید شد. و چون خاشاکی از تو به وسیله فردی گرفته شد، بگو: خداوند آنچه را که خوش نداری از تو دور سازد. آنگاه که از حمام بیرون آمدی و برادرت به تو گفت: «حمام و آب گرمت خوش باد»، بگو: «خداوند خاطرت را آسوده سازد.» و آنگاه که برادرت به تو گفت: «خداوند بر تو سلام فرستد.» بگو: «و تو را نیز خداوند سلام فرستاده و در بهشت جای دهد.» در جاده و شاهراه ادرار نکرده و دفع مدفوع نکن.

درخواست کردن پس از مدح و ثناگویی است، پس نخست خدای را ثنا گویید، آنگاه نیازمندی های خود را درخواست کنید. خدا را ثنا گویید و او را مدح کنید پیش از آن که نیازمندی ها را بخواهید. ای کسی که دعا می کنی! چیز نشدنی و غیر حلال را درخواست مکن. آنگاه که بخواهید که به نوزاد پسری مبارک باد گویید، بگویید: «خداوند این بخشش را برای تو مبارک گرداند و او را به رشد رسانده و نیکی او را به تو روزی کند.» و هر گاه برادرت از

مکّه بـاز آمـد، میـان دو چشـمش و دهـانش را که بـا آن حجر الاسود را بوسـیده که پیامبر خـدا (ص) آن را بوسـیده ببوس و چشـمش را ببـوس که بـا آن به خـانه خـدای متعـال نگریسـته و پیشـانی و صـورتش را ببوس و به هنگـام مبارکبـادش بگویـد: «خداوند حجّ تو را بپذیرد و کوشـشت را سپاس فرماید و آنچه هزینه کردی عوض دهد و این سـفر را آخرین سفر حجّت قرار ندهد.

از افراد پست دوری نمایید که پست کسی است که از خداوند نمی ترسند و که

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۸۵

کشـندگان پیـامبران در میـان آنهـاست و دشـمنان مـا از آنهـا هسـتند. به راستی که خداونـد متعال توجّهی بر زمین کرد و ما را برگزیـد و برای ما شـیعه ای برگزیـد که ما را یاری کرده، در شادی ما شاد و در غم و انـدوه ما اندوهگین گردند و مال و جان خود را در راه ما ببخشـند، آنان از ما بوده و به سوی ما خواهند آمد، از شیعیان ما نیست بنده ای که گناهی را مرتکب شود که مـا او را از آن بازداشـته ایم، آنگاه بمیرد تا این که به بلایی گرفتار شود که گناهانش را پاک نمایـد، این بلایا در ثروت یا در فرزنـدان یـا در جـانش می باشـد تـا آن که خـدا را ملاقـات کنـد که گناهی نداشـته باشـد و اگر گناهی بر او بمانـد، به هنگام مرگش (جان کندن) به او سخت گیرند.

شیعه ما به هنگام مردن، صـدّیق و شـهید از دنیا می رود؛ چرا که امر ولایت ما را تصدیق کرده و به خاطر خداوند متعال در راه ما دوستی و دشمنی کرده

و به خـدا و پیامبرش ایمان آورده است، خداونـد متعال می فرمایـد: «و آنان که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند همینان در پیشگاه پروردگارشان صـدّیقان و شـهیدان هسـتند، آنان پاداش و نورشان را دریافت خواهند کرد.» بنی اسـرائیل به هفتاد و دو گروه پراکنده شدند و به زودی این امّت به هفتاد و سه گروه پراکنده خواهند شد که یک گروه در بهشت است. کسی که راز ما را فاش نماید، خداوند سـختی آهن را به او بچشاند. در هفتمین روز تولّد، فرزندانتان را ختنه کنید و گرما و سـرما شما را از این کار باز ندارد، زیرا که ختنه موجب پاکیزگی بدن نوزاد است و به راستی که زمین از ادرار کسـی که ختنه نشده زاری می کند. مستی چهار نوع است:

مستی شـراب، مستی ثروت، مستی خواب، مستی پادشاهی. هنگامی که یکی از شـما خواست بخوابد، بایستی دست راسـتش را زیر گونه راستش بگذارد؛ زیرا نمی داند که از خوابش بیدار می شود یا نه. دوست دارم که مؤمن در هر پانزده روز یک مرتبه نوره بکشد.

ماهی کمتر بخوریـد که گوشت بدن را ذوب کرده و بلغم را می افزاید و تنفس را دشوار می سازد، نوشـیدن تدریجی شـیر هر دردی را درمان است، به جز مرگ. انار را با پیه آن بخوریـد که معده را دبّاغی می کند و دانه ای از انار که در معده جای می گیرد تـا چهل شب مایه زنـدگی دل و روشـنی بخش جان و امانی از بیماری وسوسه شـیطان است. سـرکه، خوب نان خورشتی است که صفرا را می شکند و دل را زنده می کند. کاسنی بخورید که هر بامداد قطره ای از قطره های بهشتی بر آن است.

آب باران بنوشید که بـدن را پاکیزه می سازد و بیماری ها را دفع می کنـد، خداونـد متعال می فرماید: «و آبی از آسـمان فرود می آورد تا شـما را پاکیزه نموده و پلیدی شـیطان را از شـما زدوده و دل های شـما را اسـتوار ساخته و گام های شما را ثابت و استوار نماید.» هیچ دردی

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۸۷

نیست مگر آن که در سیاه دانه درمان و شفای آن است؛ مگر مرگ. گوشت گاو بیماری آور است و شیرش درمان و روغنش شفـاست. بهترین غـذا و درمـان برای زن بـاردار خرما است. خداونـد متعال به مریم (ع) می فرمایـد: «درخت خرما را بجنبان تا خرمای تازه ای برای تو بیفتـد، پس بخور و بیاشام و دیده خود را روشن ساز.» کام فرزندانتان را با خرما بردارید که پیامبر خدا (ص) با حسن و حسین (ع) چنین کرد.

هر گاه یکی از شـما خواست با همسـرش آمیزش نماید، شـتاب نکند که زنان را نیازهایی است. هر گاه یکی از شما زن بیگانه ای دیده و از او خوشـش آمد، با زن خود همبستر شود که در همسرش همان است که دیده است؛ و البته نگذارد که شیطان به دلش راه یابـد، و چشـمش را از آن زن بیگانه بگردانـد و اگر همسـری ندارد، دو رکعت نماز بگذارد و خدا را فراوان سـتایش کند و بر پیامبر و خاندانش صلوات بفرستد، آنگاه از فضل خداوند درخواست کند که خداوند با مهربانی خود به او چیزی می دهد که او را بی نیاز می سازد. چون یکی از شـما با همسرش همبستر شود باید کمتر حرف بزند، چرا که حرف زدن در چنین حالی موجب لال شدن فرزند می شود،

هیچ یک از شما در آن حال به درون آلت تناسلی همسرش ننگرد که شاید چیزی ببیند که خوشش نیاید و نیز موجب کوری (فرزند) می شود. هنگامی که یکی از شما خواست با همسرش آمیزش کند، باید بگوید: «خداوندا! من به دستور تو اندام جنسی او را بر خود حلال نمودم و به امانت تو آن را پذیرفتم، پس اگر فرزندی از او برای من مقدّر کرده ای، آن را فرزند پسر کامل گردان و برای شیطان در او بهره و شریکی قرار نده.» حقنه یکی از چهار روش درمانی است. پیامبر خدا (ص) فرمود: بهترین چیزی که با آن درمان می کنید حقنه است که شکم را فربه کند و درد درون را پاک کرده و بدن را نیرومند می سازد، از بنفشه به عنوان انفیه استفاده کنید، و بر شما باد حجامت. هر گاه یکی از شما بخواهد با همسر خود همبستر گردد، از آمیزش در اول ماه ها و نیمه های آن خودداری کند، زیرا که شیطان در این دو موقع فرزند می جوید و شیطان ها در این دو وقت می خواهند در فرزند شریک شوند، پس می آیند و به هنگام بسته شدن نطفه شرکت می جویند. از حجامت و نوره کشیدن در روز چهارشنبه خودداری کنید که چهارشنبه روز نحس همیشگی است و در آن روز دوزخ آفریده شده است، و در روز جمعه ساعتی است که هر کس در آن حجامت کند می میرد.

آنچه دو هزار سال پیش از خلقت آسمان ها و زمین به در بهشت نوشته شده

۱۱- جابر از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: دو هزار سال پیش از آن که

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۸۹

خداوند آسمان ها و زمین را بیافریند، به در بهشت نوشته شده: «لا اله

الّا اللَّه، محمّد رسول اللَّه، علی أخو رسول اللَّه (ص)؛ معبودی جز خدا نیست، محمّد پیامبر خدا، علی (ع) برادر پیامبر خدا (ص) است.»

نماز چهار هزار باب دارد

۱۲- زکریّا بن آدم گوید: از امام رضا (ع) شنیدم که می فرمود: نماز چهار هزار باب دارد.

آنچه هفت هزار سال پیش از آفرینش آدم بر پایه عرش نوشته شده

۱۳- اسماعیل بن غزوان بصری گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: زنی از جنّیان که عفرا نام داشت به حضور پیامبر (ص) شرفیاب می شد و سخن آن حضرت را می شنید و به نزد شایستگان جنّ می آمد و آنها به دست او اسلام را می پذیرفتند، مدّتی پیامبر او را ندید، از جبرئیل در مورد او پرسید، عرض کرد: او به زیارت یکی از خواهران دینی خود که به خاطر خدا او را دوست می دارد رفته است.

پیامبر (ص) فرمود: خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا یک دیگر را دوست می دارند! به راستی که خداوند متعال در بهشت ستونی از یاقوت سرخ آفریده که هفتاد هزار کاخ بر آن استوار است و در هر کاخی هفتاد هزار اتاق است که خداوند این ها را برای کسانی که به خاطر او به یک دیگر مهر ورزیده و به زیارت یک دیگر می روند، آفریده است. ای عفرا! چه دیدی؟ «۱» گفت: ابلیس را در دریای سبز بر روی سنگی سفید دیدم که دستان خود را به آسمان بلند کرده و می گفت: خدای من! آنگاه که تو به سوگند خود وفا کرده و مرا به دوزخ وارد کنی، پس من تو را به حق محمّد، علی، فاطمه، حسن و حسین سوگند خواهم داد که مرا از آن رهایی بخشیده و با آنان محشور گردانی. من به او گفتم: ای حارث! این نام هایی که خدا را با آنها فرا می خوانی چیست؟ او به من گفت: من این نام ها را هفت هزار سال

پیش از آنکه خداوند آدم را بیافریند، بر پایه عرش دیدم، و دانستم که آنها گرامی ترین آفریدگان در پیشگاه خدا هستند. اینک خدا را به حق آنان.

پیامبر فرمود: سوگند به خدا! اگر همه مردم روی زمین خدا را به این نام ها سوگند

---

(۱) به نظر می رسد که روایت کاستی دارد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۹۱

دهند، خداوند آنها را پاسخ می دهد.

کسی که روایت کرده که برای خداوند متعال دوازده هزار جهان است

۱۴- عبد الخالق از یکی از راویانش از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: به راستی که برای خداوند متعال دوازده هزار جهان است، که هر جهانی از آنها از آسمان های هفت گانه و زمین هفت گانه بزرگ تر است و هیچ جهانی از آنها نمی داند که جهانی جز آن هم هست و من بر همه آنها جهان ها حجّتم.

اصحاب پیامبر خدا (ص) دوازده هزار تن بودند

۱۵- هشام بن سالم از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: اصحاب پیامبر خدا (ص) دوازده هزار نفر بودند که هشت هزار آنها از شهر مدینه و دو هزار از شهر مکه و دو هزار از آزادشدگان بودند، در میان آنان نه یک نفر جبری، نه مرجئی، نه حروری، نه معتزلی و نه عامل به قیاس و رأی بود. آنان شبانه روز گریه کرده و می گفتند: (خدایا!) پیش از آنکه نان بیات بخوریم جان ما را بگیر. (آنان مشتاق ملاقات پروردگار خود بودند.)

نوری که پیش از آفرینش آدم، در پیشگاه خداوند بود

۱۶- محمد بن عبد اللّه از پدرانش از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: چهار هزار سال پیش از آن که خداوند متعال آدم را بیافریند، من و علی در پیشگاه خداوند یک نور بودیم، هنگامی که خداوند آدم را آفرید، این نور به صلب آدم راه یافت و پیوسته خداوند متعال این نور را از صلبی به صلبی دیگر منتقل می کرد، تا آن که در صلب عبد المطّلب استقرار یافت. آنگاه از صلب عبد المطّلب بیرون آورده و به دو بخش تقسیمش کرد. پس بخشی در صلب عبد اللّه و بخشی دیگر در صلب ابو طالب قرار داد. پس علی از من و من از علی هستم، گوشت او از گوشت من و خون او از خون من است. پس هر کس مرا دوست بدارد؛ به دوستی من او را نیز دوست می دارد و هر کس او را دشمن بدارد، به دشمنی من او را دشمن می دارد.

آنچه بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش آدم در شانه فرشته محمود نوشته شده بود

۱۷- علی بن جعفر گوید: از امام کاظم (ع) شنیدم که می فرمود: در آن هنگام که پیامبر خدا (ص) نشسته بود، ناگاه فرشته ای وارد شد، او بیست و چهار چهره داشت،

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۹۳

پیامبر خدا (ص) به او فرمود: دوستم جبرئیل! من تو را به چنین صورتی ندیده بودم.

فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، نام من محمود است. خداوند متعال مرا فرستاده تا نوری را به همسری نوری دیگر قرار دهم. فرمود: کدام نور با کدام؟ عرض کرد:

فاطمه (س) را به علی (ع). وقتی آن فرشته برگشت، حضرت متوجّه شد که میان دو شانه اش نوشته شده: محمّد پیامبر خدا (ص) و علی (ع) جانشین

اوست. پیامبر خدا (ص) فرمود: از چه زمانی این نوشته میان دو شانه توست؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از آن که خدای متعال آدم را بیافریند.

خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید

۱۸- دارم بن قبیصه از امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش، از امیر مؤمنان علی (ع) از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من در پیشگاه خدا گرامی ترین آنها هستم و بر این امر مباهات نمی کنم. و خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی (ع) در پیشگاه خدا از همه آنان گرامی تر و بهتر است.

۱۹- زید بن علی از پدرش امام سجّاد (ع) از پدر بزرگوارش امام حسین (ع) از امیر مؤمنان (ع) از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر آفرید که من گرامی ترین آنان در نزد خدا هستم و بر این امر فخر نمی کنم، و خداوند یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید که علی (ع) در پیشگاه خدا گرامی ترین و برترین آنهاست.

خداوند متعال با یک صد و بیست و چهار هزار حکم با موسی مناجات کرد

۲۰- ابن عباس از پیامبر خدا (ص) نقل می کند که فرمود: خداوند متعال با موسی بن عمران در سه شبانه روز، با یک صد و بیست و چهار هزار کلمه مناجات کرد که

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۹۵

موسی در تمام این مدّت نه غذایی خورد و نه چیزی آشامید، هنگامی که از مناجات به سوی بنی اسرائیل بازگشت و سخنان آنها را شنید، از سخن گفتن آنان بدش آمد؛ چرا که هنوز شیرینی سخن خدای متعال در گوش او بود.

پیامبر خدا (ص) هزار باب دانش به علی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد

۲۱- امّ سلمه همسر پیامبر خدا (ص) می گوید: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری اش که در نتیجه آن جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من بخوانید، عایشه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی ابو بکر آمد، پیامبر خدا (ص) روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. ابو بکر بازگشت و حفصه کسی را نزد پدرش فرستاد، وقتی عمر آمد پیامبر خدا (ص) روی خود را پوشانید و فرمود: دوستم را نزد من بخوانید. پس عمر نیز بازگشت، فاطمه (س) کسی را نزد علی (ع) فرستاد، وقتی حضرتش آمد، پیامبر خدا (ص) برخاست و علی (ع) وارد شد، آنگاه پیامبر (ص) علی (ع) را به زیر جامه خود کشید. علی (ع) فرمود: پس پیامبر هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار حدیث دیگر گشوده می شد تا آن که من و پیامبر خدا (ص) عرق کردیم و عرق او بر رخسار من و عرق من بر رخسار او جاری گشت.

۲۲- اصبغ بن نباته (ع) گوید: از امیر مؤمنان علی (ع) شنیدم که می فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار باب از

حلال و حرام و آنچه تا روز رستاخیز رخ داده به من آموخت، که از هر بابی از آن هزار باب گشوده می شد، پس این هزار هزار باب است تا آن که دانش سرآمد مرگ ها و بلاها و فصل الخطاب را دانستم.

۲۳- عبد اللّه بن عمر گوید: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری که جان سپرد، فرمود:

برادرم را نزد من فراخوانید. پس کسی را نزد علی (ع) فرستادند، حضرت وارد شد و پیامبر خدا (ص) و علی (ع) صورت به طرف دیوار کرده و لباس بر چهره کشیدند و

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۴۹۷

پیامبر (ص) محرمانه با او سخن گفت و مردم پشت در گرد هم ایستاده بودند، ناگاه علی (ع) بیرون آمد و شخصی از مردم گفت: آیا پیامبر خدا (ص) رازی را با تو در میان گذاشت؟ فرمود: آری، برای من محرمانه هزار باب فرمود که در هر باب هزار باب بود. گفت: همه را یاد گرفتی؟ فرمود: آری، و به طور کامل درک کرده و فهمیدم. گفت:

پس آن سیاهی که در مهتاب است چیست؟ فرمود: خداوند متعال می فرماید: «ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم، پس نشانه شب را محو نموده و نشانه روز را روشنی بخش قرار دادیم.» آن مرد گفت: ای علی! خوب فهمیده ای.

۲۴- موسی بن بکر گوید: از امام صادق (ع) پرسیدم: شخصی یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز یا بیشتر بیهوش می شود، چقدر از نمازش بایستی قضا کند؟

فرمود: می خواهی پاسخی بدهم که این پرسشت و مانند آن را در بگیرد؟ هر چیزی که خداوند متعال در آن به بنده اش چیره شده و ناگزیر

کرده، خداوند عذر بنده اش را می پذیرد.

در روایت دیگری در ذیل این سخن افزوده که: امام صادق (ع) فرمود: و این از باب هایی است که از هر بابی از آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

۲۵- سالم بن ابی حفصه گوید: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: بی تردید پیامبر خدا (ص) به علی (ع) هزار باب آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

وقتی اصحاب ما این حدیث را شنیدند، نزد امام باقر (ع) رفته و از حضرتش این موضوع را پرسیدند، متوجه شدند که سالم راست گفته است.

بکیر گوید: کسی که این حدیث را از امام باقر (ع) شنیده بود، به من این حدیث را نقل کرد. آنگاه گفت: از آن باب ها به جز یک یا دو باب آنچه بیشتر می دانم، گفت: یک باب به مردم نرسیده است.

۲۶- اصبغ بن نباته گوید: امیر مؤمنان علی (ع) به ما دستور داد که از کوفه به سوی مداین برویم. ما روز یک شنبه حرکت کردیم؛ ولی عمرو بن حریث همراه با هفت نفر مخالفت ورزید و با ما نیامد، لذا همگی به سوی محلّی در حیره به نام خورنق رفته و گفتند: ما گردش و تفریحی می کنیم و روز چهارشنبه حرکت می کنیم و پیش از آن که علی (ع) نماز جمعه را اقامه کند، به او می پیوندیم. در آن میان که در آنجا مشغول خوردن غذا بودند ناگاه سوسماری پیدا شد، آن را شکار کردند، عمرو بن حریث آن را

به دست گرفت و کف دستش را باز کرد و گفت: با این سوسمار بیعت کنید که این امیر مؤمنان

است (!!) آن هفت نفر بیعت کردند، و عمرو هشتمین نفر بود که بیعت کرد، آنها شب چهارشنبه از آنجا کوچ کرده و روز جمعه به در مسجد رسیدند، وقتی وارد مسجد شدند، امیر مؤمنان علی (ع) نگاهی به آنان کرد و فرمود: ای مردم! به راستی که پیامبر خدا (ص) به صورت محرمانه هزار حدیث به من فرمود که از هر حدیثی هزار باب گشوده می شد و هر بابی هزار کلید داشت، و من شنیدم که خداوند متعال می فرماید: «روزی که هر مردی را با پیشوایشان فرا می خوانیم.» و من به شما به خدا سوگند می خورم که حتما روز رستاخیز هشت نفر با پیشوایانشان که سوسماری است- به محشر خواهند آمد، اگر بخواهم نام آنها را بگویم می گویم. راوی گوید: بی تردید من عمرو بن حریث را دیدم که از شرم و سرزنش همچون شاخه درخت خرما، سر به زیر افکند.

۲۷- زراره از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که هزار باب می گشود و هر بابی هزار باب دیگر می گشود.

۲۸- بشیر دهّان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: هنگامی که پیامبر خدا (ص) بیمار شد، همان بیماری که در نتیجه آن وفات یافت، کسی را نزد علی (ع) فرستاد، وقتی حضرتش آمد خود را به روی پیامبر انداخت و آن دو پیوسته با یک دیگر سخن می گفتند، چون بیرون آمد، آن دو نفر علی (ع) را ملاقات کرده و گفتند: رفیقت به تو چه گفت؟ فرمود: بابی را به من بیان فرمود که هزار باب می گشود و هر باب آن هزار باب دیگر

می گشود.

۲۹- ابو اسحاق سبیعی گوید: از یکی از یاران مورد اعتماد امیر مؤمنان علی (ع) شنیدم که می گفت: از علی (ع) شنیدم که می فرمود: به راستی که در این سینه من دانش انباشته ای است که پیامبر خدا (ص) آن را به من آموخته، اگر حافظانی را می یافتم که حق آن به طور کامل رعایت کرده و آن گونه که از من می شنوند بازگو می کردند، برخی از آن دانش را به آنان می سپردم که دانش بسیاری به وسیله آن می آموخت. بی تردید، آن دانش کلید هر بابی است؛ و هر بابی هزار باب می گشاید.

۳۱- عبد الحمید بن دیلم از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص)

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۰۱

به علی (ع) هزار باب سفارش فرمود: که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

۳۲- بشیر دهّان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) در آن بیماری که جان سپرد فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید. آن دو زن (حفصه و عایشه) کسی را به سوی پدران خود فرستادند؛ وقتی آمدند و پیامبر (ص) آنها را دید، روی از آنان برگرداند و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! کسی را به سوی علی (ع) فرستادند، وقتی آمد خود را روی حضرتش افکند و با او گفتگو می کرد، وقتی بیرون آمد آن دو پرسیدند: دوستت با تو چه سخن گفت؟ فرمود: برای من هزار باب که هر بابی هزار باب دیگر می گشوده آموخت.

۳۳- عمر بن یزید گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم که: به ما رسیده که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) هزار باب آموخت که از

هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد؟

فرمود: آری، چنین است.

آنگاه به من فرمود: بلکه به او بابی آموخت که از این باب هزار باب دیگر گشوده می شد، و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

۳۴- ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: علی (ع) فرمود: پیامبر خدا (ص) به من هزار باب آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می شد.

۳۵- عبد الرحمن بن ابو عبد اللّٰه گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: به راستی که پیامبر خدا (ص) به علی (ع) بابی آموخت که از آن هزار باب دیگر گشوده می شد که از هر بابش هزار باب دیگر گشوده می شد.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۰۳

۳۶- عبد اللّٰه بن هلال از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) به علی (ع) بابی آموخت که هزار باب می گشود که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد.

۳۷- ابو بصیر گوید: خدمت امام صادق (ع) شرفیاب شده، عرض کردم: شیعیان حدیث می کنند که پیامبر خدا (ص) بابی را به علی (ع) آموخت که از آن هزار باب گشوده می شد و از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد. حضرت فرمود: ای ابا محمّد! سوگند به خدا! پیامبر خدا (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب گشوده می شد. عرض کردم: سوگند به خدا دانش همین است. فرمود: به راستی که آن دانش است و کسی آن را ندارد و این آن (علم مخصوص ما) نیست.

۳۸- بشیر دهّان از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری

که از دنیا رحلت کرد، فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید. آن دو (زن) کسی را به سوی پدرشان فرستادند وقتی آمدند پیامبر آنها را دید صورت خود از آنان برگردانید. آنگاه فرمود: دوستم را نزد من بخوانید، کسی را نزد علی (ع) فرستادند، وقتی آمد، خود را روی پیامبر خدا (ص) افکند و پیوسته با یک دیگر سخن می گفتند.

وقتی بیرون آمد، آن دو (اولی و دوّمی) حضرتش را ملاقات کرده و پرسیدند: چه چیزی به تو گفت؟ فرمود: بابی را به من فرمود که از آن هزار باب گشوده می شود که هر بابی هزار باب دیگر می گشاید.

۳۹- مرازم بن حکیم ازدی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار باب به علی (ع) آموخت که هر بابی هزار باب دیگر می گشود.

۴۰- حارث بن مغیره از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: آنگاه که امیر مؤمنان علی (ع) فاطمه (ص) را به خاک سپرد ابو بکر و عمر نزد حضرتش آمد، حضرت به آن

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۰۵

دو در ضمن حدیث مفصّل فرمود: امّا این که گفتید چرا شما را به هنگام تجهیز پیامبر (ص) حاضر نکردم؟ چون آن حضرت فرمود: کسی جز تو عورت مرا نمی بیند، مگر آن که چشمش کور می شود و به همین جهت شما را خبر نکردم، و اما این که سر به گوش آن حضرت گذاشتم، به خاطر این بود به من هزار حرف آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می گشود و من راز پیامبر خدا (ص) را شما فاش نمی کنم.

۴۱- ابو بکر محمد بن حضرمی از امام باقر (ع) نقل

می کند که فرمود: به راستی که پیامبر خدا (ص) هزار حرف به علی (ع) آموخت که هر حرفی هزار حرف دیگر را می گشود و آن هزار حرف هر حرف از آن هزار حرف دیگر را می گشود.

۴۲- ابو بصیر از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: در آویزه شمشیر پیامبر خدا (ص) کتابچه کوچکی بود، من به امام صادق (ع) عرض کردم: در آن کتابچه کوچک چه چیزی نوشته شده بود؟ فرمود: حرف هایی که از یک حرف از آنها هزار حرف دیگر گشوده می شود. ابو بصیر می گوید: امام صادق (ع) فرمود: تاکنون جز دو حرف از آنها برای مردم بیرون نیامده است.

۴۳- ابان بن تغلب از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: به زودی در همین مسجد شما یعنی مسجد الحرام مکّه سیصد و سیزده تن خواهند آمد که اهل مکه خواهند دانست که پدران و نیاکان آنها متولّد آن شهر نیستند. آنان شمشیرهایی دارند که بر هر شمشیری کلمه ای نقش بسته که از آن هزار کلمه گشوده شود، بادی می وزد و در هر بیابانی فریاد می زند که: این مهدی (ع) است، (که ظهور کرده) و همچون آل داود بدون آن که گواهی خواهد، داوری می کند.

۴۴- عبد الحمید بن ابو دیلم از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر

خدا (ص) هزار باب به حضرت علی (ع) سفارش فرمود که هر کلمه ای و هر بابی هزار کلمه و هزار باب می گشود.

۴۵- ذریح محاربی از امام صادق (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) علی (ع) را با پارچه ای پوشانید و آنگاه هزار کلمه به او آموخت.

۴۶- عبد

اللَّه بن مغیره گوید: از امام جواد (ع) شنیدم که می فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار کلمه به علی (ع) آموخت که از هر کلمه هزار کلمه دیگر گشوده می شد.

۴۷- عبد اللَّه بن میمون قدّاح، از امام صادق (ع)، از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار کلمه به علی (ع) آموخت، که هر کلمه ای هزار کلمه دیگر می گشود و مردم نمی دانستند که چه چیزی به او آموخت.

۴۸- جابر بن یزید جعفی از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: علی (ع) بر فراز منبر بود که شخصی آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! اجازه می فرمایید سخنی را که از عمّار یاسر شنیده ام که از پیامبر خدا (ص) روایت می کند، بگویم؟ حضرت فرمود: از خدا بیم داشته باشید و از عمّار جز آنچه را که گفته روایت نکنید این سخن را سه مرتبه تکرار کرد آنگاه فرمود: بگو. او گفت: من از عمّار شنیدم که می گفت: از پیامبر خدا (ص) می شنیدم که می فرمود: من طبق تنزیل قرآن و علی طبق تأویل قرآن جنگ می کنیم. علی (ع) فرمود:

سوگند به پروردگار کعبه! عمّار راست گفته است، این سخن در نزد من، در ضمن هزار کلمه ای است که هر کلمه ای، هزار کلمه دیگر را به دنبال

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۰۹

دارد.

۴۹- ذریح بن محمّد بن یزید محاربی گوید: از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود:

ما وارثان پیامبران هستیم، آنگاه فرمود: پیامبر خدا (ص) علی (ع) را با پارچه ای پوشانید و سپس هزار کلمه به او آموخت که از هر کلمه ای هزار کلمه دیگر گشوده می شد.

۵۰- ابو حمزه ثمالی از امام سجّاد (ع) نقل می کند

که فرمود: پیامبر خدا (ص) هزار کلمه به علی (ع) آموخت که از هر کلمه ای از آن هزار کلمه دیگر و از هزار کلمه، از هر کدامش هزار کلمه دیگر گشوده می شود.

۵۱- اصبغ بن نباته گوید: از علی (ع) شنیدم که می فرمود: پیامبر خدا (ص) به من هزار حدیث فرمود که از هر حدیثی هزار باب دیگر دریافت می شود.

۵۲- بکر بن حبیب از امام باقر (ع) نقل می کند که فرمود: پیامبر خدا (ص) در همان بیماری که جان سپرد، فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید! عایشه و حفصه کسی را نزد پدرشان فرستادند، وقتی آمدند پیامبر خدا (ص) صورت و سر مبارکش را پوشانید، چون بازگشتند سر خود را بیرون آورد و فرمود: دوستم را نزد من فراخوانید، دوباره حفصه کسی را نزد پدرش و عایشه نیز کسی را نزد پدرش فرستاد و آمدند، چون آمدند، پیامبر (ص) صورت مبارکش را پوشانید، آنان بازگشته و گفتند:

گمان نمی کنیم پیامبر خدا (ص) ما را خواسته باشد، دخترانشان گفتند: آری، او فقط گفت: دوستم یا حبیبم را نزد من فراخوانید ما امید داشتیم که مقصودش شما باشید، پس امیر مؤمنان علی (ع) آمد، و پیامبر (ص) او را در آغوش کشید، و سر به گوشش گذاشته و هزار حدیث به او گفت؛ که هر حدیثی هزار باب داشت.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۱۱

۵۳- سلیمان بن مهران از امام صادق (ع) از پدران بزرگوارش، از علی (ع) نقل می کند که فرمود: آنگاه که وفات پیامبر خدا (ص) فرا رسید، وقتی خدمتش شرفیاب شدم به من فرمود: ای علی! تو وصیّ و جانشین من در خاندان و امّتم در

دوران زندگی و پس از مرگ من هستی، دوست تو، دوست من و دوست من دوست خداست، دشمن تو، دشمن من و دشمن من دشمن خداست. ای علی! کسی که پس از من ولایت تو را منکر می شود، همچون منکر من در دوران زندگی من است؛ زیرا که تو از منی، و من از تو هستم. آنگاه مرا نزدیک خواند و هزار باب از علم را راز گونه به من فرمود که هر بابی هزار باب دیگر می گشود.

خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفرید

۵۴- جابر بن یزید گوید: از امام باقر (ع) در باره آیه «آیا ما از آفرینش نخست ناتوان شدیم؟ بلکه آنان در آفرینش نوی هستند.» پرسیدم، حضرت فرمود: ای جابر! تأویل آیه این است که خداوند متعال آنگاه که این آفریدگان و این جهان را نابود ساخته و بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ جای دهد، جهان دیگری غیر از این جهان را از نو پدید می آورد، بدون نر و ماده، تا او را پرستیده و یگانه دانند و به آنان زمینی غیر از این زمین می آفریند که در آن استقرار یافته و آسمان دیگری که بر آنان سایه افکند. شاید تو بر این باوری که خداوند تنها این جهان را آفریده و به جز شما بشری را نیافریده است؟ آری به خدا سوگند! به طور حتم خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفریده که تو در پایان این جهان ها و آن آدمیان هستی.

با سپاس خدا و توفیق او کتاب خصال پایان یافت.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۱۲

فهرست مطالب

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۱۶

ابن بابویه، محمد بن علی – جعفری، یعقوب، الخصال / ترجمه جعفری، ۲جلد، نسیم کوثر – قم، چاپ: اول، ۱۳۸۲ش.

الخصال / ترجمه جعفری، ج ۲، ص: ۵۲۰

اصحاب پیامبر خدا

(ص) دوازده هزار تن بودند ۴۹۱

نوری که پیش از آفرینش آدم، در پیشگاه خداوند بود ۴۹۱

آنچه بیست و دو هزار سال پیش از آفرینش آدم در شانه فرشته محمود نوشته شده بود ۴۹۱

خداوند متعال یک صد و بیست و چهار هزار پیامبر و یک صد و بیست و چهار هزار وصی آفرید ۴۹۳

خداوند متعال با یک صد و بیست و چهار هزار حکم با موسی مناجات کرد ۴۹۳

پیامبر خدا (ص) هزار باب دانش به علی (ع) آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده می شد ۴۹۵

خداوند متعال هزار هزار جهان و هزار هزار آدم آفرید ۵۱۱

ابن بابویه، محمد بن علی - جعفری، یعقوب، الخصال / ترجمه جعفری، ۲جلد، نسیم کوثر - قم، چاپ: اول، ۱۳۸۲ش.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹